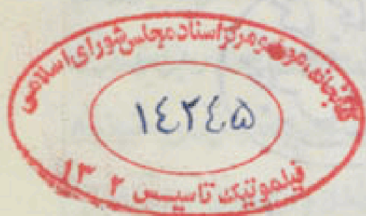


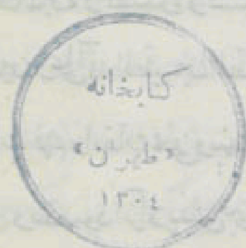


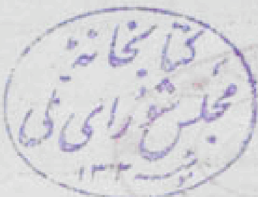
اسم کتاب معانی الاخبار

مؤلف ابن بابویه قمی

موضوع تالیف —


کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۲۴۵
فیلموتیک تاسیس ۱۳۲


کتابخانه
«طهران»
۱۳۰٤




بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد خاتم النبیین
وتمام عدة المرسلین وعلی آله الطیبین الطاهرین وبعد بر اصحاب
علم وعرفان وارباب فهم وایقان مخفی وپنهان نخواهد بود که غرض از
خلقت عالم امکان ومقصود از آفرینش بنی نوع انسان معرفت و
عبادت خداوند عالمیان است ونیز ظاهر وپیدا وروشن وهویداست
که باب علم ومعرفت ومعلم خیر وطاعت حق سبحانه وتعالی بمقتضای
انا مدینة العلم وعلی بابها ومؤدای مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من تمسک بها نجا حضرت خاتم الانبیاء وباقی آل عبا وسایر ائمه هدی
اند وحقایق ومعارف الهی واحکام وسنن حضرت رسالت پناهی
بزبان عربی بیان شده بود وهمه فارسی زبانان را معرفت آن زبان
حاصل نبوده وباین جهت فهم معنی قرآن واستنباط حقایق ومعارف

واحکام

واحکام از آن وهمچنین درک معانی احادیث حضرت خیر الانام
وائمه کرام واستخراج اوامر ونواهی وحلال وحرام وغرایبها از آنها
برای ایشان امکان نداشت وباین سبب تحصیل علوم حقیقیه
ومعارف حقه وتکالیف شرعیه واطلاع بر اخلاق حسنه وآداب پسندیده
برای اکثر مردمان حاصل نمیشد واینکه اکثر اوقات فرخنده ساعات
نواب مستطاب سپهر جناب قمر رکاب خورشید قباب شاهزاده
سریر سعادت سلاله سلاطین خورشید افادت وواسطه قلاده
للذین احسنوا الحسنی وزیادة قبله قافله طلاب عوارف منهل
غلیل ان زلال عواطف صبح گیتی فروز ملکت وشاهی بهجه سلطنت
وشاهنشاهی مظهر کرائم سجایا واجل نتیجه خواقین باعدل وداد
مجمع شرافت افلاطون ورافت فیلقوس مطلع کواکب حکمت وحکومت
بطلیموس آیت سجده مصحف شهریاری جوهر یکتای بی‌همتای کاملان
داری در فرید دریای امکان مستحق ایالت کون ومکان محل جهات
عالم بینش ودانش مجدد ارکان بنیان کوشش وبخشش نواب مستطاب
محمد ولیمیرزا خلد الله ایامه وابد ظلاله بعد از اداء مراسم شریعت
ورواسم سلطنت وقضاء حوایج رعیت وقیام بمراتب نصفت و

و عدالت معروف قرانت و تدبر در کلام اهل بیت عظام و کتب احادیث
حضرت رسالت منقبت و حکم و خطب شاه ولایت مرتبت می بود و میل
خاطر اقدس و رغبت ضمیر مقدسش بلغت فارسی زیاده از عربی بوده
لهذه المقدمات از جانب خیریت جوانب نواب معظم و سلطان
مفخم از جهت عاطفت و مرحمت نسبت باین عبودیت سمت پرتو
اشارت یافت که این بندهٔ خاکسار دون ذره بیمقدار محمد ابراهیم بن
محمد علی کتاب معانی الاخبار را که از مؤلفات شیخ بزرگوار و محدث
عالیمقدار شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است
و جامع بسی احادیث عجیبه و حاوی بسیاری از اخبار غریبه است
بعبارت واضح روشن ترجمه نماید تا نفع آن عام و فایده اش تمام باشد و خواص
و عوام بلکه جمهور انام از آن منتفع شوند بناء علی تلک المقدمات و امتثالا للامر المطاع
و انقیادا للحکم اللازم الاتباع دامن همت را بر کمر مطاوعت زدم و با وجود اغتشاش
بال و اختلال احوال و کثرت اشغال و عدم اسباب و قلت بضاعت در این صناعت شروع مفصلی در
نموده در انجام این خدمت از حضرت عزت استعانت جسته توکل بر مرحمت بی غایت و عاطفت
بلا نهایت او نمودم از الطاف و عنایات حضرت قاضی الحاجات امید وار میباشم که این بضاعت
مزجاة مضمون مقبول و پسند طبع بلند شکل پسند خدیو ارجمند گردد انه قریب مجیب

بضاعتی المزجاة مولای فاقبلها
فانت عزیز المصر بل واحد العصر

این کتاب

این کتاب مشتمل است بر چند باب **باب اول** بابی است که از جهت آن
باب و بمناسبت حدیثی که در آن باب مذکور میشود نام نهادیم این کتاب را
بکتاب معانی الاخبار و در بعضی نسخ بجای سمینا صنفا دیده شده
و در این صورت معنی چنین است که باب اول بابی است که باین جهت
و بجهت حدیثی که در آن باب مذکور است تصنیف کردیم این کتاب را که
کتاب معانی الاخبار است گفت شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن
موسی بن بابویه مصنف این کتاب که فقیه و دانا بود و در علوم
دینیه ید طولائی داشت و وطن اصلی اش قم و مسکنش ری بود خدا
خشنود باد از او و پاک گرداند روح او را از گرد و رات که حدیث کردند
ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید خدا راضی باد از ایشان
و گفتند که حدیث کردند ما را سعد بن عبد الله بن جعفر حمیری و احمد بن
ادریس و محمد بن یحیی عطار خدا همه را رحمت کند و گفتند که حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن خالد و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسان واسطی از قول
انکسی که نامش را مذکور نساخت از داود بن فرقد که گفت که شنیدم که حضرت
ابی عبد الله ع فرمود که شما فقیه ترین و داناترین مردمید هرگاه بفهمید
معنیهای کلام ما را و احتمالاتی که دارد بدرستی که بسا هست که کلمه تاب

مترجم گوید که

و وجوه

هشتاد معنی دارد و چندین وجه برای او میباشد پس اگر کسی بخواهد میگرداند
کلامش را بهر وجهی که خواهد و میگوید که مراد من از این کلام این است و
دروغ هم نمیگوید و نیز پدرم خدا رحمت کند او را حدیث کرد ما را و گفت که
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از
برید بن رزاز از حضرت ابی عبد الله ع که گفت که گفت ابو جعفر ع ای فرزند
بشناس مراتب و منازل شیعیان را بقدر روایت و معرفتشان پس بدرستی
که معرفت عبارت از دانستن و فهمیدن حدیث است و بدانستن و فهمیدن
احادیث و روایات میرسد مؤمن باعلی درجات ایمان بدرستی که من نظر
کردم بکتاب علی بن ابی طالب دیدم که در آنجا نوشته بود که بدرستی که قیمت
مرد و قدر و مقدار او بحسب علم و معرفتش است و بدرستی که خدای تع روز قیامت
محاسبه مردم میکند بقدر عقلی که در دنیا بایشان داده است مترجم گوید
که از این فقره معلوم میشود که تکلیف ما لا یطاق جایز نیست و قبیح است
بخلاف جماعت اشاعره که جایز میدانند و هیچ چیز را بر خدا قبیح نمیدانند
و حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود خدا خشنود باد از او و گفت که
حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن عامر از محمد بن ابی عمیر کرخی از حضرت
ابی عبد الله که آنحضرت فرمود که یک حدیث که بدانی و بفهمی آن را بهتر است



از هزار حدیث که روایت کنی و نفهمی و نمیباشد احدی از شما فقیه و دانا
مگر اینکه بشناسد و بفهمد کلامهای سربسته سرپوشیده ما را و جمیع وجوه
و احتمالات آن را و بدرستی که کلمه از کلام هست که باز گشت میکند هشتاد
وجه یعنی هشتاد معنی احتمال دارد و هر یک را که خواهیم میتوانیم اراده کنیم

باب در بیان معنی اسم پدرم رحمت خدا بر او باد گفت که حدیث کرد
ما را احمد بن ادریس از حسین بن عبد الله از محمد بن عبد الله و موسی
ابن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان از ابن سنان که گفت سؤال کردم از
حضرت امام رضا ع از معنی اسم و عرض کردم که اسم چه چیز است فرمود
که اسم صفت موصوف است و سمت مسمی است که موصوف را بآن صفت
میشناسند و مسمی را بآن سمت میخوانند و نیز پدرم خدا رحمت کند
او را حدیث کرد ما را بهمین سندی که مذکور شد از محمد بن سنان از
حضرت امام رضا ع که گفت سؤال کردم از آن حضرت که آیا خدای عز
و جل قبل از این که عالم را خلق کند و خلایق را بیافریند عارف بود
بنفس خود و معرفت بنفس خود داشت یا نه فرمود بلی عارف بود بنفس
خود و بنفس خود معرفت داشت گفتم آیا در آن وقت نفس خود را میدید
و با او گفت و شنید میکرد یا نه فرمود که محتاج بدیدن و گفت و شنید

نمودن بنود وبنست زیراکه سؤال از نفس خود نمیکرد و از او چیزی طلب نمی
نمود ومیان او و نفسش جدائی نبود ونیست بلکه او نفس است و نفسش
عین قدرتش است که نافذ و روان است ومحتاج نیست بانیکه نام نهد نفس
خود را بنامی تا انکه خود را بان نام بخواند ولکن اختیار کرده است برای
نفس خود نامهای چند را برای انکه غیر او و او را بان نامها بخواند زیرا که
اگر خوانده نشود بنامش شناخته نمیشود واول اسمی که اختیار کرد برای نفس
خود وخود را مسمی گردانید بان العلی العظیم است بجهة انکه ذات مقدس
او در علو رتبه وعظم شان از هر عالی عالی تر است واز هر بلند مرتبه
بلند مرتبه تر است زیرا که علو مرتبه او ذاتی اوست واز خارج برای او
حاصل نشده بلکه خود علو است وعلو مرتبه وعظم شانی که برای غیر اوست
همه بواسطه اوست واز اوست پس ذات او الله است ونام او العلی
العظیم است واول نامهائی است که برای نفس خود اختیار کرده است
بجهة اینکه تفوق یافته است بر هر چیزی باب در بیان معنی بسم الله
الرحمن الرحیم حدیث کرد ما را پدرم رحمت کند خدا او را وگفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از قاسم بن یحیی از جدش
ابن راشد از عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله ع گفت که سؤال

کردم

بالت وفکری وچون محتاج
بسؤال وجواب نبود ولیت
پس محتاج نیست م

تفوق م

کردم از انحضرت از معنی بسم الله الرحمن الرحیم پس فرمود با بهاء خداست
یعنی اشاره است بحسن افعال او و سین سناء خداست یعنی اشاره است بنود
و روشنی او که بر جمیع ذرات ممکنات تابیده وهمه را روشن وتابان
ساخته ومیم مجد خداست یعنی اشاره است به بزرگواری او وبعضی
ملك الله روایت کرده اند در این صورت میم اشاره است بملك
و پادشاهی خدا والله معبود هر چیزی است ورحمن یعنی مهربان بجمیع
عالم چه مؤمن وچه کافر ورحیم یعنی مهربان بمؤمنین ونیز حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن ولید رگفت که حدیث کرد ما را احمد بن حسن [احمد بن]
صفار از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی از انکسی که حدیث
کرده است از ابی عبد الله که سؤال کرده شد آنحضرت از تفسیر بسم الله
الرحمن الرحیم پس در جواب سائل فرمود که با بهاء خداست وسین
سناء خدا یعنی نور خداست یعنی اشاره است به ملك وپادشاهی
او وشخص سائل گفت که گفتم الله چه معنی دارد فرمود الف نعمتهای
خداست بر بندگانش که بسبب نعمت محبت ودوستی ما با ایشان داده
ولام اشاره است بلازم گردانیدن خدا بر جمیع خلایق محبت ودوستی
ما را سائل گفت که گفتم ها چه معنی دارد فرمود اشاره است بهوان

و نیکوئی معامله و با بندگانش
با بجا دوسایر الطاف وعطا
کردن بان موجودی چنین با که
لایق باوست هم وکرم وکثرت
عطای او هم
و با انکه اشاره است برفعت
شان او وعلو او بر جمیع
ممکنات هم

ومیم ملك خداست هم

یعنی ذلت و خواری کسانی که مخالفت کرده اند و میکنند محمد و آل
محمد را پس گفتم که رحمن چه معنی دارد فرمود یعنی مهربانست بجمیع
خلق از مومن و از کافر گفتم رحیم چه معنی دارد فرمود یعنی مهربانست
بمومنین باب دیگر در معنی بسم الله حدیث کرد ما را احمد بن
عبد الله ابراهیم بن اسحق طالقانی و گفت که حدیث کرد ما را احمد
محمد بن سعید از ازدکرده بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال
از پدرش که گفت سوال کردم از حضرت امام رضا ع از معنی بسم
الله پس فرمود معنی قول قائل که میگوید بسم الله این است که موسوم
میگردانم نفس خود را بسمه از سمات خدا و نشان میکنم او را
بنشانی از نشانهای خدا و آن نشان عبادت و بندگی است
گفت عرض کردم که سمه چه معنی دارد فرمود سمه یعنی علامت
و نشانه است مترجم گوید که شاید مراد امام این باشد که همچنانکه
داب سلاطین و حکام این است که حیوانات و چهارپایان
خود را نشانی بر آنها میگذارند تا آنکه آن نشان نشانه
باشد که آنها از ایشانست همچنین شخصی که میگوید بسم الله
و شروع میکند در عبادت خدا باید مراد او این باشد که

خداوند

خداوند خود را عبادت میکنم و داغ عبودیت و نشان بندگی
او را بر پیشانی میگذارم تا آنکه معلوم شود که من بنده ام نه
آزاد باب در بیان معنی الله پدرم رحمت کند خدا او را گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی
از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابی الحسن موسی بن جعفر
گفت که سوال کرده شد آن حضرت از معنی الله فرمود آنکسی است
که مستولی و مسلط است بر جمیع اشیا و فرمان او روا است
بر همه آنها از کوچک و بزرگ ظاهر و باطن دنیا و آخرت ملک
و ملکوت و غیر اینها که همه در تحت قدرت و زیر فرمان اویند
و نیز حدیث کرد ما را محمد بن قاسم جرجانی مفسر خشنود باد خدا از او
محمد بن م و گفت که حدیث کردند ما را ابو یعقوب یوسف بن زیاد
و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار و هر دو از شیعه امامیه
بودند از پدرشان از حسن بن علی بن محمد ع در معنی قول خدا تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم که آنحضرت فرمود الله آنچنان کسی است
که هر مخلوقی در وقت حاجت و روز محنت که از هر کس که غیر
اوست نا امید شده و اسباب نجاتش بالمره منقطع گردیده

روی حاجت بدرگاه او میبرد و از او پناه میجوید و میگوید بسم الله یعنی استعانت
میجوییم و طلب یاری میکنیم در جمیع امور خود از آن خداوندی که احدی غیر او
سزاوار پرستش نیست و بفریاد رسنده بی‌کسان است هرگاه طلب فریاد رسی
کنند از او و جواب دهندهٔ بیچارگان است هرگاه او را بخوانند مصنف کتاب
میگوید که این سخن مضمون همان سخنی است که حضرت امام جعفر صادق ع در
جواب سائلی فرمود و تفصیلش این است که مردی خدمت آنحضرت عرض کرد
و گفت یا ابن رسول الله راه نمائی کن مرا بسوی خدا و بفرما که خدا کیست
و حقیقتا حجت و دلیل واضحی برای من بیاور زیرا که در این باب مردم
با من بسیار مجادله کرده اند و گفتگو نموده اند و مرا حیران کرده اند
پس آنحضرت فرمود ای بندهٔ خدا آیا هرگز سوار کشتی شدهٔ گفت بلی فرمود آیا
اتفاق افتاده است که کشتی که تو بر آن سوار بودی بشکند و کشتی دیگر نباشد
که باعث نجات تو شود و شنا کنندهٔ هم نباشد که ترا از آن ورطه خلاصی
دهد عرض کرد بلی حضرت فرمود آیا در انحال قلب تو تعلق گرفت باینکه
یک کسی هست که البته میتواند که ترا از آن ورطه خلاص کند باز عرض
کرد بلی پس حضرت فرمود که همانکس خداوندی است که قادر است بر نجات دادن
در جائی که اصلا نجات دهنده نیست و بر فریادرسی در وقتی که مطلقا فریاد

رهی

رهی نیست **باب** در بیان معنی واحد حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابی
هاشم جعفری که گفت سؤال کردم از ابو جعفر ثانی یعنی امام محمد نقی ع
از معنی واحد فرمود واحد آنکسی است که همه زبانها اجماع کرده اند و تمام
اهل دنیا اتفاق نموده اند در وحدانیت و یگانگیش یعنی وحدانیت
و یگانگی او جل شانه و عظم برهانه فطری خلایق است چنانکه میفرماید
و لئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی اگر
سؤال کنی و بپرسی از ایشان که کی خلق کرده است آسمانها و زمین را
هر آینه همه ایشان بیک زبان خواهند گفت که خدا خلق کرده است
ایشان را و نیز حدیث کرد مارا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب بن
نصر بن عبد الوهاب بن عطاء بن سجزی و گفت که خبر داد مارا ابو الحسن
احمد بن عبد الله بن حمزه شعرانی عماری از نبیرهٔ عمار بن یاسر که گفت
حدیث کرد مارا ابو محمد عبید الله بن یحیی بن عبد الباقی اذنی از ابی
المقدام شریح بن هانی از پدرش که گفت بدرستی که روز جنگ جمل
در حینی که بود اعرابی بخدمت امیر المؤمنین ع آمد و سؤال کرد از
آنحضرت از معنی واحدیت خدا و گفت یا امیر المؤمنین آیا تو میگوئی

که خدا یکیست پس مردم حمله کردند بر او و تندی بسیار با او نمودند و
گفتند ای اعرابی یا نمی بینی که حضرت در جدال و قتال است و خاطر مبارکش
پریشان است این چه وقت مسئله پرسیدن است حضرت فرمودند که وا
گذارید و را زیرا که آنچه اعرابی میخواهد همانی است که ما از این قوم میخواهیم
و این قتال و جدالی که ما میکنیم برای این است که مردم را باقرار یگانگی خدا
در آوریم حال که او میپرسد و میخواهد که بفهمد بگذارید که بفهمد پس متوجه
اعرابی شد و فرمود که ای اعرابی اینکه میگوئیم که خدا واحد است چهار معنی
دارد دو معنی از آن چهار معنی بر خدا روا نیست و محال است و دو معنی بر
خدا رواست و برای او ثابت است اما آن دو معنی که بر او روا نیست یکی
از آن دو این است که بگوئی خدا واحد است و قصد کنی واحد عددی را که
بمعنی یکمین است و دلالت میکند بر اینکه خدای دومی میباشد که یکمین
اوست و این کفر است و اثبات شریک است برای خدا و بمنزلهٔ قول نصاری
است که میگویند خدا ثالث ثلثه است یعنی سیمی سه خداست و معنی دیگر
که بر خدا روا نیست اینست که بگوئی که خدا واحد است و اراده کنی که او واحدی است
از یک نوعی یا نوعی است از یک جنسی و این معنی نیز بر خدا روا نیست زیرا
که تشبیه است و برای خدا شریکی در نوع یا جنس اثبات نموده و خدا منزه است

از شریک

از شریک و شبیه و اما آن دو معنی که بر خدا رواست و ثابت است در او
یکی این است که بگوئی خدا واحد است یعنی در صفات کمال یگانه است
و مثل و مانندی ندارد چنانکه میگوئی زید وحید عصر و یگانهٔ دهر است
و این معنی در خدا ثابت است و بر در دیگرها همچنین است و معنی
دیگر این است که بگوئی خدا واحد است یعنی احدی المعنی است یعنی منقسم
نمیشود نه در وجود خارجی و نه در وجود عقلی و نه در وجود وهمی و
خداوند ما چنین است و این معنی برای او ثابت است باب در بیان
معنی صمد حدیث کرد ما را پدرم رحمت خدا بر او باد و گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عیسی از یونس
ابن عبد الرحمن از ربیع بن مسلم که گفت شنیدم از ابی الحسن ع و حال
آنکه کسی سؤال کرده بود از او از معنی صمد پس فرمود صمد آنکسی است
که شکم ندارد یعنی تو خالی نیست مترجم گوید که این معنی لغوی صمد
نیست بلکه لازم معنی لغوی اوست و معنی لغوی صمد چنانچه از بعضی
کتب لغة مفهوم میشود تو پر است و نیز حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق خدا راضی باد از او و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یعقوب از علی بن محمد از سهل بن زیاد از محمد بن ولید که ملقب بود

بسباب صیرفی از داود بن قاسم جعفری که گفت گفتم بابی جعفر که فدای
تو شوم معنی صمد چیست فرمود صمد بزرگی است که مقصود در باب
حاجات است و روی همه بسوی اوست و نیز حدیث کردند ما را ابو محمد جعفر بن
علی بن احمد فقیه قمی پسر ایلاقی خشنود باد خدا از او و گفت که حدیث کرد ما را
ابو سعید عبدان بن فضل و گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن
یعقوب بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن
جعفر بن ابی طالب در شهر خجند و گفت حدیث کرد ما را ابو بکر بن
محمد بن احمد بن شجاع فرغانی و گفت حدیث کرد مرا ابو الحسن بن حماد
عنبری در شهر مصر و گفت که حدیث کرد مرا اسمعیل بن عبد الجلیل برقی
از ابی وهب بن قرشی از ابی عبد الله صادق ع جعفر بن محمد که فرمود
که فرمود پدرم باقر که حدیث کرد مرا پدرم زین العابدین از پدرش حسین
ابن علی که آنحضرت فرمود صمد انکسی است که جوف ندارد یعنی تو خالی
نیست و نیز صمد انکسی است که بزرگی و عظم شان او بنهایت رسیده
و نیز صمد انکسی است که نمیخورد و نمی آشامد و نیز انکسی است که خواب
نمیکند و نیز صمد انکسی است که همیشه بوده و خواهد بود و حضرت امام
محمد باقر ع فرمود که محمد بن حنفیه میگفت که صمد انکسی است که قائم است

بنفس

بنفس خود یعنی بوجودش از غیر خودش نیست و از غیر خود مستغنی است
و غیر او گفته است که صمد انکسی است که کون و فساد برای او نیست یعنی
نه اینست که در یکزمانی نبوده و بعد موجود شده و در زمانی دیگر معدوم
میشود و نیز گفته اند که صمد انکسی است که تغییر و اختلاف احوال برای
او نیست و حضرت امام محمد باقر ع نیز فرموده که صمد بزرگ مطاعی است
که مطیع احدی نیست و فوق او امر کننده و نهی کننده و ناهی نمیباشد و نیز
فرمود که کسی سؤال کرد از علی بن الحسین ع از معنی صمد پس در جواب فرمود
که صمد انکسی است که شریکی برای او نیست و مانده نمیکند او را محافظت
و نگاه داری چیزی و هیچ چیز از او غایب نیست و همچنین رایداند وهب
ابن وهب قرشی گفته است که زید بن علی ع گفت که صمد انکسی است که هرگاه
اراده کند و چون چیزی را میگوید باو که باش یعنی موجود شو پس پیدا شد
و موجود میشود و نیز صمد انکسی است که همه اشیا را از کتم عدم بعالم وجود
آورده و یکی را ضد یکی کرده و یکی را جفت دیگری قرار داده و یکی را صاحب
شکل آفریده و خودش در وحدت و یگانگی منفرد است و ضدی برای او نیست
و همچنین مثل و مانندی و شکلی برای او نیز نمیباشد و وهب بن وهب قرشی
گفته است که از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که میفرمود که جماعتی از

اهل فلسطین بر پدرم امام محمد باقر وارد شدند و مسائلی چند از آنجناب
پرسیدند و همه را جواب داد بعد از آن سؤال کردند از او از معنی الصمد
پس فرمود که تفسیر و معنی او در خودش است بجهة اینکه الصمد پنج حرفست
الف دلیل است بر وجود و هستی او تعالی شأنه چنانچه خود فرموده است که
شهد الله انه لا اله الا هو یعنی گواهی میدهد خدا که نیست معبودی سزاوار
پرستش مگر ذات مقدس خودش که جامع جمیع صفات کمال است و مستجمع تمام نعوت
جمال و جلال است و لام دلیل است بر الوهیت و معبودیت او بجهة اینکه
اوست الله یعنی اله حق و معبود مطلق و الف و لام که بزبان ظاهر نمی
شوند و بگوش شنیده نمیشوند و در کتابت و نوشتن ظاهر میشوند
دلیل اند بر اینکه معبودیت و خداوندی او بسبب لطافتش مخفی و پنهان
است و بحواس ظاهری درک نمیشود چنانکه لفظ و بزبان وصف کننده در
نمی آید و در گوش شنونده واقع نمیشود چنانکه لفظ اله نیز دلالت دارد بر
اینمعنی بجهة اینکه اله کسی است که عاجزاند خلایق از معرفت حقیقت و شناختن
کیفیت او از این گذشته خالق اوهام و آفریننده حواس اوست پس چگونه
میشود که حواس و اوهام که مخلوق او میباشند او را بشناسند و حقیقت
او را درک کنند و ظهور الف و لام در کتابت دلیل است بر اینکه خدای تعالی

عالم

عالم آثار الوهیت و آیات ربوبیت خود را در آفریدن خلایق و ترکیب نمودن
ارواح لطیفه با اجساد کثیفه ظاهر فرموده پس هرگاه نظر کند بنده بسوی نفس
خود شکی نیست که روح خود را نمی بیند همچنانکه لام صمد بزبان ظاهر نمیشود
یعنی تلفظ باو نمیشود و بگوش نیز شنیده نمیشود پس هرگاه بکتابت و
نوشتن نظر کند آنچه مخفی بود و ظاهر نبود در اینوقت برای او ظاهر میشود
پس هرگاه بنده تفکر کند و اندیشه نماید در حقیقت حضرت باری و خواهد
که بفهمد که حقیقت او چه چیز است و بچه کیفیت است حیران و سرگردان
میشود و احاطه نمیکند فکر و نیز سهل اندیشه او بچیزی که صورت
آن چیز در ذهن او درآید و بواسطه آن صورت حقیقت حضرت
احدیت را بداند زیرا که خالق همه صورتها اوست و نمیشود که بواسطه
مخلوق حقیقت خالق را فهمید زیرا که مخلوق غیر خالق است بلی
هرگاه نظر کند بخلق و صفات و احوال او را ملاحظه نماید و یقین
بهم رساند و برای او ثابت میشود که جناب اقدس الهی خالق ایشانست
و وجود دارد و اوست که ارواح و اجساد را با هم مرکب نموده و اما صاد
پس او دلیل است بر اینکه خدای عز و جل صادق و راستگو است و قول
او صدق است و کلام او نیز صدق است و امر فرموده است عباد را

بمتابعت و پیروی صدق از روی صدق و وعده داده است بصدق و
خواسته است صدق را و اما میم پس او دلیل است بر ملک و پادشاهی او و اینکه
اوست پادشاهی که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و برای پادشاهی او زوال
و فنا نمی‌باشد و اما دال پس دلیل است بر دوام ملک و پادشاهی او و اینکه
وجود او دائمی است همیشه بوده و همیشه خواهد بود و کون و زوال برای
او نیست بلکه اوست بوجود آورنده موجودات و وجود هر موجودی
از اوست و این حدیث را بتمامه در تفسیر قل هو الله احد در کتاب
توحید نوشته ام هر کس بخواهد رجوع نماید **باب** در بیان معنی قول
ائمه ع که خدای تبارک و تعالی شیء است پدرم خدا رحمت کند او را گفت که
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی از
هشام بن حکم از ابی عبدالله که آنحضرت در وقتی که زندیقی از آنحضرت
سؤال کرد که خدا چه چیز است فرمود خدا چیزی است و رای همه چیزها یعنی
هر چیزی که بذهن ما در می‌آید و ما آنرا تصور میکنیم خدا غیر از آن چیز است
و اصلا شباهت با آن چیز ندارد و آن چیز نیز مخلوق است مثل یکی از ما ها و اینکه
گفتم خدا چیزی است قصدم اینست که یک چیزی گفته باشم و اثبات یک معنی
کرده باشم که نوعی فهمی و بدانی که یک کسی هست و فی الجمله او را بشناسی اینکه

او را عبادت

او را عبادت کنی و همچنین اینکه گفتم او شیء است یعنی چیز نیست و رای
همه چیزها است مرادم این نیست که یک چیزی است و علاوه از شیئیت حقیقة
بعلاوه — و ماهیتی دارد مثل سایر چیزها که هر یک و رای وجود و هستی حقیقی علیحده
و ماهیتی جداگانه دارند مثلا اجرام علویه وجودی دارند و ماهیتی و مواد
عنصریه هستی دارند و حقیقتی خلاصه هر چیزی غیر از او علاوه بر اینکه صدق
میکند بر او شیء چیزهای دیگر نیز بر او صدق میکند بلکه مرادم از اینکه گفتم
که او شیء است بخلاف اشیا و چیز نیست و رای سایر چیزها این است که او
شیء است بحقیقة شیئیة یعنی حقیقة شیئیة است یعنی نفس شیئیة و خود
هستی و صرف وجود است یعنی و رای صرف وجود دیگر حقیقتی ندارد مثلا
عرض نیست — جسم نیست صورة نیست مادة نیست هیولی نیست جوهر نیست و همچنین
و نقایص و معایبی که برای اینها هست برای او نیست و نیز پدرم خدا رحمت
کند او را گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از محمد بن عیسی از
کسی که نام او را مذکور نساخت و رسانید تا بابی جعفر ع که کسی از آنحضرت
پرسید که آیا جایز است که گفته شود که خدا تعالی شیء است یعنی چیزی است
یعنی اطلاق لفظ شیء بر خدا جایز است یا نه حضرت فرمود بلی جایز است بجهت
اینکه اطلاق شیء بیرون میبرد شخص را از حد تعطیل و حد تشبیه اما

اینکه لفظ شیئ و گفتن اینکه خدا چیزی است شخص را از حد تعطیل بیرون
میبرد بجهة اینکه هرگاه خدا شیئ نباشد و نتوان گفت که چیزی است پس
لا شیئ و معدوم خواهد بود زیرا که نمیشود که نه شیئ باشد و نه لا شیئ
یعنی نه موجود باشد و نه معدوم زیرا که ارتفاع نقیضین محالست و هرگاه
لا شیئ شد پس نه کسی ورا میشناسد و نه عبادت او میکند پس خدائی
و بندگی همه بالمرة برطرف میشود و امر معطل و معوق میماند و امّا اینکه اطلاق
لفظ شیئ بر او شخص را بیرون میبرد از حد تشبیه باعتبار این است
که همینکه گفتی خدا چیزی است لازم نمیاید که چیز خاصی باشد و برای او
حدی باشد مثل جسم و صورت و عرض و جوهر و امثال اینها که علاوه بر اینکه
صدق میکند بر اینها شیئیت و اینکه هر یک یک چیزی اند برای هر یک
ماهیت خاصی و حقیقت معینی میباشد که باعث این شده که یکی جسم شده
و یکی جوهر شده و دیگری عرض شده و هم چنین و در خدا این طور نیست زیرا
که دانستی که حقیقت خدا صرف وجود و هستی و محض شیئیت و تحقق است
بدون نقایص و معایب امکانی و ماهیتی مثل جسمیت و جوهریت و عرضیت
و امثال اینها **باب** در بیان معنی سبحان الله حدیث کرد مارا پدرم
خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم

از محمد بن

از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از هشام بن عبد الملک
که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله از معنی سبحان الله فرمود یعنی
پاکی و بی عیبی و بزرگی برای خداست و نیز حدیث کرد مارا محمد بن
حسن بن احمد بن ولید خدا راضی باد از او و گفت که حدیث کرد مارا
محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین ابی الخطاب از علی بن اسباط از
سلیم غلام طربال از هشام جوالیقی که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد
الله از قول خدای عز و جل سبحان الله و عرض کردم که معنی این کلمه
چه چیز است فرمود منزه گردانیدن او از نقایص و دور گردانیدن
از معایب پس معنی سبحان الله اینست که منزه میگردانیم خدا را از جمیع
نقایص و معایب منزه گردانیدنی و یا اینکه پاکی و بی عیبی و کبریائی
برای خداست و نیز حدیث کرد مارا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب
و گفت که خبر داد مارا ابو الحسن عبد الله بن حمزه شعرانی عماری از
پسر عمار بن یاسر که گفت که حدیث کرد مارا ابو محمد عبد الله بن یحیی
عبد الباقی اذنی در اذنه و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسن معانی
و گفت که حدیث کرد مارا عبد الله بن یزید از یحیی بن عقبه بن ابی العیزار
و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حجار از یزید بن اصم که گفت مردی

از عمر خطاب سؤال کرد و گفت یا امیر المؤمنین تفسیر سبحان الله چه چیز است
گفت بدرستی که در اینجا اندر مردی است که داب او این است که هرگاه کسی سؤال
کند از او جواب میدهد و هرگاه ساکت شود و از او سؤالی نکند او خود
بگفت میگیرد و بیان میکند انواع علوم و معارف را پس بعد از آنکه آمد و
داخل خانه شد دید که علی بن ابی طالب است پس گفت یا ابا الحسن سبحان الله
چه معنی دارد و تفسیرش چه چیز است فرمود تعظیم جلال خدای متعال و دور
گردانیدن اوست از آنچه گفته اند در شان او اهل شرک و ضلال

باب

در بیان معنی توحید و عدل حدیث کرد ما را ابو الحسن بن احمد بن محمد بن
عیسی بن احمد بن عیسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و گفت که
حدیث کرد ما را عبد الله بن محمد بن ابرهیم بن اسباط و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن زیاد قطان و گفت که حدیث کرد ما را ابو الطیب احمد بن
محمد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را عیسی بن جعفر بن محمد بن عبد الله
ابن محمد بن عمر بن ابی طالب از پدرش علی بن ابی طالب که فرمود که رسول
خدا فرمود که توحید یعنی ذات احدیت و وحدانیت و یگانگیش باین نحو است
که ظاهرش در باطنش است و باطنش در ظاهرش است یعنی ظاهرش با باطنش
یکی است ظاهرش عین باطنش است و باطنش عین ظاهرش است بخلاف

سایر

سایر اشیا که ظاهرشان غیر باطنشان است و باطنشان غیر ظاهرشان
و ظاهرش موصوفی است که دیده نمیشود یعنی در ظاهر موصوف است که وصف
کرده نمیشود ولکن بجهت شدت ظهور دیده نمیشود و باطنش موجودی است
که مخفی و پنهان نیست زیرا که آیات الوهیت و آثار ربوبیتش در هر
ذره از ذرات عالم امکان تابان و نمایان است دل هر ذره که بشکافی آفتابیش
در میان بینی طلب کرده میشود در هر مکانی و خالی نیست از او هیچ مکانی بقدر
یک چشم بهم زدن همه جا حاضر است ولکن محدود نیست یعنی حدی و نهایتی
برای او نیست که بسوی او اشاره توان کرد و از نظر غایب و پنهان است و لکن
در حقیقت مفقود و نایاب نیست و نیز حدیث کرد ما را ابو الحسن بن عقیل بن
عزیز سمرقندی بسندی که رسانید آن را بامام جعفر صادق ع که مردی از
آنحضرت سؤال کرد و گفت که اساس دین توحید و عدالت و علم آن بسیار
و خطر آنش بیشمار است و مرد عاقل هشیار ناچار است که آن را بداند و
اعتقاد نماید پس ذکر کن برای ما چیزی یعنی در این باب سخنی بگو و دستوری
العملی بده که آن را ضبط توانیم کرد و توانیم ضبط نمود و بسبب آن فهم آنها
یعنی فهم توحید و عدل بر ما آسان شود پس آنحضرت فرمود که اما توحید
آنست که روا نداری بر پروردگارت چیزی را که بر خودت روا است

واما عدل آنست که نسبت ندهی بخالقت چیزی را که ترا ملامت
کرده است بآن مترجم گوید که مراد از انچه در بیان توحید فرمود این است
که باید جمیع نقایص و معایبی که لازم ذات ممکن و ناشی از صفت امکانست
از او سلب نمائی مثل جوهر بودن عرض بودن جسم بودن در مکان
بودن در زمان بودن از حالی بحالی شدن و امثال اینها و مراد از
انچه در بیان عدل فرمودند این است که فعل قبیح و ظلم را نسبت بخداوند
خود ندهی و چنین بدانی که خداوند تو حکیم و دانا میباشد انچه باید کرد
وانچه بایست بکند کرده و میکند و اصلا فعل خطا از او صادر نشده و نمی
شود و نخواهد شد بیت پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت ۵ آفرین بر نظر
پاک خطا پوشش باد باب در بیان معنی الله اکبر حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از مروک بن عبید از جمیع بن
عمرو که گفت که حضرت ابی عبد الله بمن فرمود که الله اکبر چه چیز است یعنی
چه معنی دارد عرض کردم که یعنی خدا بزرگتر است از همه چیزی پس آن
حضرت فرمود که بنا بر این باید یکچیزی باشد که با خدا در عظمت و بزرگی
شریک باشد تا آنکه عظمت او را با عظمت خدا بسنجیم و بعد از آن عظمت خدا را

ترجیح

ترجیح دهیم و بگوئیم که خدا از او بزرگتر است پس عرض کردم که پس بفرما
که چه معنی دارد فرمود که معنیش اینست که خدا بزرگتر است از اینکه وصف کرده
شود یعنی شان او از این ارفع است که او را وصف توان کرد بلی هر کس بقدر
فهم و دانش خود چیزی میگوید بیت ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم ۵
از هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم ۵ مجلس تمام گشت و باخر رسید عمر ۵ ما
همچنان در اول وصف تو مانده ایم ۵ و نیز حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن
متوکل و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از ابن
محبوب از انکسی که نام برد او را از حضرت ابی عبد الله ع که انکس گفت که
مردی در حضور ابی عبد الله ع گفت که الله اکبر انحضرت فرمود که الله اکبر
من ای شیء یعنی خدا بزرگتر است از چه چیز آنشخص گفت از همه چیزی
پس آنحضرت فرمود که بنا بر این خدا را محدود کردی و برای او حد و نهایت
قرار دادی پس آنمرد گفت پس چه بگوئیم فرمودند بگو الله اکبر من ان یوصف
یعنی خدا بزرگتر است از اینکه وصف کرده شود مترجم گوید که چون
مقرر است که چیزی را که تفضیل میدهند بر چیزی دیگر در یک صفتی مثل
اینکه میگویند زید اعلم است از عمر باید مفضل و مفضل علیه از یک جنس باشد
همچنانکه زید و عمرو در مثال مذکور که زید که مفضل است با عمرو که مفضل علیه است

از یک جنس است و نظر باینکه برای خدای عز و جل در ذات و صفات مجانسی و مماثلی
نمی‌باشد پس اطلاق لفظ اعلم و اکبر و امثال آن برا و باین معنی که مردم از ظاهر
این الفاظ میفهمند جایز نیست بجهت آنکه کبر و صغر و کوچکی و بزرگی مثلا
از صفات جسمانیات است پس هرگاه بگوئی که خدا بزرگتر است از عرش یا از
هر موجودی مثلا باید که خدا و عرش از یکجنس باشند تا آنکه بزرگی هر دو را
با یکدیگر موازنه کنیم و بسنجیم و یکی را بر دیگری ترجیح دهیم پس لازم می‌آید
که کسی باشد که مجانس خدا باشد در ذات و صفات و این محالست و همچنین
لازم می‌آید که خدا محدود باشد و برای عظمت و بزرگی او حدی و نهایتی
باشد زیرا که وقتی که میگوئی زید داناتر است از عمرو باید زید و عمرو را
بشناسی و کمیت و کیفیت علم ایشان را بدانی تا آنکه یکی را بر دیگری ترجیح
دهی **باب** در بیان معنی اول و آخر حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن
متوکل رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از
پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از محمد بن حکیم از میمون بان که گفت شنیدم
از حضرت ابی عبد الله ع در وقتی که کسی از او سؤال کرده بود از معنی قول
خدای عز و جل هو الاول و الاخر که فرمود که او یعنی ذات جناب اقدس
الهی اول است یعنی آغاز همه چیزهاست و پیش از او اولیتی یعنی قبل از

او چیزی

او چیزی نیست که آنچنان اول باشد نه او و برای او اولیت او ابتدائی و آغازی
نیست یعنی چنین نیست که در وقتی صفت اولیت برای او نبوده و بعد
برای او حاصل شده و نیز ذات مقدس او آخر همه چیزهاست و نهایتی برای
آخریت او نیست یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود بخلاف سایر موجودات
که برای آنها اولیت و آخری و آغازی و انجامی باینمعنی که یکوقتی موجود
میشوند و در یک زمانی معدوم میگردند یکوقتی چاق میشوند وقتی دیگر
لاغر میشوند در یک زمانی جوانند اوقات دیگر پیر میشوند و ذات
مقدس او یک نحو است همیشه بوده و همیشه خواهد بود هم اولست و هم آخر
اولست در ازل الازال آخر است در ابد الاباد بدون اینکه برای اولیتش
بدایتی باشد و یا اینکه برای آخریتش نهایتی باشد برای اولیتش آغازی
نیست و برای آخریتش انجامی نه و حدوث و تغیر احوالی نیز عارض ذات معلی
صفاتش نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد **بیت** آنکه نمردست و نمیرد توئی ه
آنکه تغیر نپذیرد توئی ه و اوست خالق و آفریننده هر چیزی **باب**
در بیان معنی الفاظی چند که در کتاب و سنت بخصوص توحید وارد
شده حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از

محمد بن اسمعیل بن بزیع از منصور بن یونس از کسی که همنشین ابی حمزه
بود از ابی حمزه که گفت که خدمت ابی جعفر ع عرض کردم و گفتم که قول خدای
کل شیء هالک الا وجهه چه معنی دارد فرمود یعنی هلاک میشود و فانی
میگردد هر چیزی مگر وجه که او هرگز فانی نمیشود و همیشه باقی خواهد
بود و بدرستی که خدای عز و جل از آن عظیم تر است که موصوف شود بوجه
و برای او وجه باشد ولکن مراد اینست که هر چیزی هلاک میشود و معدوم
میگردد مگر دین او و وجه او که بواسطه آن رو بخدا میروند و تقرب میجویند
باو مترجم گوید که انچه از ظاهر عبارت حدیث معلوم میشود اینست
که مراد از وجه طاعت و فرمان برداریست که شخص بسبب او بحیوة ابدی
و بقاء سرمدی میرسد و نیز حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل گفت
که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از
پدرش از ربیع وراق از صالح بن سهل از حضرت ابی عبد الله ع در تفسیر قول
خدای عز و جل کل شیء هالک الا وجهه که فرمود مائیم وجه خدا حدیث کرد
ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس بن مغازی و گفت که حدیث کرد ما را
علی بن حسن فضال از پدرش که گفت سؤال کردم از حضرت علی بن موسی الرضا ع
از قول خدای عز و جل کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و عرض کردم



که چه معنی دارد فرمود که بدرستی که خداوند عالمیان موصوف نمیشود
بمکان و حلول نمیکند در مکان تا آنکه منع کرده شوند بندگان او از آنکه او را
بندگان
ببینند در آن مکان ولکن مقصود خدای عز و جل اینست که آن جماعت روز
قیامت از ثواب پروردگار ایشان ممنوع و محروم اند و نیز سؤال کردم
از آنحضرت از قول خدای تع که فرموده است وجاء ربک والملک صفا صفا
و عرض کردم که معنی این آیه چیست فرمود که بدرستی که خدای عز و جل
موصوف نمیشود بآمدن و رفتن زیرا که شان او از آن ارفع است که حرکت
و انتقال از مکانی بمکانی برای او باشد بلکه مقصود این است که میاید
امر پروردگار تو در روزی که ملائکه همه در صحرای محشر صفها بسته اند
و ایستاده اند و نیز سؤال کردم از آنحضرت از قول خدای تع هل ینظرون
الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة که ترجمه اش اینست که
چشم نمیدارند این جماعت مگر اینکه بیاید بایشان عذاب خدا در سایه بانها
از ابر سفید و بیایند فرشتگانی که موکل اند بر عذاب فرمود که آیه باین قسم
نازل شده است هل ینظرون الا ان یاتیهم الله بالملائکة فی ظلل من
الغمام و معنیش اینست که انتظار نمیکشند این جماعت مگر اینکه بیاورد خدا
بسوی ایشان فرشتگانرا که موکل اند بر عذاب در سایه بانها از ابر سفید

ونیز سؤال کردم از او از قول خدای تعالی سخر الله منهم و از الله یستهزئ بهم و از
قولش که فرموده و مکروا و مکر الله و از قولش که نیز فرموده یخادعون الله و هو
خادعهم پس فرمود که بدرستی که خدای تعالی سخریه و استهزا نمیکند و خدعه و مکر
نیز از او صادر نمیشود ولکن انهائی که سخریه و استهزا میکنند و مکر و خدعه
مینمایند خدا جزای ان اعمال و سزای ان کردار و باداش آن رفتار را بایشان
میرساند و ذات مقدس خود را از انچه جهال در شان او میکویند منزه و مبراست
و حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عصام کلینی خشنود باد خدا از او و کفت
که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی و کفت که حدیث کرد ما را علی بن
محمد که او را علان کلینی میکفتند و کفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن
عبید و کفت سؤال کردم از ابی الحسن علی بن محمد عسکری ع از قول خدای
عز و جل که فرموده است والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات
بیمینه که ترجمهٔ ظاهرش اینست که و مجموع هفت طبقه زمین روز قیامت بقدر
یک کف دست چیزی است که او بدست خود بردارد یا اینکه آن قدر است که
او بیک چنک زدن بردارد و آسمانها همه بهیچیده و در نوردیده میشوند بدست
او و عرض کردم که مراد از قبضه چیست و مقصود از یمین چه چیز است فرمود
که غرض از این آیه ملامت و سرزنش انهائی است که تشبیه میکنند خالق را بمخلوق

ومیکویند

ومیکویند خدا مثل ما ها دست و با دارد و برای او قبضه و یمینی میباشد آیا
نمی بینی که فرموده است و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا والارض جمیعا
قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه یعنی نشناختند خدا را
حق شناختن و تعظیم نکردند او را همچنانکه بایست او را تعظیم کنند زیرا
که کفتند زمینها روز قیامت همه در دست اوست و آسمانها در نوردیده میشود
بدست او همچنانکه فرموده است و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل
الله علی بشر من شیء یعنی نشناختند خدا را هم چنانکه حق شناختن اوست
چه نسبت خاک را با عالم پاک ○ یا انکه تعظیم نکردند خدا را چنانکه سزاوار
تعظیم اوست زیرا که کفتند که خدای تعالی هیچ کتابی بر هیچ کس نازل نساخته
است پس بعد از آن منزه کردانیده است نفس مقدس خود را از قبضه و یمین
و فرموده است سبحانه و تعالی عما یشرکون یعنی پاک و منزه است ذات
مقدس او از اینکه برای او قبضه و یمین باشد مترجم کوید ظاهر اینست
که مراد حضرت اینست که والارض جمیعا قبضته یوم القیمة الخ کلام کفار
است و لفظ اذ قالوا بیش از والارض جمیعا مقدر است و تقدیر اینست
که و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا والارض جمیعا قبضته و دلیل بر
اینکه والارض تا آخر کلام کفار است و بیش از او اذ قالوا مقدر است

اینست که در سوره انعام فرموده است و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله
علی بشر من شیء و در اینجا لفظ اذ قالوا را ظاهر نموده و تخصیص یهود را به
سبب اینکه گفت ما انزل الله علی بشر من شیء توبیخ و سرزنش نموده پس
همچنانکه در اینجا بجز بعد از حق قدره واقع شده کلام کفار است همچنین
در اینجا بجز بعد از حق قدره واقع شده ظاهر اینست که کلام دیگران باشد
و دلیل بر اینکه والارض جمیعا کلام کفار است این است که ذات خود را
از قبضه و یمین منزه نموده و فرموده سبحانه و تعالی عما یشرکون یعنی ذات
مقدس او و تعالی شانه از قبضه و امثال این و آن منزه و مبراست حدیث
کرد ما را احمد بن محمد بن عصام کلینی و گفت حدیث کرد ما را محمد بن
یعقوب کلینی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد که او را علان کلینی
میگفتند گفت که حدیث کرد ما را ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از
حسن بن قاسم از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز بن مسلم که گفت
سؤال کردم از حضرت امام رضا ع از تفسیر قول خدای عز و جل که فرموده است
نسوا الله فنسیهم یعنی فراموش کردند خدا را پس او نیز فراموش کرد ایشان را
فرمود بدرستی که برای خداوند عالمیان سهو و نسیان نمیباشد سهو نمیکند
و چنین نیز فراموش نمیکند بلکه سهو و نسیان برای مخلوق است که حادث است

آیا نمی شنوی

آیا نمی شنوی که خودش میفرماید و ما کان ربک نسیا یعنی نمیباشد پروردگار
تو فراموش کننده بلی خداوند عالمیان جزا میدهد آنهائی را که حق او را
فراموش کردند باین طریق که ایشان را از خودشان غافل میکند و وجود
و هستی شان را از یادشان میبرد پس چنین حالتی را که برای ایشان نفع
دارد یا ایشان را از عذاب آخرت نجات میدهد نمی شنوند و نمیکنند هم
چنانکه خود بمؤمنین خطاب نموده و فرموده که مباشید مانند آنهائی
که فراموش کردند حقوق خدا را پس خدا نیز وضعی کرد که ایشان خود را
فراموش کردند و نیز در جای دیگر فرموده است که پس امروز ما فراموش
میکنیم و وامیگذاریم ایشان را هم چنانکه ایشان فراموش کردند امروز را
و در دنیا کاری نکردند که کار امروز ایشان آید و حدیث کرد ما را پدرم
رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن
یزید از عباس بن هلال که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا ع از قول
خدای عز و جل الله نور السموات و الارض و عرض کردم که تفسیر این آیه
چه چیز است فرمود یعنی خدا راه نماینده است اهل آسمانها را و راه نماینده
است اهل زمین را و نیز حدیث کرد ما را ابراهیم بن هرون بن عیسی در
دار السلام بغداد و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن ابی الثلج گفت

که حدیث کرد ما را حسین بن ایوب از محمد بن غالب از علی بن الحسین از حسن بن
ایوب از حسین بن سلیمان از محمد بن مروان ذهلی از فضل بن یسار که گفت گفتم
بحضرت ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق ع الله نور السموات والارض
یعنی خدای تع نور آسمانها و زمین است فرمود بلی همچنین است خدای عز
وجل گفت که گفتم مثل نوره چه معنی دارد فرمود مثل نوره محمد است ص گفتم
کمشکوة چه معنی دارد فرمود مشکاة سینهٔ محمد است ص گفتم فیها مصباح
چه معنی دارد گفت در آن مشکاة است یعنی در سینهٔ محمد است ص نور علم و نبوة
گفتم المصباح فی زجاجة چه معنی دارد گفت یعنی علم رسول خدا ص آمد بقلب
علی بن ابی طالب ع گفتم کانها کوکب دری چه معنی دارد فرمود چرا کانها
میخوانی عرض کردم فدای تو شوم چگونه بخوانم فرمود کانه کوکب دری یعنی گویا
آن مصباح ستاره ایست روشن و درخشنده گفتم یوقد من شجرة مبارکة زیتونة
لا شرقیة ولا غربیة چه معنی دارد فرمود که مراد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
که نه یهودی است و نه نصرانی گفتم یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار چه معنی
دارد فرمود که آل محمد ص از جهة کثرت علم و شدت میلشان باظهار آن نزدیکست
که بیرون آید از دهانشان علم پیش از اینکه تکلم کنند و سخن گویند گفتم نور علی نور
چه معنی دارد فرمود که مراد امامیست که بعد از امام دیگر بیاید حدیث کرد ما را ابی



عبد الله علی بن احمد بن محمد و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الله کوفی
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن
و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن ابی عبد الله برقی از عبد الله بن یحیی از ابی
ایوب خزاز از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت ابی جعفر ع از قول
خدای عز وجل یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی و عرض کردم
که مراد از ید چه چیز است پس فرمود که ید در کلام عرب بمعنی قوة و نعمت آمده
است چنانچه فرموده است واذکر عبدنا داود ذا الاید یعنی بخاطر بیاور بندهٔ ما
داود را در حالتی که صاحب قوة بود و نیز فرموده است که وایدهم بروح منه
یعنی و قوة داده است و تقویت نموده است ایشان را بروح خودش و نیز فرموده
است والسماء بنیناها باید یعنی بنا کردیم آسمان را بقوت و گفته میشود که
لفلان عندی ید یعنی که برای فلان کس است نزد من نعمتی و ترجمه آیه این است
که ای ابلیس چه چیز منع کرد ترا از اینکه سجده کنی برای آنکسی که او را آفریدم
بید قدرة خود بدرم رحمت کند خدا او را گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن علی خزاز از حضرت امام رضا که آنحضرت فرمود که بدرستی که
روز قیامت رسول خدا چنگ میزند بحجزة خدا یعنی کمر خدا را میگیرد و ما
رسول خدا را ص میگیریم و شیعیان ما کمر ما را میگیرند بعد از آن فرمود که حجزة

در اینجا بمعنی نور است یعنی متمسک میشود رسول خدا در روز جزا بنور خدا
و ما متمسک میشویم بنور هدایت او و شیعیان ما متمسک میشوند بنور هدایت
ما و نیز پدرم خدا رحمت کند او را گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت
که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب
از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله ع که
میفرمود که بدرستی که برای خدای عز و جل خلقی است که آفریده است ایشان را
از نور رحمت خود آفریده است ایشان را از رحمة خود بجهة رحمت خود یعنی
برای اینکه بواسطه ایشان رحم کند بر بندگان پس آنجماعت چشم خدایند که
می بینند و گوش خدایند که میشنوند و زبان خدایند که تکلم میکنند در میان
خلایق باذن خدا و امناء خدایند در هر چیزی که نازل کرده است از وعد
و وعید و حجة و دلیل و بواسطه ایشان محو میکند سیئات را و به برکت ایشان
دفع میکند ظلم و ستم را و بواسطه ایشان نازل میکند رحمت را و بواسطة
ایشان زنده میکند مرده را و می میراند زنده را و بفرمان برداری و نا
فرمانی ایشان آزمایش میکند خلایق را و بواسطه ایشان نازل میکند در
میان خلایق حوادث و نوازل پس عرض کردم که فدای تو شوم اینها کیستند
که این مرتبها برای ایشانست فرمود اینها اوصیاء انبیا اند و نیز پدرم رحمه الله

گفت

گفت حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از
ابن اذینه از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت ابی جعفر ع از قول
خدای عز و جل و نفخت فیه من روحی که ترجمه ظاهرش این است که دمیدم
در او روح خودم را فرمود که مراد از روح روحیست که برگزید او را خدا
و خلق کرد او را و او را بخود نسبت داد و او را بر جمیع ارواح تفضیل داد
و امر کرد پس دمیده شد در آدم ع و نیز حدیث کردند ما را جمعی از اصحاب
از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل و گفت که حدیث کرد ما را
حسین بن حسن و گفت که حدیث کرد ما را بکر از قاسم بن عروه از عبد الحمید
طائی از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت ابی جعفر ع از قول خدای تعالی
و نفخت فیه من روحی و عرض کردم که چه طور روح را در بدن دمید
و این دمیدن چگونه میباشد پس فرمود که بدرستی که روح حرکت میکند
مثل باد و اینکه او را روح میگویند بجهة این است که اسم او را از ریح
اخذ کرده اند و اینکه بلفظ روح گفته اند و او را از ماده ریح اخذ کرده اند
باعتبار این است که روح و ریح بجانس و مشابه یکدیگر اند زیرا که
هر دو منشاء حیوة آدمی میشوند روح موجب حیوة اخرویست و ریح
باعث حیوة دنیوی و اینکه او را بخود نسبت داده است و فرموده است

دمیدم در او روح خودم را بجهة این است که برگزیده است او را بر سایر
ارواح همچنانکه برگزیده است خانه از خانه‌ها را پس او را بخود نسبت داده است
و فرموده است بیتی یعنی خانه من و به پیغمبری از پیغمبران فرموده است خلیلی
یعنی دوست من و امثال اینها و حال آنکه همه اینها مخلوق و مصنوع او میباشند
و همه حادث اند و مدبر و مربی او است و بهمین سند مذکور از محمد بن
اسمعیل مرویست که گفت حدیث کرد ما را عبیس بن هشام از عبد الکریم بن
عمرو از ابی عبد الله ع در تفسیر قول خدای تعالی فاذا سویته و نفخت فیه من
روحی که فرمود یعنی دمیدم در او بقدرت خودم روح خود را حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را
حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از ابن سنان
از ابی بصیر از ابی عبد الله ع که فرمود که فرمود امیر المؤمنین در خطبه از خطبهای
خود منم راه نموده شده و براه حق رسیده منم پدر یتیمان و درویشان منم
شوهر بیوه زنان منم ملجا و پناه ضعیفان و بیچارگان منم محل ایمنی بیم دار
ندکان و منم کشندهٔ مؤمنان بروضهٔ رضوان منم ریسمان محکم خداوند تعالی
منم کلمهٔ تقوی که هر کس تکلم کند بان و معنی آنرا بفهمد و بان اعتقاد نماید البته
متقی و پرهیزکار است یعنی منم آنکسی که دوستی و فرمان برداری او بتقوی

و پرهیزکاری

و پرهیزکاری خداست منم چشم خدا که دیده من دیده خداست منم زبان خدا
که آنچه میگویم همان است که خدا گفته است منم دست خدا که هر کاری که میکنم
همه بحکم و فرمان اوست و منم جنب الله الجنانی که بعضی نفوس روز قیامت
میگویند یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی ای حسرت و اندوه بر تقصیر
و کوتاهی که در طاعت خدا کردم بیا که حال وقت آمدن تو است و منم دست خدا که
مبسوط است و گسترده است بر خلایق برحمت و مغفرت یعنی منم رحمت خدا
و نعمت خدا یا دست خدا که از روی مرحمت بر سر خلایق گسترده شده و منم
باب حطه که هر کس بدین در درآید و مرا بشناسد و حق مرا بداند پس بتحقیق که
پروردگار خود را شناخته است زیرا که من وصی پیغمبر او و حجت او میباشم
در میان خلایق و انکار نمیکند این مطلب را مگر کسی که قول خدا و رسول را
رد کند مترجم گوید که جنب در اینجا معنی حق و طاعت است و مراد حضرت
این است که من طاعت خدا میباشم یعنی محبت و دوستی و فرمان برداری
خداست و مراد از باب حطه دری است از درهای آن قریه که بنی اسرائیل
از آن در داخل آن قریه میشدند و میگفتند حطه و این لفظ کلمهٔ استغفار
ایشان بود مثل استغفر الله که ما میگوئیم و معنی آن این است که درخواست
ما حطه است یعنی درخواست ما این است که بیفکنی از ما گناهان ما را و موی

محبت و دوستی
و فرمان برداری

حضرت که فرمودند من باب حطه ام این است که همچنانکه خداوند عالمیان مقرر فرموده
بود که بنی اسرائیل داخل آن در شوند و این کلمه را بگویند تا آنکه ایشان را ببخشد
و از گناهان ایشان درگذرد همچنین مقرر فرموده است که هر کس مرا بشناسد
و محبت من در دلش باشد و مرا اطاعت نماید و را بیامرزد و به بهشت برد
و پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از علی بن نعمان از اسحق بن عمار
از آنکسی که شنیده بود از حضرت ابی عبد الله که آنحضرت در تفسیر قول خدای عز
و جل و قالت الیهود ید الله مغلولة که ترجمه اش این است که دست خدای عز و جل
بسته است و در غل و زنجیر است فرمود که مراد یهود این نیست که حقیقة دست
خدا را بزنجیر بسته اند زیرا که اعتقاد ایشان این نیست که خدا دست دارد
بلکه مقصود ایشان این است که خدا فارغ است و آنچه بایست بکند کرده است
و هر چه را روز اول مقدر کرده میشود و هر کاری که بهر کسی که محول فرموده است
البته آنکس آن کار را میکند و حال برای خودش شغلی و کاری نمیباشد پس خدا تکذیب
نموده است ایشان را و فرموده است که ایشان دروغ گفتند و لعنت خدا بر ایشان باد
بسبب آنچه گفتند بلکه دستهای ایشان بسته است و دستهای خدا واز است عطا
میکند بهر کسی که خواهد و از هر کسی که اراده آن نماید آیا نشنیده که خدای عز و جل می فرماید

که محو میکند

که محو میکند و باطل میگرداند خدای آنچیز را که میخواهد و باقی میدارد و
موجود میکند هر چیز را که اراده مینماید و حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن
ولید از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از مشرقی از حضرت امام رضا
که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود دستهای رحمت خدا گشاده و بسر
تمام خلایق گسترده است پس من عرض کردم که آیا خدا دو دست دارد مثل
دو دست شما پس فرمود نه زیرا که اگر دست او مثل دست ما و تو بود او نیز
مثل ما و تو مخلوق بود و البته برای او خالقی بود

## باب در بیان معنی رضا و سخط خدا

یعنی خشنودی و خشم خدا پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
ادریس از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن عیسی یقطینی از مشرقی یعنی
حمزة بن ربیع از آنکسی که نام او را مذکور نساخت که آنکس گفت که من در مجلس
ابی جعفر بودم که عمرو بن عبید داخل شد پس خدمت آنحضرت عرض کرد
و گفت فدای تو شوم اینکه خدا فرموده است کسی که نازل شود بر او غضب من
پس بتحقیق که هلاک شده است مراد از این غضب چه چیز است حضرت
فرمود مراد از این غضب عقاب است ای عمرو کسی که گمان میکند که برای
خدای عز و جل تغیر حالی و اختلاف احوال است و از حالتی بحالتی دیگر می
رود پس وصف کرده است او را بصفات مخلوق و بدرستی که خدای

عز و جل متغیر نمیشود و هیچ چیز او را تغییر نمیدهد و بهمین سند مذکور روایت
کرده است احمد بن ابی عبد الله از پدرش و او از بکری تا حضرت ابی عبد الله ع
که آنحضرت در بیان معنی قول خدای عز و جل فلما آسفونا انتقمنا منهم که ترجمه اش
این است که چون خشمناک کردند ما را انتقام کشیدیم ما از ایشان فرمود که بدرستی
که خدای عز و جل خشمناک میشود همچنانکه ما خشمناک میشویم یعنی خشم او مثل خشم
ما است ولکن خلق کرده است برای خود دوستان چند که ایشان خشنود
میشوند و خشمناک میگردند و ایشان مخلوق او میباشند و مدبر امر ایشان
اوست پس گردانیده است رضای ایشان را رضای خود و سخط ایشان را سخط خود
زیرا که گردانیده است ایشان را خوانندگان بسوی او و دلیلهای بر او که میخوانند
مردم را بسوی او و راه نمائی میکنند خلایق را بدین او پس با این جهت رضای
ایشان رضای او و سخط ایشان سخط اوست و مراد این است که حقیقة رضا و سخط
عارض ذات او شوند همچنانکه عارض ما میشوند و در کتاب خدا یا در احادیث
قدسیه هرگاه از این مقوله چیزی ببینی که فرموده باشد که دلالت داشته باشد
بر اینکه این تغیرات و احوال برای او میباشد مراد همین است که ما گفتیم و از جمله
آنها این است که فرموده است که هر کس اهانت رساند بدوستی از دوستان من
پس بتحقیق که برابر من آمده است برای محاربه و بجنگ من آمده است و خواهش

کرده است

کرده است که من با او محاربه کنم و نیز فرموده است که کسی که اطاعت کند
رسول خدا را پس خدا را اطاعت کرده است و نیز فرموده است که بدرستی که آنهائی
که با تو بیعت میکنند با خدا بیعت میکنند و مجموع اینها و امثال اینها بنحوی است
که برای تو ذکر کردم که رضای دوستان خدا رضای خداست و سخط او سخط
خداست و بیعت کردن با او بیعت کردن با خداست و اهانت با او اهانت
بخداست و جنگ با او جنگ با خداست و همچنین و اگر چنانچه در حقیقت
حزن و اندوه و شادی و حزن و خشنودی و خشمناکی و امثال اینها عارض
ذات خدا شوند مثل اینکه عارض ما میشوند و حال آنکه همه اینها مخلوق خدا
میباشند و خدا اینها را موجود کرده است پس جایز است و کسی را میرسد که
بگوید که آفریننده در یک روزی فانی میشود بجهة اینکه هرگاه رضا و سخط
و حزن و اندوه عارض او شوند پس لا محاله تغیر عارض او میشود و ذات
او متغیر میگردد و هرگاه ذات خدا متغیر شود و حالات مختلفه برای او بهم
رسد پس بیرون شبهه ایمن نخواهد بود از هلاکت و فانی شدن و در معرض
فنا و زوال خواهد بود و هرگاه چنین شد پس خالق و مخلوق از یکدیگر
ممتاز نمیشوند و معلوم نمیشود که خالق کیست و مخلوق کیست بسیار بعید است
ذات مقدس خداوند عز و جل از این قول یعنی ذات او منزه است از اینکه

رضا و سخط و امثال آن عارض او شود یا آنکه متغیر شود و صفت تغیر برای او باشد
یا آنکه با مخلوقاتش مشتبه شود و معلوم نشود که خالق کیست و مخلوق کی بلکه اوست
که خالق است و اوست که آفریننده است هر چیز را نه بجهة حاجتی و مطلبی و غرضی
و هرگاه خلق کردن خدا عالم را بجهة حاجتی نیست و مخلوق هم در ذات و هم در صفات
غیر خالقش است پس برای خدای عز و جل مثلی و شبیهی نمیباشد نه در ذات و نه در صفات
پس بنا بر این برای او حدی نمیباشد زیرا که اگر برای او حد باشد پس لازم میاید
که مرکب باشد پس ممکن خواهد بود نه واجب و همچنین کیف برای او نمیباشد
زیرا که اگر برای او کیفیتی باشد و متکیف شود بکیفیات لازم میاید که برای
او صفتی باشد علاوه بر ذاتش پس نیز لازم میاید که ممکن باشد نه واجب و نیز
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی از هشام بن حکم که گفت که بدرستی که مردی
سؤال کرد از حضرت ابی عبد الله ع و گفت که آیا برای خدا رضا و سخط و خشنودی
و ناخشنودی میباشد یا نه حضرت فرمود بلی و لکن رضا و سخط و خشنودی
و ناخشنودی او مثل رضا و سخط مخلوقین نمیباشد زیرا که رضا و سخط
حالتی است که عارض انسان میشود و نقل میکند او را از حالتی بحالتی دیگر مثل
اینکه عارض میشود او را رضا پس نقل میکند او را از حالت اضطراب و انقلاب

بحالت

بحالت سکون و اطمینان و همچنین آنکه عارض او میشود غضب و نقل میکند
او را از حال سکون و اطمینان بحال اضطراب و انقلاب زیرا که بناء
خلقت و آفرینش انسان بر اضطراب و انقلابست زیرا که مرکب است
از اجزای چند که در حقیقه متباین و در صورة و کیفیت مختلف
و برای آن چیزهائی که خارج اند از حقیقت انسان مثل ادراکات
و کیفیات نفسانیه مثل رضا و سخط که عارض میشوند و نقل میکنند او را
از حالی بحالی دیگر چه مدخلیت و تاثیر کلی است در انسان و خالق و آفریننده
ما هیچ چیز را مدخلیتی در او نیست بجهة اینکه او واحد است و اصلا
ترکیبی در او نمیباشد نه در ذهن و نه در خارج و نیز خالق ما احدی الذات
است یعنی وجود او عین ذات اوست پس رضای او ثواب اوست و غضب او
عقاب اوست بدون اینکه چیزی داخل او شود و نقل کند او را از حالی بحالی
دیگر زیرا که دخول چیزی در چیزی از صفات مخلوقین است که عاجز
و محتاجند **باب** در بیان معنی هدایت و ضلالت و توفیق و خذلان
در صورتی که اینها را نسبت میدهند بخدا و میگویند که خدا فلان شخص را
هدایت کرد یا فلان کس را گمراه نمود یا اینکه زید را توفیق داد و عمرو را مخذول
نمود و کذلک حدیث کرد ما را علی بن عبد الله وراق و محمد بن احمد

شخص م

شیبان و علی بن احمد بن محمد خدا راضی باد از همه ایشان و گفتند که حدیث کرد
ما ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا عطار و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبید
الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از جعفر بن سلیمان
بصری از عبد الله بن فضل هاشمی که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع
از معنی قول خدای عز و جل من یهدی الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا
مرشدا که ترجمه ظاهرش اینست که هر کسی را که خدا راه نماید باین معنی که او را توفیق
دهد پس او راه یافته است بفلاح و رستگاری و هر کسی را که گمراه کند یعنی فرو
گذارد او را پس هرگز نمی یابی تو برای او دوستی که راه راست را باو بنماید پس آنحضرت
فرمود که بدرستی که خدای تعالی روز قیامت گمراه میکند ظلم کنندگان را یعنی ایشان را
از راه بهشت بیرون میبرد و راه نمائی میکند آنهائی را که ایمان بخدا و رسول آورده اند
و عمل صالح کرده اند و ظلم نکرده اند و اذیت بمسلمانان نرسانیده اند بسوی بهشت
همچنانکه فرموده است و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء یعنی گمراه
میکند خدا روز قیامت ظلم کنندگان را و هر چه خدا میخواهد میکند و در جای
دیگر فرموده است که بدرستی که آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند
راه نمائی میکند ایشان را پروردگارشان بسبب ایمانشان بسوی باغهائی که
جاری است در زیر آنها نهرهای آب و ایشان را در بوستانها خواهند برد

که در آن

که در آن بوستانها انواع نعمتها میباشد و جاری میشود در زیر منازل ایشان نهرهای
آب خوشگوار راوی میگوید که عرض کردم که قول خدای تع و ما توفیقی الا بالله
و ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده
که ترجمه اش اینست که نیست توفیق من مگر بخدا و اگر یاری کند شما را پس بعد
از آن هیچکس بر شما غالب نخواهد شد و اگر خذول گرداند و وا گذارد شما را پس
کیست که یاری کند شما را غیر از او چه معنی دارد و معنی توفیق چیست و مراد از
نصرت و خذلان چه میباشد فرمود که هرگاه بنده خدا را اطاعت کند و آنچه را
که مامور است بکردن آن بکند و هر چه را که فرموده است مکن نکند پس در این صورت
مجموع افعال او بر وفق امر و نهی خدا میباشد و بنده را باین جهة موفق
میگویند و اگر چنانچه بکوشی اراده معصیتی بکند خدا حایل میشود میان او و میان
آن معصیت پس ترک کردن او آن معصیت را بسبب توفیق دادن خدا است او را
و هرگاه خدا وا گذارد او را و حایل نشود میان او و میان آن معصیت تا آنکه مرتکب آن
معصیت شود پس در اینوقت خدا خذول کرده است و را و یاری نکرده است و توفیق
نداده است او را مترجم گوید که هدایت کردن و راه نمودن خدا بنده را بر چند
نوع میباشد یکی این است که قوتهائی چند به بنده عطا فرماید که بواسطه آن
قوتها منافع و مضار خود را بداند و بداند که چه چیز برای او نفع دارد و چه چیز

ضد رشد قوة عقلیه وحواس باطنه ومشاعر ظاهره یکی دیگر اینست که علامات ونشانهای
چند قرار دهد که آنها حق را از باطل جدا کنند قسم دیگر این است که پیغمبران وکتابهای
چند را بفرستد که ایشان حق را از باطل وصالح را از مفسد جدا کنند ومردم را براه راست
راه نمائی کنند قسم دیگر این است که بطریق وحی یا الهام یا خواب وامثال اینها خفیه امری
برای بنده کشف نماید واین قسم مخصوص انبیا واولیا میباشد ودر قرآن بهر یک
از این اقسام اشاره شده کلیات هدایت اینهاست که مذکور شد وجزئیات
آن نهایت ندارد **باب** در بیان معنی لا حول ولا قوة الا بالله حدیث کرد مارا
احمد بن حسن قطان وگفت که حدیث کرد مارا حسن بن علی سکری وگفت که
حدیث کرد مارا ابو عبد الله محمد بن زکریا بصری وگفت که حدیث کرد مارا جعفر بن
محمد بن عماره از پدرش از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابی جعفر که گفت سؤال
کردم از آنحضرت از معنی لا حول ولا قوة الا بالله فرمود معنیش این است که
نیست حیله برای ما از معصیت خدا مگر بقوة ویاری خدا ونیست قوتی برای ما بر طاعت
وفرمان برداری خدا مگر بتوفیق خدا **باب** در بیان معانی حروف مقطعه که در اوایل
سور قرآنیه است خبر داد مارا ابو الحسن محمد بن هرون زنجانی در نامه که نوشته
بود بمن ودر آن نامه نوشته بود که حدیث کرد مارا معاذ بن مثنی عنزی وگفت که حدیث
کرد مارا عبد الله بن اسما وگفت که حدیث کرد مارا جویریه از سفیان ثوری که گفت

که گفتم

که گفتم بجعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که یا ابن رسول الله
چه چیز است معنی قول خدای عز وجل الم المص الر المر کهیعص طه طسم یس ص
حم عسق ق ن فرمود ای سفیان اما الم که در اول سوره بقره است پس معنی
او اینست که انا الله الملک یعنی منم خداوند بحق ومعبود مطلق که پادشاهی
پادشاهی مرا لایق است وپس مراد این است که الف اشاره است بانا ولام
اشاره است به الله ومیم اشاره است به الملک واما الم که در اول آل عمران است
پس معنی او این است که انا الله المجید یعنی منم خدای بزرگ والمص معنیش این است
که انا الله المقتدر الصادق یعنی منم خداوند قادر توانای صادق والر معنیش
این است که انا الله الرؤف یعنی منم خدای مهربان والمر معنیش این است
که انا الله المحیی الممیت الرازق یعنی منم خداوندی که زنده کننده ام ومیراننده ام
وروزی دهنده ام وکهیعص معنیش اینست که انا الله الکافی الهادی الولی
العالم الصادق الوعد یعنی منم خداوندی که کافی میباشم برای هر کس که توکل کند
بر من وراه نماینده ام بندگان را براه حق ومتولی امور ایشانم وعالم ودانا ام
ووعده ام راست است وهرگز خلف وعده از من صادر نمیشود واما طه پس او
از نامهای پیغمبر است ومعنی او این است که یا طالب الحق الهادی الیه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی یعنی ای طلب کننده حق وراه نماینده بسوی حق ما نازل نکردیم قرآن را

برتو برای اینکه باین شدت خود را بمشقت اندازی وتعب بکشی بلکه برای این
فرستادیم که تو باین سعادتمند شوی وبسعادت ابدی برسی واما طس پس معنی او
اینست که انا الطالب السمیع یعنی منم خداوندی که طالب سعادت ورستکاری شما
میباشم وشنونده ام وهرچه میکویید میشنوم واما طسم معنیش اینست که انا الطالب
السمیع المبدئ المعید یعنی منم خداوندی که طالب سعادت بندکانم وشنونده
سخنهای ایشانم وموجود کننده اشیا منم ومعدوم کننده آنها نیز منم واما یس پس او
نیز ماییست از نامهای پیغمبر ومعنی او اینست که یا ایها السامع الوحی والقرآن الحکیم
انک لمن المرسلین یعنی ای شنونده وحی من قسم بقرآن حکیم که بدرستی که تو هر آینه
از جمله رسولان وفرستادکانی واما ص پس آن چشمه ایست که مبعوث شد از زیر عرش
ورسول خدا در شب معراج از او وضو ساخت وجبرئیل هر روز یکمرتبه داخل
این چشمه میشود وفرو میرود در آن پس بیرون میاید وبالهای خود را بر هم
میزند پس هر قطره آبی که از بالش میچکد خدا از آن قطره ملکی خلق میکند وآن ملک
مشغول تسبیح وتهلیل وتکبیر وتحمید خدا خواهد بود تا روز قیامت واما حم
پس معنی او اینست که الحمید المجید یعنی منم ستوده منم بزرک بغیر از من دیکری
لایق ستایش وسزاوار بزرکی نیست واما حم عسق پس معنی او اینست که الحلیم
المثیب العالم السمیع القادر القوی یعنی منم حلیم وبردبار ومنم ثواب دهنده

وجزا

وجزا دهنده اعمال منم شنونده ودانا وصاحب قوة وتوانا واما ق پس او
کوهیست که احاطه کرده است بزمین ودور زمین را فرا کرفته وسبزی آسمان
از اوست وباو خدا نکاه میدارد زمین را از اینکه با اهلش پایین رود واما
ن پس او نهریست در بهشت خدا فرمود منجمد شو پس خشک شد پس کردید
مداد یعنی مرکب پس بقلم تعلیم فرمود که بنویس پس قلم نوشت در لوح
محفوظ هرچیزی را که از کتم عدم بعالم وجود آمده بود یا اینکه بعد از این
بوجود خواهد آمد تا روز قیامت پس مداد مدادی بود از نور وقلم قلمی
بود از نور ولوح لوحی بود از نور سفیان کفت پس عرض کردم خدمت
آنحضرت که یابن رسول الله فدای تو شوم امر لوح وقلم را بیش از این
برای من بیان فرما وتعلیم فرما بعضی از آنچیزها را که خدا بتو تعلیم
کرده است پس فرمود که ای پسر سفیان سعید اکرنه این بود که تو اهل
جواب وقابل تعلیم میباشی جواب تو نمیدادم ولکن چون اهل فهم وادراک
میباشی بشنو وبفهم وضبط کن پس بدانکه نون ملکی است که میرساند خبر را
که ماموراست بسوی قلم وقلم ملکی است که میرساند بسوی لوح ولوح ملکی
است که میرساند بسوی اسرافیل واسرافیل میرساند بسوی میکائیل ومیکائیل
میرساند بسوی جبرئیل وجبرئیل میرساند بسوی پیغمبران سفیان کفت که

که بعد از آن فرمود برخیز ای سفیان و برو که ایمن نیستم بر تو مترجم گوید
که اینکه حضرت فرمودند برخیز شاید که جهت آن این بوده باشد که اگر او را امر
نمیفرمودند به برخواستن و رفتن باز طلب میکرد که بیان از زیاده فرماید
و او قابل فهمیدن زیاده از آنچه فرمودند نبود و بسا بود که امر بجائی میرسید
که اعتقادش فاسد میشد و نیز حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش
از یحیی بن ابی عمران از یونس بن عبد الرحمن از سعدان از ابی بصیر
از حضرت ابی عبد الله ع که فرمود الم حرفی است از حروف اسم اعظم
خدا که آن حروف را متفرق ساخته اند و قطعه قطعه نموده اند و هر قطعه را
در اول یک سوره آورده اند و پیغمبر یا امام آن حروف را جمع میکنند
و تالیف مینمایند و هر وقت که دعا کنند و خدا را بآن اسم خوانند خدا
البته دعای ایشان را مستجاب میکند و نیز فرمود ذلک الکتاب لا ریب
فیه هدی للمتقین که ترجمهٔ ظاهرش اینست که آن کتابی که قبل از این وعده
دادیم بتو یا آن کتابی که در کتب ما تقدم بانزال او وعده داده بودیم این
کتاب کامل است یعنی قرآن که اصلا شک و شبهه در او نیست یعنی از
ظهور حجت و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر کس در او اندک تاملی کند

یقین

یقین خواهد کرد که شک و شبهه را مجال دخل در او نیست و دلالت کننده
و راه نماینده است مر پرهیزکاران را بسوی حق بیان میکند شیعیان ما را
یعنی مراد از متقین شیعیان ما است و نیز فرمود که مراد از الذین
یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون که ترجمه
اش اینست که پرهیزکاران آنهائی اند که از صدق عقیده میگروند بنادیده
و برپای میدارند نماز پنجگانه را و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم نفقه میکنند
این است که از آن چیزهائی که تعلیم کرده ایم ما ایشان را آشکارا میکنند
و بیان کنند و مینمایند یعنی بهر کسی تعلیم میکنند و نیز از آنچه تعلیم کرده ایم و یاد
داده ایم ایشان را از قرآن میخوانند مترجم گوید که شاید که مراد از ایمان
بغیب ایمان بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و نبوة
و امامت و قیامت و ملائکه و وحی و امثال اینها باشد و از جملهٔ آنها اعتقاد
بوجود و غیبت حضرت صاحب الامر و الزمان و نیز بدانکه ایمان اساس
حسنات است و صلوة اتم عبادات بدنیه است و زکوة افضل عبادات مالیه
و باین جهت است که بذکر همین سه فقره اقتصار فرموده و نیز حدیث کرد ما را
محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار
از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از محمد بن قیس

که گفت شنیدم از حضرت ابی جعفر ع که نقل میکرد که حیی و ابا یاسر که هر دو پسران اخطب
بودند و جمعی از یهود اهل نجران آمدند بخدمت حضرت رسول ص پس عرض کردند
وگفتند که آیا در این کتابی که میگویی که خدا بر تو نازل کرده است الم هست فرمود
بلی هست گفتند که آیا او را جبرئیل از جانب خدا آورده است فرمود بلی گفتند که
پیش از تو هم پیغمبران بوده اند ما هیچیک را ندیده ایم و نشنیده ایم که مدت
ملک و پادشاهی خود را خبر داده باشد و همچنین نشنیده ایم که غیر از تو پیغمبری
دیگر خبر داده باشد که اجل امتش چه قدر است بعد از آن حیی رو باصحاب کرده
وگفت که الف یکیست و لام سی است و میم چهل است و مجموع هفتاد و یک سال میشود
و تعجب است که کسی بدینی در آید و مذهبی را قبول کند که زمان امتداد آن دین
هفتاد و یک سال باشد بعد از آن رو کرد برسول خدا ص وگفت ای محمد ص آیا با
الم از این مقوله چیزی دیگر هست فرمود بلی عرض کرد بگو تا ببینم حضرت
رسول ص فرمود المص حیی گفت این طولانی تر است الف یکی لام سی میم چهل صاد
نود و مجموع صد و چهل و یک سال میشود پس باز عرض کرد که غیر از این دیگر
چیزی از این مقوله داری رسول خدا ص فرمود آری گفت بیار فرمود الر گفت این
از آن طولانی تر است الف یکی لام سی ر دویست باز عرض کرد که با این غیر از این هست
یا نه رسول خدا ص فرمود بلی عرض کرد بیار حضرت فرمود المر گفت این از همه طولانی

تراست

تر است باز عرض کرد که غیر از این باز هست حضرت فرمود بلی پس حیی گفت امر تو
بر ما مشتبه شد نمیدانیم چه چیز بتو داده اند یعنی کدام یک از این مدتها مدت
ملک تو است و برخاستند و رفتند پس ابو یاسر به برادرش حیی گفت تو
چه میدانی شاید که مجموع این مدتها برای او و امتش باشد بلکه زیادتر روی
یعنی محمد بن قیس گفت که حضرت ابی جعفر بعد از آنکه از نقل حدیث فارغ شد
فرمود که آیه منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات در باب
این آیات نازل شد و نیز فرمود که تاویلات دیگر غیر از آنچه حیی و برادرش
فهمیده اند برای این حروف میباشد و نیز حدیث کرد ما را محمد بن قاسم استرابادی
که او را ابو الحسن جرجانی مفسر میگفتند وگفت که حدیث کرد ما را ابو یعقوب
یعقوب بن یوسف بن محمد بن یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن
محمد بن سیار از پدرانشان از حضرت امام حسن عسکری ع که آنحضرت فرمود
که چون طایفه قریش و جماعت یهود تکذیب کردند بقرآن وگفتند که محمد ص
ساحر است و سحر کرده است و دروغ بسته است بخدا و قرآن کلام خودش
میباشد و ساخته و بهم بافته اوست پس خدای تعالی در رد آن طایفه بجانب وی
الم ذلک الکتاب یعنی ای محمد این کتابی که نازل کرده ایم آن را بر تو مؤلف
است از حروف مقطعه که از جمله آن حروف است الف و لام و میم و نیز باء

شما است و مرکب است از حروف هجاییه شما که شما هم کلام خود را از آنها
تالیف میکنند و چیزی تازه و کلام علی حده نیست پس اگر راست میگویید مثلش
بیاورید و از هر کس که میخواهید از آن اشخاصی که در مجالس و محافل شما حاضر
میشوند استعانت بجویید و از ایشان برای این امر طلب یاری کنید بعد از آن
فرموده است که ایشان قادر بر آوردن مثل آن نیستند و فرموده است که بگو ای
محمد که هر آینه اگر تمام جن و انس جمع شوند و خواهند که مثل این قرآن را بیاورند
نمیاورند و نمیتوانند آورد و اگر چه بعضی پشت بعضی باشند و یاری کنند یکدیگر را
و ایضا معنی الم ذلک الکتاب لا ریب فیه الخ این است که الم یعنی قرآنی که ابتدا
کرده شده است بالم و اول آن الم است همان کتابی است که خبر دادم من بموسی
و پیغمبرانی که بعد از او بودند و ایشان خبر دادند به بنی اسرائیل که زود باشد که
نازل کنیم آن را بر تو ای محمد در حالتی که کتابی است بسیار عزیز مندرج است
در آن خبرهای گذشته و وقایع آینده الی یوم القیمة نازل شده است از جانب
خداوند حکیم دانا شکی و شبهه در او نیست زیرا که در ظهور و وضوح بمرتبه ایست
که هرگاه کسی در او اندک تامل کند از شک و شبهه باز میایستند و یقین میکنند
که این کلام کلام بشر نیست بلکه در قوه بشر نیست که تکلم کند به همچنین کلامی
از این گذشته پیغمبران ایشان با ایشان خبر داده بودند که بر محمد همچنین کتابی

نازل

نازل خواهد شد دلالت کنند و راه نماینده است مر پرهیزکاران یعنی آنهایی را
که اعراض میکنند از اعمال قبیحه و ترک میکنند افعال ناشایسته را که موجب
هلاکت و باعث ضلالت ایشان است و نیز پرهیز میکنند از اینکه مسلط شود
بر نفوس ایشان سفاهت و بی عقلی حتی آنکه هرگاه عالم شوند و دانا گردند
بر آن چیزی که دانستن آن بر ایشان واجب است البته بعلمشان عمل میکنند
و عمل میکنند بهر چیزی که عمل کردن بآن موجب رضا و خشنودی پروردگار
شان است و نیز آنحضرت فرمود که جدم حضرت صادق ع فرمود که الف حرفیست
از حروف الله و اشاره فرموده است بالف بسوی الله و اشاره کرده است
بلام بالملک العظیم القاهر للخلق اجمعین و اشاره فرموده است بمیم به المجید فی
کل افعاله و گردانید الم ذلک الکتاب الخ حجت بر جماعت یهود زیرا که چون
خداوند عالمیان موسی بن عمران را و بعد از او سایر پیغمبران را مبعوث گردانید
هیچ قومی و طایفه نبود مگر اینکه از ایشان عهد و پیمان گرفتند که ایمان
آورند به پیغمبر آخر الزمان یعنی محمد عربی ص که مبعوث میشود در مکه و
هجرت میکند از آنجا بمدینه و میاورد از جانب خدا کتابی که اول بعضی از
سورهای آن الم است حفظ میکنند امت او آن کتاب را و میخوانند آن را
ایستاده و نشسته و در وقت راه رفتن و آسان میگرداند خدا حفظ کردن

آنرا بر ایشان و مقرون او میکردانند برادر و وصی او را علی بن ابی طالب که
اخذ میکنند از او علمهائی را که خدا باو عطا نموده و بکردن بیاویزد قلاده خلافت
و جانشینی او را بعد از او و ذلیل میسازد هر کسی را که معاند و دشمن اوست بشمشیر
برنده و مغلوب میکرداند هر کرا که مجادله کند با او به دلیلهای واضح روشن
و مقاتله میکنند با دشمنان خدا بظاهر آن کتاب تا اینکه بکشانند ایشانرا بسوی
اینکه قبول کنند دین اسلام را بخوشی یا ناخوشی و بعد از اینکه محمد ص از دار فانی
بسرای باقی رحلت نماید واکثر آنهائی که در ظاهر ایمان آورده بودند مرتد شوند
و از دین بر کردند و باطن خود را ظاهر نمایند و تاویلات قرآنرا یعنی شان
نزول آن را تحریف کنند و معانی آنرا تغیر دهند و قرآن را موافق خواهش
خود معنی کنند و تاویلات و توجیهات نامربوط و نامعقول که نه خدا راضی است
بان و نه رسول برای آن قرار دهند در آنوقت مقاتله خواهد کرد با ایشان
بر تاویل آن کتاب یعنی بمقتضای حکم باطنی کتاب تا اینکه یکی دو شیطان
ملعون که ایشانرا اغوا میکرد ذلیل و مخذول و منکوب رادی میکویم که آنحضرت
فرمود که پس چون خدا محمد را ص مبعوث فرمود و او را در مکه ظاهر نمود و بعد
از آن از مکه بمدینه هجرت نمود پس نازل کرد کتابی بر او و کردانید اول
سوره را که از اکثر سورها بزرکتر بود الم ذلک الکتاب که معنیش اینست

که الم آن

که الم ان کتابی است که خبر دادم به پیغمبرانی که پیش از این قوم فرستادم ایشانرا
بسوی بندکان که زود باشد که نازل کنم آنرا بسوی تو ای محمد پس ظاهر شود برای
قوم یهود هم چنانکه پیغمبران ایشان بایشان خبر داده بودند که نازل میشود بر محمد
کتاب بسیار منفعتی که او و امتش میخوانند آنرا در جمیع احوال پس بعد از آن
که ظاهر شد بر ایشان که محمد ص همان محمدیست که در کتابهای خودشان اوصاف
حمیده و اخلاق مرضیه و صفات پسندیده او را دیده اند و خوانده اند و این
کتاب همان کتابیست که پیغمبران خودشان ایشانرا قبل از آن به نزول آن
بر پیغمبر آخرالزمان خبر داده بودند بجهة هواهای نفسانی و تسویلات شیطانی
شروع کردند بر تحریف کردن قران و تغیر دادن معنی آن و بعضی آیاتش را
بپیش خود تاویلات میکردند و توجیهات مینمودند و برای آن معنیهای
تراشیدند که خدا آنها را مخفی نموده و احدی را بر آنها مطلع ننموده زیرا که در
ابراز آنها مصلحت نبوده و ندیده ایشان باعتقاد خود باعنق منکسره میخواستند
از قرآن استنباط نمایند پس جمعی از ایشان آمدند پیش آن پیغمبر ذیشان
برای آنکه در بعضی مطالب با آن حضرت کفتکو نمایند پس رسول خدا ص مکالمه
با آن قوم بیجبار الحق فرمود بعلی مرتضی پس یکی از آن جماعت کفت که اگر آنچه
محمد ص میکوید حق باشد و این کتاب کتاب خدا باشد و کلام خدا باشد پس

ما دانستیم و میدانیم که مدت ملک و پادشاهی امت او و زمان تسلط و غلبهٔ ایشان
چه قدر است مدت ملک ایشان هفتاد و یک سال است زیرا که الف یکی است
و لام سی و میم چهل و مجموع هفتاد و یکسال میشود پس علی بن ابی طالب فرمود
که هرگاه شما میگوئید که الم اشاره است بمدت ملک امت محمد و عدد آن
هفتاد و یک است پس مدت ملک ایشان هفتاد و یکسال نباشد پس با
المص چه میکنید و حال آنکه آن نیز بر محمد نازل شده است گفتند که عدد او
یکصد و شصت و یک است آنحضرت فرمود با الر چه میکنید و حال آنکه آن
نیز بر او نازل شده گفتند که عدد او بیشتر است و دویست و سی و یک است حضرت
فرمود با المر چه میکنید و حال آنکه او نیز بر او نازل شده است گفتند که او دویست
و هفتاد و یک است پس آنحضرت فرمود که آیا یکی از اینها برای او میباشد یا همه
اینها برای اوست یعنی همین الم برای اوست یا اینکه الم و المص و الر و المر همه
برای اوست پس آن جماعت حیران شدند و کلامشان مغشوش شد و هر یک
چیزی گفتند بعضی گفتند که عدد یکی از آنها برای اوست یعنی عدد الم یا المص
مثلا برای اوست بعضی گفتند عدد مجموع که عبارتست از هفتصد و سی
و چهار سال برای اوست و بعد از آن برمیگردد پادشاهی بسوی ما یعنی بسوی
یهود پس آنحضرت فرمود که این سخنی که میگوئید و این مطلبی را که دعوی

میکنید

میکنید آیا از روی کتاب خدا میگوئید و کتابی از کتابهای خدا دلالت میکند
بر این مطلب یا اینکه بپیش خود میگوئید و رایهای شما شما را راه نمائی کرده است
بسوی این قول بعضی گفتند کتاب خدا دلالت میکند بر این معنی و بعضی دیگر
گفتند که رایهای ما دلالت کرده است و راه نمائی نموده است ما را بسوی این پس
آنحضرت فرمود که پس بیارید آن کتابی را که میگوئید که دلالت میکند بر این مطلب
پس همه عاجز شدند و درماندند زیرا که دروغ میگفتند و در هیچ کتابی از
کتابهای خدا آنچه ایشان میگفتند نبود و به بعضی دیگر فرمود که دلیل بر اینکه
این برای شما صواب است چه چیز است گفتند دلیل بر اینکه این رای ما صواب است
این است که این حساب جمل است پس آنحضرت فرمود که چگونه این حروف دلالت
میکند بر آنچه شما میگوئید و حال آنکه نیست در آنها آنچه شما میگوئید بدون
بیان و برهان خبر دهید مرا و من بگویم که اگر کسی بشما بگوید که این حروف اصلا
دلالت نمیکنند بر این مطلب و اینکه مدت ملک و پادشاهی امت محمد فلان
قدر است بلکه دلالت میکنند بر اینکه هر یک از شماها لعنت کرده شده اید
بعدد این حساب یا اینکه بعدد این حروف و این حساب برای هر یک از شما
و شما است درهمها و دینارها یا اینکه دلالت میکنند بر اینکه بر گردن هر یک از
شما دینی میباشد که عدد مال آن دین مساوی عدد این حساب است پس در جواب

خواهید گفت گفتند ای ابو الحسن این چنین هاست که تو گفتی هیچ یک از اینها
در الم والمص والر منصوص و ظاهر نیست که نتوان آن را انکار کرد پس آنحضرت
فرمود که آنچه شما هم گفتید در اینها صریح و ظاهر نیست پس اگر آنچه من میگویم باطل
است آنچه شما هم گفتید باطل است پس رئیس آنقوم که از همه اعلم و افضل بود و از
همه بهتر حرف میزد گفت ای علی شاد شو بسبب اینکه ما عاجز شدیم از اینکه بر
دعوی خود دلیل و برهان تمام بیاوریم تو هم دلیل و برهانی نداری برای آنچه
ادعا کردی مگر اینکه کردانیدی معجزها را دلیل و حجت برای خود پس در اینصورت
نه ما حجتی و دلیلی داریم در آنچه گفتیم و نه تو پس آنحضرت فرمود نه چنین است
و ما و شما مساوی نمیباشیم زیرا که برای ماست در آنچه گفتیم دلیلی ظاهر و برهان
ماهر و آن معجزه است پس ندا کرد شترهای آن جماعت را و فرمود که ای شترها گواهی
دهید برای محمد و وصی محمد پس آن شترها دفعة همه گفتند راست گفتی راست گفتی
ای وصی محمد و این جماعت یهود همه دروغ گفتند پس علی بن ابی طالب فرمود
که اینها نوعی اند از شهود ای جامهای بر یهود شهادت دهید برای محمد و وصی
او پس جامهای ایشان بزبان آمدند و گفتند راست گفتی راست گفتی ای علی
شهادت میدهیم باینکه محمد رسول خداست و اینکه تو وصی بحقی او و محمد
قدم نگذاشت در کرامت و فضیلتی مگر اینکه تو نیز قدم گذاردی در موضع قدم او

و ثابت

و ثابت نشد برای او فضیلتی و مرتبۀ مگر اینکه برای تو نیز ثابت شد همان
فضیلت و مرتبه پس شما دو برادر هستید از اشراف انوار خدا که در ظاهر ممتاز
شدید از یکدیگر و دو تا شدید و در حقیقت جدائی میان شما نمیباشد بلکه
یک نور هستید که از دو روزنه ظاهر شده اید و در جمیع فضایل با هم شریک میباشید
مگر اینکه پیغمبری بعد از محمد نمیباشد پس در انوقت آن یهودان کنگ شدند
و بعضی از نظارکان یعنی آنهائی که در آنجا بودند و گفت و شنید آنحضرت را
با ایشان شنیدند و آن معجزات را دیدند ایمان آوردند و بر یهود و بعضی
دیگر شقاوت غالب شد و گول شیطان خورده ایمان نیاوردند و این است
که خدا فرموده لا ریب فیه یعنی هیچ شکی نیست در اینکه این کتاب خداست
و همچنین است که محمد گفته است و بجز نیست که وصی محمد از قول محمد از قول
پروردگار عالمیان خبر داده است بعد از آن فرموده است هدی للمتقین یعنی
این کتاب هدایت کننده و شفا دهنده است مر متقین و پرهیزکاران از شیعیان
محمد و علی را یعنی آنهائی که پرهیز کردند و ترک نمودند انواع کفر را و پرهیز کردند
و ترک نمودند گناهانی را که باعث هلاکت ایشانست و نیز پرهیز کردند از
اینکه ظاهر کنند اسرار خدا را و اسرار اوصیاء محمد را پس مخفی داشتند و پنهان
نمودند آن اسرار را و نیز پرهیز کردند از پنهان نمودن علوم از اهلش یعنی

آنهائی که قابلیت دارند و مستحق میباشند که علم را بایشان آموزند پس تعلیم
کردند بایشان علوم را و نشر کردند علم را و نیز حدیث کرد مارا مظفر جعفر بن
مظفر علوی سمرقندی ره وگفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن مسعود
عیاشی از پدرش وگفت که گفت پدرم که حدیث کرد مارا احمد بن احمد وگفت که
حدیث کرد مارا سلیمان بن خصیب وگفت که حدیث کرد مارا مردی که معتمد بود
وگفت که حدیث کرد مارا ابو جعفر رحمة بن صدقه وگفت که مردی از بنی امیه
که زندیق و دهری مذهب بود آمد خدمت حضرة امام جعفر صادق ع و عرض کرد
که اینکه خدای عز و جل در کتاب خود فرموده است المص چه اراده کرده است
باین حروف و از حلال و حرام چه چیز است در این حروف و از آن چیزهائی
که مردم بآن منتفع میشوند کدام در این کلمه میباشد و از او معلوم میشود
ابو جعفر گفت که پس آنحضرة از سوال آن مرد بسیار خشمناک شد پس فرمود وای
بر تو نگاه دار و ضبط کن ای مخبر بتو مجموع الف یکی و لام سی و میم چهل و صاد
نود تا است پس مجموع چه قدر شد آن مرد گفت مجموع یکصد و سی و یک میشود
پس آنحضرة فرمود که هرگاه سنه یکصد و سی و یک تمام شود پادشاهی اصحاب
و یاران تو تمام میشود ابو جعفر گفت که پس ما همیشه منتظر بودیم و آن حساب را نگاه
میداشتیم و ملاحظه مینمودیم پس دیدیم که چون سنه صد و سی و یک تمام شد

روز عاشورا

روز عاشورا سیاه پوشان یعنی طایفه بنی امیه داخل کوفه شدند و
و پادشاهی از دست ایشان بیرون رفت و نیز حدیث کرد مارا محمد بن
ابراهیم بن اسحق طالقانی ره وگفت که حدیث کرد مارا عبد العزیز بن
یحیی جلودی وگفت که خبر داد مارا محمد بن ذکریا وگفت که حدیث کرد
مارا جعفر بن محمد بن عماره از پدرش که گفت در خدمت حضرت امام جعفر
صادق بودیم پس داخل شد بر آن حضرة مردی و سوال کرد از معنی
کهیعص پس آنحضرة فرمود که کاف اشاره است باینکه خدای تعالی کفایت
کننده است امور شیعیان را و ها یعنی هدایت کننده ایشان است و یا
بمعنی دوست ایشان و متولی امور ایشان است و عین یعنی عالم است
و میشناسد آنهائی را که اطاعت میکنند مارا و صاد یعنی صادق است
در وعده که بایشان داده و برساند ایشان را بآن مرتبه و منزلتی که در قرآن
بایشان وعده داده

## باب

در بیان معنی استواء بر عرش و اینکه یعنی
قول خدا که فرموده الرحمن علی العرش استوی چه چیز است حدیث کرد مارا
محمد بن موسی بن متوکل وگفت که حدیث کرد مارا عبد الله بن جعفر حمیری
از احمد بن محمد از حسن بن محبوب که گفت حدیث کرد مرا مقاتل بن سلیمان
وگفت که سوال کردم از حضرة امام جعفر صادق ع از معنی قول خدای تع

الرَّحمٰنُ عَلَی العَرشِ استَوی فرمود یعنی مساوی است قرب و نزدیکی او تعالی
شأنه بهر چیزی و نیست چیزی که اقرب باشد باو از چیزی دیگر یعنی
چون خدای عز و جل مکانی نیست و مکان ندارد پس برای هیچ چیز نسبت
باو قرب و بعد نمیباشد و نسبت او بجمیع موجودات علی التسویه میباشد
و نه این است که یک موجودی نزدیکتر باشد باو از موجودی دیگر بلکه
احاطه کرده است علم او بجمیع موجودات بیک نسق و رحمت او فرا گرفته
است تمام ممکنات را بیک وتیره بحسب استعداد و قابلیتی که دارند نه
اینکه در علم او یا رحمت او یا قدرت او اختلافی و شدت و ضعفی باشد
مترجم گوید که بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که مراد این است
که مستولی شد امر او بر عرش یا مستولی شد بر عرش و تخصیص عرش یا
سبب استیلای خدای عز و جل بر او باعتبار این است که عرش اعظم مخلوقات
است یا آنکه محیط است بسایر اجسام یا آنکه مراد از عرش جمیع ماسوی الله
است چنانکه در حدیث آینده اشاره بآن فرموده اند و بعضی وجوه
دیگر نیز ذکر کرده اند که ذکر آنها منافی مقصود است و حق این است که استوی
و استقرار بر عرش صفتی است از صفات خدا بدون کیف و وصف و باید
اعتقاد بآن داشته باشیم و حقیقت آن را خدا و رسول خدا و ائمه هدی میدانند

آنچه

آنچه ایشان فرموده اند یا میفرمایند حق است **باب** در بیان معنی عرش
و کرسی حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را
عبد الرحمن بن محمد حسنی و گفت که خبر داد ما را ابو جعفر احمد بن عیسی بن
ابی مریم عجلی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن عبد الله بن زیاد
عرزمی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حاتم منقری از مفضل بن عمر که گفت
سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله از عرش و کرسی و عرض کردم که عرش
و کرسی چه چیز اند پس فرمود که عرش بیک اعتبار مجموع خلق است
و کرسی ظرف اوست و باعتبار دیگر عرش آن علمی است که خدا تعلیم کرده
است آن را به انبیا و اوصیا و مطلع ساخته است ایشان را بر آن و کرسی
آن علمی است که احدی را بر آن مطلع نکرده است و مخصوص خود ساخته است
و نیز حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از قاسم بن محمد از سلیمن بن داود منقری از حفص بن غیاث
که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع از قول خدای عز و جل وَسِعَ
کُرسِیُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرضَ و عرض کردم که مراد از کرسی چه چیز است
فرمود که مراد از کرسی علم است که احاطه کرده است بهر چیزی **باب**
در بیان معنی لوح و قلم حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد

ما را عبد الرحمن بن محمد حسینی و گفت که خبر داد ما را ابو جعفر احمد بن عیسی بن
ابی مریم عجلی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن احمد بن عبد الله بن زیاد عزرمی و
گفت که حدیث کرد ما را علی بن حاتم منقری از ابراهیم کرخی که گفت سؤال کردم
از جعفر بن محمد ع از لوح و قلم و عرض کردم که لوح و قلم چه چیز است فرمود
لوح و قلم دو ملک اند از ملائکه **باب** در بیان معنی موازین یعنی ترازوهائی
که سنجیده میشود بآنها اعمال عباد حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که
حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن محمد بن حسینی و گفت که خبر داد ما را ابو جعفر
احمد بن عیسی پسر ابی مریم عجلی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد الله بن
زیاد عزرمی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حاتم منقری از هشام بن سالم و
گفت که سؤال کردم از حضرة ابی عبد الله ع از قول خدای عز و جل وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ
الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا که ترجمه ظاهرش این است که وضع
میکنیم ترازوهای عدل در روز قیامت برای عدالت پس ظلم کرده نمیشود هیچ
نفسی و عرض کردم که مراد از موازین چه چیز است فرمود که مراد از ترازوها
پیغمبران و اوصیای پیغمبران اند **باب** در بیان معنی صراط حدیث کرد ما را احمد بن
حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن محمد حسنی و گفت که خبر
داد ما را ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن

هیچ کونه ظلمی

احمد بن

احمد بن عبد الله بن زیاد عزرمی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حاتم منقری
از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع از معنی صراط
و عرض کردم که مراد از صراطی که در آیات و احادیث مذکور است چه چیز است
فرمود که صراط راه بسوی معرفت خدا است که هر کس در آن راه رود بمعرفت
خدا میرسد و او را میشناسد و صراط دو صراط است یک صراطی است که
در دنیا میباشد و یک صراطی است که در آخرت است اما آن صراطی که در دنیا
است پس او امام مفترض الطاعة است که طاعت و فرمان برداری او بر
همه کس واجب و لازم است و هر که بشناسد او را در دنیا و پیروی او کند
میگذرد از آن صراطی که پل جهنم است در آخرت و کسی که در دنیا او را
نشناسد و در رفتار و کردار پیروی او نکند در آخرة وقتی که میخواهد از
پل صراط عبور کند قدمهای او میلغزد و سرنگون میافتد در جهنم و نیز
حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
احمد بن علی بن صلتی از عبد الله بن صلتی از یونس بن عبد الرحمن از آن
کسی که نام برد او را از عبد الله حلبی از حضرت ابی عبد الله که فرمود که صراط
مستقیم یعنی راه راست که شخص را بمقصود میرساند امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب است و نیز حدیث کرد ما را احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و گفت که حدیث

کرد ما را پدرم از جدم از حماد بن عیسی از حضرت ابی عبد الله از قول خدای عز و جل
اهدنا الصراط المستقیم که فرمود که صراط المستقیم امیر المؤمنین و معرفت امیر المؤمنین
است و دلیل بر اینکه صراط مستقیم آنحضرة است قول خدای عز و جل است که وانّه
فی امّ الکتاب لدینا لعلیّ حکیم زیرا که از آیهٔ شریفه مفهوم میشود که کتاب
مبین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و در ام الکتاب یعنی سورهٔ حمد نیز ذکر
او شده و در سورهٔ حمد آن آیه که صلاحیت دارد که اشاره بآنحضرة باشد
صراط المستقیم است مترجم گوید که از آیهٔ مذکوره و از آیات و احادیث دیگر
معلوم میشود که کتاب مبین یعنی امیر المؤمنین است و نیز حدیث کرد
ما را محمد بن قاسم استرابادی مفسر و گفت که حدیث کرد ما را یوسف بن محمد بن
زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرهاشان از حسن بن علی بن محمد بن علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در
تفسیر قول خدای عز و جل اهدنا الصراط المستقیم که فرمود که مراد این است که
دائمی بدار برای ما این توفیق را که عطا فرموده و ما باو اطاعت کردیم و فرمان
برداری نمودیم تو پیش از این تا آنکه اطاعت کنیم و فرمان برداری نمائیم ترا
بعد از این و نیز فرمود که صراط مستقیم یعنی راه راست دو تا است یکی صراط
مستقیم یعنی راه راستی که در دنیا است و دیگری صراط مستقیم یعنی راه راستی

که در آخرة

که در آخرة میباشد اما صراط مستقیم دنیا آنست که شخصی در دنیا در احوال
و اقوال و افعال از افراط و تفریط همیشه احتراز نماید و متمسک باشد بعروة
الوثقی محبت ائمه اطهار و در محبت و دوستی ایشان نیز باید که از غلو و تقصیر
یعنی افراط و تفریط محترز باشد یعنی مرتبه که برای ایشان نمیباشد باید
برای ایشان ثابت ننماید و همچنین باید ایشان را از آن مرتبه که برای ایشان
میباشد پستتر نداند بلکه باید ایشان را بندهٔ خاص خدا و امام واجب الاطاعة
خود داند خلاصه باید شخص در دنیا همیشه در سلوک طریق قویم و صراط
المستقیم شریعت حضرة سید المرسلین مستقیم و ثابت قدم باشد و باید همیشه
ملازم حق باشد و اصلا بباطل میل نکند و اما صراط مستقیم یعنی راه راستی
که در آخرة است راه مؤمنین است که از آن راه به بهشت میروند و هرگز
از آن راه بیرون نمیروند و راهی است در نهایت استقامت و راستی و نیز
فرمود که جعفر بن محمد الصادق ع در تفسیر آیه کریمه فرمود که حق جل و علا می فرماید
که بنما بما راه راست و ارشاد کن ما را بسوی اینکه همیشه برویم در آن راهی که
میکشاند صاحبش را بسوی محبت و دوستی و میرساند او را بدین و ملت
تو و مانع است از اینکه متابعت کنیم هواهای نفسانی خود را با اینکه عمل
کنیم با رأیهای فاسد خود که تابع نفس شد و پیروی هوا و هوس نفس کرد و مخ

کسی دانست و برای خود عمل کرد مثل امر دهواست که شنیدم که اراذل و اوباش
عامه او را تعظیم میکنند و صفات حمیدهٔ او را نقل میکنند پس دوست داشتم
که او را به بینم بوضعی که مرا نشناسد تا آنکه قدر و مرتبهٔ او را بدانم و بفهمم پس
بعد از آنکه رفتم که او را به بینم دیدم که جمعی از عوام عامه و اراذل و اوباش آن
طایفه دور او گرفته اند پس من در موضعی که دور بود از ایشان ایستادم و روی
خود را پوشانیدم و نظر میکردم بسوی او و آن جماعتی که دور او احاطه کرده بودند
پس آن مرد با آن جماعت روباه بازی میکرد و حیله و تزویر مینمود تا آنکه مردم
بجهة مشاغل و امور معاش خود از او جدا شده براهی رفتند و او نیز از ایشان
جدا شده براهی رفت و من نیز بعقب او میرفتم پس هیچ جا نه ایستاد تا آنکه رسید
بدر دکان مرد خبازی پس آن مرد را غافل کرده دو گردهٔ نان از دکان او بطور
دزدی برداشت پس تعجب کردم و با خود گفتم که شاید که با مرد خباز معامله
داشته باشد بعد از آن بشخص انار فروشی گذشت و همراه او بود و از او جدا
نشد تا آنکه او را نیز غافل کرده دو انار او را نیز دزدید باز من تعجب کردم و با
خود گفتم که شاید با او نیز معامله داشته باشد و لکن فکر میکردم که هرگاه با آن دو و با خود میگفتم
دو مرد معامله و سروکاری داشت چرا بطور سرقت و دزدی نان و انار ایشان
برد و از برای چه مصرف برد بعد از آن همان طور عقب او میرفتم تا آنکه دیدم که

بشخص

بشخص مریضی رسید پس آن نانها و انارها را پیش روی او گذارده و گذشت
و من نیز بعقب او رفتم تا آنکه در خرابه که در بیابان صحرا بود قرار گرفت پس
بپیش رفتم و با او گفتم که ای بندهٔ خدا من اوصاف حمیدهٔ ترا شنیدم و شوق
لقاء تو بهمرسانیدم و حال که ترا ملاقات کردم چیزی چند از تو دیدم که مرا
بفکر انداخته و حیران ساخته و بدرستی که سؤال میکنم ترا از آنها تا آنکه
حقیقت امر را بیان نمائی و حیرت مرا زایل کنی پس گفت چه چیز از من دیدهٔ
که باعث حیرت تو شده و ترا فکری نموده گفتم که دیدم که بمرد خبازی گذشتی
و دو نان او را دزدیدی بعد از آن بشخص انار فروشی گذشتی و دو انار او را
نیز دزدیدی پس پیش از آنکه حرفی دیگر بگویم گفت که بمن بگو که تو کیستی
گفتم که من مردی ام از فرزندان آدم از امت محمد صلعم باز گفت که بگو بمن
که تو کیستی گفتم که مردی ام از اهل بیت رسول خدا صلعم گفت شهر تو کجاست
گفتم شهر من مدینه گفت شاید که تو جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی
ابن ابی طالب باشی گفتم بلی پس گفت که پس چه نفعی دارد برای تو شرافت اصل
تو و حال آنکه جاهلی بآنچیزی که مشرف شدهٔ بآن و شرافت و بزرگی تو بآنست
و ترک کردهٔ علم جد و پدرت را و اگر چنانچه تو نیز علم جد و پدر ترا میدانستی
انکار نمیکردی آن افعالی را که باید پسندید و بنیکو شمرد و فاعلش را باید مدح

کرد گفتم چه چیز است اینچنین یکه من جاهل میباشم بان گفت قرآن کتاب
خداست گفتم آن چیزی از قرآن که من جاهلم بان و آنرا نمیدانم چه چیز است و کدام
آیه است گفت قول خدای عز و جل است که فرموده مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا یعنی هر کس که یک عمل نیک بکند
پس برای اوست ثواب ده مقابل آن و کسی که یک معصیت از او صادر شود پس جزا
داده نمیشود مگر بقدر همان یک معصیت که از او صادر شده و بدرستی که من
چون دو گرده نان دزدیدم دو معصیت کردم و چون دو انار دزدیدم دو معصیت
دیگر نیز کردم پس چهار معصیت بسبب این عمل از من صادر شد پس چون هر یک
از آنها را تصدق کردم بمقتضای آیه کریمه چهل حسنه حاصل شد پس چهار حسنه
از آن چهل حسنه بسبب آن چهار معصیت کم شد و سی و شش حسنه دیگر برای من
باقی ماند پس من گفتم مادرت بعزایت نشیند تو جاهلی بمعنی کلام الهی را نمی
فهمیده آیا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی
این است و جز این نیست که قبول میکند خدای و میپسندد عمل را از آنهائی که متقی
و پرهیزکارند بدانکه تو چون دو گرده نان را دزدیدی دو گناه کردی و چون
دو انار را دزدیدی دو گناه دیگر کردی و چون آن نانها را و انارها را
بدون اذن صاحبش بغیر صاحبش دادی چهار معصیت دیگر مرتکب شدی و مطلقا

دامرا

واصلاً حسنه و عمل نیکی از تو صادر نشد پس شروع کرد بنگاه کردن بمن
پس او را گذاشتم و رفتم و حضرت صادق ع فرمود که بواسطه این نامربوطها
و این تاویلات قبیحه خود گمراه میشوند و مردم را نیز گمراه میکنند و این
تاویل و سخنی که این ملعون گفت مثل آن تاویل و نامربوطی است که معاویه
علیه اللعنه بعد از قتل عمار یاسر رض گفت و کیفیت آن اینست که بعد از آنکه
در جنگ صفین عمار یاسر کشته شد اصحاب معاویه بتشویش افتادند و مضطرب
گردیدند و نزدیک بود که از سر معاویه بپاشند و گفتند که رسول خدا
فرموده که عمار را خواهند کشت گروهی که ظالم باشند و بر دین من نباشند
و خدا شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد کرد پس عمرو عاص داخل
مجلس معاویه شد و گفت ای امیرالمؤمنین چه نشسته که مردم مضطرب شدند
و بهیجان آمدند و نزدیک است که کار ضایع شود معاویه گفت چرا و بچه سبب
عمرو گفت بجهة کشته شدن عمار معویه گفت چه کشته شدن عمار باعث
اضطراب مردم شده عمرو گفت آیا رسول خدا نفرموده که عمار را خواهند
کشت جماعتی که ظالم و بر باطل باشند پس معویه گفت اشتباه کردی آیا ما
عمار را کشتیم علی بن ابی طالب او را کشت بسبب اینکه او عمار را بجنگ ما
آورده و باعث قتلش شد پس این سخن بعلی بن ابی طالب رسید پس فرمود

بنا برین حمزه سید الشهدا از نزد رسول خدا گشت زیرا که رسول خدا ص
اورا برد بجنگ مشرکین و اورا میان نیزهای ایشان انداخت بعد از آن
حضرت صادق ع فرمود خوشا حال کسانی که ایشان

حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از ثابت ثمالی از حضرت امام زین العابدین
که فرمود میان خداوند عالمیان و حجتهای او از انبیا و اوصیا پرده و حجابی
نیست و مائیم درهای رحمت الهی و ابواب فیوضات نامتناهی و مائیم
صراط مستقیم و راه حق و مائیم گنجینه علم خدا و مائیم ترجمهای وحی او و مائیم
ارکان توحید او و مائیم محل اسرار او و حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از سعد بن
طریف از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا ص فرمود که یا علی
چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل بر سر پل صراط بنشینیم پس در آن
وقت احدی از صراط عبور نمیکند مگر اینکه همراه او برات ولایت و محبت
تو باشد حدیث کرد مارا حسن بن محمد بن سعید هاشمی از حنان بن سدیر
از امام جعفر صادق ع که فرمود که مراد خدای عز و جل در سوره فاتحة الکتاب
که فرموده است صراط الذین انعمت علیهم محمد ص و ذریه اوست حدیث
کرد مارا حسن بن محمد بن سعید هاشمی از محمد بن حسین از پدرش از جدش

که گفت

که گفت که رسول خدا ص در قول خدای عز و جل صراط الذین انعمت علیهم
فرمود که شیعیان علی یعنی آنهائی که انعام شده است بایشان ولایت
و محبت علی هرگز خدا خشم نمیکند بر ایشان و هرگز گمراه نمیشوند ه
حدیث کرد مارا محمد بن قاسم استرابادی از حسن بن علی بن محمد بن
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام در قول خدای عز و جل صراط الذین انعمت علیهم که فرمود
یعنی بگوئید که هدایت کن مارا و بنما بما راه آنکسانی را که انعام کردی
بر ایشان بتوفیق دینداری و فرمانبرداری و ایشان آنهائی اند
که خدای عز و جل در وصف ایشان می فرماید که و من یطع الله و الرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین
و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا یعنی و هرکه اطاعت
کند و فرمانبرداری نماید خدا و رسول را پس ایشان با آنکسانی
خواهند بود که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان
و شهیدان و صالحان و آنها خوب رفقائی میباشند پس فرمود
که مراد از آن چیزی که خدا انعام کرده است بایشان صحت بدن و مال
و امثال اینها نیست و اگر چه هر یک از اینها از جمله نعمتهای خدا می

باشند بجهت اینکه آنهائی که اینها با ایشان انعام شده است گاهی
کفار میباشند و گاهی فساق میباشند پس خدا شما را نخوانده بسوی
اینکه طلب کنند و التماس نمائید که ارشاد کنند شما را بسوی راه کفار
یا فساق بلکه امر کرده است شما را خدا باینکه دعا کنید که هدایت کنند
و راه نمائی کنند شما را بسوی راه آنکسانی که انعام کرده است
بر ایشان بایمان بخدا و تصدیق انبیا و بولایت محمد و آل
محمد ص و بتقیه حسنه که سالم میماند شخص بسبب آن از شر
بندگان خدا و بمعرفت و شناختن حقوق برادران مؤمن
پس بدرستی که نیست مردی و نه زنی که دوست دارد محمد
و آل محمد را و دشمن دارد دشمنان ایشان را مگر اینکه میباشد
آمیزد که گرفته است و ساخته است برای محافظت کردن
خود از عذاب خدا حصاری بسیار عالی را و همچنین نیست
مردی و نه زنی که با بندگان خدا برفق و مدارات رفتار
نماید و خوب مدارات کنند یعنی بسبب مدارات از حق
بیرون نرود و داخل باطل نشود مگر اینکه برگرداند
خدای عزوجل نفسش را بقبیح و تزکیه میکند و پاک میگرداند

عملش را

عملش را و عطا میکند باو بسبب صبر کردن بر کتمان سرما و تحمل
شدن غیظ و خشم بجهت آنچیزی که شنیده است آن را
از دشمنان ما ثواب آنکسی که غلطیده است بخون خود در راه
خدا و هیچ بنده نیست که اخذ کند از نفسش حقوق برادران
دینی خود را و بقدر مقدور حقوق ایشان ادا کند و از ایشان
راضی باشد و عفو کند از لغزشهای ایشان و دقت نکند
و پی پای ایشان نشود مگر اینکه روزی که خدا را ملاقات
میکند خدا باو میگوید که ای بنده من تو حقوق برادران
خود را ادا کردی و با ایشان مساهله نکردی و از لغزشهای
ایشان گذشتی و بر ایشان تنگ نگرفتی پس من سخی تر
و جوادترم و بیشتر کرمم از تو و سزاوارترم بمثل آنچه تو کردی
از مسامحه نمودن و کرم کردن پس بدرستی که من نیز
امروز مسامحه میکنم و بر تو سخت نمی گیرم و از لغزشهای
تو میگذرم و ترا می آمرزم و مؤاخذه نمیکنم ترا بجهت
تقصیر و کوتاهی که از تو در حقوق و بندگی من صادر شده

پس ملحق میکرداند اورا بمحمد و آل محمد صلی الله علیه وآله
باب در بیان معانی کلمات اذان و اقامه حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن عبد الرحمن مروزی که حاکم مرو بود و گفت که
حدیث کرد ما را ابو عمر محمد بن جعفر قاری جرجانی و گفت که حدیث
کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد و گفت که حدیث کرد
ما را محمد بن عاصم طریفی و گفت که حدیث کرد ما را ابو زید عباس
ابن یزید بن حسن جمال آزاد کردهٔ زید بن علی و گفت که خبر داد
مرا اخی یزید بن حسن و گفت حدیث کرد مرا موسی بن جعفر از پدرش
محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی ع که
آنحضرت فرمود که روزی در مسجد نشسته بودیم که مؤذن ببالای مناره
مسجد رفت و گفت الله اکبر الله اکبر پس علی بن ابی طالب گریست
و ما نیز بجهت گریستن آنحضرت گریستیم پس چون مؤذن
فارغ شد و اذان را تمام کرد آنحضرت فرمود که آیا میدانید که
مؤذن چه میگوید عرض کردیم که خدا و رسول و وصی رسول داناترند
و بهتر میدانند فرمود اگر میدانستید که چه میگوید بسیار کم میخندید و بسیار گریه
میکردید بلی برای قول مؤذن الله اکبر معنیهای بسیاری است از جملهٔ آنها اینست که چون

الله اکبر

الله اکبر واقع میشود بر قدیم بودن او و ازلی بودن و ابدی بودن او و علم
و قوة و قدرة او و حلم او و کرم و جود و عطاء او و کبریاء او پس هرگاه مؤذن
بگوید پس گویا میگوید که آن خداوندی که برای اوست عالم خلق و عالم امر یعنی
اوست که عالم جسمانی را خلق کرده است و اوست که عالم روحانی را موجود نموده
و بمشیت و ارادهٔ او خلایق موجود شدند و هر چیزی که برای خلق میباشد
از اوست و بازگشت خلایق بسوی اوست و اوست که اول است و پیش از همه
چیزها میباشد و برای اولیت او بدایتی نمیباشد و نیز اوست که آخر همه چیز است
و بعد از همه چیزهاست و برای آخریت او نهایتی نمیباشد و اوست که از همه ظاهری
ظاهرتر است ولکن بحواس و مشاعر ظاهری ورا نمیتوان درک کرد و از همه مخفی
مخفی تر است و نیز نمیتوان اورا تحدید و تعریف کرد پس اوست باقی و دائمی
که زوال برای او نیست و هر چیزی که غیر اوست فانی است و معدوم خواهد
شد و معنی دوم این است که هرگاه مؤذن بگوید الله اکبر پس گویا گفته است
آنکسی که علیم و داناست و میداند آنچه را که پیش از این واقع شده و هر چه را
که بعد از این واقع خواهد شد بزرگتر است یعنی شأن او از آن ارفع است
که توان اورا وصف کرد و معنی سیم الله اکبر یعنی آن خداوندی که قادر است
بر هر چیزی که خواهد و قدرتش از ذات خودش است و هرگاه اراده کند

که چیز بر خلق کند بیکو بد باش پس اینچنین بلا فاصله میباشد و معنی چهارم
الله اکبر یعنی آن حلیمی که حلم و نرمی میکند و در عقوبت بندگان تعجیل نمیکند
بحدی که گمان میکنند که نمیداند که چه کرده اند و چه میکنند و عفو میکند و در
میگذرد بطوری که گویا ندیده است و نمی بیند که چه میکنیم و پنهان میکند
و می پوشاند گناهان را بنوعی که گویا کسی معصیت و نافرمانی او نمیکند معنی
پنجم الله اکبر یعنی آن خداوندی که عطایا و بخششهای او بسیار و نعمتهای
او بیشمار است و افعال او همه نیکو است و معنی دیگر آن خداوندی که ذات مقدس
او جامع جمیع کمالات است و از هر عیب و نقص منزه است و مرتبه شان
او از آن ارفع است که وصف کنندگان بحقیقه آن صفتی که او موصوف است
بآن صفت توانند رسید و فهم ما قبل پی تو نبرد سرادقات جلالش از
عظمت ماورای فکرت دانا سعدی از آنجا که فهم او ست سخنی گفت در ر نز
کمالات و هم کسی نرسد بجا و معنی دیگر الله اکبر یعنی خدای عز و جل شان او
از آن ارفع است که محتاج باشد باعمال و افعال بندگان و بهر جهتی مستغنی است
از ایشان و از اعمال ایشان بلکه غنی مطلق است بلکه غناء مطلق است بلکه خود
غناست بیت من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم
مترجم گوید که اینکه حضرت فرمودند که الله اکبر واقع میشود بر قدم و ازلیت

وابدیت

و ابدیت و غیر ذلک مراد این است که چون الله علم است برای ذات واجب
الوجودی که مستجمع جمیع صفات کمالات است پس لامحاله مستلزم جمیع صفات
کمال است پس قدیم بودن و ازلی بودن و ابدی بودن و علم و قدرت و امثال
اینها از صفات کمال لازم بلکه داخل در مفهوم الله است پس جایز است که
لفظ الله گفته شود و اراده شود از او هر یک از صفات کمال و از اینجا معلوم شد
که الله اکبر احتمال معانی غیر متناهی دارد رفتا قول و اما قول موذن که میگوید
اشهد ان لا اله الا الله پس اعلام است باینکه شهادت باید از روی معرفت
قلب باشد نه اینکه بزبان بگوید و دلش چنین نداشته باشد پس گویا میگوید
که قطع دارم و میدانم و اعتقاد دارم باینکه نیست معبودی سزاوار پرستش
مگر خداوندی که جامع جمیع کمالات و از هر نقصی و عیبی منزه و مبرا است
و اینکه هر معبودی سوای او باطل است و شهادت میدهم باینکه نیست
پناهی و گریزگاهی از او مگر بسوی او و حاصل نمیشود نجاة و خلاصی از شر
هر صاحب شری مگر بیاری او و اینکه در مرتبه ثانی میگوید اشهد ان لا
اله الا الله معنیش اینست که گواهی میدهم که نیست هدایت کننده و راه
نماینده مگر خدا و نیست دلیلی و راه نمائی برای من مگر خدا و گواه میگیرم
خدا را باینکه نیست معبودی سزاوار پرستش مگر ذات مقدس او جل شانه

ونیز گواه میگیرم آنهائی را که در آسمانها ساکنند و آنهائی را که در زمینها
ساکنند و هر چیزی را که در میان آسمان و زمین میباشد از کوهها و درختها
و چهارپایان و وحوش و هر تر و خشکی را بر اینکه من گواهی میدهم باینکه
نیست خالقی و آفریننده و نیست روزی دهنده و نیست معبودی و نیست
نفع رساننده و ضرر رساننده و نیست عطا کننده و منع کننده و نیست دفع
کننده و نیست نصیحت کننده و کفایت کننده و نیست شفا دهنده و نیست
مقدم دارنده و تاخیر اندازنده مگر خدای عز و جل برای اوست خلق و امر
و جمیع خیرات بدست اوست و بسته باراده و مشیت اوست چه بسیار عظیم
الشان است و چه نعمتها که بما نداده است آن خداوندی که پروردگار عالمیانست
واما قول موذن که میگوید اشهد ان محمدا رسول الله میگوید گواه میگیرم
خدا را بر اینکه گواهی میدهم باینکه نیست معبودی مگر او و اینکه محمد بن عبد الله
بنده او و رسول و فرستاده او و پیغمبر او و برگزیده اوست که فرستاده است او را
بسوی تمام خلایق براه راست و دین حق و گواه میگیرم جمیع انبیاء مرسلین و ملائکه
مقربین و تمام آدمیان را بر اینکه من شهادت میدهم باینکه محمد سید و بهترین
اولین و آخرین است و در مرتبه دوم که میگوید میگوید شهادت میدهم که احدی
محتاج نیست باحدی مگر بسوی خداوند یگانه که غالب است بر هر چیزی و او تعالی

شانه

شانه مستغنی و بی نیاز است از هر بندگان و اصلا احتیاج باحدی ندارد و بل غنی
که فرستاده است محمد را بسوی مردمان در حالتی که بشارت دهنده است بثواب
و ترساننده است از عذاب و خواننده است ایشان را بسوی خدا باذن خدا
و چراغ است روشن که سرگشتگان وادی ضلالت بنور هدایت او مهتدی
میشوند و براه راست میرسند پس هر که انکار کند نبوت او را و ایمان نیاورد
باو خدا او را داخل میکند در جهنم و هرگز از جهنم بیرون نمیاید و اما اینکه
میگوید حی علی الصلوة معنیش آنست که بشتابید بسوی بهترین اعمال و سارعت
کنید بسوی مغفرت و آمرزش کریم متعال و خاموش کردن آتشی که برافروخته
بتند آنرا بسبب معاصی و گناهانی که کرده اید تا اینکه باطل گردانند خدا معاصی شما را
و از گناهان شما درگذرد و تبدیل نماید سیئات شما را بحسنات زیرا که او
پادشاهی است کریم و صاحب فضل عظیم و در مرتبه ثانی که میگوید حی علی
الصلوة مرادش این است که بر خیزید بسوی مناجاة و عرض کردن حاجات
بدرگاه قاضی الحاجات و متوسل شوید باو و نزدیکی بجویید بسوی او بکلام او
و بسیار یاد کنید او را و رکوع کنید و سجود کنید و خضوع کنید و خشوع نمایید
و حاجات خود را نزد او ببرید زیرا که اذن داده است بما و فرموده است که از او طلب
کنیم هر چه میخواهیم و اما قول موذن حی علی الفلاح معنیش این است که رو آورید

وبشناسید بسوی بقائی که با او فنا نیست و بجائی که هلاکت همراه او نیست و بشناسید
بسوی حیوتی که مرگ با او نیست و بسوی نعمتی که تمام شدن ندارد و بسوی ملک
و پادشاهی که برای او زوال نباشد و بسوی شادی که اندوه با او نیست و بسوی
انسی که وحشت با او نیست و بسوی روشنائی که ظلمت و تاریکی با او نیست و بسوی
وسعتی و فراخی که تنگی با او نیست و بسوی بهجت و خوشحالی که هرگز تمام نمیشود و بسوی
غنا و بی‌نیازی که فقر و فاقه با او نیست و بسوی صحتی که بیماری با او نیست و بسوی
عزتی که ذلت با او نیست و بسوی قوتی که ضعف با او نیست و تعجیل کنید در
بشناسید بسوی سرور و شادی دنیا و عقبی و نجات این دنیا و آن دنیا و در مرتبه
ثانی که میگوید حی علی الفلاح میگوید سبقت بگیرید بر یکدیگر بسوی آنچه
خواندم شما را بسوی آن و بسوی کرامت بسیار و بخشش بیشمار و نعمت بزرگ
و فوز عظیم و نعیم ابدی در جوار محمد در مکان پاکیزه پسندیده نزد پادشاه
مقتدر و اما الله اکبر الله اکبر میگوید خدای عز و جل اعلی و اجل است از اینکه
احدی از بندگان او بداند کرامتهائی را که عطا میفرماید برای بنده که اطاعت
کرده است او را و والیان امر او را شناخته است او را و عبادت کرده است او را
و مشغول شده است باو و بذکر او و دوست داشته است او را و انس گرفته است باو
و اعتماد داشته است باو و ترسیده است از او و مشتاق است بسوی او و راضی

بوده است

بوده است بحکم او و قضاء او و در مرتبه ثانی که میگوید الله اکبر میگوید خدای
عز و جل از آن عظیم تر است که بداند احدی مقدار آنچه اکرام میکند بدوستانش
و اندازه عقوبت او را نسبت بدشمنانش و اما قول مؤذن که میگوید لا اله الا الله
معنیش اینست که از برای خدا است بر ایشان حجت بالغه یعنی حجتی که در اثبات
مطلب تمام است و واضح و روشن است زیرا که پیغمبر فرستاد و خلق را بخدا
دعوة کرد و حقیقت امر را برای ایشان بیان نمود و او اجل است و از آن
بزرگتر است که برای احدی بر او حجتی باشد مثل اینکه بگوید که تو مرا
بما نمودی و پیغمبر نفرستادی پس هر کسی که دعوت او را اجابت کرد و امر و نهی
او را بجا آورد پس برای او خواهد بود رستگاری و کرامتهای بسیار و کسی که
انکار کرد و دعوت او را اجابت نکرد پس خدای بی‌نیاز است از عالم و عالمیان
و از همه کس زودتر محاسبه میکند و معنی قد قامت الصلوة که در اقامه گفته
میشود این است که نزدیک شد وقت زیارت کردن و راز گفتن با دوست و روا
شدن حاجتها و رسیدن بآرزوها و رسیدن بمرتبه قرب و کرامت و عفو و مغفرت
و خشنودی خداوند عالمیان مصنف کتاب علیه الرحمة فرموده است که راوی
این حدیث حی علی خیر العمل را ذکر نکرده است بجهة تقیه و در حدیث دیگر مرویست
که حضرة امام جعفر صادق ع فرمودند که مراد از خیر العمل ولایت است و در حدیث

دیگر فرمودند که مراد از حی علی خیر العمل نیکوئی با اولاد فاطمه است و نیز حدیث کرد
مارا ابو الحسن محمد بن عمر بن علی بن عبد الله بصری و گفت که حدیث کرد
مارا ابو محمد خلف بن محمد بلخی در بلخ از پدرش محمد بن احمد که گفت حدیث
کرد مارا عباس بن ضحاک از مکی بن ابراهیم از ابن جریج از عطا که گفت
من و ابو العالیه و سعید بن جبیر و عکرمه در طایف نزد ابن عباس بودیم که
مؤذن آمد و گفت الله اکبر الله اکبر و اسم مؤذن قثم بن عبد الرحمن ثقفی
بود پس ابن عباس گفت که آیا میدانید که مؤذن چه گفت پس ابو العالیه سؤال
کرد و از او پرسید که مؤذن چه میگوید پس ابن عباس گفت که وقتی که مؤذن
میگوید الله اکبر میگوید ای کسانی که مشغول امور دنیا میباشید وقت نماز
است و نماز واجب شد پس خود را فارغ سازید و متوجه نماز شوید و هرگاه
میگوید اشهد ان لا اله الا الله میگوید که وقتی قیامت بر پا میشود گواهی
میدهند برای من هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین است براینکه
من هر روز پنج مرتبه شمارا خبر دادم و هرگاه بگوید اشهد ان محمدا رسول الله
میگوید که قیامت بر پا خواهد شد و رسول خدا برای من شهادت خواهد داد
که هر روز پنج مرتبه شمارا اعلام نمودم باینکه وقت نماز آمد و باید نماز کرد
و هرگاه گوید حی علی الصلوة میگوید که این دین یعنی دین اسلام دین محکم

مستقیمی است

مستقیمی است و اصلا اعوجاج و کجی در او نیست بر پا دارید آنرا و هرگاه بگوید
حی علی الفلاح میگوید بشتابید بسوی طاعت و فرمان برداری خدا و بگیرید
سهم و نصیب خود را از رحمت الهی یعنی جماعت و نماز جماعت و هرگاه بگوید
الله اکبر الله اکبر میگوید حرام شد اعمال یعنی هر عملی که برای غیر خدا باشد
حرام است و هرگاه بگوید لا اله الا الله میگوید امانت هفت طبقه آسمان و هفت
طبقه زمین و کوهها و دریاها را گذاردند بر گردنهای شما خواه قبول کنید
و خواه نکنید و نیز حدیث کرد مارا علی بن عبد الله وراق و علی بن محمد بن
حسن قزوینی و گفتند که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری
و گفت که حدیث کرد مارا عباس بن سعید ازرق و گفت که حدیث کرد مارا
ابو نصر از عیسی بن مهران از حسن بن عبد الوهاب از محمد بن مروان از
ابی جعفر که فرمود آیا میدانی که چه چیز است تفسیر حی علی خیر العمل گفتم نه فرمود
میخوانند ترا بسوی احسان و نیکی با فاطمه و فرزندان او و حدیث کردند مارا
علی بن عبد الله وراق و علی بن محمد بن حسن قزوینی و گفتند که حدیث کرد
مارا سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد مارا عباس بن سعید ازرق
و گفت که حدیث کرد مارا ابو نصر از عیسی بن مهران از یحیی بن حسن بن فرات
از حماد بن یعلی از علی بن حزور از اصبغ بن نباته از محمد بن حنفیه که کسی نزد او

اذان امذکور نمود و صحبت اذان دانست پس محمد گفت که چون رسول خدا را باسمان
بردند چون باسمان ششم رسید ملکی از آسمان هفتم فرود آمد که پیش از آن هرگز
فرود نیامده بود و پس گفت الله اکبر الله اکبر پس خداوند عالم جل جلاله فرمود که من
همچنین میباشم بعد از آن آن ملک گفت اشهد ان لا اله الا الله پس خدای عز و جل
فرمود من همچنین میباشم نیست معبودی که سزاوار پرستش باشد بجز من بعد
از آن گفت اشهد ان محمدا رسول الله پس خدای عز و جل فرمود که بلی محمد بنده من
و امین من است بر خلق من برگزیدم او را برای اینکه پیغام مرا به بندگان من رساند
بعد از آن گفت حی علی الصلوة پس خدای تعالی فرمود واجب گردانیدم او را بر بندگان خود
و گردانیدم او را دین خود بعد از آن گفت حی علی الفلاح پس جناب مقدس الهی
فرمود که رستگار شد کسی که رفت بسوی او و مواظبت کرد بر او بجهت رضا و
خشنودی او بعد از آن گفت حی علی خیر العمل خداوند عالم فرمود که بلی این نماز
افضل و بهترین و پاکیزه ترین اعمال است نزد من بعد از آن گفت قد قامت الصلوة
پس رسول خدا پیش ایستاد و مجموع اهل آسمانها برخاستند و اقتدا کردند بان
جناب پس از آن روز در اینجا پیغمبر بان شرافت مشرف شد باب در بیان معنی
حروف معجم حدیث کرد ما را محمد بن بکران نقاش در کوفه و گفت که حدیث کرد
ما را احمد بن محمد همدانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن فضال از پدرش

از ابی الحسن

از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمود که بدرستی که اول چیزی
که خداوند عالمیان آفرید برای اینکه تعلیم کند بندگان او و بشناساند بایشان
کتابت را حروف معجم بود و بدرستی که در زمان سابق قرار بر این بود
که هرگاه کسی چوبی بر سر کسی میزد و سر آنکس معیوب میشد بجوری که قادر
نمیبود بر ادا بعضی از این حروف حکم خداوندی این بود که این حروف را
بر او عرض میکردند و بعد آنچه از این حروف را نمی توانست ادا کرد دیه آنرا
ضارب میکشید و بتحقیق که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش و او از جدش
و او از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت در بیان معنی الف ب
ت ث که فرمود الف اشاره است بالاء خدا یعنی نعمتهای ظاهری و باطنی
خدا و با اشاره است به بهجت خدا و تا کنایه است از تمام نمودن و تمام شدن
امر عالم خلق و امر بصاحب الامر یعنی قایم آل محمد و ثا اشاره است بثواب
که رب العالمین بمؤمنین عوض طاعات بایشان عطا میفرماید ج ح خ
پس جیم اشاره است بجمال و جلال ذو الجلال و الاکرام و حا مژده حلم خداوند
عالمیان است و گذشتن او از زلات و معاصی گناهکاران از بندگان و خا
اشاره است بخمول و خاموشی و سرپایین انداختن اهل معاصی نزد جناب اقدس
الهی و دال اشاره است بدین خدا و ذال اشاره است بذو الجلال و ماخوذات

از رؤوف و رحیم و اشاره است باینکه رافت و نسبت به بندگان تام و رحمت او بر
بار عالم و عالمیان عام است و ز اشاره است بزلات و لغزشهائی که در روز
قیامت برای هر کس خواهد بود و س و ش پس سین اشاره است بسناء و ضیاء
خداوند جل و علا و شین اشاره است باینکه شاء الله ما شاء و اراد ما اراد
وما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی اشاره است باینکه خواست خدا هر چه خواست
یعنی خواست خواست خدا است و اراده کرد هر چه اراده کرد و نمیخواهید شما چیزی را
مگر آنکه خدا بخواهد و ص و ض پس صاد اشاره است بصدق وعده خدا باینکه
هر کسی باید از پل صراط عبور کنند و اینکه اهل ظلم و عصیان را در اینجا نگاه میدارند
و نمیگذارند که عبور کنند و ضاد اشاره است بضلالت و گمراهی هر کسی که
مخالفت کرد محمد و آل محمد را و ط و ظ پس طاء اشاره است باینکه طوبی یعنی
خوشی و راحت یا اینکه درخت برای مؤمنین خواهد بود و اینکه منزل و ماوای
ایشان در آنجهان نیکو خواهد بود و ظا اشاره است باینکه ظن مؤمنین یعنی
گمان ایشان بپروردگارشان نیکوست و گمان کفار در باره پروردگار بد است
و ع و غ پس عین اشاره است بعلم و اینکه او تعالی شانه عالم است بر جمیع امور
و غین اشاره است بغنا و استغناء او از ما سوای خود و ف و ق پس فا اشاره است
بفرج یافتن شخص از احوال قیامت از صاحب فرج و نیز اشاره است بفوجی

انواع

انواع آتش که در باطنش میباشد و ر و ق اشاره است بقرآن و کاف اشاره است باینکه
خداوند عالمیان کافیست بندگانش را و لام اشاره است بلغو یعنی سخنان لغو
کفار چنانچه دروغ بخدا می بستند و میم و ن پس میم اشاره است بملک و پادشاهی
خدا و صاحب اختیاری او در روز جزا و روزی که در آن روز پادشاهی و صاحب
اختیاری غیر از او نخواهد بود و در آن روز خواهد فرمود که لمن الملک الیوم
یعنی برای کیست امروز پادشاهی بعد از آن ارواح انبیا میگویند لله الواحد
القهار یعنی پادشاهی مخصوص خداوند یگانه قهار است پس خداوند علی
اعلی میفرماید الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب
یعنی امروز جزا داده میشود هر نفسی بسبب آنچه در دنیا کسب کرده است از
طاعت و معصیت و امروز ظلمی نیست و بدرستی که خداوند عالمیان محاسبه
خلایق را بزودی میکند و برای او اشکالی نیست و نون اشاره است به نوال
یعنی بخشش خدا بمؤمنین و کنایه است نیز از نکال او یعنی عقوبت و عذاب
او کردن نسبت بکافران و واو و ه پس واو اشاره است باینکه ویل لمن عصی الله
یعنی وای بر آن کسی که معصیت خدا کرد یا اینکه چاه ویل برای او خواهد بود و ها
یعنی هان علی الله من عصاه یعنی ذلیل و خوار است نزد خدا کسی که معصیت
و نافرمانی او کرد و لام و الف لا اله الا الله است که هر کس خالصاً مخلصاً این کلمه را

بگوید البته بهشت برای او واجب میشود وی اشاره است باینکه ید الله
فوق خلقه باسطه بالرزق یعنی دست قدرت خداوند عالمیان بالای
سر بندکان مبسوطاست برزق و روزی دادن ایشان بعد از آن
آنحضرة فرمود که بدرستی که خدای تبارک و تعالی نازل فرمود قرآن را باین
حروفی که متداول است میان جمیع طوایف عرب و کلمات ایشان همه مؤلف
است از این حروف بعد از آن آیه قُل لَئِن اجتمعتِ الانس والجن را
تا آخر خواندند و ترجمه آیه شریفه این است که بگو ای محمد که بخدا قسم
که اگر جن و انس جمع شوند و اتفاق نمایند بر اینکه مثل این قرآن بیاورند
محال است و مثل آن نمیتوانند آورد و اگر چه بعضی کومک بعضی کنند
و نیز حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن قاری که حاکم برد و گفت
که حدیث کرد ما را ابو عمرو محمد بن جعفر قاری جرجانی و گفت که حدیث
کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن عاصم طریقی و گفت که حدیث کرد ما را ابو زید بن عباس بن
یزید بن حسن بن علی شتردار آزاد کرده زید بن علی و گفت که خبر داد
مرا ابی یزید بن حسن و گفت که حدیث کرد مرا موسی بن جعفر از پدرش
جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش

حسین بن

حسین بن علی که آنحضرة فرمود که روزی یهودی آمد بخدمت سید انبیا
و شاه اولیا نیز در خدمت آنحضرة بود بعد از آن آن یهودی از جناب رسالت
پناهی سؤال کرد و گفت که فایده در وضع حروف هجائیه چه چیز است پس
جناب رسالت مآب بشاه ولایت مآب فرمود ای علی جواب یهودی بگو و
فرمود خداوند توفیق ده او را و زبان او را از خطا نگاه دار پس علی بن ابی
طالب فرمود بدان ای یهودی که هر حرفی از این حروف نامیست از نامهای
الهی اما الف پس او اشاره است به الله و ماخوذ است از الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خداوندی که نیست معبودی سزای پرستش
مگر ذات مقدس او و اما با پس او ماخوذ است از باقی یعنی او باقی و دائمی است
بعد از فانی شدن و معدوم گردیدن هر چیزی و اما تا تا اشاره است
به تواب و اینکه اوست که قبول میکند توبه را از بندگان و اما ثا ثا اشاره است
بثابت و اینکه اوست موجود ثابت که فنا برای او روا نیست خدا ثابت بدارد
مؤمنین را بر قول ثابت و اما جیم پس اشاره است به اینکه جل ثناؤه و تقدست
اسماؤه یعنی صفات حسنه و اوصاف حمیده او تعالی شانه بسیار عظیم است
و نامهای او از سمات نقص و عیب منزه و مبراست و اما حا اشاره است باینکه
اوست حی و حق و حلیم یعنی ثابت و زنده و حلیم و اما خا پس اشاره است باینکه

اوست خبیر یعنی عالم و دانا بجمیع اعمال و افعال عباد و هیچ چیز بر وی پوشیده
و پنهان نیست و اما دال اشاره است باینکه اوست دیان یعنی جزا دهنده
مردمان در آن جهان و اما ذال اشاره است به ذو الجلال و الاکرام یعنی اوست
صاحب صفات جلال و جمال و اما را ماخوذ است از رؤف یعنی خداوند
عالمیان مهربان است به بندگان و اما زا اشاره است باینکه اوست
بهترین معبودها و زینت آنها و اما سین اشاره است باینکه اوست بینا
بصیر و سمیع یعنی بینا و شنوا در این دنیا و در آن دنیا و اما شین اشاره است
باینکه اوست که شاکر عباد یعنی ثواب دهنده است به بندگان مؤمن خود
و اما صاد اشاره است بصادق الوعد یعنی خداوند عالمیان در وعد و وعید
خود صادق است و خلاف آن نمیکند و اما ضاد اشاره است باینکه اوست ضار
و نافع یعنی نفع رساننده و ضرر رساننده هر دو اوست و اما طا اشاره است
بطاهر و مطهر یعنی اوست پاک و پاک کننده و اما ظا اشاره است بظاهر و مظهر یعنی
او که ظاهر و پیدا است و پیدا کننده جمیع اشیا است و اما عین اشاره است بعالم
یعنی اوست علیم و دانا بر تمام دنیا و ما فیها حاجت موری بعلم غیب بداند
در بن چاهی بزیر صخره صما و اما غین اشاره است بغیاث المستغیثین یعنی اوست
فریاد رسنده بیچارگان و داد رس دادخواهان و اما فا اشاره است بفالق الحب

والنوی



والنوی یعنی اوست شکافنده دانه و تخم و اما قاف اشاره است بقادر علی
خلقه یعنی اوست قادر و توانا بر قاطبه برایا و اما کاف اشاره است به کافی
یعنی اوست که کافی است بندگانش را و مثلی برای او نبوده و نیست و نخواهد بود
و نزاینده و نزاییده نشده و اما لام اشاره است به اینکه اوست لطیف و مهربان
نسبت به بندگان و اما میم اشاره است به مالک الملک یعنی اوست پادشاه
حق و مالک الملک مطلق و اما نون اشاره است به اینکه او نور است و نور
آسمانها و زمین از نور عرش اوست و اما واو اشاره است به اینکه اوست
واحد و یگانه و مقصود همه کس اوست و روی همه بسوی اوست کبرنساو
یهود و شیخ و زنج ه جلد را و سوی آن سلطان الغ ه و اما ها اشاره است باینکه
اوست هادی یعنی راه نماینده خلایق براه نجاة و اما لام و الف اشاره است
به لا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی نیست معبودی سزای پرستش مگر
ذاتی که جامع جمیع کمالات است منفرد و یگانه است و برای او شریکی نباشد
و اما یا اشاره است باینکه ید الله باسط علی خلقه یعنی دست قدرت الهی
مبسوط است بر خلایق به نعمتهای غیر متناهی پس حضرت رسول ص فرمود این
قول قولیست که خدا از جمیع خلایق برای خودش پسندیده است یعنی هر کس این
حروف را باین قسم تفسیر کند پسندیده خدا است بعد از آن آمد یهودی مسلمان

شد و رفت باب در بیان معانی حروف جمل یعنی ابجد هوز حطی تا آخر
حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
محمد همدانی آزاد کردهٔ بنی هشیم و گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن عبد الله بن
جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع
و گفت که حدیث کرد ما را کثیر بن عیاش قطان از ابی الجارود زیاد بن منذر
از ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع که فرمود که چون عیسی بن مریم متولد شد
وقتی که دو روزه شده بود خیال میکردند که دو ماهه است بعد از آنکه هفت ماهه
شد مادرش دستش را گرفت و برد او را بمکتب و او را بر معلم نشانید
پس معلم گفت بگو ابجد پس عیسی سر را بالا کرد و بمعلم گفت آیا معنی ابجد را
میدانی پس معلم تازیانه را بالا برد که بزند بر او عیسی گفت ای معلم چرا میزنی
اگر معنی آنرا میدانی بگو و اگر نمیدانی از من بپرس تا برای تو تفسیر نمایم
معلم گفت تفسیر کن آنرا برای من پس عیسی گفت الف اشاره است به آلاء
خدا یعنی نعمتهای خدا و با بهجت خداست و جیم جمال خداست یعنی اشاره است
بصفات جمالیه و نعوت کمالیه او جل شانه و دال دین و آیین خداست و اما
هوز پس ها اشاره است بر هول جهنم و واو اشاره است بویل یعنی چاهی است
در جهنم که برای اهلش آفریده شده و زا اشاره است بزفیر یعنی ناله و خروش

جهنم

جهنم و اما حطی اشاره است باینکه حطت الخطایا عن المستغفرین یعنی میریزد
گناهان از استغفار کنندگان مانند ریختن برگ از درخت و اما کلمن یعنی
کلام الله لا مبدل لکلماته یعنی کلام خدا تبدیل کننده و تغییر دهنده برای
آن نیست و سعفص یعنی پیمانه بپیمانه و جزا بمقابل جزاست و اما قرشت یعنی
آتش جهنم اهل جهنم را قطعه قطعه و پاره پاره مینماید و باز جمع میکند آنها را
پس آن معلم بمادر عیسی گفت که ای زن بگیر دست پسرت را زیرا که او عالم
و داناست و احتیاج بتعلیم و تادیب ندارد و نیز حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار
و گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن حسن بن
علی بن فضال از علی بن اسباط از حسن بن یزید که گفت حدیث کرد ما را
محمد بن سالم از اصبغ بن نباته که گفت که فرمود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
که عثمان بن عفان سؤال کرد از سید عالمیان از تفسیر ابجد پس رسول ص
فرمود که یاد گیرید تفسیر ابجد را که در اوست تمام امور عجیبه غریبه وای بر آن
عالمی که جاهل باشد بآن و تفسیر آنرا نداند بعد از آن کسی خدمت آنحضرت
عرض کرد که یا رسول الله تفسیر آن چه چیز است بیان فرما پس رسول خدا
فرمود اما الف پس آلاء خدا یعنی نعمتهای خداست و نیز حرفیست از حروف

اسمی از اسماء الهی و با بهجت خدا است واما جیم اشاره است بجنت ونیز
اشاره است بجمال و جلال او و دال بدین خدا است واما هوز پس ها اشارت
بهاویه که نام طبقه ایست از طبقات جهنم پس وای بر انکسی که او را سرنگون می
اندازند در آتش واما واو اشاره است باینکه ویل لاهل النار یعنی وای بر اهل
آتش یا اینکه مراد اینست که چاه ویل برای اهل جهنم است واما زا اشارت
بزاویه از زوایای جهنم پناه میبریم بخدا از انچه در ان زوایا باشد واما حطی
پس حا اشارت است بفرو ریختن گناهان از بندگان مانند ریختن برگ
از درختان در فصل خزان در وقتی که استغفار میکنند وطلب آمرزش می
کنند از پروردگار مهربان واما طا یعنی طوبی یعنی عیش وزندگانی خوش
ومنزل و ماوای دلکش در بهشت برای اهلش خواهد بود یا اینکه مراد از
طوبی درختیست که خدا غرس کرده است وبدو روح خود را در او دمید و شاخهای
آن از بیرون حصار بهشت دیده میشود ومیوه طوبی جامهها و زیورهاست
که باذن خدا میروید آنها را برای اهل تقوی واما یا اشاره است باینکه ید الله
فوق خلقه باسط یعنی ید قدرت الهی و دست مرحمت نامتناهی او بالای سر کل
مبسوط است وگسترده است بنعمتهای بی پایان واما کلمن پس کاف کلام خدا است
که تغییر وتبدیلی برای او نمیباشد ولام اشاره است بالمام نزول فیه یعنی فرود

آمدن

آمدن و وارد شدن اهل بهشت بعضی بر بعضی برای اینکه یکدیگر را زیارت
کنند و سلام و درود بر همدیگر بفرستند ونیز اشاره است بتلاوم یعنی
ملامت کردن اهل جهنم بعضی بعضی را و میم اشاره است بملک خدا که هرگز زایل
نمیشود ونیز اشاره است بدوام وجود او که فنا بر او ابدا روا نیست واما نون
اشاره است به نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ وقلم مراد از نور وکتاب مذکور از
نور است مینویسد در لوح محفوظ ومطلع میشوند بر آن ملک مقربین درگاه
الهی که از کدورات جسمانی وعلایق نفسانی مجرد اند واما سعفص پس صاد
یعنی صاع بصاع وپیمانه به پیمانه و نگین به نگین یعنی جزا مقابل جزاست وهم
چنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی وهر چه بکاری بدروی چنانچه شاعری
گفته وچه خوب گفته بیت دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور
چشم بجز از کشته ندروی وخدا اراده نکرده است ظلم بر احدی را واما قرشت
یعنی خداوند عالمیان اعضاء بندگان را بعد از موت قطع قطع میکند و متفرق
میسازد و بعد از آن آن اجزا را جمع میکند و زنده میکند وحکم میکند در میان
ایشان بحق واصلا ظلم کرده نمیشوند بلکه هر چه در دنیا کاشته اند در آنجا
میدروند ونیز حدیث کرد ما را حامد وگفت که خبر داد ما را ابو نصر احمد بن
زید بن عبد الرحمن بخاری در بخارا وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن

احمد بن یعقوب بن اخی سهل بن یعقوب بزاز و گفت که حدیث کرد ما را اسحق بن
حمزه و گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد عیسی بن موسی غفار از محمد بن زیاد
لیشکری از فرات بن سلیمان از ابان از انس که گفت که رسول خدا فرمود که
یاد گیرید تفسیر ابجد را زیرا که تمام عجایب و غرایب در اوست و ذکر کرده حدیث را
هم چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع ذکر فرمودند بدون کم و زیاد و در حدیث
دیگر مرویست که شمعون نامی از حضرت رسول صه سؤال کرد و گفت یا رسول الله
خبر ده مرا و بگو که ابجد چیست و هوز چیست و حطی چیست و کلمن و سعفص چیست
و قرشت و کتب چیست پس رسول خدا فرمود که اما ابجد پس کنیه آدم است زیرا
که در اول ابا کرد از اکل شجره و بعد که گرسنه شد خورد و اما هوز یعنی فرود آمد ع
از آسمان بسوی زمین و اما حطی یعنی احاطه کرد باو گناه او و اما کلمن اشاره
است بکلمه خدای عز و جل و اما سعفص یعنی پیمانه به پیمانه و هم چنانکه جزا
میدهی جزا داده میشوی و اما قرشت یعنی اقرار کرد بگناه پس خدا از تقصیر او
درگذشت و اما کتب یعنی نوشت خدای عز و جل در لوح محفوظ پیش از آنکه
آدم را خلق کند بدو هزار سال که بدرستی که آدم خلق خواهد شد از خاک و عیسی
خلق خواهد شد بی پدر و در قران برای تصدیق و تحقیق این معنی فرموده است
که مثل عیسی نزد خدا مثل آدم است که خلق کرد او را از خاک پس شمعون

گفت

گفت که راست گفتی یا محمد **باب** در بیان معانی نامهای انبیا و وجه تسمیه
ایشان و غیر ایشان بان نامها حدیث کردند ما را مشایخ ما بسندهای مرفوع
متصل که ذکر کردم آنها را در ابواب متفرقه از کتاب علل الشرایع که آدم را
آدم میگویند بجهة اینکه بدن او از ادیم ارض یعنی روی زمین مخلوق
شده و حوا را حوا میگویند بجهة اینکه خلق کرده شد از حی یعنی آفریده شد
او را از آدم که صاحب حیوة بود و زنده بود و انسان را انسان میگویند
بجهت اینکه ناسی و فراموشکار است و طایفه نسوان را نسا میگویند
بجهت اینکه ایشان انس دارند بمردان و مردان انس دارند با ایشان
و مرئة را مرئة گفته اند زیرا که خلق شده است از مرء یعنی مرد و ادریس را
ادریس میگویند زیرا که علی الدوام بدرس احکام و تعلیم سنن اسلام
اشتغال داشت مترجم گوید که ادریس را بعربی هرمس والمثلث بالنعمة
و ادریس خوانند و مراد از هرمس عطارد است و چون معرفت سیر کواکب
و مهارت در احکام و خواص و مزایای نجوم و ابداع خط بقلم و اصطناع
رقوم از خصایص آنحضرت بود بدین اسم موسوم گشت و از این جهت
که همواره بتدریس علوم شرایع و دراست صحف آبا و اجداد و بیان معارف
الهیه و ذکر سنن انبیاء متقدمه و متاخره مبادرت مینمود ادریس لقب

باقت و چون پیغمبر سیم بود و در حکمت نیز در مرتبهٔ سیم بود چنانکه حکما اوریا
ثالثش میخوانند چه استاد او غاذیمون مصری را که بقول بعضی نبی مرسل با اهل
یونان است اوریا ثانی میدانند و غاذیمون بمعنی نیک بخت است و در سلطنت
نیز در درجهٔ ثالثه متمکن گشته در میان عرب بمثلث بالنعمة اشتهار دارد
و نوح را نوح گفته اند زیرا که پانصد سال نوحه کرد و بر نفس خود گریه کرد
مترجم گوید که در کتب تواریخ و سیر چنین بنظر رسیده که روزی نوح بر سگی
گذشت که اعضای او مجروح بود آن سگ باو نزدیك شد نوح باو خطاب
فرمود که دور شو ای قبیح سگ بسخن درآمد گفت ای نوح اگر میتوانی بهتر
از این خلق کن و بروایتی گفت به بین که نقش را عیب میکنی یا نقاش را ای
نوح زبان نگاه دار که نام ادبت را تو خود بر خود جاری ساختی اگر سگی
سگی از من بیرون نکند نتواند و اگر داغ خذلان بر جبین آدمیان کشند هم نتوانند
نوح از این سخن باضطراب آمد آغاز نوحه کرد و پانصد سال میگریست
از این جهت مسمی شد بنوح و معنی طوفان که در زمان آن پیغمبر جلیل الشان
واقع شد این است که آب بحدی طغیان کرد که از سر هر چیزی در گذشته
مشهور است که از هر کوهی که از آن بلندتر نبود چهل گز آب بر آمد و هود را
هود میگویند بجهة این است که هدایت کرده شد بسوی این چیزی که قوم او
آن گمراه

آن گمراه شدند و مبعوث شد برای اینکه هدایت کند ایشان را براه راست
و معنی ریح عقیم که خدا قوم عاد را بآن هلاك ساخت این است که آن بادی
بود که آبستن شده بود بعذاب و عقوبت یعنی متضمن عذاب بود و از رحمت
الهی عقیم بود یعنی اصلا خیر و منفعتی در آن باد نبود مثل اینکه میگویند
فلان شخص عقیم است یعنی اولادش نمیشود چون آن باد آمد جمیع کو
هها و حصارها و شهرها و انبارهای آب ایشان را از مکانهای خود کنده
مثل آرد کرده و هر ذرهٔ آنرا بجائی برد و معنی ذات العماد این است که قوم
عاد نظر باینکه ضخیم الجثه و طویل القامه و عریض البدن و شدید البطش
و کثیر القوة بودند ستونها از کوهها بیرون میآوردند که طول آنها مثل
طول آن کوهها و بقدر قامت خودشان چهارصد ذرع بود و آن
ستونها را در مکانی نصب کرده بالای آنها کوشکهای رفیع البنیان بنا
میکردند پس باین جهت ایشان را ذات العماد میگویند و معنی ابراهیم این است
که اراده کرد نیکوئی را پس نیکی کرد و معنی ذی القرنین این است که چون
دعوت کرد قومش را بسوی خدا زدند او را و بر این یك طرف راست سرش را
مجروح کردند پس مفارقت کرد از ایشان و مدتی از آن جهة پنهان
بود و باز مراجعت کرد بسوی آن جماعت و شروع کرد بدعوت کردن بسوی

حضرت احدیت پس بازدند او را وطرف دیگر سرش را مجروح کردند
پس باین جهت او را ذوالقرنین گفته اند مترجم گوید که در وجه تسمیه او
بذوالقرنین وجوه دیگر نیز گفته اند مثل اینکه دو ضفیره داشته یعنی دو
گیسوی بافته یا آنکه تاج او دو شاخ داشته یا آنکه در زمان حیات او
دو قرن از مردم در گذشتند دیگر آنکه خوابی دیده بود که آفتاب را بر شال
اسبی نیزوان کشیده و دو قرن او را گرفته از نیروان بقاف شتافته
واز خاور مشرق بمغرب تاختی چون این خواب را برای قوم خود نقل کرد
او را بذوالقرنین ملقب ساختند واثر خواب او بظهور رسید در مشرق
ومغرب عالم سیر کرد و بقرن طلوع و قرن غروب آفتاب رسید واصحاب
رس را اصحاب گفته اند به سبب انتساب ایشان بنهری که آن را رس میگویند
ودر بلاد مشرق واقع است وبعضی گفته اند که رس نام چاهی است که اصحاب
آن بعد از سلیمان پیغمبر خود را در آن چاه انداخته هلاک کردند واصحاب
رس جماعتی بودند که درخت صنوبر را که او را شاه درخت میگویند
ویافث بن نوح آن را غرس کرده بود و بعد از طوفان رویید وسبز شد
میپرستیدند وزنان آن قوم بیکدیگر مشغول می شدند وباین جهت
از مردان مستغنی بودند پس خداوند عالمیان ایشان را معذب کرداند

بباد

بباد بسیار تندی که در نهایت سرخی بود وگردانید زمین را از زیر پای
ایشان گوگرد که میافروخت وسایه انداخت بر سر ایشان ابر سیاه بسیار
تاریکی واحاطه کرد بر ایشان وفرو گرفت ایشان را مانند قبه ابری که مانند
ذغال سیاه بود وافروخته میشد پس گداخت بدنهای ایشان هم چنانکه
میگدازد قلع در آتش و یعقوب را یعقوب میگویند بجهة اینکه او با عیص
برادرش توامین بودند واول عیص متولد شد وبعد عقب او یعقوب
متولد شد واسرائیل یعنی عبدالله است زیرا که اسرا یعنی عبد میباشد
وایل نام خدای عز وجل است وبروایت دیگر اسرا یعنی قوه است وایل
نام خدای عز وجل است پس اسرائیل یعنی قوة خدا است وهم چنین هر اسمی
که آخر او ایل است پس آن لفظی که قبل از او میباشد یا عبد است یا عبید
یعنی آن لفظ پیش یا بمعنی بنده است یا بمعنی بندهٔ ک وایل نام خدای عز
وجل است وهمچنین جبرئیل یعنی عبدالله است ومیکائیل یعنی عبیدالله
وهمچنین اسرافیل نیز یعنی عبدالله است یعنی بندهٔ خدا و یوسف را
یوسف گفته اند زیرا که او ماخوذ است از اسف یوسف ایسافا وایساف
یعنی بخشم آوردن است وچون فضایل وکمالاتی که یوسف داشت باعث
غیظ وخشم وحسد برادرانش بود وایشان را بخشم میاورد او را یوسف گفتند

وموسی را موسی گفته اند بجهة اینکه قبطیان آب را مو وسی گویند ودرخت را سا
موسی بینا مند وچون زن فرعون موسی را در وقتی که در تابوت بود در دریا
میان آب ودرخت گرفت ورا موسی نامیدند وخضر را خضر میگویند بجهة اینکه
بر هر چوب خشک ودر هر زمین شوره زاری که می نشست آن چوب سبز میشد
وآن زمین نیز گیاه میرویانید واسم او تالیان بن ملکان بن عابر بن
ارفخشد بن سام بن نوح بود وطور سینا را طور سینا میگویند بجهة اینکه
در آن کوه درخت زیتون بسیار است وهر کوهی که روئیده است در او
گیاهها ودرختهائی که آدمیان از آن منتفع میشوند آن کوه را طور سینا
وطور سینین میگویند وهر کوهی که اینها در او نباشد او را جبل وطور
میگویند ومعنی قول خدای عز وجل که بموسی فرمود فاخلع نعلیك اینست
که رفع کن وزایل کن دان دو خوف خود را وآن دو خوف یکی خوف
شدن زنش بود که او را در خانه اش گذارده در وقتی که درد زائیدن داشت
ورفت بطور سینا ودیگری خوف از فرعون وفرعونیان بود ونیز روایت
شده است که نعلین موسی از پوست خر مرده بود ووادی مقدس یعنی وادی
پاکیزه وطوی نام آن وادیست ومعنی قول خدای عز وجل که فرمود قولا له
قولا لینا لعله یتذکر او یخشی این است که تکلم کنید با او بکلام نرم یعنی او را

بکنیه

بکنیه خطاب کنید وبگوئید ای ابا مصعب ونام فرعون ولید بن مصعب بود
وکنیه اش ابو مصعب بود ومعنی فرعون ذی الاوتاد این است که دأب وآیین او بود که
هرگاه کسی را عذاب میکرد امر میکرد که او را بر زمین یا بر چوب عریض میخوابانیدند
ودستها وپاهای او را بچهار میخ می بستند واو را بر اغلال میگذاردند تا
وقتی که میمرد بقول عوام چهار میخش میکشیدند باین جهة خدای عز وجل
او را ذی الاوتاد نامید مترجم گوید که بعضی گفته اند که داود را داود گفته اند
بجهة اینکه جراحت خود را مداوا کرده بود بود یعنی دوستی خدای خود وبعضی
گفته اند ود بمعنی محبت ودوستی خود را مداوی کرد بطاعت وفرمان برداری
حضرت باری تا آنکه قوم او گفتند که داود بنده است وایوب را ایوب گفته اند
زیرا که او از اوب است واوب بمعنی رجوع وبازگشت است پس ایوب را
ایوب گفته اند زیرا که رجوع کرد بعد از آن بلاها بسوی عافیت ونعمت
واهل ومال وولد یعنی بعد از اینکه خداوند عالمیان این نعمتها را از او بگرفت
واو را بآن بلاهائی که شنیده مبتلا کرد واو صبر کرد واصلا جزع نکرد وشکر
الهی را در همه احوال بجا آورد پس خداوند مهربان برغم ملعون شیطان
وبجهة مرحمت نسبت بآن پیغمبر جلیل الشان همان نعمتها را بدون زیاده ونقصان
باو عطا فرمود ویونس را یونس نامیده اند زیرا که از قوم خود مفارقت کرد در

حالتی که انس داشت به پدر و کار رش و خشمناک بود از قومش و بعد از آنکه قومش
تایب شدند و بازگشت نمودند و یونس مراجعت کرد بسوی ایشان مونس
ایشان شد و با ایشان انس گرفت و اینکه اسمعیل را خدا در قرآن صادق الوعد
یاد فرموده بجهة این است که او با شخصی وعده کرد و یکسال در موضعی که با هم
وعده کرده بودند نشست و انتظار رفیقش کشید و اینکه مسیح را مسیح میگویند
بجهة این است که همیشه سیاحت میکرد و روزه میداشت و نصاری را نصاری
گفته اند از برای آنست که منسوب اند بقریه از قریهای شام که آن را ناصره
میگویند و حواریین آن جماعتی اند که خود را خالص کرده بودند برای خدا
و غیر خود را نیز بموعظه و نصیحت از کدورات معصیت خالص کرده بودند
و آن جماعت گازر یعنی جامه شوی بودند و اینکه بعضی انبیا را مثل نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه وعلیهم را اولو العزم میگویند
باعتبار این است که ایشان صاحب عزایم و شرایع بوده اند و نیز روایت
شده است که ایشان را اولو العزم گفته اند بجهت اینکه عزم کرده بودند
بر اقرار و اعتراف به آنچه خداوند عالمیان در باب پیغمبر آخر الزمان و سایر
امامان از ایشان عهد و پیمان گرفته بود مترجم گوید که اولو العزم یعنی
صاحب عزم است و اراده جزم بر تاسیس احکام الهی و تشیید اوامر و نواهی

ودر حقیقت

و در حقیقت معنی این کلام خلاف است جمعی گویند مقصود از اولو العزم
واضعان شریعت اند و بعضی را عقیده اینست که مراد ناسخان شریعت
ما قبل اند و بزعم طایفه جمیع پیغمبران اولو العزم اند بغیر از یونس و باین
استدلال میکنند که حق تعالی در سوره احقاف میفرماید فاصبر کما صبر اولو
العزم من الرسل و در سوره قلم میفرماید ولا تکن کصاحب الحوت
و کریمه و لم نجد له عزما را در باب آدم واقع شده تاویل میکنند باین
طریق که مراد عزیمت خاص است یعنی عزم بر ترک منهی عنه که اکل
شجره باشد نداشت بلکه از روی سهو و نسیان بآن اقدام نمود نه
از روی جهل و عصیان یا آنکه عزم بر تکرار و اتیان بآن ثانیا نداشت
و قومی گویند اولو العزم آنانند که بعد از تبلیغ رسالت مامور بوده اند
بقتال و جهاد **باب** در بیان معانی نامهای نامی حضرت رسالت
پناهی و اهل بیت آن مقربان درگاه الهی حدیث کرد ما را ابو الحسن
محمد بن علی بن شاه در مرو رود و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن
جعفر بن احمد بغدادی در آمد و گفت که حدیث کرد ما را پدرم و گفت که
حدیث کرد ما را احمد بن سمنت و گفت که خبر داد ما را محمد بن اسود بن بسنده
از ایوب بن سلیمان از ابی البختری از محمد بن حمید از محمد بن منکدر از

جابر بن عبد الله انصاری که گفت که رسول خدا ص فرمود که من شبیه ترین
مردمم بادم و ابراهیم شبیه ترین تمام مردم است بمن از جهت خلق و خلق
و مسمی کردانید مرا حق تع بالای عرش اعلی بده نام و اوصاف مرا بیان کرد
و هر پیغمبری که خدا بسوی قومی مبعوث کرد امر کرد او را که مژده قدوم مرا
بایشان بدهد و بشارت داد بقدوم من بزبان هر پیغمبری که او را بسوی
قومی فرستاد و نام نهاد مرا و پراکنده و منتشر ساخت در توریة نام مرا
و نیز پراکنده کرد در میان اهل توریة و انجیل ذکر مرا و بلند کردانید مرا
در آسمانها تا انکه رسیدم بمقام قاب قوسین او ادنی و مشتق ساخت اسم مرا
از اسمهای خودش پس مسمی کردانید مرا بمحمد یعنی بسیار ستوده و حال انکه
نام خودش محمود است و بیرون آورده مرا در بهترین قرنها و زمانها
و در توریة مرا احمد نامیده پس بواسطه توحید و اقرار بوحدانیت و
یکانکی او حرام کردانید جسدهای امت مرا بر آتش و در انجیل نیز مرا احمد
نامیده یعنی ستاینده ترین اهل سپاس باداء محامد بحمد و قیاس پس
منم محمود و ستوده در میان اهل آسمانها و کردانیده است امت مرا حامدین
یعنی ستایش کنندکان و کردانید نام مرا در زبور ماحی یعنی محو کننده
ظلمت کفر و انکار و زداینده زنکار از آئینه روزکار و در قران مرا محمد خوانده است — نفاق

پس منم

پس منم ستوده در میان تمام خلایق روز قیامت در وقتی که بحساب خلایق
میرسند و بحق حکم میکنند و احدی غیر از من شفاعت نخواهد کرد و کردانیده است
نام مرا روز قیامت حاشر یعنی اول کسی که بعرصه محشر حاضر کردد و حشر همه
مردمان بعد از حشر او و بر قدم او باشد و نیز کردانیده است نام مرا موقف زیرا
که منم واقف سازنده خلایق نزد خالق و نیز مرا عاقب نامیده است زیرا که
بمن ختم شد باب نبوة و رسالت و بعد از من پیغمبری نخواهد بود بعقب
همه پیغمبران آمدم و کردانیده است مرا رسول رحمت و رسول توبه و رسول
ملاحم و مقفی یعنی کشاینده درهای بخشش و مهربانی و نماینده راه توبه
و ندامت بعاصیان و پناه روزکاران امت و مقفی یعنی عاقب است یعنی
بعقب در آینده پیغمبران و شاید مراد از او تتبع کننده انبیا در خصال حمیده
و اخلاق پسندیده باشد و ملاحم جمع ملحمه است و ملحمه یعنی قتال و حرب است
بیکار — یعنی پیغمبری که مبعوث شده ام بسیف و منم ایستاده و پایدار در طاعت حق
و منم کامل در جمیع صفات کمال و جامع جمیع محاسن خصال و منم که منت
کذارده است بر من پروردکار من و فرموده است که ای محمد درود
فرستد خدای عز و جل بر تو بدانکه بتحقیق که فرستادم هر پیغمبری را بسوی
امتش بزبان آن امت و ترا فرستادم بسوی هر سرخ و سیاهی از خلق و بری

کردم از بخوف و ترسی که یاری نکردم احدی را بآن و حلال کردانیدم برای تو
غنیمت را یعنی آنچه از کفار بزور میگیری و برای احدی پیش از تو حلال
نبود و عطا کردم بتو و بامت تو کنجی از کنجهای عرشم را که آن سورهٔ حمد
و آیات آخر سورهٔ بقره است و کردانیدم زمین را برای تو و امت تو مسجد
که هر جا خواهید نماز کنید و بعبادت من مشغول شوید و کردانیدم خاک را
پاک که بر آن سجده کنند مرا و عطا کردم بتو و امت تو کلمهٔ تکبیر را یعنی الله اکبر را
و مقرون ساختم ذکر تو را بذکر خودم تا اینکه ذکر نکنند مرا احدی از امت تو
مگر اینکه تو را نیز ذکر کنند پس خوشا بحال تو ای محمد و خوشا بحال امت تو
و نیز حدیث کرد ما را احمد بن علی با جیلویه خدا خشنود باد از او از عمش محمد بن
ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از ابی الحسن علی بن الحسین الرقی از
عبد الله جبلة از معویه بن عمار از حسن بن عبد الله از پدرانش از
جدش حسن بن علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمود که کروهی از یهود آمدند
خدمت حضرت رسول ص پس اعلم و دانا ترین آن قوم سؤال کرد از آنحضرت
از هر چیز و در هر باب و جواب صواب از آنجناب شنید بعد از آن خدمت
آنحضرت عرض کرد و کفت بر چه سبب مسمی شدی به محمد و احمد و ابو القاسم
و بشیر و نذیر و داعی و جهت اینکه شما را باین نامها میخوانند چه چیز است

پس

پس جناب نبوی در جواب آن مرد یهودی فرمود که اما اینکه نام نهادند مرا
بمحمد پس بجهت این است که من ستوده و پسندیده ام در زمین و اما اینکه
نامیده شدم باحمد زیرا که در میان اهل آسمانها ستوده و پسندیده ام
و اما اینکه مرا ابو القاسم میکویند بجهت این است که خدای عز و جل
روز قیامت تقسیم میکند و معین میفرماید حصهٔ آتش و اهل آتش را پس
هر کسی از خلق اولین و آخرین که کافر شده باشد بمن و انکار کرده باشد
نبوت مرا پس او در آتش خواهد بود و هم چنین قسمت میکند و معین میفرماید
قسمت بهشت و اهل بهشت را پس هر کس که ایمان آورده باشد بمن و اقرار
کرده باشد بنبوت من پس او در بهشت خواهد بود و اما اینکه مرا داعی میکویند
باعتبار این است که دعوت میکنم و میخوانم خلایق را بسوی دین پروردکارم
و اما اینکه نامیده شدم به نذیر زیرا که بیم کننده ام اعدا را بعذاب الیم و اما
اینکه بشیرم زیرا که بشارت دهنده ام اولیا را بدار نعیم و نیز حدیث کرد
ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی و کفت که حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن یوسف بن سعید کوفی و کفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی
بن فضال از پدرش که کفت سؤال کردم از حضرت امام رضا ع و کفتم که بچه
سبب رسول خدا ص مکنی شد به ابو القاسم پس آنحضرت فرمود که بجهت اینکه

برای انحضرت پسری بود که نامش قاسم بود پس باین جهت او را ابو القاسم گفتند
و نیز گفت که بعد از انکه انجناب باین طریق جواب دادند من عرض کردم که یا ابن
رسول الله ع امام را قابل می دانی که زیاده از این برای من این مطلب را بیان
فرمائی پس فرمود بلی آیا ندانسته و نشنیده که رسول خدا فرمود که من
و علی بن ابی طالب پدر این امت میباشیم عرض کردم بلی یا ابن رسول الله شنیده ام
و میدانم که رسول خدا این سخن را فرموده است پس فرمود که ایا نمیدانی
که حضرت رسالت پدر جمیع امت است و علی بن ابی طالب ع در میان امت
بمنزلهٔ ان حضرت است عرض کردم بلی چنین است پس فرمود ایا نمیدانی که
حیدر کرار قاسم یعنی تقسیم کنندهٔ جنت و نار است عرض کردم بلی چنین است
که می فرمائی فرمود که پس رسول خدا ابو القاسم میگویند زیرا که انحضرت
پدر قاسم جنت و نار است که ان علی بن ابی طالب است پس عرض کردم که
اینکه حضرت رسالت و شاه ولایت پدر جمیع امت اند چه معنی دارد
فرمود که بدرستی که شفقت و مرحمت حضرت رسالت نسبت با امتش
مثل شفقت و عطوفت پدران است بر فرزندان و افضل و بهترین امت
ان حضرت علی ابن ابی طالب است ع و بعد از ان حضرت شفقت و رافت امیر
المؤمنین نسبت با امت مثل شفقت حضرت رسالت درباره امت زیرا که

انحضرت

انحضرت وصی و خلیفه و جانشین سید المرسلین است و امام و پیشوای خلق بعد
از ان جناب آن حضرت است پس باین جهت رسول خدا فرمود که من و علی بن
ابی طالب پدر این امتیم و بالای منبر رفت و فرمود که هر کس که مرده باشد و
دینی گذارده باشد یا انکه عیالی داشته باشد پس ادای دین بر ذمهٔ من است
طلب کارش بیاید نزد من و حقش را بگیرد و نیز نفقه و کسوه عیال او بر من است
بیاید عیال او را پیش من تا انکه نفقه و کسوه ایشان بدهم پس باین جهت
گردید سید عالمیان اولی به یتیمان و مهربان تر نسبت با ایشان از پدران
و مادران ایشان بلکه اولی است با ایشان از خودشان نسبت بخودشان یعنی
مرحمت و شفقت آن حضرت بشخصی زیاده است از محبتی که خود شخص بخود
دارد و هم چنین نسبت حضرت امیر المؤمنین ع با امت بعد از حضرت رسالت
مثل نسبت ان حضرت است با امت و نیز حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ذکریا قطان و گفت که حدیث کرد ما را
بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش
از ابو الحسن عبدی از سلیمان بن مهران از عبایه از ابن عباس که کسی سوال
کرد از ابن عباس از تفسیر قول خدای عز و جل أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى پس ابن
عباس گفت که این است و جز این نیست که نامیده شده است رسول خدا یتیم زیرا

که روی زمین از خلق اولین و آخرین عدیل و نظیری برای او نبود پس خدای عز
و جل بجهة ایشان و منت نهادن بر سید عالمیان بنعمتهای بی پایان فرمود
که اَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوَی یعنی آیا نیافت ترا یتیم یعنی بی مثل و نظیر پس مردم را
مایل گردانید بسوی تو و ایشان را در جوار تو جای داد و عارف گردانید
ایشان را بفضایل و کمالات تو پس شناختند ترا و کمال معرفت بتو بهم رسانیدند
و نیز فرمود که وَ وَجَدَکَ ضَالّاً فَهَدَی یعنی یافت ترا گمراه یعنی باعتقاد قوم
تو پس دلالت کرد ایشان را بمعرفت و شناسائی تو و ترا با ایشان شناسانید
و نیز فرموده وَ وَجَدَکَ عَائِلاً فَاَغْنَی یعنی یافت ترا فقیر یعنی باعتقاد قوم تو
که میگفتند محمد فقیر است و مالی ندارد پس مستغنی گردانید ترا بمال خدیجه
پس زیاد کرد فضل و نعمتش را بر تو و گردانید ترا مستجاب الدعوة حتی اینکه
اگر دعا کنی بر سنگی و خواهش کنی که بگرداند آنرا برای تو زر البته اجابت
میکند دعوت ترا و نقل میکند حقیقة آنرا بسوی آنچه مقصود تو است
و نیز طعام داد ترا در جائی که طعامی نبود و آب داد ترا در جائی که آبی نبود
و اعانت کرد ترا بملائکه و بفریادت رسید در جائی که اعانت کنندۀ
و فریاد رسندۀ نبود پس بواسطه ایشان ظفر داد و غالب گردانید ترا
بر دشمنان حدیث کرد ما را حمزة بن محمد علوی خشنود باد خدا از او

وگفت

و گفت که حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن محمد کوفی از علی بن حسن بن
علی بن فضال از برادرش احمد از محمد بن عبد الله بن مروان از ابن
ابی عمیر از بعضی از یارانش از حضرت ابی عبد الله ع که فرمود که بدرستی که خدای
تعالی پیغمبر خود را یتیم کرد تا اینکه طاعت و فرمان برداری احدی بر او لازم نشود
پدرم خدا رحمت کند او را گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
محمد بن عیسی از ابی عبد الله محمد بن خالد برقی از جعفر بن محمد صوفی که
گفت سؤال کردم از امام محمد تقی ع و گفتم که یا بن رسول الله چرا رسول خدا را
امی میگویند پس آنحضرت فرمود که مردم در این خصوص چه میگویند عرض کردم
که مردم گمان میکنند که بسبب اینکه آنحضرت را امی میگویند این است که آن
حضرت کتابت نمیتوانست کرد و نوشتن را نمیدانست پس آنحضرت فرمود
لعنت خدا بر ایشان باد دروغ میگویند چگونه میشود که چنین باشد و حال آنکه
خدای عز و جل در کتاب کریم و کلام لازم التعظیم خود میفرماید هُوَ الَّذِی
بَعَثَ فِی الْاُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ
وَ الْحِکْمَةَ یعنی اوست آنخداوندی که مبعوث گردانید در میان اهل مکه
رسولی که از جنس ایشان و مثل یکی از ایشان بود میخواند بر ایشان آیات
الوهیت او را و پاک میگرداند ایشان را از خباثت اعمال و عقاید و تعلیم میکند

ایشان کتابت و حکمت را پس چگونه میشود که کسی علمی را تعلیم کند و خودش
آن علم را نداند بخدا قسم که رسول خدا ص میخواند و مینوشت بهفتاد و دو
زبان یا هفتاد و سه زبان و اینکه آنحضرة را امی میگویند بجهت این است
که از اهل مکه بود و مکه را ام القری میگویند چنانچه خدای عز و جل فرموده است
لِتُنْذِرَ اُمَّ الْقُرىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا یعنی فرستادیم ترا تا آنکه انذار کنی و
بترسانی اهل ام القری را یعنی اهل مکه را و حوالی آنرا از عذاب ما
در بیان معانی نامهای آل عبا یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری
از حفص بن غیاث نخعی قاضی از حضرة ابی عبد الله ع که فرمود که ابلیس
رفت نزد موسی بن عمران ع در وقتی که موسی مشغول مناجات و راز
گفتن با قاضی الحاجات بود پس ملکی از ملائکه بشیطان گفت که چه امید
داری و چه میخواهی از او و حال آنکه در این حالتی است که می بینی با پ
وردگارش مشغول مناجات است شیطان گفت امید دارم و میخواهم
از او همانی را که از پدرش آدم امید داشتم و خواستم و حال آنکه او در بهشت
بود و از جمله آنچه در آن وقت خداوند عالمیان بموسی بن عمران فرمود این بود

که ای موسی

که ای موسی قبول نمیکنم نماز احدی را مگر نماز کسی را که تواضع میکند و فروتنی
مینماید برای عظمت و بزرگواری من و همواره قلب وا از من ترسان و هرا
سان و روز خود را بشب میاورد در حالتی که مشغول است بذکر من و دقیقه
از ذکر من و یاد من غافل نمیشود و شب را بروز نمیاورد در حالتی که اصرار
داشته باشد بر معصیت و نافرمانی من و نیز میشناسد حق اولیا و دوستان
مرا پس موسی عرض کرد و گفت ای پروردگار من این دوستانی را که فرمودی
مراد تو از ایشان ابراهیم و اسحق و یعقوب است یا آنکه مراد دیگری است
پس از عالم بالا بموسی ندا رسید که ای موسی راست است اینها دوستان
ما میباشند ولکن مراد ما در اینجا آن کسی است که بجهت او آفریدیم آدم
و حوا را و بجهت او آفریدیم بهشت و دوزخ را پس موسی عرض کرد
و گفت پروردگارا آنکس کیست فرمود که آنکس محمد و احمد است که نام او را
از نام خود مشتق کردم زیرا که من محمودم پس موسی بدرگاه عز و علا التماس
و استدعا نمود گفت پروردگارا مرا از امت او گردان ندا رسید که ای موسی
تو از امت او میباشی هرگاه او را بشناسی و قدر و منزلت او و اهل بیت او را بدانی
بدرستیکه مثل او و مثل اهل بیت او و هر کسی را که آفریده ام مثل بوستان است
در بهشت که ورقش هرگز خشک نمیشود و طعم میوهایش تغییر نمیکند یعنی

بهشت ایشان بنا بر مردمان مثل بهشت جنان است بیکی از بوستانهای این دنیا
پس هر کسی که بشناسد ایشان را وحق ایشان را ابد اندمیکردانم برای او در نزد وقت
جهل حلم و نزد تاریکی نور و اجابت میکنم دعوت او را پیش از اینکه بخواند مرا
و عطا کنم میکنم باو پیش از اینکه سؤال کند از من و حدیث طولانی بود اخذ
کردیم ما از موضع حاجت را یعنی همان جائی را که دلالت داشت بر مقصود ما
ذکر کردیم حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را علی
ابن حسن بن علی بن حسین سکری و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا
جوهری علاف بصری و گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش
از جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبد الله انصاری که گفت که کسی
سؤال کرد از رسول خدا صلعم و گفت یا رسول الله در وقتی که آدم در بهشت
بود تو کجا بودی فرمود در آنوقت من در صلب او بودم و وقتی که بزمین
آمد من نیز با او در صلب او بودم و سوار کشتی شدم در حالتی که در صلب پدرم
نوح بودم و انداخته شدم در آتش در حالتی که در صلب پدرم ابراهیم
بودم هرگز پدر و مادر من بزنا بهم نرسیدند و همیشه خدای عز و جل نقل
میکرد مرا از اصلاب طیبه بارحام طاهره در حالتی که هم راه نماینده بودم
و هم راه نموده شده حتی اینکه خدای عز و جل در عالم ذر از جمیع پیغمبران و تمام

مردمان

مردمان عهد و پیمان گرفت که وقتی که من بدنیا بیایم و به پیغمبری مبعوث
میشوم و مردم را بدین اسلام دعوت میکنم همه ایمان آورند بمن و به نبوت
من قایل شوند و دین اسلام را قبول کنند و جمیع اوصاف و شمایل مرا
در کتابهای خود بیان کرده و نیز در توریة و انجیل یاد نموده و مرا با
سمان برد و نام مرا از نام خود مشتق کرد امت من حمد کنندگان اند و
خداوند عرش محمود است و من محمدم و ایضاً از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که فرمود که روزی رسول خدا صلعم نشسته بود و علی بن ابی طالب
و فاطمه و حسنین نیز نزد آنحضرت بودند پس رسول خدا صلعم فرمود که قسم
بآن خداوندی که مبعوث گردانیده است مرا بحق و راستی که نیست در روی
زمین احدی که محبوب تر باشد نزد خدا از ما اهل بیت که خدای تعالی مشتق کرد
برای من نامی از نامهای خود را پس او محمود است و من محمدم و برای تو یا علی
نیز مشتق ساخت نامی از نامهای خود را پس او علی اعلی است و تو علی
و برای تو ای حسن نیز اشتقاق کرد نامی از نامهای خود را پس او محسن است
و تو حسن و برای تو ای حسین نیز مشتق کرد نامی از نامهای خود را پس
اوست ذو الاحسان و توئی حسین و نیز مشتق ساخت برای تو ای فاطمه
نامی از نامهای خود را پس او فاطر است و تو فاطمه پس فرمود خداوندا تو مرا

شاهد و گواه میگیرم که بدرستی که من آشتی‌ام با هر که با ایشان آشتی است
و دشمنم با هر که با ایشان دشمن است و دوستم با هر که دوست ایشان است
زیرا که ایشان از منند و من از ایشانم حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن
حسین بن احمد بن عبید نیشابوری مرواطی در نیشابور و احمد بر آنکه بودم
که نقل او عداوت و بغض اهل بیت داشته باشد و گفت که حدیث کرد
ما را محمد بن اسحق بن ابراهیم بن مهران سراج و گفت که حدیث کرد ما را
حسن بن عرفه عبدی و گفت که حدیث کرد ما را وکیع بن جراح از محمد بن
اسرائیل از ابی صالح از ابی ذر رحمه الله که گفت شنیدم که رسول
خدا پیغمبر بود که من و علی بن ابی طالب ما آفریده شدیم از یک نور و
تسبیح و تهلیل میکردیم خدا را در طرف راست عرش پیش از آنکه خلق
شود آدم بدو هزار سال چون حق تعالی آدم را آفرید گردانید آن
نور را در صلب او و به بهشت که رفت ما در صلب او بودیم و اراده
معصیت که کرد ما در صلب او بودیم و نوح که سوار کشتی شد ما
در صلب او بودیم و ابراهیم را که در آتش انداختند ما در صلب او
بودیم خلاصه همیشه خدای تعالی نقل میکرد ما را از صلبهای پاک
برحمهای پاک تا آنکه رسانید ما را بصلب عبدالمطلب پس ما را دو نصف

کرد

کرد پس گردانید ما را در صلب عبدالله و گردانید علی را در صلب ابو طالب و
گردانید نبوت و برکت را در من و فصاحت و نطافت و فروسیت را در
علی و دو نام از نامهای خود را برای ما اشتقاق کرد پس خداوند عرش
محمود است و من محمد و خدای تعالی علی اعلی است و این علی است حدیث
کرد ما را حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی و گفت که حدیث کرد ما را
فرات بن ابراهیم کوفی و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن حسین بن محمد
و گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن فضل بن جعفر بن علی بن ابراهیم
بن سلیمان بن عبدالله بن عباس و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن
علی زعفرانی بصری و گفت که حدیث کرد ما را سهل بن بشار و گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عبدالله از دکرده بنی هاشم از محمد بن اسحق
از واقدی از هذیل از مکحول از طاوس از ابن مسعود که گفت که رسول
خدا بعلی بن ابی طالب فرمود که چون حق تعالی آدم را آفرید و روح
خود را در او دمید و ملائکه را بسجود او امر فرمود و او را در بهشت
ساکن گردانید و کنیز خود حوا را باو تزویج کرد پس چشم بالا کرد و بجانب
عرش نگاه کرد پس پنج سطر دید که در ساق عرش نوشته بود گفت ای
پروردگار این اینها کیستند حق تعالی فرمود اینها کسانی اند که هرگاه

ند کان من ایشان را شفیع خود کردانند نزد من شفاعت ایشان را قبول
میکنم پس آدم کفت پروردکارا سوکند میدهم ترا بقدر و منزلتی که
صاحبان این نامها نزد تو دارند که نام ایشان چیست ندا رسید که ای آدم
اما اول پس من محمودم و او محمد است و اما دوم پس من عالی اعلی و این
علی است و اما سیم پس من فاطرم و این فاطمه است و اما چهارم پس من
محسنم و این حسن است و اما پنجم پس من ذو الاحسانم و این حسین است
همه ایشان ثنا و ستایش میکنند پروردکار خود را حدیث کرد ما را
احمد بن حسن قطان و کفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی سکری و کفت
که حدیث کرد ما را محمد بن ذکریا جوهری و کفت که حدیث کرد ما را
عباد بن کثیر و ابو بکر هذلی از ابی زبیر از جابر انصاری که کفت که
چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها حامله شد بحضرت امام حسن ع
پس زائید و ان کوشواره عرش مجید را در جامه زردی پیچید و حال
انکه رسول خدا امر فرموده بود که انحضرترا در جامه سفید بپوشند
بعد از ان سید النسا بعلی مرتضی فرمود که یا علی نام فرزند خود را
معین کن علی بن ابی طالب فرمود که من در نام او بر رسول خدا سبقت
نمیکیرم و آمد حضرت رسالت پس حضرت رسول قرة العین بتول را کرفت

خرسنم

وا دبوسید

واو را بوسید و زبان معجز بیان خود را در دهان او داخل کردانید و انحضرت
زبان ان سرور را مثل پستان مادر میمکید بعد از ان رسول خدا بایشان
فرمود که ایا من شما نکفته بودم که او را در جامه سفید بپیچید پس جامه سفیدی
طلبید و آنحضرة را در آن پیچید و آن جامه زرد را دور انداخت پس در کوش
راست آنحضرة اذان کفت و در کوش چپش اقامه بعد از آن بعلی بن ابی
طالب فرمود که چه نام نهادی او را آنحضرت فرمود سزاوار نبود که
در نام او سبقت کیرم بر تو پس خدای عز و جل وحی کرد بجبرئیل که برای
محمد پسری متولد شده برو بسوی او و سلام مرا باو برسان و او را
از جانب من و خودت تهنیت و مبارکباد بکو و بکو که بدرستیکه علی ابن
ابی طالب نسبت بتو بمنزله هرون است نسبت بموسی پس پسر او را
هم نام پسر هارون کن و نام کذار او را بنام پسر هرون بعد از انکه
جبرئیل امین بامر رب العالمین بزمین آمد و کذارش اخبار حضرت سید
المرسلین عرض کرد حضرت رسالت فرمود که نام پسر هرون چه بود
جبرئیل کفت که نامش شبر بود جناب نبوی فرمود که من عربیم و زبان
من عربی است روح الامین بامر رب العالمین کفت که او را حسن نام
کن پس حضرت رسالت آنحضرة را حسن نام نهاد پس چون حضرت امام

حسین ع متولد شد رسول خدا ص رفت بخانهٔ علی مرتضی ع و مثل آنچه با امام حسن ع
کرده بود با امام حسین نیز کرد پس جبرئیل نازل شد و گفت بدرستی که خدای
عز و جل ترا ای محمد سلام میرساند و میفرماید که بدرستی که علی از تو بمنزلهٔ
هرون است از موسی پس او را نیز هم نام پسر هرون کن رسول خدا ص بجبرئیل
فرمود که نام پسر هرون چه بود جبرئیل عرض کرد که نامش شبیر بود جناب
مصطفوی فرمود که من عربم و لسان من عربیست جبرئیل با امر خداوند
جلیل گفت که او را حسین نام کن پس آنحضرت او را حسین نام کردند حدیث
کرد ما را حسن بن محمد بن یحیی علوی رحمه الله و گفت حدیث کرد مرا جدم
و گفت که حدیث کرد ما را داود بن قاسم و گفت که خبر داد ما را عیسی و گفت
که خبر داد ما را یوسف بن یعقوب و گفت که حدیث کرد ما را عتبة از عمرو بن
دینار از عکرمه که گفت چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها حسن مجتبی را
زائید او را نزد رسول خدا آورد و رسول خدا ص او را حسن نام نهاد پس چون
حسین را زائید او را نیز نزد آنحضرة آورد و گفت یا رسول الله این پسر بهتر است
از این پسر پس رسول خدا ص آن حضرت را حسین نام کرد حدیث کرد ما را حسن بن
محمد بن یحیی علوی و گفت که حدیث کرد مرا جدم و گفت حدیث کرد مرا احمد بن
صالح تمیمی و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن عیسی از جعفر بن محمد از پدرش

که فرمود

که فرمود که هدیه آورد جبرئیل برای رسول خدا ص نام حسن بن علی را در
جامهٔ از جامهای بهشت که از حریر بود و رسول خدا ص حسین را مشتق
کرد از حسن حدیث کرد ما را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد العزیز بن یحیی در بصره و گفت
که حدیث کرد مرا مغیره بن محمد و گفت که حدیث کرد ما را رجاء بن سلمه از
عمرو بن شمر از جابر جعفی از ابی جعفر محمد بن علی ع که آنحضرت فرمود که چون
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از جنگ نهروان مراجعت فرمود و بکوفه
تشریف آوردند بسمع مبارک آنحضرت رسید که معویه علیه اللعنه آنحضرت را
دشنام میدهد و لعن میکند و اصحاب آنجناب را میکشد پس بر خواست
و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند و بعد از حمد و ثنای
الهی و صلوة و درود بر حضرت رسالت پناهی و ذکر نعمتهائی که خداوند
عالمیان بسید انس و جان و او عطا فرموده بود فرمود که اگر نه آیهٔ در
کتاب خدا بود ذکر نمیکردم آنچه را حالا در این مکان ذکر کردم یا ذکر
کردم یا ذکر میکنم خداوند عالمیان میفرماید که وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
یعنی ای محمد مردم را بنعمتهائی که پروردگار تو بتو عطا کرده است
خبر ده بار خدایا مر تراست ثنا و ستایش بر نعمتهای تو که از گفتن شمرده

نمی شود و بر بخششهای تو که فراموش نمیشود ای مردمان بدرستی که رسیده
بمن آنچه رسیده است و بدرستی که من می بینم خود را که اجلم نزدیک شده است
و گویا من در میان شما بودم در حالتی که نشناختید مرا و قدر مرا ندانستید
و برامر من مطلع نشدید و من میگذارم در میان شما آنچه را رسول خدا ام
در میان شما گذاشت و آن کتاب خدا و عترت من است و عترت من
آن کسی میباشد که هدایت کننده است خلایق را براه نجاة و آخر همه
پیغمبران است و سید بزرگواران است و پیغمبر برگزیده است که خدا در
میان تمام خلایق او را اختیار کرده برای رسالت ای مردمان هیچ گوینده
نمیگوید مثل آنچه من میگویم مگر اینکه مفتری است و افترا بخدا و رسول
میگوید ای مردمان بدانید و آگاه باشید که منم برادر و پسر عم رسول خدا و منم
شمشیر عقاب و عتاب او که بمن عقاب میکرد و عتاب مینمود اهل شرک و
معصیت را و منم ستون نصرت او یعنی من یاری میکردم او را و من بودم ستون
عقاب و عذاب او و بواسطه من عذاب میکرد و عقاب مینمود طاغیان و ع
صیانرا منم آسیائی که دوران کننده است در جهنم و دندانهای آرد کننده
آن آسیا منم یتیم کننده پسران و دختران منم قبض کننده روحها منم عذاب خدا
که رد نمیکنند او را از گناهکاران منم بر زمین زننده شجاعان و کشنده



سواران و هلاک کننده کسی که کافر شد بخداوند عالمیان منم داماد بهترین
مردمان منم سید امامان و وصی بهترین پیغمبران منم در شهر علم و خزینه
علم رسول و وارث او و منم زوج بتول یعنی شوهر فاطمه دختر حضرت رسول
که از دنیا و ما فیها منقطع شده بود و در فضل و دین و حسب از سایر
زنان ممتاز بود و سیده زنان عالمیان بود و پاک و پاکیزه بود و محبوبه
حبیب خدا و بهترین دختران او و پاره جگر او و ریحانه آنحضرت بود که
که هر وقت به بوی خوش مایل میشد آنحضرت را می بوئید و سبط آنجناب
یعنی دو فرزند زاده او یعنی حسن و حسین بهترین سبطها میباشند
و دو فرزند من بهترین فرزندها میباشند آیا کسی هست که منکر باشد
اینهائی را که من گفتم و ادعا کردم کجایند مسلمانانی که از اهل کتابند
بیایند و بشنوند و ببینند که آنچه من میگویم راست است یا دروغ
منم که نام نهاده شده ام در انجیل الیا و در توریة بریق و در زبور ارق
و هندیان مرا کبکر میگویند و رومیان بطریسا نامیده اند و اهل فرس حیبر
میگویند و ترک بثیر میگویند و زنجیان حتر میگویند و کهنه بعری می گویند
و حبشه بثریک میگویند و مادرم مرا حیدره نامیده است و دایه ام مرا میمون
نامیده و عرب مرا علی میگویند و ارمن فریق میگویند و پدرم مرا ظهیر نامیده

بداینید و آگاه باشید که اینک خدای عز و جل فرموده است فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ
بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ یعنی پس آواز دهد آواز دهنده
در میان اهل بهشت و دوزخ که لعنت خدا بر کافرین است مراد خدای تعالی
از آن مؤذن منم و منم مؤذن و آواز دهنده در میان مردمان و خبر
دهنده ایشان بامر وحی خداوند عالمیان هم درین جهان و هم در آنجهان
و نیز پیغمبر فرماید که وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ الخ آن اذان یعنی آن اعلام
نماینده مردمان باینکه خداوند عالمیان بیزار است از کافران منم و در
آنجا که پیغمبر فرماید إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ منظور ازش منم و در آنجا که فرموده است
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مرادش از صاحب قلب منم و منم ذاکر
چنانچه پیغمبر فرماید الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ الخ
یعنی و صاحبان خردها آنانند که از روی اخلاص یاد میکنند خدای تعالی
را در حالت ایستادن و در وقت نشستن و در زمانی که تکیه کرده اند
بر پهلوهای خود و مائیم اصحاب اعراف یعنی من و عمم حمزه و برادرم جعفر و
پسر عم رسول خدا اصحاب اعرافیم که میشناسیم بهشتیان و دوزخیان را بعلامت
و نشانه که دارند مثل دوستی و دشمنی ما با سفیدی و سیاهی رو
و امثال آن سوگند بخدائی که شکافنده دانه و شق کننده شب است که دوست

ما داخل

ما داخل دوزخ نمیشود و دشمن ما داخل بهشت نمیشود و حق تعالی میفرماید و
عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی و بر اعراف مردانی چند باشند
مشرف به بهشت و دوزخ که میشناسند اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای
ایشان مثل آنکه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی
مترجم گوید علامت بهشتی دوستی علی بن ابی طالب است که اثرش سفیدی
روی است و نشانه دوزخی دشمنی آنحضرت است که ثمره اش سیاهی روی است
و از جمله نامهائی که جناب اقدس الهی مرا در قرآن بآن مخصوص نموده
یکی صهر است چنانچه فرموده وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا
وَصِهْرًا یعنی اوست خداوندی که آفرید از آب یا از نطفه آدمی را پس گردانید
آن را دو قسم صاحبان نسب یعنی ذکور گردانید که فرزندان ایشان برای
شناختن ایشان بایشان نسبت داده میشوند و قسمی دیگر را صاحبان
صهر یعنی اناث قرار داد پس مراد از صاحب نسب رسول خدا و مقصود
از صهر یعنی داماد علی مرتضی خواهد بود و نیز منم اذن واعیه چنانچه
حضرت رب العزت فرموده وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی حفظ میکنند و
نگاه میدارد آیات قرآنی و معارف ربانی را گوشی که نگاه دارنده است
یعنی گوشی که هرچه را که باید حفظ کرد حفظ میکنند و بمقتضای آن

عمل میکنند نه اینکه باین گوش بشنوند و از آن گوش بیرون کنند و منم سلم
رسول خدا در انجاکه میفرماید ورجلاً سلماً لرجل یعنی و مردی که مطیع و منقاد
مردی است و مراد از سلم در آیه مبارکه منم و فرزند من است مهدی این امت
ای مردمان متنبه شوید و غافل مشوید بدرستی که حق تعالی کردانیده است مرا
محل و الت امتحان و ازمایش شما و شما را بمن آزمایش میکند ببغض و دشمنی
من شناخته میشوند منافقین و بمحبت و دوستی من امتحان میکند مؤمنین را
این عهد و پیمانی است که پیغمبر امی با من فرموده و فرمود که دوست نمیدارد
ترا مکر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مکر منافق و بدانید که منم صاحب علم
رسول خدا در این دنیا و در آن دنیا و رسول خدا فرط و پیش رو منست
و من با او هدایت یافته شدم و براه نمائی او وارد حوض کوثر میشوم
و بدست مبارک او آب کوثر می نوشم و من فرط و پیش رو شیعیان
خود میباشم و ایشانرا بر سر حوض کوثر برده از آن آب سیر میکردانم
بخدا سوکند که دوست من تشنه نمیشود و خوف و ترسی برای او نمیباشد
من دوست مؤمنین و متولی امور ایشانم و خدا دوست من و متولی
امور من است دوستان مرا همین بس است که دوست دارند هر چیزرا که
خدا دوست میدارد و دشمنان مرا همین کافیست که دشمن دارند چیزیرا



که خدا آنرا دوست میدارد های مردمان بمن رسیده است که معاویه علیه اللعنه
دشنام داده است و لعن کرده است مرا پروردکارا سخت کیر اورا و عذاب
خود را نازل کن بر هر که مستحق است و مستجاب کردان دعای مرا ای پروردکار
عالمیان ای پروردکار ملت اسمعیل و مبعوث کننده ابراهیم بدرستی که
تو بی خداوند مجد و کرم و تو بی ستوده شده بسبب صفات حمیده
و کمالات پسندیده پس چون خطیب منبر سلونی از پایهای منبر فرود
آمد دیکر عود نکرد بسوی آنها تا انکه ابن ملجم مرادی آنحضرت را شهید کرد
بعد از انکه جابر از نقل حدیث فارغ شد کفت که حال آمدیم بر سر بیان
معانی نامهائی که آنحضرت برای خود ذکر نمود اما اینکه فرمود در انجیل
مرا الی نامیده اند پس بدانکه الی در لغت عرب بمعنی علی است و اما اینکه
آنحضرت را در توریة بری نامیده اند بجهت این است که انجناب مبرا
بود از شرک و نفاق و اما اینکه کهنه آنحضرترا بری نامیده اند باعتبار این است
که بوری ماخوذ است از بنوء مکانا و بوء غیره مکانا یعنی فرود آمد در مکان
و نازل کردانید و فرود آورد غیر خود را در منزل و ماوای و چون جناب
آنحضرت همیشه این می بوده که حق را بمرکز خود قرار میداده و باطل را زایل
می نموده و نیست میکرده کهنه اورا بوری نامیده اند و اما اینکه آنحضرترا

بعد از منبر سلونی فرود آمدن

در دنبو ارتخ نامیده اند بجهة این است که ارتخ سبعی است که میکوبد و درهم
بشکند استخوان را و میخورد گوشت را و چون حضرت امیر مانند شیر غران بر
دشمنان دین حمله میکرد و استخوانهای ایشان را درهم میشکست باین جهت
آنحضرت را ارتخ گفتند و اما اینکه هندیان امیر مؤمنان را کبکر نامیده اند بجهة
این است که در بعضی کتابهای که نزد ایشان است از اوصاف سید المرسلین
و جانشین او امیر المؤمنین در آن مذکور است دیده اند و خوانده اند که
ناصر و یاری کننده او کبکر است و کبکر بزبان عرب آنکسی را گویند که هرگاه
امری را اراده کند و چیزی را طالب شود و چسبیدن و دست از طلب آن
بر ندارد تا آنکه برسد بآن و آنچنین برای او حاصل شود و نظر باینکه
صاحب این صفت بود و این صفت در او بحد کمال بود لهذا او را کبکر نامیده
اند و اما اینکه رومیان امیر مؤمنان را بطریسا میگویند بجهت این است
که او ستر بانیدهٔ ارواح یعنی چون روح را او قبض میکند و از جسد بیرون
میآورد و بطریسا نیز یعنی ربانیده است آنحضرت را بطریسا نامیده اند و
اینکه فرسیان او را جیر نامیده اند باعتبار این است که جیر نام مرغی است شکاری
که آن را باز میگویند و چون آنحضرت همواره در صید کردن حقایق
و معارف مشغول بوده او را جیر گفته اند و اینکه طایفه اتراک آنجناب را

بتر

بتر میگویند بجهت این است که بتر نام یوز است و یوز سبعی است که همینکه
چنگال خود را در چیزی فرو کرد تا ندرد دست بر نمیدارد همچنین داب آن
جناب این بوده که همینکه در کاری عزم میفرمود تا آنکار را باتمام نمیرسانید
دست بر نمیداشت و اما اینکه زنجیان آن برگزیده خداوند عالمیان را
حیتر میگویند بجهة این است که حیتر کسی است که قطع کننده پیوندها و جدا
کننده آنها است و اما اینکه اهل حبشه آنحضرت را بتریک میگویند بجهة
این است که بتریک آن کسی است که بر هر چه بگذرد آن را هلاک سازد و نیست
و نابود گرداند چنانچه آنجناب در هر جنگی بر هر کافری که میگذشت آن
کافر از دست او جان نمیبرد و اما حیدره که مادر آنحضرت آنحضرت را باین اسم
مسمی گردانید کسی را گویند که رای او متین و محکم و عقل او رزین و مستحکم
باشد و همیشه بیدار و از کار دو بار مردم روزگار و از گردش چرخ کج رفتار خبر
دار باشد و در امور دقیقه و مطالب مشکله فکر و اندیشه نماید و اما میمون کردن آن
آنحضرت آنحضرت را باین نام نامید جابر گفت که خبر داد مرا احمد بن علی کنت
کردانیة آنحضرت که آنحضرت را شیر میداد زنی بود از قبیله بنی هلال روزی
آنحضرت را با برادر رضاعیش که یکسال کمتر از آنحضرت بزرگتر بود در خیمه
گذاشت و خود بجهة مهمی بجائی رفت و از اتفاقات نزدیک آن خیمه چاهی بود

پس آنطفل که برادر رضاعی آنحضرت بود رفت بجانب آنچاه و سر خود را
داخل چاه کرده و در شرف افتادن بود که امیر المؤمنان بجانب او دوان شد
و مانند سایر اطفال مردمان خود را کشان کشان باو رسانید و در آن وقتی
که آنحضرت رو بان طفل میرفت پای مبارکش بطنابهای خیمه بند شده
خیمه را با ریسمانهای آن میکشید تا خود را بسر برادرش رسانید پس چسپید
و یک پا و یک دستش را گرفت و دستش در دهنش بود و پایش در دستش
و باین طریق آنطفل را نگاه داشت تا آنکه مادرش رسید و آنحالت را دید
پس قوم خود را ندا کرده و گفت ای اهل و قبیله من بیایید و تعجب کنید از این
طفل میمون که نگاه داشته است فرزند مرا برای من پس اهل و قبیله او جمع شده
طفل را از سر چاه برداشتند و از قوة آنحضرت در آن سن و بند شدن
پایش بر ریسمانهای خیمه و نگاه داشتن طفل تا رسیدن ایشان تعجبها کردند
پس دایه آنحضرت باین جهة آنحضرترا میمون یعنی مبارک و صاحب خیر
و برکت نام نهاد و بعد از آن قبیله بنی هلال آنطفل را معلق میمون میگفتند
یعنی آویخته شده بمیمون زیرا که یک دست و یک پای آنطفل در دست و دهان
آنحضرت بود و باقی بدنش در چاه آویزان بود و نجاة یافته بواسطه میمون
و فرزند آنطفل تا حال زنده است و هست و اما اینکه ارمنیه آنحضرت را



فریق گفته اند پس باین جهت است که فریق بمعنی جسور است و جسور مرد شجاع
دلیر را گویند که مردم از او خوفناک اند و اما اینکه پدر آنحضرت آنحضرت را ظهیر
نامیده باعتبار این است که پدر آنحضرت اکثر اوقات پسران خود و پسران برادران
خود را جمع میکرد و امر میکرد ایشانرا بکشتی گرفتن چنانچه داب عرب است پس
علی بن ابی طالب ع دو بازوی کوتاه خود ظاهر میکرد یعنی دستهای خود را
برهنه میکرد پس با کوچک و بزرگ از برادران خود و پسران عم خود کشتی میگرفت
و همه را میانداخت پس پدرش میگفت ظهر علی یعنی غالب شد علی پس باین
جهت او را ظهیر نامید و اما عرب آنجناب را علی میگویند و در بیان اینکه چرا
آنحضرت را علی نامیده اند اهل علم و معرفت خلاف کرده اند طایفه گفته اند
احدی از فرزندان آدم پیش از آنحضرت نه در عرب و نه در عجم مسمی باین
اسم نشده بلی بعضی اوقات اتفاق میافتاد که یکی از عرب میگفت که ابنی هذا
علی یعنی این پسر من علی است و مرادش این نبود که نام پسرش علی است بلکه
مقصودش این بود که پسرش صاحب علو شان و معظم مرتبه است و لیکن
بعد از آن حضرت و در زمان آنحضرت مردم موسوم باین اسم شدند و طایفه
گفته اند که آنحضرت را علی نامیدند بجهت اینکه غالب میشد بهر کس که بجنگ
او میامد پس بنابراین صورت علی یعنی غالب است و بعضی گفته اند که نامیده شده

آنحضرت علی زین که خانهٔ او در بهشت بلند میشود تا آنکه محاذی خانهٔ پیغمبران
میشود و حال آنکه هیچ پیغمبری نیست که خانهٔ احدی در علو و بلندی بخانهٔ او برسد
مگر آنکه آنکس نیز پیغمبر باشد و بعضی گفته اند که آنحضرت را علی میگویند باعتبار
اینکه پاهای مبارک خود را بر دوش مبارک رسول خدا گذاشت و بلند شد
و بتهائی را که در بام کعبه بود همه را پایین انداخت و شکست و این مرتبه برای
احدی غیر آنحضرت میسر نشده و طایفهٔ دیگر گفته اند که آنحضرت را علی میگویند
باعتبار اینکه تزویج آنحضرت با حضرت فاطمه در بالای آسمانها شد و این
معنی برای احدی غیر از آنجناب حاصل نشد و بعضی گفته اند که آنحضرت را
علی میگویند بجهت اینکه شان آنحضرت ارفع است در علم بعد از رسول خدا
از کل خلایق حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از حسین بن
یزید از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از ثابت بن دینار از سعید بن جبیر
که گفت که یزید بن قعنب گفت که من با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قبیلهٔ بنی
عبد العزی در مقابل بیت الحرام نشسته بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد مادر امیر
المؤمنین آمد و بآن حضرت حامله بود و نه ماه از حملش گذشته بود و درد زائیدن
او را گرفته بود پس گفت پروردگارا بدرستی که من ایمان دارم بتو و بهر چیزی
که از جانب تو آمده از پیغمبران و کتابهائی که بر ایشان نازل کرده و بدرستی

که من

که من تصدیق کننده ام بکلام جدم ابراهیم خلیل و اذعان دارم باینکه خانهٔ
ترا او بنا کرد پس قسم میدهم ترا بحق آن پیغمبری که این خانه را بنا کرده
و بحق این طفلی که در شکم من است که زائیدن را بر من آسان گردانی یزید بن
قعنب گفت که بعد از آنکه فاطمه از آن سخنان فارغ شد دیدیم که دیوار پشت
خانهٔ حرم شکافته شد و فاطمه داخل شد و از چشم ما پنهان شد و آن شکاف
سر بهم آورد پس ما خواستیم که قفل در حرم را بگشائیم و داخل شویم هر چند
سعی کردیم گشوده نشد پس دانستیم که این امری است از جانب خدا پس
چون روز چهارم شد امیر المؤمنین در دستش بود و از حرم بیرون آمد
و گفت که بدرستی که خداوند عالمیان تفضیل داد مرا بر جمیع زنان عالمیان
بجهت اینکه آسیهٔ دختر مزاحم عبادت خدا کرد در خفا در موضعی که خدا
دوست نمیدارد که کسی عبادت کند او را در آن موضع مگر از روی اضطرار
و بدرستی که مریم دختر عمران شاخ خشک درخت خرما را بسوی خود
کشید تا آنکه خورد از آن خرما و من داخل حرم خدا شدم و از میوهای
بهشت خوردم انچه خوردم و بعد از آنکه اراده کردم که بیرون آیم هاتفی
آواز داد و گفت ای فاطمه او را علی نام کن پس او علی است و خدا علی اعلا است
و خدای عز و جل میفرماید که بدرستی که مشتق کردم نام او را از نام خود و او را

تادیب کردم باداب خود و مطلع کردانیدم او را بر علمهای غامض مشکل خود
واوست که بتهائی را که در خانه من است خواهد شکست و اوست که بالای خانه
باب
اذان خواهد گفت و مرا به بزرگی و پاکیزگی یاد خواهد کرد پس خوشا حال کسی که
دوست دارد او را و طاعتش کند و وای بر کسی که دشمن دارد او را و نافرمانی
او کند حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را ابکر بن
عبد الله بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از ابو الحسن عبدی از سلیمان بن
مهران از عباده بن ربعی که گفت مردی نزد ابن عباس آمد و با و گفت که خبر ده
مرا از انزع بطین علی بن ابی طالب و بگو که او چگونه شخصی است ابن عباس گفت
که ای مرد بخدا قسم که سؤال کردی از مردی که پا نگذاشته است بر روی این سنگ ریزها
بعد از رسول خدا احدی که افضل باشد از او و بدرستی که او برادر رسول خدا و پسر عم او
و وصی اوست و خلیفه و جانشین اوست در میان امت او و بدرستی که او انزع است
از شرک یعنی خالیست از شرک آوردن بخدای خود و سینه او مملو است از علم بخدا
قسم که از رسول خدا شنیدم که میگفت که هر کس نجات فردای قیامت را خواهد که
این انزع را بگیرد یعنی علی بن ابی طالب و دوست بدارد او را حدیث کرد ما را
محمد بن محمد بن عصام کلینی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب از علان
کلینی و سلسله سند حدیث را رسانید تا بحضرت ابی عبد الله ع که آنحضرت فرمود

که سبب

که سبب اینکه شمشیر امیر المؤمنین را ذو الفقار میگویند این است که در وسط
آن شمشیر در طرف طول خطی بود که شبیه بود بفقرات ظهر و آن شمشیر همان
شمشیری بود که جبرئیل از آسمان آورده بود و حلقه آن شمشیر از نقره بود و همان
شمشیری بود که جبرئیل در وصفش گفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش و گفت که حدیث کرد ما را
جبرئیل بن احمد فاریابی و گفت که حدیث کرد مرا حسن بن خرزاد از محمد بن
موسی بن فرات از یعقوب بن سوید بن زید حارثی از عمرو بن شمر از
جابر بن یزید از حضرت ابی جعفر ع که گفت که بآن حضرت عرض کردم و گفتم
فدای تو شوم چرا امیر المؤمنین را امیر المؤمنین میگویند فرمود بجهت اینکه
یمیرهم العلم یعنی اطعام میکند یعنی تعلیم میکند بایشان علم را آیا نخوانده
و نشنیده که خدا در قرآن میفرماید و نمیر اهلنا یعنی طعام میاوریم برای اهل
و عیال خود حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را ابو
سعید حسن بن علی بن حسین سکری و گفت که خبر داد ما را ابو عبد الله
محمد بن زکریا غلابی و گفت که حدیث کرد ما را بشر بن ابراهیم انصاری از
اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از پدرش از ابی هریره که گفت این است و غیر از
این نیست که نام نهاده شده است فاطمه فاطمه بجهت اینکه فطم یعنی باز داشته

طفل است از شیر و خدای عزوجل دور میگرداند دوستان او را از آتش و نیکذارد
که گرمی آتش بایشان برسد حدیث کرده مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضه
وگفت که حدیث کرده مارا عبدالعزیز بن یحیی جلودی وگفت که حدیث کرده مارا
محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش که گفت که سؤال کردم
از حضرت ابی عبدالله ع از فاطمه علیها السلام و عرض کردم که چرا آنحضرت را زهرا
میگویند پس فرمود که بجهة اینکه هر وقت که آن جناب میایستاد در محراب روشن
میشد نور او برای اهل آسمان یعنی روشنی میداد نور او آسمان و آسمانیان را هم
چنانکه نور کواکب روشنی میدهد زمین و زمینیان را و بعین روایت شده است
که آنحضرت را زهرا نامیده اند زیرا که حضرت احدیت آنحضرت را از نور عظمت خود
آفریده حدیث کرده مارا احمد بن محمد بن عیسی بن احمد بن عیسی بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب ع وگفت که حدیث کرده مارا ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن
اسباط وگفت که حدیث کرده مارا احمد بن محمد بن زیاد قطان وگفت که حدیث
کرده مارا ابو الطیب احمد بن محمد بن عبدالله وگفت که حدیث کرده مرا عیسی بن
جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ع از پدرش که فرمود
که مردی از حضرت رسول ص سؤال کرده از معنی بتول وگفت یا رسول الله مکرر شنیده ایم
که میفرمائی که مریم بتول بود و فاطمه بتول است معنی بتول چیست پس رسول خدا ص

فرمود

فرمود که بتول زنی را گویند که هرگز سرخی را ندیده یعنی هرگز حایض نشده و حیض
در دختران پیغمبران مکروه است و دختران ایشان هرگز حایض نمیشوند
مؤلف کتاب میگوید و امام را امام میگویند زیرا که او مقتدا و پیشوای مردم است
و از جانب خدا نصب شده و اطاعت او بر همه کس واجب است و علی بن الحسین ع را
سجاد میگویند بجهة اینکه در مساجد او یعنی اعضائی که در وقت سجده بر
زمین گذارده میشود آثار سجده بود و در هر شبانه روز هزار رکعت نماز
میکرد و نیز آنحضرت را ذالثفنات میگویند بجهت اینکه مواضع سجود
آنحضرت از کثرت سجده و طول دادن آن پینه کرده بود و بر ملکی بهم
رسانیده بود و باین جهت سالی دو مرتبه آنها را قطع میکرد در هر مرتبه
پنج موضع را یعنی پینه پنج موضع را که آن موضع را ثفنه میگویند و امام محمد
باقر را باقر گفته اند زیرا که آنحضرت شکافت و ظاهر نمود علم را و امام جعفر
صادق را صادق نامیده اند تا آنکه جدا شود و ممتاز گردد از جعفر بن علی
امام فطحیه زیرا که او ادعای امامت کرد و در آن دعوی کاذب بود و امامت
حق او نبود و موسی بن جعفر را ع کاظم میگویند بجهة اینکه آنحضرت فرو
میبرد غیظ خود را از کسی که میدانست که آن کس عن قریب در امامت خود
آنحضرت توقف خواهد کرد و امامت امامی را که بعد از آن حضرت است بجهة

طمع در ملک و مال نیز انکار خواهد کرد و علی بن موسی را ع رضا نامیده اند زیرا
که پسندیده و برگزیده خدا بود و او نیز از خدا راضی و خشنود بود و نیز رسول
خدا و امامانی که بعد از رسول خدا آمدند همه از آنجناب راضی بودند و آن
جناب نیز از ایشان راضی بود و نیز مخالف و موافق از آنحضرت راضی و خشنود
بودند بخلاف سایر ائمه که مخالفین از ایشان راضی نبودند و محمد بن علی بن
موسی را تقی نامیده اند بجهة اینکه آنحضرت تقوی و پرهیزکاری نمود و اوامر
و نواهی الهی را بجا آورد پس خدای تعالی او را محافظت کرد و از شر مامون
ملعون نگاه داری نمود چنانچه شبی از شبها آن ملعون در حالت سکر و مستی
بر آنحضرت داخل شد و شمشیری بر او زد و گمان کرد که آنحضرت را کشته پس
خدای عز و جل آنحضرت را محافظت نموده از شر آن ملعون ایمن گردانید و
نگذاشت که آسیبی باو رسد و اینکه علی بن محمد و حسن بن علی را عسکریین
میگویند باین جهت است که نسبت داده اند ایشان را بمحله از محلات سر من رای
که در آن محل ساکن بودند و آن محله را عسکر میگفتند و قائم آل محمد را قائم می گویند
بسبب اینکه آنحضرت بر میخیزد و ظاهر میشود در وقتی که همه کس از ظهور او مایوس
باشند و اصلا نام او مذکور نشود و شریعت رسول خدا را برپا میدارد و باوامر
و نواهی او قیام می نماید **باب** در بیان معنی قول رسول خدا که فرمودند من کنت

مولاه

مولاه فهذا علی مولاه حدیث کرد ما را محمد بن عمر حافظ جعابی و گفت که حدیث
کرد مرا جعفر بن محمد حسنی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن خلف و گفت
که حدیث کرد ما را سهل بن عامر و گفت که حدیث کرد ما را زافر بن سلیمان از
شریک از ابی اسحق و گفت که خدمت علی بن الحسین عرض کردم و گفتم که
یا ابن رسول الله چه چیز است معنی کلام رسول خدا که فرموده است من کنت
مولاه فعلی مولاه فرمود که معنی این کلام و غرض سید انام از این عبارت
بلاغت نظام اعلام و اخبار است مر خلایق را تمام باینکه امام و مقتدا
و پیشوای خلق خدا بعد از رسول خدا علی مرتضی است حدیث کرد ما را محمد بن
عمر حافظ جعابی و گفت که حدیث کرد مرا ابو الحسن موسی بن محمد بن حسن
ثقفی و گفت که حدیث کرد مرا حسن بن محمد و گفت که حدیث کرد ما را صفوان
بن یحیی از یعقوب بن شعیب از ابان بن تغلب که گفت سؤال کردم از
حضرت ابی جعفر محمد بن علی ع از معنی قول حضرت رسول ص که فرمودند من کنت
مولاه فعلی مولاه و عرض کردم که معنی این کلام چه چیز است پس آنحضرت
فرمود ای ابو سعید از معنی این کلام سؤال میکنی آیا این کلام کلامی است
که تو معنی آن را ندانی غرض سید عالمیان از این عبارت بلاغت نشان
این بود که اعلام نماید و خبر دهد ایشان را که خلیفه و جانشین او بعد از

رحلت نمودن او از این جهان امیر مؤمنان است نه دیگران و نیز حدیث کرد
ما را محمد بن عمر حافظ جعانی و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله بن محمد بن
قاسم محاربی و گفت که حدیث کرد ما را عباد بن یعقوب و گفت که حدیث کرد
ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش که گفت نزد زید بن علی فقره
من کنت مولاه فعلی مولاه که حضرت نبوی ص درباره علی بن ابی طالب ع فرموده
بود مذکور شد زید گفت که نصب کرد او را رسول خدا و او را علم گردانید
برای اینکه بواسطه او در وقتی که امت من بعد از من باهم خلاف کنند
و هفتاد و سه فرقه شوند و هر کسی براهی رود درست بداند کسی زند حزب
خدا شناخته شود و از حزب شیطان جدا گردد حدیث کرد ما را احمد بن
حارث ابو بکر واسطی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یزید بن
سلیم و گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل بن ابان و گفت که حدیث کرد ما را
ابو مریم از عطا از ابن عباس که گفت که رسول خدا ص فرمود که خدای عز و جل
پروردگار من است و نیست برای من امارت و شراکتی در ربوبیت او
با او و من رسول و فرستاده اویم بسوی خلایق و نیست امارت و سلطنت
با من و علی بن ابی طالب ولی یعنی آقا و متولی امور کسی است که من آقا و متولی
امور اویم و امارت و سلطنت نیست با او نیست حدیث کرد ما را محمد بن عمر حافظ



جعانی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الله عسکری و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن بسام هرانی و گفت که حدیث کرد ما را معلل بن نفیل و
گفت که حدیث کرد ما را ایوب بن سلمه برادر محمد بن سلمه از بسام صرفی
از عطیه از ابی سعید خدری که گفت که رسول خدا ص فرمود که هر کس که
من ولی او میباشم پس علی ولی اوست و هر که من امام او میباشم پس علی بن
ابی طالب امام اوست و هر کس که من بیم کننده اویم پس علی بیم کننده اوست
و هر کس که من هادی و راه نمای اویم پس علی هادی و راه نمای اوست و هر کس
که من وسیله و واسطه اویم پیش خدا پس علی وسیله اوست پیش خدا بر خدا
عالمیان حکم خواهد کرد میان او و دشمنان او حدیث کرد ما را محمد بن عمر
حافظ جعانی و گفت که حدیث کرد مرا عبد الله بن محمد بن سعید بن زیاد و
گفت که حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از
عطیه از ابی سعید که گفت که فرمود رسول خدا ص که علی بن ابی طالب امام
و پیشوای هر مؤمنی است بعد از من حدیث کرد ما را محمد بن عمر حافظ جعانی
و گفت که حدیث کرد مرا عبد الله بن محمد بن سعید بن زیاد و گفت که حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را حفص بن عمر عمری و گفت که حدیث
کرد ما را عصام بن طلیق از ابی هرون از ابی سعید از حضرت رسول ص در

تفسیر قول خدای عز وجل وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ که فرمود یعنی سؤال
میکنند از ایشان از ولایت علی بن ابی طالب که در امر او چه کردند و حال انکه خدای
عز وجل اعلام کرد ایشان را که بعد از رسول خدا خلیفه و جانشین انحضرت
اوست نه دیگری حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی
و گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن عنبسه غلام هرون الرشید و گفت
که حدیث کرد ما را دارم بن قبیصه و گفت که حدیث کرد ما را نعیم بن سالم
و گفت که شنیدم که انس بن مالک میگفت که شنیدم از حضرت رسول ص
در غدیر خم در حالتی که دست علی بن ابی طالب را گرفته بود که گفت آیا
نیستم من اولی بتصرف در امور دین و دنیای مؤمنین از خود مؤمنین همه
اهالی که در انجا حاضر بودند گفتند بلی یا رسول الله تو اولی بتصرفی از ما
در جمیع امور دین و دنیای ما یا رسول الله رسول خدا فرمود که پس هر کس
من مولا و اقای اویم این علی مولا و اقای اوست خداوندا دوست دار هر که او را
دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری
کند و مخذول گردان و واگذار هر که او را مخذول گرداند و واگذارد ابو جعفر
محمد بن علی بن الحسین مؤلف این کتاب رحمه الله میگوید که به اخبار صحیحه
و روایات معتبره ثابت میکنیم که رسول خدا علی بن ابی طالب را خلیفه و

جانشین

جانشین خود کرد و تصریح کرد بانیمعنی و اطاعت و فرمانبرداری او را
بر تمام خلق واجب و لازم گردانید و اخبار و احادیثی که ما بانها این مطلب را
ثابت میکنیم بر دو قسم است یک قسم از آنها احادیثی است که مخالفین و
دشمنان ما در نقل آنها و صحت آنها با ما موافق اند و اصلا در آنها و در صحت
آنها با ما خلاف نکرده اند و لکن در تاویل آنها مخالفت کرده اند با ما و قسمی
دیگر احادیثی است که چون صریح است در مقصود و احتمال خلاف ندارد
و قابل تاویل نیست در نقل و صحت آن مخالفت کرده اند با ما و انچه
واجب است بر ما در باب آن احادیثی که در نقل آنها ایشان با ما موافق اند
این است که بواسطه قسمت کردن کلام و بر گردانیدن آن بسوی لغت
مشهور و استعمال معروف بنمایم بایشان و بر ایشان مسجل کنیم که معنی آن
احادیث همانی است که ما فهمیده ایم و آن صریح بودن آنهاست در خلافت
و جانشینی آنحضرت و اینکه انچه ایشان فهمیده اند و توجیه و تاویلی که
ذکر کرده اند همه آنها باطل و از درجه اعتبار ساقط است و انچه واجب است
بر ما در باب آن احادیث که ایشان در نقل آنها با ما مخالفت کرده اند این است
که بیان کنیم و ثابت نمائیم که این احادیث وارد شده اند بنحوی وارد شدنی
که قطع میکند عذر را و اینکه این احادیث نظیر بعضی احادیثی است که ایشان

قبول کرده اند آنرا و قطع کرده است عذر ایشانرا سهل است که حجت کرده اند
آنرا بر کسی که مخالفت کرده است ایشانرا و آن احادیث احادیثی است که
ایشان در نقل آنها منفرد اند و غیر از ایشان دیگری آن احادیث را نقل
نکرده است و با وجود این ایشان آن احادیث را قاطع عذر دانسته اند
و حجت کرده اند آنها را بر مخالفین شان پس میگوییم و از حضرت باری
طلب یاری میکنیم که روایت شده و بتواتر بما و مخالفین ما رسیده است
که رسول خدا در مراجعت از حجة الوداع در منزل غدیر خم که بروایتی
هفتاد هزار نفر از مسلمانان در آن منزل بجمعیت نشان در کتاب سعادت
انتساب سید عالم و عالمیان حاضر بودند و آن منزل منزلی بود که هیچ یک
از طوایف اعراب از یکدیگر جدا شده بمنازل و اوطان خویش میرفتند
برخواست و بر منبری که از جهاز شتر برای آن سرور ترتیب داده بودند
ایستاد و دست علی بن ابی طالب را گرفت چنان او را بلند کرد اینکه سفیدی
زیر بغل آنحضرت نمایان شد و همه حضار آنرا دیدند و گفت ای مردم اَلَسْتُ
اَولی بالمؤمنین مِن اَنفسهم فقالوا بلی قال فمَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه
اَللّهمّ والِ مَن والاه وعادِ مَن عاداه وانصُر مَن نصره واخذُل مَن خذله
یعنی آیا نیستم من اولی و سزاوارتر بشما از نفسهای شما یعنی آیا نیستم من اولی

وسزاوارتر بتصرف

و سزاوارتر بتصرف کردن در جمیع امور دین و دنیای شما از خود شما پس همه
حضار یکبار گفتند بلی یا رسول الله تو اولائی بما از نفسهای ما و شکی و
شبهه در این خصوص نداریم و صاحب اختیار مطلق مائی تو پس خداوندا تو
شاهد و گواه باش بر اقرار و اعتراف ما باینکه رسول تو اولی و سزاوارتر است
بما از خود ما پس حضرت رسول فرمود که پس هر که من مولا و آقا و صاحب اختیار
او میباشم علی ابن ابی طالب مولا و آقا و صاحب اختیار اوست بیت گفت همه
کو را منم مولا و دوست ه ابن عم من علی مولای اوست ه خداوندا دوستی کن
با هر که با علی دوستی کند و دشمنی کن با هر که با علی دشمنی کند و یاری کن هر که
او را یاری کند و مخذول گردان هر که او را مخذول گرداند پس اولاً نظر کردیم
در معنی قول آنحضرت که فرموده است اولی بالمؤمنین من انفسهم
پس در معنی قول آنحضرت که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه دیدیم
که لفظ مولی در لغت در معانی معینه مشخصه چند استعمال شده و میشود
و در غیر آنها استعمال نشده و نمیشود چنانچه ذکر خواهیم کرد و نیز نظر
کردیم و ملاحظه نمودیم که بفهمیم که باعث آن چه بود که رسول خدا ص
در همین ظهر که نهایت شدت حرارت هوا بود و هوا در نهایت گرمی بود
در آن مکان بی آب و گیاه که هرگز منزلگاه نبود و اکثر اهل قافله گذشته

بودند و بعضی هنوز بان مکان نرسیده بودند توقف فرموده امر با جعنا آ
و اجتماع تمام حاج نمود و خطبهٔ بان طولانی خوند دیدیم و دانستیم که نمیشود
که بگوییم که باعث آن حرکت درانوقت امری بود که مردم قبل از ان هم آن امر را
میدانستند و پیغمبر درانوقت تکرار فرموده برایشان و ثانیاً آن امر را ذکر
فرمود که در اذهان ایشان خوب قرار گیرد و از خاطرشان محو نشود یا آنکه
امری بود که ذکر آن و بیان کردن آن فایده برای ایشان نداشت زیرا که هرگاه
باین معنی قائل شویم و بگوییم که باعث آن حرکت را که درانوقت از رسول
خدا صادر شد تمام مسلمانان پیش از آن هم میدانستند و تکرار ذکر
آن درآنوقت اصلاً ثمرهٔ و فایدهٔ نداشت مگر تاکید و مبالغه چنانچه
مذکور شد لازم میاید که رسول خدا عابث باشد و فعل لغو و عبث
ازاو صادر شده باشد و بطلان این معنی بمقتضای مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
مَا رَأَى و بمضمون إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى بر هر ذی شعوری ظاهر است
و اگر گوییم که عبث لازم نمیاید و فایدهٔ آن حرکت درانوقت همانی بود
که ذکر شد میگوییم که هرگاه مقصود رسول خدا این بود که تاکید نماید
آن امری را که قبل از آن میدانستند لازم نبود که درانوضع و در آن
وقت و بان طریق تاکید نماید بلکه وقت دیگر و جای دیگر و طور دیگر



هم ممکن نبود پس باعث آن حرکت درانوقت لا محاله حکایت عجیبی و قصهٔ
غریبی بوده که نهایت اعتنا بشانش بوده چنانچه مرویست که روح الامین
سه مرتبه بامر رب العالمین بر سید المرسلین نازل گردید و در باب تبلیغ
و رسانیدن آن امر به ایشان مبالغه و تاکید از جانب خدا رسانید و آیه بلغ و الا
فما بلغت رسالته را بر آنحضرت خواند و اما آن معانی که لفظ مولی در
لغت در آنها استعمال شده و استعمال آن در غیر آنها شنیده نشده پس بدانکه
لفظ مولی بحسب لغت چند معنی احتمال دارد یکی مالک عبد یعنی خداوند
بنده هم چنانکه شخص مالک میشود عبد را و اختیار دارد که بفروشد او را
بخرد و اجاره دهد و غیر ذلک دیگری معتِق یعنی آزاد کنندهٔ دیگری معتَق
معتق
بفتح تا یعنی آزاد شده از بندگی و این سه معنی میان خاصه و عامه مشهور است
و شکی نیست که رسول خدا هیچیک از این سه معنی را در من کنت مولاه
اراده نکرده است و نمیشود که اراده کرده باشد بجهة اینکه رسول خدا م
ظاهراً مالک مسلمانان نبود و اختیار بیع و شرای ایشان نداشت و
همچنین رسول خدا نمی توانست که مسلمانان را از بندگی خدا آزاد کند
و همچنین کسی رسول خدا را آزاد نکرده بود و نمیتوانست که آزاد کند
و از جمله معانی مولی پسر عم است چنانچه شاعر گفته مهلاً بنی عمنا مهلا

موالینا یعنی بعلت بهٔ پسرعمهای ما را و بمعنی عاقبت نیز آمده چنانچه خدای
عز و جل فرموده وَمَأْوٰیكُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلٰیكُمْ یعنی آرامگاه شما آتش است و آتش
عاقبت شماست یعنی عاقبت امر شما آتش و بازگشت شما بسوی آتش است و بمعنی
خلف و قدام یعنی پیش رو و پشت سر نیز آمده و نیز ظاهر است که رسول خدا
هیچیک ازاین معنیها را اراده نکرده و جایز نیست که اراده کرده باشد زیرا
که هرگاه مرادش از مولا در من کنت مولاه پسر عم باشد یعنی کلام این خواهد
بود که هر کس من پسر عم اویم علی پسر عم اوست و این معنی ظاهر و بدیهی بوده
و همه کس میدانسته‌اند و تکرار آن لغو و عبث بوده خصوص در آن وقت که از شدت
گرمی هوا نمی‌توانستند پا بر زمین گذارند و اما عاقبت و خلف و قدام اگر مراد
از مولا یکی از اینها باشد بدیهی است که عبارت بی‌معنی میشود و فائده هم
ندارد و لکن می‌یابیم لغت را که تجویز میکند که شخصی بگوید فلان کس
مولای من است باین معنی که مالک طاعت من است یعنی اطاعت و انقیاد
و فرمان برداری او بر من واجب است پس چون ثابت شد که جایز نیست
و نمیشود که مراد از مولا یکی از معانی سابقه باشد و محقق شد که اراده
معنی اخری از لفظ مولا بحسب لغت جایز است پس معلوم شد و محقق
گردید که مراد رسول خدا از لفظ مولا در من کنت مولاه فعلی مولاه این

معنی

معنی آخری است و معنی کلام این است که هر کس من مولا و آقا و صاحب اختیار
اویم علی بن ابی طالب نیز مولا و آقا و صاحب اختیار اوست و از جمله چیز هائی
که تاکید میکند این مطلب را و دلالت میکند بر اینکه مراد رسول خدا این
معنی است که در آخر ذکر شد این است که اول فرموده الست اولی بکم من انفسکم
و بعد بلا فاصله فرموده فمن کنت مولاه فعلی مولاه بجهة اینکه معلوم است
و در عرف و لغت مشهور است که هرگاه مردی بمردی بگوید که انت اولی
بی من نفسی یعنی بدرستی که تو اولی و احق و سزاوارتری بمن از خود من
پس شکی نیست در اینکه گردانیده است این مرد آن مردی را که این کلام را
باو گفته است مطاع و اختیار دار خود که هر چه او را مامور کند باید لا محاله
او را اطاعت نماید و موافق اقرار و اعتراف خودش اصلا مخالفت او را
جایز نداند و از امر و نهی او تجاوز نکند و همچنین هرگاه ما از مردی بیعت
بگیریم و اعتراف کند که ما اولی و احقیم باو از نفس خودش دیگر نمیتواند
و جایز نیست که در هیچ باب مخالفت کند ما را زیرا که اگر مخالفت کند
ما را پس اقرار و اعتراف او باینکه ما اولی و سزاوارتریم باو از نفس او اقرار
نخواهد بود و بجهة اینکه هرگاه یکی از اعراب نیز امر کند کسی را بفعلی و لکن
آن کسی که امر میکند واجب الاطاعة نباشد نسبت بان شخص مامور آن

شخص مامور سخن او را نشنود و فرمان او را نبرد و خلاف امرش بکند و آمری
که امر کننده است از او مؤاخذه کند که چرا سخن مرا نشنیدی آنشخص مامور را
مرسد که در جواب بگوید که ای مرد من اولایم بخودم از تو و اختیار خود را دارم
خود میدانم که تو اختیار مرا نداری بتو چه هر کار میخواهم میکنم و هرگاه چنین آمر
و این مقدمات را هم دانستی پس میگوییم که رسول خدا فرمود که الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم یعنی یا نیستم من اولی و احق بمؤمنین از نفسهای
مؤمنین پس همه اقرار کردند و اعتراف نمودند باینکه بلی تو اولی و احقی بما
نفسهای ما پس رسول خدا بطریق تفریع بدون فاصله فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه یعنی هرگاه بقول خود اقرار دارید که من اولی و سزاوارترم بشما از
شما پس هر که من مولای اویم علی بن ابی طالب مولای اوست و از اینجا معلوم
میشود که مراد رسول خدا از لفظ مولاه در من کنت مولاه همان معنی است
که این جماعت برای آنحضرت اقرار کردند و همه یکبار گفتند بلی یا رسول الله
تو اولی و احقی و سزاوارتری بما از نفسهای ما و حکم تو بر ما جاری است
و اطاعت تو بر ما واجب و لازم است و تو صاحب اختیار مطلق مائی در
جمیع امور دین و دنیای ما و هرگاه مراد رسول خدا از لفظ مولاه در من
کنت مولاه اولی و احق شد و معنی من کنت مولاه این شد که هر کس من اولی

وسزاوارترم

و سزاوارترم باو از نفسش پس معلوم میشود که مراد آن حضرت از لفظ
مولاه در فعلی مولاه نیز اولی و احق است و همین معنی را نیز ابن عباس
که فرمود فعلی مولاه برای علی بن ابی طالب ثابت فرموده است بجهة
اینکه معین میشود که مراد رسول خدا از مولای در فعلی مولاه یکی از آن معانی
باشد که ما عدم جواز اراده آنرا در بارهٔ خودش ثابت کردیم و دلیل
بر عدم جواز ارادهٔ یکی از آنها در اینجا همانست که سابق مذکور شد
پس همچنانکه اراده یکی از آنها در بارهٔ خود رسول خدا جایز نیست
همچنین اراده یکی از آنها در بارهٔ علی بن ابی طالب نیز جایز نیست پس
همان یک معنی آخری باقی ماند یعنی مالک شدن طاعت و فرمان برداری
مسلمانان پس ثابت شد که مراد رسول خدا از مولای در فعلی مولاه
نیز اولی و احق و مالک شدن طاعت مسلمانان است باین معنی که طاعت
و فرمان برداری مسلمانان ملک مطلق علی بن ابی طالب است و احدی را
در او مدخلیتی نیست و هرگاه طاعت و فرمان برداری مسلمانان حق
و مال علی بن ابی طالب شد بنص رسول خدا پس این معنی امامت است
بجهة اینکه امامت مشتق است از ائتمام بانسان و ائتمام بانسان یعنی
اقتدا کردن و پیروی نمودن او و عمل کردن بفعل او و قائل شدن بقول

اوست وامام در اصل لغت تیری است که نمونه است برای انکه
تیرهای دیگر را از روی آن سازند و هر گاه اطاعت مؤمنان بر ذات
علی بن ابی طالب بر خلایق واجب است پس مستحق معنی امامت است و او
امام است نه دیگری پس اگر مخالفین بگویند که رسول خدا باین کلام
یک فضیلتی و شرافتی برای علی بن ابی طالب ثابت کرده است و آن فضیلت
امامت نیست بلکه چیزی دیگر است جواب میگوییم که بلی در ابتدا که این
حدیث بما رسید و هنوز تامل نکرده بودیم در آن این سخن گنجایش داشت
و این احتمال میرفت ولکن بعد از انکه تامل کردیم و جمیع اقسام و احتمالات
باطل شد بجز همان یک معنی که مذکور شد دیگر چگونه میتوان گفت که رسول
خدا ثابت کرده است برای آنحضرت فضیلتی را که غیر از امامت است بلکه
هیچ ذی شعوری این سخن نمیگوید پس اگر بگویند که شاید که از لفظ مولی
معنی اراده کرده باشد که ما ندانیم بجهة اینکه احاطه بتمام لغت نکرده ایم
جواب میگوییم که هر گاه این احتمال جایز باشد پس جایز است که در جمیع
احادیثی که از رسول خدا بما رسیده و در جمیع قرآن نیز بگوییم که شاید
چیزی را اراده کرده باشند که ما ندانیم و بنا برین لازم میاید که هیچ حدیثی
و آیه قرآنی را نفهمیم و این خلاف بدیهة عقل است و نظر باینکه حضرت رسول

اول بار

اول بار استفسار نمود و فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و بعد از
انکه اقرار نمودند و اعتراف کردند بمضمون آن و خدا را شاهد و گواه گرفت
باقرارشان فرمود فمن کنت مولاه فعلی مولاه این است که مردی بجماعتی
گفت الیس هذا المتاع بینی و بینکم نبیعه والربح بیننا نصفان والوضیعه
کذلک فقالوا له نعم یعنی آیا نیست این متاع مشترک میان من و شما
و آیا قرار نشده است میان من و شما که نفع و ضرر و سود و زیان آن
بعد از فروختن نصف با من باشد و نصف با شما آنجماعت اعتراف
کردند و گفتند بلی چنین است که تو میگویی پس آن مرد گفت که فمن
کنت شریکه فزید شریکه یعنی پس هر کس که من شریک او میباشم پس
زید هم شریک او میباشد پس بدرستی که هر صاحب ادراکی میفهمد
که مراد آنمرد از قولش که گفت فمن کنت شریکه همان چیزی است که در
ابتدا آنجماعت را باقرار آورده که بر آن اقرار کردند یعنی شریک بودن
و فروختن متاع و سود و زیان او و بخشش کردن پس گفت فزید شریکه
و باین عبارت همان معنی را برای زید ثابت کرد همچنین قول رسول الله
که اول فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و آنجماعت هم اقرار کردند
و بعد فرمود فمن کنت مولاه فعلی مولاه اعلام و اخبار است باینکه مرادش

از من کنت مولاه همان معنی است که اول آنجماعت اقرار کردند بآن و همان
معنی را بواسطهٔ فعلی مولاه برای علی بن ابی طالب ثابت کرد برای زید بقولش
که گفت فزید شریکه و اصلا میان این دو کلام فرقی نیست پس اگر کسی ادعا
کند و بگوید که جایز است که برای لفظ مولا در لغت معنی دیگر بوده باشد
غیر از آن معانی که ما بیان کردیم پس بیارد آنرا و بگوید که چه چیز است و حال
آنکه سوای این معانی معنی دیگر نخواهد یافت و نخواهد آورد پس اگر
مخالفین اعتراض کنند بر ما بان چیزی که ادعا میکنند آنرا از جهة زید بن
حارثه و غیر او از اخباری که مخصوص خودشان است و غیر از ایشان دیگری
آن اخبار را روایت نکرده است و مضمون آن اخبار این است که مراد رسول الله
از لفظ مولا در من کنت مولاه فعلی مولاه مالک و آقا است یعنی هر کس من مالک
و آقای اویم علی نیز مالک و آقای اوست و سبب صدور این کلام بلاغت نظام
هدایت انجام از سید انام در نظر عوام این است که زید بن حارثه نسبت
بعلی بن ابی طالب سخنی گفت و بی ادبی نمود حضرت فرمود ای زید با مولای خود
چنین تکلم میکنی زید گفت مولای من رسول خدا است نه تو چون این خبر
بسمع حضرت خیر البشر رسید فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کس که
من مالک او میباشم و اختیار بیع و شرا و آزاد کردن او را دارم علی نیز مالک

اوست

اوست و اختیار بیع و شرای او را دارد پس جواب میگوئیم که سزاوار نیست
این سخن برای شما و از این احادیث مطلب شما ثابت نمیشود و مقصودتان
حاصل نمیگردد بجهة اینکه شما میخواهید که خاص گردانید معنی چیزی را
که ورود آن اجماعی و اتفاقی میان ما و شماست بواسطهٔ خبری که مخصوص
شماست و غیر از شما دیگری آنرا نقل نکرده و خبری از آن ندارد و این
خلاف قاعده و قانون حساب است بجهة اینکه ما نیز اخبار بسیار
و احادیث بی شمار چند در دست داریم که تاکید میکنند و تقویت
مینمایند معنی من کنت مولاه فعلی مولاه را و دلالت میکنند بر اینکه
رسول خدا بعبارت من کنت مولاه فعلی مولاه آنحضرترا خلیفه
و جانشین خود کرد و اطاعت او را بر همه کس واجب گردانید و در
خصوص نص رسول خدا و علی بن ابی طالب بما رسیده است پس خبر مخصوص
ما که دلالت میکند بر معنی خاص یعنی خلافت آنحضرت بازاء خبر مخصوص
شما که دلالت دارد بر معنی خاص یعنی مالک بیع و شرا بودن و خبر من کنت
مولاه بر عموم خود باقی است استدلال میکنیم هر یک از ما و شما بآن
بمقتضای اینکه لغت و استعمال اهل لغت و تقسیم کردن کلام باقسام چند
و رد کردن آن اقسام بسوی صحیح از آنها اقتضا مینماید و آن چیزی که

که برای ما میباشد از جنس اجماعی اتفاق و دلالتی که دارد برای شما نمیباشد
و از این گذشته بخصوص آنچه در بارهٔ زید بن حارثه ادعا کرده اید و گفته اند
که صدور عبارت من کنت مولاه از رسول خدا بجهة زید بن حارثه
بوده و غرض حضرت رسول این بوده که همچنانکه من مولای زید میباشم
علی نیز مولای اوست پس میگوئیم که شما خود احادیثی چند نقل میکنید
و در کتابهای شما هست که دلالت میکند بر اینکه زید بن حارثه در غزوهٔ
موته با جعفر بن ابی طالب کشته شده بوده و آن غزوه پیش از مقدمهٔ
غدیر خم بوده بجهة اینکه مقدمهٔ غدیر خم بعد از حجة الوداع بوده
و رسول خدا بعد از حجة الوداع دو سه ماه زیاده در حیاة نبوده پس
هرگاه شما خود احادیثی چند درست داشته باشید که نقیض آن احادیثی
باشد که در بارهٔ زید بن حارثه ادعا میکنید دیگر چگونه میشود که احادیثی
که در بارهٔ زید ادعا میکنید حجت شود برای حدیثی که مجمع علیه و اتفاقی
ما و شماست و اگر چنانچه فرضا زید در غدیر خم هم حاضر میبود حضور او
برای شما حجت نبود و خاصیتی نداشت بجهة اینکه تمام عرب این معنی را
میدانستند که هر کس غلام رسول خدا میباشد البته غلام اهل بیت و پسر عمهای
آنحضرت نیز هست و این معنی در میان عرب مشهور و متعارف است



وجایز نیست که رسول خدا بگوید ایها الناس بدانید آنچه را پیش از این
دانسته اید و میان شما معروف و مشهور است و اگر همچنین کلامی جایز باشد
که کسی بگوید پس جایز است که کسی بگوید که پسر برادر پدر رسول خدا پسر عم
رسول خدا نیست پس رسول خدا برخیزد و بگوید که هر کس پسر برادر پدر من است
پسر عم من است و هر ذی شعوری میداند که این سخن را هیچ سفیهی نمیگوید
پس اگر کسی بگوید که از برای ماست که نقل کنیم در هر حدیثی که از اصحاب
ما بما رسیده است آن چیزی را که دلالت میکند بر معنی من کنت مولاه فعلی
مولاه جواب میگوئیم که این سخن بسیار نامربوط است و غلط فاحشی کرده
بجهة اینکه همچنانکه از برای تو است که نقل کنی در هر خبری که از اصحاب خویش
رسیده است آنخبری را که دلالت میکند بر معنی من کنت مولاه فعلی مولاه
همچنین از برای ماست اینکه نقل کنیم در هر چیزی که از اصحاب ما بما رسیده
است آن چیزی را که دلالت میکند بر معنی من کنت مولاه فعلی مولاه
پس خبری که مخصوص ماست مقابل آنخبری است که مخصوص شماست پس
باقی میماند خبر من کنت مولاه فعلی مولاه که اجماعی و اتفاقی است میان
ما و شما بدون معارض و حجت میشود بر شما و بطریقی که بیان کردیم دلالت
میکند بر مقصود و مراد ما یعنی امامت و خلافت علی مرتضی بعد از

رسول خدا پس اگر کسی بگوید بما که هرگاه راست میگویید شما اینجا
رسول خدا تصریح نفرموده بخلافت و جانشینی علی مرتضی و رسول
خدا را چه چیز باعث شد بر اینکه در بارهٔ علی ابن ابی طالب سخنی بفر
ماید که محتاج بتاویل باشد و باعث اختلاف امت و نزاع و جدال ایشان
شود بایست صریحا بوضعی که اصلا احتمال خلاف نبود و برای احدی
مجال انکار و چون و چرا نباشد مطلب را ادا نماید جواب میگوییم که
هرگاه از این حرفهای بیهوده تو لازم آید که حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه باطل باشد و سخن رسول خدا نباشد یا اینکه مقصود رسول
خدا از این کلام استخلاف یعنی جانشین خود ساختن علی ابن ابی طالب
و واجب گردانیدن اطاعت و بر خلایق نباشد بجهة اینکه این عبارت
قابل توجیهات و تاویلات بسیار است یا بجهة اینکه غیر از این عبارت
عبارت دیگر هست که دلالتش بر این مطلب از این عبارت ظاهر تر است
پس همین طور ناخوشی بر تو نیز وارد میاید زیرا که اگر تو معتزلی
میباشی و مذهب معتزله داری میگوییم که اینکه خدای عز و جل در کتاب
خود فرموده است لا تدرکه الابصار و تو از ان استدلال میکنی بر عدم
رؤیت او تعالی شانه و میگویی که مراد خدا از این کلام این است که لا یری

یعنی دیده نمیشود

یعنی دیده نمیشود چندین معنی دارد و صریح نیست در مقصود تو و همچنین
میگوییم که اینکه خدای عز و جل فرموده است وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ
اراده نکرده است باین کلام اینکه خلق کرده است جسمهائی را که بندگان
عمل میکنند در ان و از ان چیزها میسازند بلکه مرادش این است که افعال
بندگان نیز مخلوق و آفریدهٔ اوست زیرا که اگر معنی اول را اراده کرده
بود بایست بعبارت واضحی بفرماید که قابل تاویل نباشد و احتمال خلاف
نبود و همچنین میگوییم که اینکه خدا فرموده است وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا
مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا اراده نکرده است که هر کس عمدا مومنی را
بکشد مخلد خواهد شد در جهنم خواه عمل صالحی از او صادر شده باشد
خواه نشده باشد چنانکه شما میگویید بجهة اینکه این کلام صریح در این
معنی نمیباشد و هزار احتمال دیگر دارد و اگر چنانچه جبری میباشی جبری صح
و مذهب اشعری داری همان چیزهائی که بر معتزله لازم و وارد
امد بر تو نیز لازم است بهمان طریقی که ذکر شد در صورت معتزله بودن سنی اید صح
تو و اگر محدث و اصحاب حدیث میباشی لازم میاید تو را که رسول
خدا نفرموده باشد انکه ترون ربکم کما ترون القمر فی لیلة البدر
لا تضامون فی رؤیته بجهة اینکه کلامی فرموده است که احتمال تاویل دارد

وصریح در مقصود نیست و هرگز رسول خدا نمیفرماید که خدا بچشم دیده میشود
و بدل دیده نمیشود و چون این کلام احتمال چندین معنی دارد و صریح
در معنی مقصود نیست معلوم میشود که مراد رسول خدا از این کلام
دو یعنی که مقصود شما است نیست الحاصل این سخن که چرا رسول خدا
تصریح بخلافت علی ابن ابی طالب نفرموده و این عبارتها که فرموده
اکثری قابل توجیه و تاویل میباشد و احتمال خلاف میرود بسیار
سخن نامربوطی میباشد بجهة اینکه اکثر ایات قرانی و احادیث نبوی
که بزبان عربی میباشد و مخاطبین انها اشخاصی بودند که همه فصیح
و بلیغ بودند بنحوی میباشد و طوری دلالت دارد که دلالت میکند بر
معنی مقصود که اهل ان لسان می فهمند و نمی توانند که بگویند
این کلام مجمل است یا اینکه این ایه متشابه است مگر انکه خواهند از روی
بی انصافی انکار بدیهی کنند و بسا هم هست که فهم معنی مقصود را بعقل
سلیم و طبع مستقیم وا میگذارند بجهة اینکه عقول غور میکنند و در
کلام تامل میکنند و اطراف انرا ملاحظه می نمایند و حق را ان باطل جدا
میکنند با اینکه فهم مراد واگذارده میشود بعقول تا انکه در کلام تامل
کنند و اطراف انرا ملاحظه نمایند و از انجا پی بمقصود برند و حال انکه

هرگاه کسی

هرگاه کسی انصاف بدهد یقین خواهد کرد باینکه هیچ عبارتی نیست
که دلالت کردن او بر خلافت و امامت علی بن ابی طالب و وجوب
طاعت و فرمان برداری تمام امت مران حضرت را از این عبارت فمن کنت
مولاه فعلی مولاه واضح تر و روشن تر باشد بجهة اینکه این کلام کلامی است
که مترتب شده است بر اقرار و اعتراف مسلمانان باینکه اطاعت و فرمان
برداری رسول خدا بر ایشان واجب است و اینکه رسول خدا اولی و احق
است بایشان از خودشان و بعد از انکه ایشان این اقرار کردند رسول
خدا فرمود فمن کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه یعنی
پس هر که من اولایم باو در امور دین و دنیای او از خودش پس علی بن
ابی طالب نیز اولی و احق است باو از خودش و اگر بگوئی که رسول خدا
نفرموده فمن کنت اولی به بلکه فرموده فمن کنت مولاه فعلی مولاه جواب
میگوئیم که معنی فمن کنت مولاه با معنی فمن کنت اولی به من نفسه یکی است
و اصلا و قطعا تفاوتی در معنی این دو عبارت نمیباشد بلکه موافق
قاعده و قانون لغت غیر از این جایز نیست و نمیشود که میان این دو عبارت
در معنی تفاوتی باشد آیا نمی بینی که هرگاه شخصی بجماعتی بگوید که ایا نیست
فلان متاع مشترک میان ما و شما و میفروشم و سود و زیان آنرا تقسیم

میکنیم پس آن جماعت در جوابش بگویند بلی بعد از آن آن شخص بگوید که پس
هر کس من شریک او میباشم پس زید شریک اوست آیا نمی بینی که این چنین
کلام کلامی است صحیح و بی عیب و جهتش این است که شرکت عبارت است
از معنی قول آن شخص که گفت این متاع میان ما و شماست و نفع و ضرر آن را
با هم تقسیم میکنیم و باین جهة است که صحیح است که بعد از آن بگوید که هر کس
من شریک اویم زید شریک اوست و همچنین اینکه صحیح است فرمودن
رسول خدا بعد از الست اولی من کنت مولاه فعلی مولاه بجهة این است که
معنی مولاه با معنی الست یکی میباشد و میان این فقره اختلافی در مضمون
نمیباشد و اگر چنانچه میان دو مضمون این دو فقره اختلاف باشد و لفظ
مولاه که بعد از فاء اولی میباشد معنی و غیر از معنی الست اولی باشد هر عاقلی
میفهمد که این کلام منتظم نیست و اجزاء او باهم مربوط نمیباشد و هیچ معنی
از او فهمیده نمی شود و از جملهٔ هذیان خواهد بود و نسبت دادن این مقوله
کلام بسید انام کفر محض و محض کفر است و هرگاه ثابت شد که معنی من
کنت مولاه با معنی الست اولی بهم یکی است و حال آنکه رسول خدا من کنت
مولاه را یعنی مولاه بودن را برای علی بن ابیطالب ثابت کرده پس اولی
و احق بودن آنحضرت را نیز بمؤمنین ثابت فرموده و مراد از اولی بودن

واجب لاطاعه

واجب الاطاعه بودن است چنانچه قبل از این مذکور شد و ایضا هرگاه چنین
باشد که مراد رسول خدا از مولای در فعلی مولاه اولی بتصرف نباشد چنین
است که از مولای در من کنت مولاه نیز این معنی را اراده نکرده باشد
و در این صورت همان ناخوشی سابق لازم خواهد آمد و لازم میاید که
کلام منتظم نباشد و هیچ معنی از او فهمیده نشود پس بسبب آنچه مذکور شد
محقق گردید که معنی الست اولی بکم من انفسکم این است که رسول خدا
مالک طاعت مسلمانان است و چون آن محقق شد این نیز محقق شد
که معنی من کنت مولاه فعلی مولاه این است که هر کس من مالک و اختیار
دار طاعت او میباشم پس علی مولای اوست یعنی مالک و اختیار دار طاعت اوست
و اطاعت و فرمان برداری او بر آن کس واجب است پس خلافت و امامت
علی بن ابیطالب و مفترض الطاعه بودن او بعد از رسول خدا ثابت و محقق
شد بحیثیتی که احدی را بعد از این مجال شک و شبهه در آن نخواهد بود
و معنی من کنت مولاه الخ این است که هر که من مولای او و آقا و اولی بتصرف و صاحب
اختیار اویم در جمیع امور دین و دنیای او پس ابن عم من علی مولای اوست
یعنی آنچه علی میگوید من گفته ام یعنی من علی میباشم و علی من است و در حقیقت
امتیاز و جدائی میان من و او نیست و ثنا و ستایش مر خداوندی را که توفیق

داد و یاری کرد ما را بر اثبات این مطلب که در حقیقت اگر دیده بصیرت باشد
از ابدع بدیعات میباشد مترجم گوید باب در بیان معنی قول رسول خدا م
که بعلی بن ابی طالب فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
حدیث کرد ما را حسن بن محمد بن سعید هاشمی در کوفه و گفت که حدیث کرد ما را
فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن معمر و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن علی رملی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن موسی و گفت که حدیث
کرد ما را یعقوب بن اسحق مروزی و گفت که حدیث کرد ما را عمرو بن منصور و گفت
که حدیث کرد ما را اسمعیل بن ابان از یحیی بن ابی کثیر از پدرش از ابی هرون
عبدی که گفت سؤال کردم از جابر بن عبد الله انصاری از معنی قول حضرت
رسول م که بعلی بن ابی طالب فرموده است انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی و گفتم که مراد سید انام از این کلام چه چیز است گفت بخدا
قسم که رسول خدا باین کلام آنحضرت را خلیفه و جانشین خود گردانید و اطاعت او را
بر تمام امت واجب گردانید هم در حیات خود و هم بعد از وفات خود پس هر کس
بعد از این کلام شهادت بر خلافت و امامت آنحضرت ندهد از جمله ظالمین
خواهد بود و ترجمه ظاهر این کلام معجز نظام این است که یا علی تو از من بمنزله
هرون از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و نیز حدیث کرد



ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی بن حسن
سکری و گفت که خبر داد ما را محمد بن زکریا و گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن
محمد بن عماره از پدرش از ابی خالد کابلی که گفت شخصی خدمت حضرت امام
زین العابدین عرض کرد و گفت یا ابن رسول الله مردم میگویند که بهترین
مردم بعد از رسول خدا م ابو بکر است و بعد از او عمر و بعد از او عثمان و بعد از او
علی بن ابی طالب پس آنحضرت فرمود که هرگاه چنین باشد پس چه میکنند با آن
حدیثی که سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص از رسول خدا م روایت کرده است
که رسول خدا بعلی بن ابی طالب فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی پس کی بود در زمان موسی مثل هرون مترجم گوید که مراد
حضرت این است که هم چنانکه در زمان موسی کسی مثل هرون نبود بمقتضای
این کلام نیز باید در زمان رسول خدا م کسی مثل علی بن ابی طالب نباشد
مصنف این کتاب قدس سره گوید که اجماع ما و مخالفین ما است که رسول
خدا بکرات و مرات بعلی بن ابی طالب فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی
یعنی یا علی تو از من بمنزله هرون از موسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من
پس میگوییم که ظاهر این کلام معجز نظام این است و دلالت میکند بر اینکه
منزلة علی بن ابی طالب از رسول خدا م در جمیع حالات آنحضرت مثل منزلة

هرون است از موسی در جمیع حالات موسی مگر آنچیزی که استثنا آن را
بیرون کند پس از جملهٔ منازلی که برای هرون بود نسبت بموسی این بود که
هرون برادر موسی بود از پدر و مادر و لکن عقل حکم میکند باینکه رسول خدا
این معنی را اراده نفرموده است و نمیشود که اراده نموده باشد بجهة اینکه
علی بن ابی طالب برادر پدر و مادری آنحضرت نبود و از جمله منازلی که برای هرون
بود نسبت بموسی این بود که هرون شریک موسی بود در نبوة و چون رسول
خدا درین عبارت نبوت را استثنا فرموده و فرموده است که بعد از من
پیغمبری نباشد معلوم میشود که مرتبهٔ نبوت بعد از آن حضرت برای علی بن
ابی طالب نمیباشد و از جملهٔ منازلی که برای هرون بود نسبت بموسی سوای
آنچه مذکور شد منازل ظاهری و منازل باطنی چند بود از جملهٔ آن منازل
ظاهری این بود که هرون بعد از موسی افضل اهل زمان خود بود و محبوب ترین
ایشان بود بسوی موسی و معتمد ترین مردم بود نزد او و اختصاص او بموسی
از همه کس زیاده بود و ایضاً هرون در کاه علم موسی بود و ایضاً هرگاه موسی میمرد
و هرون زنده میبود البته خلیفه و جانشین موسی بود و عبارت انت منی
دلالت میکند براینکه مجموع این منازل و خصلتهائی که مذکور شد برای
علی بن ابی طالب ثابت است و همچنین آن منازل باطنی که برای هرون بود از

موسی

موسی بمقتضای این عبارت همهٔ آنها نیز برای علی بن ابی طالب از رسول
خدا ثابت است مگر آنچه را عقل تخصیص دهد و منع کند ثبوت آنرا برای
علی بن ابی طالب و سوای آن تمام منازل باطنی دیگر نیز برای علی بن ابی طالب
ثابت است و کسی را نمیرسد که بگوید که رسول خدا بعضی از آن منازل
باطنی را اراده کرده است و بعضی دیگر را اراده نکرده است زیرا که اگر
این سخن را بگوید دیگری را هم میرسد که بگوید رسول خدا فلان
بعض معین را اراده کرده است نه آن بعضی را که تو ذکر کردی پس
درین صورت لازم میاید که رسول خدا معنی معین و منزلت مشخصی را قصد
نکرده باشد و این کلام کلام لغوی باشد و نعوذ بالله رسول خدا هذیان
گفته باشد و حال آنکه رسول خدا هرگز هذیان نگفته است و نمیگوید و این
کلامی که از او صادر شده برای آن بوده که مطلبی را بما بفهماند و چیزی را تعلیم
ما نماید پس هرگاه جایز باشد که رسول خدا از این کلام بعضی از منازل را
اراده کرده باشد دون بعضی و قرینه هم نیست که دلالت کند بر تعیین
آن بعض پس از این کلام هیچ چیز فهمیده نمیشود و کلام کلام لغو بی معنی
خواهد بود و چون بطلان این ثابت شد و نمیشود که رسول خدا کلامی بفرماید
که هیچ معنی از او فهمیده نشود و لغو باشد پس واجب است که مراد رسول

از این کلام مجموع منازل و مراتبی باشد که برای هرون بود از موسی مگر آنچه عقل
آنرا اخراج کند یا از استثنا بیرون رود و هرگاه این معنی واجب شد پس ثابت
شد که این عبارت دلالت میکند بر اینکه علی بن ابی طالب فاضلترین اصحاب
رسول خدا و داناترین ایشان است نزد او و اینکه بر رسول خدا واجب است که
هرگاه در میان مسلمانان نباشد او را خلیفه و جانشین خود نماید بجهة اینکه
مجموع این مراتب حاصل بود برای هرون نسبت بموسی پس اگر کسی بگوید که
هرون پیش از موسی مرد و بعد از موسی امام نبود پس چگونه شما قیاس میکنید
امر علی بن ابی طالب را برامر هرون بمحض اینکه رسول خدا فرموده است علی منی بمنزلة
هرون و حال آنکه علی بن ابی طالب بعد از رسول خدا باقی بود جواب میگوئیم که ما
بواسطه قول حضرت رسول ص که فرموده است علی منی بمنزلة هرون من موسی قیاس
کردیم امر علی را برامر هرون و چون جمیع منازل هرون برای مسند نشینی موسی
ثابت شد و بعد از رسول خدا هم باقی ماند پس لا محاله باید که بعد از آنحضرت
خلیفه و جانشین آنحضرت باشد و در این خصوص مثلی برای تو میزنیم که امر بر تو
واضح شود و شک و شبهه برای تو باقی نماند مثلا هرگاه پادشاهی بزید بشر
بگوید که برای زید است بر تو هر روزی که ترا ملاقات میکند یک دینار و بعبارت
اخری هر روزی که زید ترا ملاقات میکند باید یک دینار بدهی باو و دینار برای

عمرو است

عمراست بر تو مثل آنچه شرط کردیم آنرا برای زید پس واجب میشود برای عمرو
مثل آنچه واجب شده بود برای زید پس هرگاه زید سه روز برود پیش
وزیر و سه دینار بگیرد و بعد از آن آمد و شد پیش وزیر را ترک کند
و برود پس عمرو سه روز برود و سه دینار را بگیرد پس از برای عمرو است
که روز چهارم و پنجم و مدت العمر برود پیش وزیر و روزی یک دینار را
بگیرد و بر وزیر واجب است که هر روزی که عمرو پیش او برود یک
دینار را باو بدهد و اگر چه زید زیاده از سه دینار نگرفته است و وزیر را
نمیرسد که بگوید که نمیدهم بتو مگر مثل آنچه زید گرفت بجهة اینکه پادشاه
گفته که هر روزی که زید بیاید نزد تو یک دینار باو بده پس اگر رفته
بود پیش وزیر و دینارها را گرفته بود و همان سخن را بهمان شرط پادشاه
درباره عمرو گفت و عمرو هر روز رفت پیش وزیر پس بر وزیر هم واجب
است که دینارها را باو بدهد هم چنین میگوئیم که هرگاه شرط شده
باشد و مقرر کرده باشد که هرون که وصی موسی بود خلیفه و جانشین
او باشد در میان قومش و بعینه همین شرط برای علی بن ابی طالب شده
باشد و آنحضرت بعد از فوت حضرت رسالت باقی باشد پس البته
واجب است که خلیفه و جانشین آنحضرت باشد در میان امت بهمان طریقی

که در باب زید و عمرو مثال زدیم و ثابت کردیم و مادامی که قیاس نتیجه
میدهد این مطلب هم ثابت و محقق است و لا محاله بمقتضای قیاس باید
علی بن ابی طالب بعد از رسول خداه خلیفه و جانشین آنحضرت باشد
هم چنانکه اگر هرون بعد از موسی می بود خلیفه او می بود پس اگر کسی بگوید
که اگر هرون بعد از موسی می بود خلیفه و جانشین او نمی بود میگوئیم که
چه فرق میگذاری میان این سخن و میان اینکه کسی بگوید تو که
هرون بعد از موسی از اهل زمان خود افضل نبود و پیش موسی معظم
ترین خلایق نبود و در علم نیز نایب موسی نبود بلکه فرقی میان
این دو قول نیست و توهم فرقی نمی باید بجهة اینکه ثبوت تمام این مراتب
برای هرون از موسی مشهور و معروف است و احدی را در آن انکاری
نیست و هرگاه کسی یکی از اینها را منکر شود لازم میآید او را که مجموع را
انکار نماید پس اگر کسی بگوید که این منزله و پایه را که رسول خداه برای
علی بن ابی طالب ثابت کرده در حیوة خودش بود باین معنی که آن منزله در حیوة
رسول خدا برای آنحضرت میباشد و بعد از وفات رسول خدا آن منزله برای
علی بن ابی طالب ثابت نمیباشد جواب میگوئیم که ما ثابت میکنیم و بدلیل
واضح روشن بتو مینمائیم که آن منازل و مراتبی را که رسول خدا کرده اند آنها را

برای

برای علی بن ابی طالب کرده اند آنها را برای او بعد از وفات خود نیز در ایام خود
پس بفهم و خواهی فهمید انشاء الله پس بدانکه از جمله آن چیزهائی که
دلالت میکند بر این مطلب این است که در قوله رسول خداه که فرموده
انت منی بمنزلة هرون من موسی دو چیز است یعنی دو مطلب از او فهمیده
میشود یکی اثبات یک فضیلة و مرتبه برای علی بن ابی طالب نسبت بخودش
و دیگری نفی اینکه بعد از خودش پیغمبری باشد و ما می یابیم که نفی کردن
رسول خدا پیغمبری علی بن ابی طالب را بعد از خودش دلیل است بر اینکه
اگر این مطلب نفی نمیشد جایز بود و گنجایش داشت که کسی توهم کند
که مرتبه نبوة بعد از رسول خدا برای آنحضرت نیز میباشد و آنحضرت
بعد از رسول خدا پیغمبر است بجهة اینکه رسول خدا فرموده که تو از من
بمنزلة هرونی از موسی و هرون پیغمبر بود پس نفی نبوت و پیغمبری واجب
است و بعد از اینکه فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی لا محاله
بجهة رفع آن احتمال و رفع آن توهم واجب است که لا نبی بعدی را
نیز بگوید پس واجب است که نفی کردن حضرت نبوة و پیغمبری را از
جناب مرتضوی در آن وقتی باشد که در همان وقت آن فضیلت و منزلت
برای آنحضرت ثابت کرده اند است بجهة اینکه رسول خداه بسبب

اثبات محض فضیلت و منزلت محتاج نشد بانکه نفی کند نبوت و پیغمبری
علی ابن ابی طالب را بجهة اینکه اگر عبارت انت منی را نمیفرمود هر
محتاج باین که بفرماید الا انه لا نبی بعدی نمیشد پس چون میباشد
نفی رسول خدا نبوت را بجهت فضیلت و منزلتی که موجب نبوت
و پیغمبریست پس واجب است که بوده باشد نفی نبوة در آن وقتی که کرد ثبوت
در انوقت فضیلت و منزلت را برای علی ابن ابی طالب بانکه کردانید
برای او منزله و مرتبه هرون را و اگر چنانچه بود رسول خدا که
نفی کرده بود نبوت را از علی مرتضی در یک زمانی بعد از آن زمانی
که منزلت هرونی را برای او در آن زمان ثابت کرده بود و حال انکه
بگمان مخالفین این است که در زمان بعد رسول منزلتی و مرتبه
برای انحضرت ثابت نکرد پس واجب میشود نبوت انحضرت بجهة اینکه
در این صورت لزوم نبوت در فوه کلام و لازم اوست و مثل این است که
تصریح شده باشد بان و بجهة اینکه استثنا نبوت و پیغمبری از جناب
مرتضوی واقع شده است بعد از وفات جناب نبوی و ثبوت ان منزلت
و مرتبه که مستلزم نبوت است در وقتی بود که نبوت در ان وقت نفی
نشده بود پس چون استثناء نبوت و نفی ان بعد از وفات حضرت

رسالت

رسالت با وجود ان فضیلت و مرتبه در حیات انحضرت موجب نبوت
جناب مرتضوی بود در حیات حضرت نبوی و باعث این بود که شاه
ولایت در حیات حضرت رسالت نبی باشد و منصب نبوة برای او
باشد و این فاسد و باطل است پس واجب است که استثناء نبوت و نفی
ان از شاه مردان در همان زمانی باشد که منزلت و مرتبه هرونی
برای او اثبات شد تا انکه با وجود استحقاق منزلت و مرتبه هرونی
مستحق نبوت و پیغمبری نشود و از جمله چیزهائی که باعث زیادتی
وضوح این مطلب است این است که اگر چنانچه رسول خدا میفرمود که
علی نسبت بمن بعد از وفات من بمنزله هرون است از موسی مگر انکه
در زمان حیات من با من پیغمبری دیگر نمیباشد واجب میشد بسبب
این کلام اینکه ممتنع نباشد که علی ابن ابی طالب بعد از وفات رسول
خدا پیغمبر باشد بجهة اینکه رسول خدا نبوت در زمان خود را نفی
کرد بلکه واجب میشد بسبب این کلام نبوت ان حضرت بعد از وفات
حضرت رسالت بجهة اینکه از جمله منازل هرون نسبت بموسی
یکی نبوت و پیغمبری بود هرگاه چنین شد پس واجب است که رسول خدا
نفی کرده باشد نبوت را از انحضرت در همان وقتی که کردانید برای

ان حضرت دران وقت ان فضیلت ومنزلت داو چون واجب شد که
اثبات فضیلت ومنزلت در وقت نفی نبوت باشد پس واجب است
که اثبات منزلت وگرداندن ان برای انحضرت بعد از وفات حضرت
رسالت باشد زیرا که نفی نبوت هم چنانکه دانستی بعد از وفات است
وهرگاه ثابت شد و واجب گردید که علی ابن ابی طالب بعد از رسول
خدا نسبت بانجناب بمنزلهٔ هرون باشد از موسی در حیاة موسی پس
واجب شد وتحقق گردید که اوست خلیفه وجانشین حضرت رسالت
بعد از وفات در میان امت واطاعت او بر تمام امت واجب است واینکه
اوست اعلم وافضل از تمام خلق بعد از حضرت رسالت بجهة اینکه اینها
منازل ومراتبی است که برای هرون بود نسبت بموسی در حیات موسی
پس اگر کسی بگوید که شاید مراد رسول خدا از لفظ بعدی بعد نبوتی
باشد نه بعد وفاتی یعنی بعد از نبوت وپیغمبری من پیغمبری نیست نه اینکه
بعد از وفات من پیغمبری نیست جواب میگوئیم که پس بنا بر این هر چیزی
که مسلمانان روایت میکنند ومیگویند لا نبی بعد محمد جایز است
که مرادشان این باشد که لا نبی بعد نبوة محمد یعنی نیست پیغمبری بعد از
پیغمبری محمد واله وبعد از وفات پیغمبر جایز است که پیغمبران دیگر

باشد

باشد پس اگر بگوید که مسلمانان مطلع شده اند بر اینکه معنی قول
حضرت رسول که فرموده لا نبی بعدی این است که لا نبی بعد وفاتی
یعنی نیست بعد از وفات من تا روز قیامت پیغمبری پس همین سخن را
ما بخودش میگوئیم در هر حدیثی که به بینیم که پیغمبر فرموده باشد لا
نبی بعدی پس اگر کسی بگوید که صدور این کلام از حضرت خیر
الانام وگفتن بعلی بن ابی طالب انت منی بمنزلة هرون من موسی
در وقتی بود که رسول خدا از مدینه بعزم غزوه تبوک بیرون
رفته بود پس علی را خلیفه خود کرد بر اهل بیت خود پس علی بن ابی
طالب گفت یا رسول الله مرا با زنان وکودکان میگذاری ودیگرانرا
با خود میبری پس رسول خدا فرمود آیا راضی نیستی باینکه باشی
نسبت بمن بمنزلهٔ هرون نسبت بموسی پس این عبارت دلالت بر
خلافت مطلقه نمیکند جواب میگوئیم که این سخن بی معنی است بجهة
اینکه هر چیزی را که روایت میکنی ومیاوری برای اینکه تخصیص دهی
بان معنی خبر مجمع علیه را ما هم در مقابل آن خبری روایت میکنیم
که نقیض خبر تو باشد ودلالت کند بر مطلب ما که نقیض مدعای تو است
پس خبر خاص ما وخبر خاص تو هیچیک برای ما وتو حجت نمیشود پس

خبری که مجمع علیه و اتفاقی میان ما و تو است بر عموم خود باقی است و بیان شد
دلالتش و آن چیزی که دلالت میکند بر آن ورودش بطریق عموم همه
حجت برای ما بر تو نه برای تو بجهة اینکه ما در مقابل آنچه تو روایت کردی
روایت میکنیم که رسول خدا مسلمانان را جمع کرد و گفت که بدرستی که
من علی را بعد از خود خلیفه کردم بر شما و رتق و فتق امور دنیا و آخرت
شما را باو واگذاردم و این عمل که کردم بفرمان خداوند عالمیان بود نه
بخواهش خود و بعد از آنکه از این فقرات فارغ شد برای تأکید مدعا
رو بعلی مرتضی کرده و فرمود یا علی تو از من بمنزله هرونی از موسی فرقی که
هست این است که بعد از من پیغمبری نمیباشد پس این کلامی که از رسول خدا
بعد اللتی واللتیا صادر شد و مطلب و مدعای ما بآن واضح و روشن گردید
مقابل و مقاوم آن خبر خاص شماست و آن خبری که ما و شما هر دو اجماع
کرده ایم بر آن و متفقیم در آن که رسول خدا بعلی مرتضی فرمود انت منی
بمنزلة هرون الا انه لا نبی بعدی بحال خود و بر عمومی که دارد باقی است
و تکلم میکنیم ما در آن بحسب آنچه لغت اقتضای آن میکند و یا اهل عرف
از آن میفهمند و آن این است که این کلام بحسب لغت و قاعده و قانون اصحاب
عربیت و طور فهم عرف صریح است در خلافت و امامت شاه ولایت مرتبت است

یعنی

یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و وجوب طاعت او بر تمام
امت چنانچه تکلم کردیم در آن و شرح کردیم برای تو و اثبات نمودیم
آن را و سپاس و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان که هدایت
کرد ما را براه حق که واضح و روشن است برای هر کس که میل کند و
برود بسوی آن **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول بزوج
بتول و دو فرزند او حسن و حسین که انتم المستضعفون بعدی
یعنی شمائید که ضعیف شمرده خواهید شد بعد از من حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن هیثم عجلی رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را ابو
العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن
عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش
از محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله
که میفرمود که رسول خدا نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم
السلام پس گریه کرد و فرمود انتم المستضعفون بعدی پس از حضرت
عرض کردم که یا بن رسول الله معنی این کلام چه چیز است و مراد رسول سید انام
از مستضعفین چه میباشد فرمود که معنی این کلام و مقصود حضرت خیر
الانام این است که بدرستی که شمائید امامان بعد از من ای مفضل بدرستی که

خداوند عالمیان در قرآن میفرماید که وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ یعنی و اراده داریم ما اینکه
منت کذاریم بر آنهائی که مستضعف شدند در زمین و منافقان بی دینان
ایشانرا ضعیف شمردند و حق ایشانرا از ایشان بظلم و عدوان کرفتند و
بکردانیدیم ایشانرا امامان و پیشوایان دین و بکردانیدیم ایشانرا وارثان
پادشاهی روی زمین پس ای مفضل بدانکه این آیه در شان ماست و جاری است
در ما تا روز قیامت **باب** در بیان معانی الفاظ و عباراتی که در وصف
حلیه همایون و شکل و شمایل موزون جناب نبوی ورود یافته **بیت** ای خدایت
داده بر خوبان عالم سروری ۰ بر تو شد حسن ملاحت ختم چون پیغمبری ۰ وصف
خلق و خلق تو خالق تواند کرد بس ۰ ذرهٔ چه پا و سرها کی رسد پهناوری ۰ کر شود
دریا مداد و بیشها کردد قلم ۰ کی تواند اندکی از اوصاف او را بشمری ۰ بینندکان
مظاهر جمال و جویندکان مقاصد کمال را بنظر بصیرت و حال مشاهده شد که
نور وجود مقدس و کوهر ذات اقدس حضرت سید البشر علیه الصلوة من الملک
الاکبر مطلع انوار تجلیات جمال و مبداء آثار صفات کمال حضرت ایزد متعال و
ذو الجلال است و بسبب تعویق و مصلحت تاخیر ظهور تمام این نور کامل در عرصه
جهان شهود و فضای عالم وجود استکمال ماده و استعداد امتزاجات عنصری

۳۰. کلمه ناصری

بوده تا صورتی که قابل قبول آن معنی و بدنی که مستعد افاضه موانست
و مؤانست آن روح مقدس باشد بدستیاری تربیت آباء علوی
و یاوری تربیت امهات سفلی تکمیل و تتمیم یافته از مکامن بطون غیب
بعرصه بروز و شهود جلوهٔ ظهور نماید پس ظهور کامل و شهود شامل
آن نور مطلق در آن زمان خاص و تعلق و اختصاص او ببدن نبی
دلیل اعتدال مزاج و استواء خلقت و توافق ترکیب و تناسب تألیف
و حسن صورت و خوبی سیرت و تکمیل شکل و شمایل آن مرضیة الخصایل
تواند بود و هذا آن کوهر یکتای قرب و حضور غلغله و شور انا املح در
بحر پایان شهود و ظهور انداخته و خود را به بهترین وصفی که فی
الحقیقه غایت خوبی و سرمایهٔ اوصاف محبوبیت است ستوده
و ارباب وجد و ذوق و اصحاب عشق و شوق هم از آیان در حسن و جمال
تعبیر نموده اند و کفته اند **بیت** شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد ۰
بندهٔ طلعت آنیم که آنی دارد ۰ بدانکه مؤلف کتاب کوید که حدیث کرد
ما را محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی و کفت که حضرت امام حسن ع
فرمود که سؤال کردم از خالویم هند بن ابی هاله تمیمی از حلیه همایون
و شکل و شمایل موزون آن زبدهٔ نتایج حرکات کردون یعنی حلیه رسول

خدا و او مردی بود که بسیار وصف میکرد آنحضرت را پس گفت که از جملهٔ
اوصاف جمیل آن برگزیدهٔ رب جلیل این بود که در نظرها بسیار جلیل
القدر و عظیم الشان بود و هر کس او را میدید بی اختیار در تعظیم و
تبجیلش میکوشید روی مبارکش منور بود و مانند بدر تمام میدرخشید
و سر انورش بزرگ بود نه زیاده از اندازهٔ قامت با استقامتش کوتاه
نبود و بسیار دراز هم نه نهایت با هر بلند قامتی که برفتار آمدی یکسر
و گردن از او بلندتر مینمودی و در هر مجلسی که بنشستی از همه اهل آن
مجلس برکتش بنظر بلندتر می آمدی موی عنبر بویش بسیار جعودت و کجی
نداشت و بر راست کشیده هم نبود میان این و آن بود گیسوی عنبر بیزش
بر بناگوش میرسید و گاهی بلند شده و دسته دسته بر سر دوشش افتاده
رنگ روی مبارکش سفید و نورانی بود جبین مبینش چون خلق کریمش
وسیع و گشاده ابروان کمان نشانش بلند و باریک و در ظاهر نظر بهم پیوسته
می نمود اما بملاحظهٔ باریک بینان موشکاف فاصله بین الحاجبین
بظهور میرسید و در میان دو ابروی آن آب روی جهانیان رگی بود
که در حین غضب ممتلی و عیان میگشت و برگ هاشمی اشتهار داشت
بینی آن مبتّا از خود بینی فی الجمله طول و ارتفاع داشت و مردان را نوری

بود کو دنی

بود کردنش در آمدی و هر که نه از روی تأمل در او نظر میکرد گمان میکرد که
اشم است یعنی استخوان انفش بسیار طویل است و در حقیقت چنان
نبود که او گمان کرده بود محاسن شریفش بسیار و انبوه خدین سعد بیش
از استخوان روی مرتفع نبود اما از غایت ارتفاع نور چون لوح قمر
بپیوسته منظور اصحاب حضور بود مترجم گوید که چنین روایت شده است که
چشمان منور آن نور دیدهٔ عالمیان در عین حسن و ضیا سوادش در
غایت سیاهی و بیاضش در نهایت سفیدی و در سفیدی و سیاهی آن
رگهای سرخ می نمود و چنین گفته اند که آن مردم دیدهٔ عالم بادام چشم بود و قوت
باصره اش بمرتبه بود که در تاریکی چنان میدید که در روشنائی هر شب
عنایت قدم نرگس چشم همایونش را بنظارت کحل الجواهر بینش و دقت
نظر بیاراسته و کحال لطف و کرم سرمه ما زاغ البصر بمیل الم تر الی ربک
در دیدهٔ جهان بینش کشیده دهان معجز بیانش گشاده اما در نهایت
ملاحت بود دندان گوهر نشانش سفید و براق و اطراف آن باریک
میان دندانهای مبارکش گشاده از سینه باسکینه اش تا ناف خطی باریک
از موی کشیده و باقی اجزای سینه و شکمش بی موی و ساده گردنش از دوش
بلند شده و در صفا مانند نقره و در حسن صورت و لطافت صنعت

بود که گو یا نقاش کشیده بود بالجمله تمام اعضایش در خلقت بحد کمال و بنهج اعتدال
بود گوشت بدن مطهرش متماسک بود و رخاوت نداشت شکم و سینه اش
میان شانهای مبارکش کشاده و عریض بود صح
هموار و باهم یکسان میان دو دوشش فاصله بسیار بود سرهای استخوان اعضایش
بزرگ قوی بود اعضایش که از لباس عاری بود بسیار نورانی و رخشی بود و ساعد و منکب
و اعالی سینه ی کینه اش موی داشت زند و ساعدش طویل و کفش کشاده و وسیع و اندک
با خشونت و غلظت بود انگشتان دست و پایش در بزرگی انگشت نما
ساقهای پاهای آنحضرت هموار و کشیده بود زیر قدمش از زمین برداشته و بر آن
و اصلا کوه و نا همواری دران نبود صح
متصل نبود و پشت پای راه نمای آسمان پیمایش املس و نرم اصلا تکسیری نداشت
و نا همواری صح
و باین جهت بود که آب بر آن نمیایستاد و داب آنحضرت در رفتن آن بود که
با حرکت تمام و قوت لا کلام و سرعت اندک و وقار بسیار میرفت نه چون
افسرده دلان پاکشان و افتان و خیزان زیرا که اول مشی متکبران و مرده دلان
و ثانی مشی بیخردان و سبک سران است و باوجود آن سکینه و وقار چنان
و در وقت رفتن سر را راست بلند بر میافکند بحدی که گو یا
بنظر مردمان میامد که از بلندی فرود میاید و هر گاه بسمتی التفات میفرمود
بتمام بدن رو بان جانب مینمود نه اینکه همین روی خود را بگرداند و بگوشه
نگاه کند بیشتر اوقات نظرش بسوی زمین بود و معظم نظر و نگاه کردنش
بگوشه چشم بود هر کس را که ملاقات می نمود مبادرت بسلام میفرمود آن
و کم بسوی مردم نظر میکرد و باسمان کم نگاه میکرد و چون بکسی نظر میفرمود چشم نمیگشود که بتمام دیده نظر کند بلکه بخضوع نظر میکرد صح

حضرت

حضرت فرمود که پس از پی حالها خواهش کردم و گفتم که سخن گفتن رسول
خدا را نیز برای من وصف کن پس گفت که آنحضرت همیشه محزون و غمگین بود
و پیوسته در فکر و اندیشه بود استراحت برای او نبود اکثر اوقات ساکت بود
و آنرا برای خود نمی پسندید
بدون ضرورت سخن نمیگفت و بقدر حاجت میگفت و از گفتار عمل او
ایجاز مخل مختصر بود و کلمات جامعه و سخنان پر فایده که همه محض حکمت بود
و نصیحت بود و حق را از باطل جدا می نمود و سخن را بتمام دهن ادا مینمود و بری
استدقاق میگفت لین الخلق و نرم و نیکو خوی بود تندخوی نبود تمام نعمت
یعنی متکبرانه سخن نمیگفت بلکه دهان از سخن پر میکرد
های الهی نزد او عظیم بود و اگر چه اندک بود هیچ نعمتی را مذمت نمی نمود
ولکن اگر کسی چیزی و چیزی بگر خوب و بدی آنرا معلوم کند او را نیز
مطعومات را محض مدح بسیار نمیکرد صح
مذمت نمی نمود و مدح هم نمیفرمود دنیا و هر چه تعلق بدنیا داشت او را
بغضب نمیآورد و هر گاه حق مغلوب میشد و امری اتفاق میافتاد که
رضای خدا دران نبود دیگر کسی آنحضرت را نمیشناخت و احدی تاب
غضب او را نمیآورد تا انکه نصرت میکرد و یاری می نمود حق را و او را
وا ایستادگی میفرمود
بر کنجود فرا رسید در حین تکلم بهمه کف اشاره میکرد و چون از امری
تعجب مینمود کف با کفایت را منقلب میساخت و گاهی در حین تکلم کف
دست راست را بر بطن ابهام چپ میزد و چون در غضب میشد اعراض

می‌نمود و دران مبالغه میفرمود و آثار غضب در بشرهٔ مبارکش ظاهر
میشد و در وقت شادی چشم مبارک را بر هم میگذارد و بسیار نمی‌خندید
و اکثر خنده‌اش تبسم بود و غایت ضحک او این بود که دندانهای نواجذ
او مانند مروارید غلطان و دانهای تگرگ ظاهر میگردید حضرت امام
حسن ع فرمود که مدتی این حدیث را از برادرم حسین مخفی داشتم بعد
از مدتی که برای او نقل کردم دیدم که پیش از آنکه من برای او نقل کنم
همه را شنیده اند بعد از اینکه تحقیق کردیم و از او سؤال کردم که اینها را
از کجا دانسته معلوم شد که همهٔ اینها را از پدرش پیش شنیده بود و پدرش
مجموع را برای وی بیان کرده بود الحاصل جمیع اعضا و جوارح آن حضرت
تمام خلقت و متناسب بود بلکه تناسب حقیقی و استواء خلقت تمام همان است
که نقاش صنع بقلم قدرت بر لوح پیکر خجسته اثر آن سرور نگاشته و معیار
حسن و جمال و میزان خوبی و کمال صورت بی مثال آن عدیم المثال است
و آنکه در شان آدم وارد شده که انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم
درباره آن سرور بکریمه و صورکم فاحسن صورکم تاکید و تتمیم یافته و چگونه
چنین نبوده باشد و حال آنکه این بدن بی مثال تمثال عقل کل بود که
در عالم شهود متمثل شده بود و پیکر خجسته اثرش نشان روح الارواح

بود که

بود که در فضای عالم اشباح مجسم گشته بود و این مشکاة پر برکات مصباح
نور علی الانوار است که در مصباح دار السلام ایمان و ایقان ضیا بخش گردیده
این صورت زیبا ثمرهٔ کلک قادریست قدرت نما که معنی اول
ما خلق الله القلم از آن ظاهر و هویدا شده این قامت رعنا نهالیست
از جویبار فیض ازل که در ظلمت آباد امکان دست بیضا ببار آورده او
صانع جلیلش بالهام رب جلیل معلوم و مبین است و آیه تابید بنفشهٔ
جعد مشکبویش را بغالیه والیل اذا سجی اندوده قابل اقبال بکلاله
الم نشرح لک صدرک سینهٔ با سکینهٔ او را که گنجینهٔ دفینهٔ فاوحی
الی عبده ما اوحی است از غل و کینه فرو شسته اراده فذیه فرق مبارکش را
بعصابهٔ لعمرک بیاراسته عنایت ازلی قد و قامت چالاکش را بتشریف لعـ
لولاک مشرف ساخته خورشید طلعتی کرد تا آفتاب جمال بی مثالش از مشرق
بطحی طالع و لامع گشت حکایت حسن و ملاحت یوسف کنعان در
چاه مغرب نسیان افتاد تا زینتی که صورت چهره دار عصمت وجود او نور
قمر دارد و لمعات شهود او بی چرخ و کدام نور صد هزار حور از
بهای سعایش سراسیمه وصد هزار نور از ضیای اعضایش در هر تیه
شکوفهٔ گلشن رخسارش خار طی اعتبار دگر دیده گلهای گلستان

زده طراوت عذار آبدارش آتش حسرت در خرمن خوبی افکنده عکس نور

جبینش خاک خجلت بر چهرهٔ زهره و رخسارهٔ ماه پاشیده زلال حیات

بخشش دهانش آب حیات را در ظلمات فوات متواری ساخته لعل لبش

عقیق یمن را چون احجار اندال و دمن بی ثمن گردانیده در رهگذر دندانش

که راحت روح مشتاقان است آبروی سلسلهٔ لؤلؤ و مرجان بر خاک

خواری کشیده از شرم بوی عنبر شمیمش مشک اذفر در جبین نافهٔ آهوی

ختن خون بسته خطا کردم عرق نورانی او را با مشک ظلمانی چه

مناسبت است بلکه لؤلؤ آبدار نایاب همسری و برابری آن گوهر شاهوار

بنا در رده در تنگنای صدف متواری گشت و ابل بن حجر گوید مصافحه کردم

با رسول خدا و بعد از آن مدتی چون دست من عرق میکرد بوی خوش

از بوی مشک از آن میشنیدم و در اخبار وارد شده که نوبتی دلو آبی

پیش آنحضرت بردند از آن دلو آب آشامید پس آب دهن مبارک در

آن انداخت و در چاه ریختند بعد از آن بوی مشک از آن چاه پیدا شد

بر کشیدیم بر سر ترجمه کتاب حضرت امام حسین که فرمود که از پدرم پرسیدم

که چون رسول خدا بخانه میآمد سلوکش بچه نوع بود فرمود که چون آن

حضرت بخانه میآمد اوقات دخول خود را سه قسم میساخت قسمی را در طاعت

وعبادت

وعبادت جناب احدیت مصروف میساخت وقسمی را در نفقهٔ اهل وعیال

میگذرانید وقسمی را بجهت مهمات خاصهٔ خود میگذاشت و در بعض اوقات

این قسم باصلاح حال امت مشغول میشد وخواص واهل فضل وکمال را بنفر خود

حال در این قسم بخود راه میداد و ایشانرا به تحقیق اسرار و هدایت

میگردانید و بوسیلهٔ ایشان عوام از آن اسرار و علوم محظوظ میشدند

پس یکی بود که یک حاجت داشت یکی بود که دو حاجت داشت یکی بود که چندین

حاجت داشت پس مشغول میشد باصلاح امور ایشان و مشغول میگردانید

ایشانرا به چیزی که صلاح ایشان و صلاح سایر امت در آن بود و ایشان

را بخبر صلاح حالشان بود اعلام مینمود و میفرمود که باید که آنکس که در مجلس

من حاضر است بغایبان برساند و باصحاب میفرمود که حاجات کسی که

وقدرت رسانیدن آن بمن ندارد شما بمن برسانید پس بدرستی که هر کس

برساند بپادشاهی حاجت کسی را که خود نتواند رسانید حق تعالی دو قدم

او را در روز قیامت ثابت دارد و از حق در نمیگذشت و هرگاه از

احدی امری صادر میشد که مستحق حدی از حدود خدا و ندی میگردید لا محاله

آن حد را بر او جاری میکرد یا بفعل یا بقول یا بتعزیر یا بحد و اصحاب نزد

آنحضرت میرفتند در حالتی که طالب علم و حکمت بودند و بیرون نمیآمدند تا کسب

انکه استفاده علوم و آداب از او کرده بودند و دیگران را دلالت مینمودند
بر آن علم و ادب حضرت امام حسین ع فرمود که پس پرسیدم از پدرم که آن
حضرت وقتی که در بیرون خانه بود احوالش چگونه می بود فرمود زبان خود را
از ما لا یعنی نگاه میداشت و خاطر اصحاب را تالیف میفرمود و ایشان را متنفر
نمیساخت و کریم هر قومی را گرامی میداشت و امور آن قوم را باو تفویض می
فرمود و خود را از مردم نگاه میداشت بی انکه بساط خلق و طلاقت وجه — و از ایشان در حذر بودم
خود را از ایشان طی کند و تفقد اصحاب بجا میآورد و از حال ایشان متفحص می بود
و تحسین نیک و تقبیح بد مینمود و از حق در نمیگذشت و اصحاب او نیز
از حق نمیگذشتند و هرگز از اصلاح احوال امت غافل نبودند بهترین مردم
پیش او مقرب بودند و افضل ایشان نزد او کسی بود که نیک خواهی او
مسلمانان بیشتر بود و مرتبه کسی نزد او عظیم تر بود که مواساة و معاونت
مردم بهتر مینمود امام حسین ع فرمود که پس سؤال کردم از پدرم از
مجلس آن سرور فرمود که از هیچ مجلس برنخواست و در هیچ مجلس ننشست
مگر بیاد خداوند تع و چون وارد قومی میشد هر جا که مجلس با منتهی میشد
می نشست و اصحاب را باین طریقه امر میفرمود و از خلاف آن نهی مینمود و
هر یک از هم نشینان خود را نصیب و بهره اش میداد و گرامی میداشت

چنانکه

چنانکه گمان کردی که هیچکس نزد آنحضرت از او گرامی تر نیست و هر کس که با آن حضرت
مجالست میکرد آنحضرت صبر میکرد تا انکه آن کس برخیزد و برود و هر کس که — و بیش از آنکس برنمیخواست
حاجتی از او سؤال میکرد حاجت او را بر میآورد یا بسخن خوشی با او میگفت
و خلق او گنجایش تمام مردم داشت و شفقت او نسبت بمردم بمرتبه بود که گویا — و هم را از او گفته بودم
پدر همه است و همه در اجرای حق نزد او برابر بودند مجلس او مجلس علم و حیا
و صبر و امانت بود آوازها در آن مجلس بلند نمی شد و عیب و فحش و مذمت
کسی در مجلس او نبود و اشاعت فلتات یعنی سقطات و زلات اگر از یکی
از اهل مجلس واقع میشد اظهار نمیکردند بلکه اخفا میکردند اصحاب
آنجناب در مجلسش با یکدیگر در مقام عدل بودند و فضل در آن مجلس — و مهربانی و صله و احسان هم
بتقوی بود و با یکدیگر متواضع بودند توقیر کبیر و ترحم بر صغیر بجای
میآوردند و محافظت غریب و ارباب حاجت میکردند پس پرسیدم فرمود که
که سیرت آن حضرت در میان هم نشینان چه بود فرمود که همیشه گشاده
رو بود و خوش خلق بود تند خو نبود و از بسیاری بلند نمیکرد و هرگز
فحش نمیگفت بسیار عیب کننده نبود و بسیار مدح کننده نبود بلکه در هر
امری طریقه اعتدال را مرعی میداشت از هر چیزی که آنرا نمیخواست تغافل
مینمود و احدی از لطف و مرحمت او مأیوس نبود و هر کس که با میدی پیش

او رفت تا امین بر نگشت هرگز با احدی منازعه و مجادله نمیکرد و در بیهوده
مال نبود و سخن مالا یعنی نمیگفت و هرگز احدی را مذمت نمیکرد و سرزنش
نمی نمود و عیب جو نبود و تکلم نمیکرد مگر در امری که امید ثواب در آن بود هر وقت سرور
کم تکلم میفرمود اصحاب سرها را بزیر میانداختند و بجهة تعظیم و اجلال آن
بزرگوار برگزیده ذو الجلال نفس نمیکشیدند و حرکت نمیکردند بمرتبه که کانما
علی رؤسهم الطیر و چون ساکت میشد اصحاب سخن میگفتند و در حضور
ان سرور با یکدیگر نزاع نمیکردند هر گاه یکی از ایشان تکلم میکرد دیگران
ساکت میشدند تا او فارغ شود اصحاب ان حضرت در مجالس و سخن ان
هرجا نمیگفتند بلکه هر کس در اول مطلبی را مذکور می نمود تا اخر سخن
دیگران در ان بود و تا از ان فارغ نمی شدند مطلب دیگری را مذکور
نمی نمودند و در جمیع احوال با اصحاب موافقت میکرد میخندید ند از انچه
ایشان میخندیدند تعجب میکرد از انچه ایشان تعجب میکردند و هر گاه
غریبی میآید که انحضرت را نمی شناخت و از او سؤال میکرد و هرچه
میخواست میگفت و اتفاقا بی ادبی می نمود ان حضرت صبر میفرمود و
متحمل می شد و با او ملایمت می نمود حتی انکه اگر غریبی میآمد و از ان
حضرت سؤال میکرد و بی ادبی نسبت بان جناب از او ظاهر میشد اصحاب

وخواهش میشدند

یعنی کسی با مرغ بالای سرشان
نشسته بود و این مثلی است
در میان عرب در بسیاری
سکوت و حرکت نکردن

و در میان سخن یکدیگر سخن
نمیگفتند

و اصحاب را نصیحت میفرمود که
اگر صاحب حاجتی بیاید او را
اعانت کنند و بمراد برسانند



~~صحبت میفرمودند با او و با یکدیگر میگفتند اعانت کنید او را و چیزی با او بدهید~~
تا برود و قبول نمیکرد مدح و ثنا را مگر از کسی که مکافی بود یعنی کسی که شکر
احسان او میمنمود و میمنمود که منافق نیست و سخن احدی را قطع نمیکرد
تا انکه سخنش تمام میشد بعد از آن یا نصیحت میکرد و امر میکرد او را یا از نهی
میفرمود او را از آنحضرت امام حسین فرمود که پرسیدم از پدرم از سکوت
آنحضرت فرمود که سکوت آنحضرت مشتمل بود بر چهار چیز و از چهار چیز هم کرد
بود یکی حلم و بردباری نیز اکه هیچ انکه این صفت باعث این میشود که شخصی دیر
بخشم آید بسبب این میشود که شخص کم سخن گوید دوم حذر کردن از امور
لا یعنی سیم از آن چهار چیز تفکر بود باین معنی که در وقتی که سکوت اختیار
میفرمود در نظر کردن بسوی مردمان و استماع نمودن سخنان ایشان طریقه
عدالت و سویت را رعایت میفرمود چهارم تفکر بود باین معنی که در هنگام
سکوت فکرش همه در این بود که چه چیز فانی خواهد گردید و چه چیز باقی
خواهد بود و حلم آنحضرت با صبر جمع شده بود پس هیچ چیز او را بغضب نیاورد
و هیچ چیز نیز او را از جای خود بیرون نمی برد که نتواند خود را نگاه داری
نماید و حذر کردن آنحضرت از سخن گفتن نیز چهار منفعت داشت یکی اینکه
اصل سکوت صفت خوبیست و مستلزم ترک بسیاری از قبایح است پس

آنهم باندازه

یعنی سکوتش از جهت خوف
و اندیشه از سخن گفتن بود هم
برای این بود که هم

یعنی فکرش در امور دنیا
و آخرت بود هم

و علاوه ملازمت بر کارهای خیر
میفرمود که مردم اقتدا کنند باو
و پیروی او نمایند هم

چون مردم میدیدند که رسول خدا ساکت است ایشان نیز اقتدا باو میکنند
و ساکت میشدند دیگر اینکه در وقتی که آنحضرت ساکت بود در فکر اصلاح
امر امت بود و نیز در فکر این بود که چیزی بایشان تعلیم کند که خیر دنیا
و آخرتشان در آن باشد **باب** در بیان معنی ثقلین و معنی عترة حدیث
کرد ما را حسن بن عبد الله بن سعید عسکری و گفت که خبر داد ما را
محمد بن احمد بن حمدان قشیری و گفت که حدیث کرد ما را مغیرة بن محمد بن
مهلب و گفت که حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن
داود از فضیل بن مرزوق از عطیه عوفی از ابی سعید خدری که گفت که
رسول خدا فرمود که بدرستی که من دو چیز در میان شما میگذارم که
یکی از این دو اطول است از دیگری و آن کتاب خداست که بمنزله ریسمانی است
که کشیده است از آسمان بزمین و یکطرف آن در دست خداست و طرف
دیگرش در دست عترة من است و بدانید که این دو هرگز از هم جدا نمیشوند
تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر راوی میگوید که از ابو سعید
پرسیدم که عترة آنحضرت کیست گفت عترت او اهل بیت اوست و نیز حدیث
کرد ما را محمد بن جعفر بن حسن بغدادی و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله
بن محمد بن عبد العزیز و گفت که حدیث کرد ما را بشر بن ولید و گفت

یا بامری قیام نماید

که حدیث

که حدیث کرد ما را محمد بن طلحه از اعمش از عطیة بن سعید از ابی سعید
خدری که گفت که رسول خدا فرمود که بدرستی که نزدیک است که مرا بخوانند
و از میان شما بروم و این دار فانی را وداع کنم پس بدرستی که میگذارم
در میان شما دو چیز سنگین را که یکی کتاب خداست و آن دیگری عترت من
است کتاب خدا ریسمانیست که میان آسمان و زمین کشیده شده و عترت
من اهل بیت من اند و بدرستی که خداوند لطیف خبیر که بر بواطن
امور مطلع است بمن خبر داده است که این دو تا از هم جدا نمیشوند تا
آنکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند پس ببینید که چه میکنید بعد
از من با این دو و چگونه خلافت من میکنید در این دو و نیز حدیث
کرد ما را علی بن فضل بغدادی و گفت شنیدم از ابا عمر رفیق ابی العباس
که نامش ثعلب بود که میگفت شنیدم از ابی العباس ثعلب در وقتی
که شخصی سؤال کرد از او از معنی انی تارک فیکم الثقلین و اینکه
چرا این دو را ثقل میگویند گفت بجهة اینکه تمسک باین دو و پیروی
کردن این دو بسیار بر شخص گران است و نیز حدیث کرد ما را احمد بن
زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از

حضرت امام جعفر صادق از پدرش از محمد بن ابی عمیر از غیاث علی از پدرش
علی بن الحسین از پدرش امام حسین ع که فرمود که شخصی از حضرت امیر المؤمنین
سؤال کرد از معنی قول حضرت رسول ص که فرمود انی مخلف فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی اهل بیتی که معنی عترت چیست و مقصود از او کیست پس
در جواب او فرمود که عترت رسول خدا ص منم و دو فرزندم حسن و حسین
و نه امام دیگر اند از ذریه حسین که نهم ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان است
و ایشان از کتاب خدا و عمل بآن مفارقت نمیکنند و کتاب خدا نیز از
ایشان مفارقت نمیکند تا آنکه بر سر حوض کوثر وارد شوند بر رسول خدا
و نیز حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن
علی بن حسین عسکری از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره از
پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین
از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب ع که گفت که گفت رسول
خدا ص که بدرستی که من دو چیز سنگین را در میان شما خلیفه و جانشین خود
میگردانم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیت من اند و بدرستی
که این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من باتفاق یکدیگر
بر سر حوض کوثر مثل این دو انگشت من و دو انگشت سبابه خود را بهم ضم

فرمود

فرمود پس جابر انصاری برخاست و گفت یا رسول الله عترت تو کیست
فرمود علی و حسن و حسین و امامانی که از ذریه حسین میباشند تا روز
قیامت مصنف این کتاب قدس سره گفت که محمد بن بحر شیبانی در
کتاب یاقوته که از مصنفات اوست از محمد بن عبد الواحد که رفیق
و مصاحب ابی العباس ثعلب بوده نقل کرده است که گفت که حدیث کرد
مرا ابو العباس و گفت که حدیث کرد مرا ابن اعرابی و گفت که عترة قطعهای
بزرگ مشک است که در نافه است و مصغر او عتیرة است و نیز عترت
درختی را گویند که بر در سوراخ سوسمار میروید و هر وقت که سوسمار
از سوراخ بیرون میاید خود را بآن درخت میمالد و باین جهت آن درخت
نمو نمیکند و بزرگ نمیشود و اعراب هر گاه خواهند که برای ذلت شخصی
مثل بزنند میگویند فلان اذل من عترة الضب یعنی فلانکس ذلیل تر است
از درخت سوسمار و مصغر او نیز عتیره است و آب دهانرا که خوشگوار
باشد نیز عترة گویند و تصغیرش عتیره است و فرزند و فرزندزادگان
شخصی را که از صلب او میباشند نیز عترة گویند و از این جهت است که
ذریه حضرت رسول را ص که از صلب علی بن ابی طالب و فاطمه میباشند عترة
آنحضرت میگویند ثعلب گفت که پس باین اعرابی گفتم که هر گاه چنین است

پس چه چیز است معنی قول ابی بکر در سقیفه بنی ساعده که گفت نحن عترة
رسول الله ص گفت مراد ابی بکر این است که ما اهل شهر و دیار رسول خدا ام
میباشیم و اما عترة حقیقی آنحضرت لا محاله فرزندان فاطمه اند و لیس
دلیل بر اینکه ابو بکر و امثال او داخل عترة سهل است که داخل امت هم
نیستند بر کردانیدن اوست و فرستادن علی بن ابی طالب با سورة
برائة بمکه و اینکه حضرت رسول ص فرمود که نمیرساند این پیغام او نبرد
این سوره را بمکه و اهل مکه مگر من یا کسی که از من است پس سوره را
از ابو بکر گرفت و داد بآن کسی که از او بود پس هر گاه ابو بکر بحسب نسب
داخل عترة میبود و مراد آن معنی نبود که این اعرابی مذکور نبوده ممکن
نبود که رسول خدا او را بر کرداند و سوره را از او بگیرد و بعلی بن ابی
طالب دهد و او را بمکه فرستد و بعضی گفته اند که عترة سنگ عظیمی
میباشد که سوسمار چون بسیار بی ادراک است و اکثر اوقات منزل
خود را گم میکند برای اینکه آن سنگ برای او نشانه باشد زیر آن
مقام میکند و ماوی مینماید و بعضی گفته اند که عترة ریشه درختی است
که بریده شده و ثانیا آن ریشه روییده و سبز شده و عترة در غیر این
معانی که ذکر شد نیز استعمال شده چنانچه حضرت رسول ص فرموده لا
تذبح

تذبح ولا عتیرة یعنی نه ذبح کردن شتر لازم می دارد و نفعی می بخشد و نه
ذبح عتیرة یعنی گوسفند اصمعی گفته است که در ایام جاهلیت مردی نذر
میکرد که هر گاه عدد گوسفندان او بصد برسد آن گوسفندی را
که از همه گوسفندانش بهتر است ذبح کند چون عدد گوسفندش بصد
میرسید پشیمان میشد پس بجهة اینکه وفا کرده باشد بنذر آهوی
چند صید میکرد و آنها را پیش بتهائی که آنها را خدای خود میدانست
عوض گوسفند ذبح میکرد چنانچه شاعر در این معنی گفته است که
عنتاً باطلاً وظلماً كما تعتر عن حجرة الربيض الظباء یعنی عذاب میکنند
او را بسبب گناهی که از غیر او صادر شده هم چنانکه ذبح میکنند آهو را
عوض گوسفندی که نذر کرده اند اصمعی گفته است که عترة در لغت
بمعنی باد نیز آمده و نیز درختی است کوچک و پر شیره که در نواحی طائف می
روید و آلت رجولیت را نیز عتر میگویند و ریاش گفته است که از
اصمعی پرسیدم که عترة چه چیز است گفت عترة گیاهی است مانند مرزنجوش
که بر روی زمین پهن میشود و شاخ و برگ بسیار دارد مصنف
کتاب رحمه الله گفته است که عترة رسول خدا علی بن ابی طالب است و
ذریات حضرت که از فاطمه زهرا صلوات الله علیها بهم رسیده اند

وسلم له پیغمبر و ایشان کسانی اند که خداوند عالمیان که ایشان را امام و پیشوای
خلایق کردانیده چنانچه پیغمبر خبر داده است دوازده نفرند اول ایشان
علی بن ابی طالب است و آخر ایشان جناب قایم صلوات الله علیهم و این
معنی که ما برای عترة ذکر کردیم با جمیع آن معانی که اهل لغت برای او کفته اند
مناسبت دارد و درست میاید بجهت اینکه شکی نیست در اینکه دوازده
امام در میان فرزندان بنی هاشم و فرزندان ابو طالب مثل پارهای شکری
میباشند که در نهایت است و علوم و معارف ایشان نزد خردمندان در به
ذایقه ایشان کوارا است زیرا که آنچه میفرمایند همه حق و مطابق واقع است و نفس
بان مطمئن میشود و آرام میکیرد و شکی برای او باقی نمیماند و همچنین ایشانند
آن درختی که رسول خدا اصل اوست و علی بن ابی طالب فرع اوست و سایر امامان
شاخهای آن درخت اند و شیعیان ایشان برکهای آن درخت اند و علم
ایشان میوه آن درخت است و همچنین ایشان اصول اسلام و ارکان ایمانند
و همچنین ایشانند هدایت کنندکان و راه نمایان خلق و خلق بایشان هدایت
می یابند و نیز ایشانند اصل و ریشه آن درخت بریده شده چه ظلمها که بر ایشان
شد چه جفاها که از دشمنان نکشیدند و لکن با وجود آنها نقصی و عیبی برای
ایشان بهم نرسید زیرا که خدا ایشان را عزیز کرده بود و اطاعت و فرمان بری

ایشان‌را

ایشان را بر خلایق واجب کردانیده بود و کسی را که خدا عزیز کرده بندکان
نمیتوانند او را ذلیل کردانند والله متم نوره ولو کره المشرکون و نیز ایشانند
که از دشمنان رسید بایشان آنچه رسید و حال آنکه کناهی از ایشان صادر
نشده بود و نیز ایشانند چشمهای علم و معرفت و معادن رافت و رحمت و نیز
ایشانند مرد در حقیقت زیرا که از دنیا و ما فیها کذشته بودند و بغیر از
رضا و خشنودی خدا چیزی دیکر نمی جستند بلی بدنیا دل نبستند هر که مرد است
و نیز ایشانند جند خدا یعنی لشکر خدا و این معنی نیز مناسب است با آنچه
اصمعی کفته که عترة یعنی باد نیز آمده زیرا که رسول خدا فرموده که بادان
لشکرهای بزرک خدا است و عذاب است نسبت بقومی و رحمت است نسبت
بقومی دیکر و ایشان همچنین بوده اند مانند قرآن که مقرون است بایشان
و از یکدیکر جدا نمیشوند تا آنکه نزد حوض کوثر بر پیغمبر وارد شوند و
هم چنانکه قرآن برای بعضی شفا و رحمت است و برای بعضی سبب خسران
و ضلالت چنانکه خدای عز و جل فرموده است که وننزل من القرآن ما هو
شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا یعنی فرو فرستادیم
بر تو قرآنرا که شفاست مر امراض را و رحمت است مر مؤمنان را و نمی افزاید ستمکاران را
مکر زیان کاری همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم برای مؤمنین شفا

ورحمت اند وبرای کفار ومنافقین سبب عذاب ونقمت وهمچنین ایشانند
اصحاب مشاهد مختلفه ومراقد متفرقه که هر یك در مکانی مدفونند اما حین
وبرکت ایشان تمام مشرق ومغرب را فرا گرفته است مترجم گوید مناسبت
این معنی که مصنف برای عترة ذکر کرد با هر یك از آن معانی که عترة در لغت در
آن معنی استعمال میشود بر اهل خبرت وبصیرت مخفی نخواهد بود **باب**
در بیان معنی آل واهل وعترة وامت حدیث کرد مرا پدرم خدا رحمت کند او را
وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن حسن از جعفر بن
بشیر از حسین بن ابی العلا از عبد الله میسره که گفت که بحضرة ابی عبد الله گفتم
که ما میگوییم اللهم صل علی محمد وآل محمد وجمعی میگویند که ما آل محمدیم بغیر ما
که آل محمدیم چه کسانند تا ما بدانیم پس آنحضرت فرمود که آل محمد کسی است که وایشان را بشناسیم
خدا حرام کرده است نکاح او را بر محمد صلعم ونیز حدیث کرد ما را احمد بن حسن رحمه الله
وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابراهیم بن
اسحق از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش که گفت که خدمت حضرت ابی عبد الله
عرض کردم وگفتم فدای تو شوم آل محمد کیست فرمود که آل محمد ذریه محمد است
گفت که پس عرض کردم وگفتم که پس بفرما که اهل محمد کیست فرمود اهل محمد
ائمه اثنی عشرند پس گفتم که پس اینکه خدای عز وجل میفرماید ادخلوا آل

فرعون

فرعون اشد العذاب چه معنی دارد فرمود بخدا قسم که قصد نکرده است
مگر دختر فرعون را ونیز حدیث کرد ما را پدرم رحمت کند خدا او را وگفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن علی بن فضال از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر که گفت که
حضرت ابی عبد الله عرض کردم وگفتم یا ابن رسول الله آل محمد کیست فرمود
ذریه اوست پس گفتم اهل بیتش کیست فرمود اهل بیت او امامانی اند
که اوصیای اویند پس گفتم عترة او کیست فرمود عترة او اصحاب عباءاند
یعنی علی بن ابی طالب وفاطمه وحسنین پس گفتم امت او کیست فرمود امت
او آنانند که ایمان آورده اند باو وتصدیق کردند او را در هر چه از جانب
خدا آورده است ومتمسك شدند بعد از او بدو ثقلی یعنی بان دو چیز سنگینی
که مامورند باینکه متمسك شوند بان وآن کتاب خداست وعترة او یعنی
اهل بیت او که خدا هر رجس وپلیدی را از ایشان زایل کرده وپاك کرده است
ایشان را پاك کردنی وآن دو یعنی کتاب خدا وعترة رسول خدا صلعم خلیفه
وجانشین آنحضرت اند در میان امت بعد از آنحضرة

**باب** در بیان معنی امام مبین حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
صقر و زکی و گفت که حدیث کرد ما را عیسی بن محمد علوی و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن سلام کوفی و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن عبد الواحد
و گفت که حدیث کرد ما را حرث بن حسن و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
اسمعیل بن صدقه از ابی الجارود از ابی جعفر محمد بن علی الباقر از پدرش
از جدش که آنحضرت فرمود که چون آیه وکل شیء احصیناه فی امام مبین
بر حضرت سید المرسلین نازل شد ابو بکر و عمر برخاستند و گفتند که یا رسول
الله آیا این امام مبین قرآن است فرمود نه پس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
آمد پس رسول خدا فرمود که این امام مبین است این است آن امامی که ضبط
کرده است خدا در او علم هر چیزی را و هر چیز بیان اند و چیزی نیست که
ندانند مصنف این کتاب میگوید که در بغداد از ابا بشر لغوی سؤال کردم
از معنی امام پس گفت که امام در لغت عرب پیشرو مردم را گویند یعنی آن
کسی که مردم اقتدا میکنند باو در جمیع افعال و احوال چه روی و سیمای
و نیز امام آن ریسمانی را گویند که بنایان قد و اندازه بناها و عمارتها را بآن
شخص مینمایند و نیز امام آنکس را گویند که در سفر در تاریکی شب دلیل و راه
نمای اهل قافله است و نیز امام آن دزدی را گویند که در دار الضرب یعنی ضراب



خانه دزدها را با وی میسنجند و خوب و بدی آنرا میفهمند و نیز امام آن ریسمان بنا را
گویند که دانه‌های گردن بند را با وی بنکانند و نیز امام آن تیری است که او را
نمونه قرار میدهند و تیرهای دیگر از روی آن میسازند حدیث کرد ما را
ابو العباس محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه و گفت که
حدیث کرد ما را ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن بن قاسم
نوسینه و گفت که حدیث کرد مرا قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز بن
مسلم که او گفت که ما در خدمت حضرت امام رضا بودیم در مرو پس در همان
چند روزی وارد مرو شدیم در جمعه اول رفتیم بمسجد جامع مرو پس
اهل مسجد مسئله امامت را در میان آوردند و گفتگوی بسیاری در آن
باب کردند و کثرت اختلافات مردم را در آن نقل نمودند پس من داخل
شدم بر مولای خود و آن گذارش و گفتگوهائی را که در مسجد واقع شده
بود خدمت آقای خود عرض کردم پس آنحضرت تبسمی فرمود و بعد از آن
فرمود ای عبد العزیز مردم جاهل و نادانند و گول خورده‌اند در امر دینشان
و بمرادت افتادند که در امر دین خود برای و اعتقاد خود عمل کردند
ای عبد العزیز بدرستی که خدای عز و جل پیغمبر خود را از دنیا بیرون
نبرد و روح او را قبض نکرد تا اینکه کامل کرد این دینش را و نازل

کرده برای قرآن را که بیان هر چیزی در اوست و بیان کرده در آن حلال و حرام
و حدود و احکام را و مجموع آنچه مردم بآن محتاج اند یا محتاج خواهند شد
تا روز قیامت همه را در او بیان کرده پس فرموده ما فرطنا فی الکتاب من
شیء یعنی ما در قرآن اصلا و قطعا تقصیر و کوتاهی نکرده ایم و چیزی را
که مردم بآن محتاج میباشند بآن از دست نینداخته ایم بلکه هر چیزی را
که بآن محتاج میباشند همه را در او بیان کردیم یا بعنوان تفصیل یا بعنوان
اجمال و نازل کرده بر پیغمبرش بعد از مراجعت از حجة الوداع که آخر عمر شریف
آنحضرت بود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا یعنی امروز دین شما را برای شما کامل کردانیدم و نعمت
خود را بر شما تمام کردم و پسندیدم برای شما دین اسلام را و شکی نیست که
امر امامت از تمامی دین است و دین بدون امامت و تعیین امام ناتمام است
و رسول خدا از دنیا بیرون نرفت تا اینکه جمیع معالم و نشانهای دین را
برای امتش بیان کرد و واضح و روشن کرد برای ایشان راه حق را و
ایشانرا در میان آن راه که اگر بروند بمنزل میرسند گذارد
و گردانید علی بن ابی طالب را برای ایشان امام و پیشوا و علامت و نشانه
هدایت و هر چیزی را که امتش محتاج بودند بآن همه را بیان کرد و چیزی را

فروگذاشت

فروگذاشت نکرد پس هر کس که گمان کند که خدای عز و جل دین خود را کامل
نکرده و بعد از حضرت رسول خلیفه و جانشینی برای او معین نفرموده و پیغمبر خود را
از دنیا برده و مردم را حیران و سرگردان گذارده پس آنکس رد کرده است کتاب
خدا را و تکذیب نموده است او را در قولش که فرموده است الیوم اکملت لکم
دینکم و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و انما ولیکم الله زیرا که این آیات
صریح اند در اینکه خدا دین را کامل گردانید و نعمت را تمام کرد بسبب نصب
امام و تعیین خلیفه و هر کسی که کتاب خدا را رد کند البته کافر است بلکه
عقل و وجدان خود را تکذیب کرده است زیرا که هر عاقلی که رجوع میکند
بوجدان خود یقین میکند که محال است که پیغمبر خدا از دنیا برود و دین خود را
مجمل و ناتمام و مردم را در وادی حیرت و ضلالت بگذارد و حال آنکه در بیان
احکام الهی از سر جزئیات نگذشته است حتی اینکه ارش خدش را بیان
کرده است ای عبد العزیز آیا میشناسند مردم قدر و مرتبه امامت را و صفاتی را
که مخصوص اوست آیا میدانند که چگونه کسی لایق منصب امامت است و امام
تا آنکه جایز باشد که تعیین امام بسته باختیار ایشان باشد و بتوانند که خود
تعیین امام کنند ای عبد العزیز این اشخاص قدر و مرتبه امامت را نمیدانند
و نمیدانند که قابل این منصب کیست زیرا که امامت اجل است از جهت قدر و مرتبه

وعظیم تراست از حیثیت شان وبلند تراست از جهت مکان ومنیع تراست
از جهت جانب ودورتراست از جهت فوراز اینکه مردم باین عقول ناقصه
باو توانند رسید یا آنکه باین اراء کاسده حقیقه او را توانند فهمید یا آنکه
باختیار خود توانند کسی را امام نمود بدرستی که امامت مخصوص کردانید
خدای عز وجل ابرهیم را بان بعد از نبوت وخلت در حالتی که مرتبه نا الهی
خدا باو داده وفضیلت علی حده است که او را بان مشرف کردانیده وقدر او را
بان بلند ساخته پس فرمود که انی جاعلک للناس اماما یعنی بدرستی که من
کردانندهٔ توام برای مردمان پیشوای در دین که بعد از تو بتو اقتدا کنند پس
ابرهیم از شادی گفت ومن ذریتی یعنی از اولاد وفرزندان من نیز امامان
بیدا کن خدای تعالی در جواب او فرمود که لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمی
رسد عهد من یعنی امامت من ستمکاران یعنی عاصیان وکافران از ذریهٔ
تو پس این آیه باطل کرد امامت هر ظالم وستمکار برا تا روز قیامت زیرا که دلالت
میکند بر اینکه هر کسی که صادر شد ظلمی از او چه بر نفس خودش چه بر غیر خودش
خواه در وقت امامت خواه پیش از امامت صلاحیت وقابلیت امامت ندارد
وکردید ثابت در کسی که صاف وخالص است از جمیع کناهان در جمیع اوقات
پس کرامی داشت ابرهیم را بسبب اینکه کردانید امامت را در فرزندان او که



از اهل صفوة وطهارت اند وفرموده ووهبنا له اسحق ویعقوب نافلة
وکلا جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا واوحینا الیهم فعل
الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین یعنی عطا
کردیم ما به ابرهیم اسحق ویعقوب را در حالتی که هر یک از ایشان عطیه
بودند که عطا کردیم ایشان را بمحض فضل ورحمت خود به او وکردانیدیم
همه ایشان را صالح ومقدس هم در ظاهر وهم در باطن وکردانیدیم ایشان را
امامان وپیشوایان مردمان که هدایت کنند ایشان را بامر ما بسوی حق
ووحی کردیم بسوی ایشان بکردن عملهای نیک وبر پا داشتن نماز
ودادن زکوة وبودند از اول عمر تا آخر عمر برای ما عبادت کننده نه برای
غیر ما پس همیشه امامت در میان فرزندان ابرهیم بود ومیراث میبردند
آنرا بعضی از بعضی در زمانی بعد از زمانی تا آنکه امر وراثت منتهی
شد به رسول خدا ومیراث امامت باو رسید پس خدای عز وجل فرمود
ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه یعنی اقرب ونزدیکترین مردم
بسوی ابرهیم آن کسانی اند که در عقاید واعمال واقوال در ظاهر و
باطن متابعت او کردند واصلا مخالفت نکردند وآنکسی که اولی است
با ابرهیم وموصوف است بصفات مذکوره رسول خدا است وآنکسانی

که ایمان آورد بخدا بعد از او از اوصیای او و خدا ولی و دوست مؤمنین است
و این میراث امامت در زمان حضرت رسالت مخصوص آن جناب
بود پس بامر خدای عز وجل آنرا بگردن علی بن ابی طالب انداخت چنانچه
خدای عز وجل مقرر فرموده بود که صاحب این منصب باید از اهل
صلاح و سداد باشد و باید هرگز گناهی از او صادر نشده باشد
و چنین و چنین باشد پس گردید امامت در ذریه آنحضرت که همه
معصوم بودند و عطا کرده بود خدا بایشان علم و ایمان را چنانچه
فرموده است وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ
إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ یعنی گفتند آن کسانی که خداوند عالمیان علم و ایمان
بایشان عطا کرده بود به بعضی دیگر از همان اشخاص که ایشان
نیز صاحب علم و ایمان بودند که بتحقیق که مانده اید در کتاب خدا یعنی
در علم و تقدیر خدا در حالتی که امام و پیشوای خلایقند تا روز
قیامت پس منصب امامت مخصوص فرزندان علی بن ابی طالب است
تا روز قیامت زیرا که بعد از محمد ص دیگر پیغمبری نیست تا اینکه بسبب
او خلافت و امامت از ایشان منقطع شود ای عبد العزیز پس در این
صورت از کجا اختیار میکنند این قوم جاهل جاهلی چند را و میگردانند

ایشانرا

ایشانرا امام ای عبد العزیز مردم نمیدانند امام کیست و امامت چیست
بدرستی که امامت مرتبه پیغمبرانست و هر کسی که مثل ایشان است و همچنانکه
پیغمبری احدی رجوع باختیار خلق ندارد و خلایق نمی توانند باختیار
خود کسی را پیغمبر نمایند همچنین نمیتوانند که پیش خود کسی را امام نمایند
و نیز امامت میراث اوصیاء پیغمبرانست که منتقل میشود بامر خدا و نص
رسول خدا از وصی بوصی و بدرستی که امامت خلافت و جانشینی خدای تعالی
است و بر ظاهر است که خلیفه خدا و رسول باید عالم باشد بجمیع آنچه مردم
بآن محتاج اند و باید بحقایق جمیع اشیا عارف باشد و فاعل جمیع احوال
خیر باشد و باید بجمیع صفات حسنه موصوف باشد و از جمیع اوصاف رذیله
نیز منزه باشد تا اینکه یک خیری باشد از جمیع خیرها خیرتر و بعضی خیرها دور شرا
بگیرند و بگویند تو امامی و ایضا امامت مهار دین است که امر دین و اهل دین
بآن منتظم میشود و بدرستی که امامت اصل و اساس اسلام است که روز
بروز در ترقی و تزاید است و فرع اوست که انا فانا در علو و ارتفاع است
و بسبب وجود امام امر نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد تمام میشود زیرا
که امام عالم است باحکام آنها و کمیت و کیفیت آنها را او میداند و همچنین قسمت
نمودن غنایم و صدقات میان مستحقین و اجرای حدود و احکام الهی و سنن

شغور و دهنها همه اینها بواسطه امام حاصل میشود امام حلال میکند حلال
خدا را و حرام میکند حرام خدا را زیرا که او حلال و حرام را میداند و امام برپا
میدارد حدود و احکام الهی را و منع میکند و نگاه میدارد آنرا از زیاده
و نقصان و امام است که میخواند مردم را بعلم و حکمت و موعظه و نصیحت
و دلیل و حجت براه حق امام مثل آفتاب طالعی است که نور او بهمه جا
رسیده و تمام عالم را روشن ساخته است و حال آنکه خودش و تنی که در
افق است و از افق شرق طلوع میکند بجزئی مرتفع است که دست اهالی
باو نمیرسد و بحدی ضیاء و روشنائی دارد که هیچ دیده تاب دیدن او
ندارد امام ماهی است که تمام عالم را بنور خود منور میگرداند و چراغی است
روشن و نوریست ساطع و بلند و ستاره ایست که هدایت کننده است خلق را
در تاریکیهای شب و در میان صحراهای بی آب و علف و در دریاهای مواج
امام آب خوشگوار است راه نماینده خلایق است بسوی جنت و نجات دهنده است
ایشان از هلاکت امام بمنزله آتشی است که در بلندی افروخته میشود که
مردم در شبهای تاریک او را دیده بعقب بیابند و بمنزل رسند امام بمنزله
آتشی است که گرم میشوند بان و دفع میکنند باو سردی را از خود امام دلیل
و راه نما است در مواضعی که خوف هلاکت است در آن مواضع هر کسی که از او

معارفت

مفارقت کند در آن موضع البته هلاک خواهد شد امام ابر بارنده است
و باران است که بجد در پی میبارد امام آفتاب روشن است امام آسمانیست
که احاطه دارد بهمه چیزی و سایه افکنده است بر سر هر کسی و زمینی است
که پهن کرده شده است و منتفع میشود هر جنبنده امام چشمه پر آبی است
امام بمنزله غدیر است یعنی گودال پر از آب که در صحرا باشد هر کس تشنه شود
خود را بان میرساند و از او میآشامد امام بستانیست پر میوه و سبزه امام انیس
و رفیق شفیق است امام پدر مهربانست بلکه از پدر مهربانتر و مادریست
که بان رحمت و شفقت طفل صغیر را تربیت میکند و پرورش میدهد تا
بزرگ میشود امام ملجاء و پناه خلایق است در حوادث عظیمه و وقایع
شدیده امام امین خدا است در میان خلق و حجت اوست بر بندگانش
و خلیفه اوست در شهرها امام خواننده است خلایق را بسوی خدا و دفع
کننده است از حرم خدا چیزهای نالایق را امام آن کسی است که پاک است
از گناهان و خالی است از همه عیبها امام مخصوص است بعلم یعنی در حکمت
علمی و عملی کامل است نشانه حلم و بردباری است امام باعث انتظام امر دین است
امام سبب عزت مسلمین و موجب غیظ منافقین است نزدیک نمیشود باو
احدی در کمال و مقابلی نمیکند با او هیچ عالمی در عالم عوض و بدل برای او نیست

وبا وجود او کسی دیگر مستحق ولایق امامت نیست ودر شرافت ذاتی مثلی
برای او نیست ودر فضل وکمال نظیری نیز برای او نه امام انکسی است که
مخصوص است بجمیع فضایل وکمالات بدون اینکه طلب کرده باشد یا کسب
نموده باشد بلکه عطیه وبخششی است که خدا باو کرده است پس کیست که
تواند که بشناسد امام را یا انکه ممکن باشد ورا یا انکه ممکن باشد اورا که خود
اختیار نماید امام را چه بسیار دور است چه بسیار دور اند مردم از معرفت
امام ودانستن اوصاف امام گمراه شدند عقلها وسرگردان شدند خردها
وحیران گردیدند صاحبان عقل کامل وکند شدند چشمها وکوچک اند
بزرگان ومتحیر شدند حکماء وعاجز شدند ارباب حلم وقاصر شدند خطبا
وبلغا وجاهل شدند ارباب عقل ومانده شدند فصحا وبلغا وعاجز شدند
از وصف کردن شانی از شئون وحالتی از حالات وفضیلتی از فضایل
امام وهمه اعتراف کردند بعجز وقصور چگونه میتواند شد که کسی جمیع او
صاف امام را ذکر کند ویا انکه حقیقت کمالات اورا وصف نماید یا انکه
چیزی از امور اورا بفهمد یا انکه کسی یافت شود که بجای او بایستد
وامر دین ودنیای مردم را منتظم گرداند وچگونه میتواند شد وکی ممکن
است که کسی تمام اوصاف امام را وصف کند یا حقیقت کمال اورا

بفهمد

بفهمد وذکر کند وحال انکه امام بجهت غایت علو شان وارتفاع مکان
بمنزله ستاره آسمان است وکوکب در آسمان است ومکان او مکان ستاره
است وهمچنانکه دست کسی بستارها نمیرسد همچنین دست عقول واوهام
بدامن جلال امام نمیتوانند رسید ایا گمان کرده اند مردم که میتواند شد که
امام وامامت در غیر آل محمد عم یافت شود چه گمان فاسدی است چه
خیال باطلیست که کرده اند بخدا قسم که دروغ گفته است بایشان نفسهای
ایشان وارزوهای باطل ایشان را باین تمنا انداخته است واگر جناب
اندک فکر کنند وانصاف دهند خواهند فهمید که نفسهای خودشان تکذیب
میکنند ایشانرا وایشانرا بکذب نسبت خواهد داد بلی فکرهای باطل وتسویلات
نفسانی وخیالات شیطانی عقلهای ایشانرا ضعیف گردانیده ومانع است
از اینکه رجوع کنند بحق واصلاح کنند اعتقاد فاسد خود را پس بالا رفته اند
بمکان مرتفع دشوار لغزنده که میلغزد قدمهای ایشان از آن موضع زیرا که
اراده کرده اند که باین عقول ناقصه ضعیفه واراء فاسده معوجه خود از پیش
خود برای خود امامی نصب نمایند وپیشوائی برای خود قرار دهند پس دور شده اند
از امام وبسیار دور شده اند زیرا که غیر امام را امام نامیده اند خدا بکشد
این جماعت را چگونه دروغ میگویند وافترا بخدا ورسول میبندند چگونه

حق رو گردانیده اند و میل بباطل کرده اند بخدا قسم که امر بسیار
صعبی را اراده کرده اند و راه بسیار دشواری را می پیمایند و دروغ گفتند
و گمراه شدند و در حیرت افتادند و نمیدانند که بکجا خواهند رفت و حال
حال ایشان چه خواهد بود زیرا که از روی بصیرت در دین و معرفت امام
مبین از دین برگشتند و امام را واگذاردند و میل بباطل کردند الی شیطان
اعمال ایشان را در نظرشان جلوه داد پس ایشان را از راه بیرون برد و
نگذاشت که براه راست روند و حال آنکه همه اهل علم و دانش و ارباب فهم
و بینش بودند و حق و باطل را شناخته بودند و راه راست را دیده و دانسته
بودند و با وجود این از دین برگشته حق را گذاشتند و میل کردند بباطل
و از اختیار خدا و رسول و کسی را که خدا و رسول اختیار کرده بودند گذشتند
و روآوردند باختیار خود و گوساله پرستی را اختیار کردند و خداپرستی را
گذاردند و حال آنکه قرآن میخواند ایشان را بسوی اختیار خدا و سلب اختیار
از خودشان باین عبارت که وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
الخیرة من امرهم سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی و پروردگار
تو بیافریند هر چه را که میخواهد و برمیگزیند هر که را که خواهد نبوده است برای
ایشان یعنی بندگان در امورشان اختیاری منزه میگرداند خدا را و متعالی است



خداوند تعالی از شریک در خلق و اختیار سوای او خالقی و آفریننده
نیست و شریکی نیز در صفت اختیار برای او نمیباشد و نیز فرموده است
که وماکان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم
الخیرة من امرهم یعنی و جایز نیست برای هیچ مؤمن و مؤمنه هرگاه
حکم کنند خدا و رسول امری را در ایشان بوقوع آن تعلق گیرد اینکه بوده
باشد برای ایشان اختیاری پس برای احدی در هیچ امری هیچ وجه
اختیاری نیست و صاحب اختیار مطلق خدا و رسول خدا است و اختیار
اختیار ایشان است نه دیگران و نیز میفرماید که و ما لکم کیف تحکمون
ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا
بالغة الی یوم القیامة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام
لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین یعنی آیا بخاطر شما
میرسد و خیال میکنید که در روز قیامت مؤمن و فاسق مساوی میباشند
یا اینکه فاسق را به بهشت میبریم و مؤمن را بجهنم نه چنین است اشتباه
کلی کرده اید و مؤمن و فاسق ابدا مساوی نمیباشند چه میشود شما را و
چگونه این حکم میکنید دلیل شما براین مطلب چیست آیا کتابی از آسمان
بر شما نازل شده است که در او نوشته است که هر چیزی را که شما خواهید

واختیار نمایید برای شما خواهد بود و میسر خواهد شد و خلاف آن نخواهد
شد یا انکه ما عهدی کرده ایم با شما و قسم یاد نموده ایم و بر خود لازم کرده ایم
که هم در دنیا و هم در آخرت هر حکمی که شما خواهید بکنید و هر چه
خواهش داشته باشید میسر شود کدام یک از شما ها این ادعا میکنند و از
عهدهٔ اثبات آن بر میایند یا شریکی در این اعتقاد دارید که بقول
او اعتماد کرده اید و تقلیدش نموده اید پس بیارید آن شریک را و بگویید
که کیست اگر راست میگویید و نیز فرموده است افلا یتدبرون القرآن
ام علی قلوب اقفالها یعنی آیا تفکر نمیکنند در قرآن و در او نمی بینند نمیفهمند
تا انکه بفهمند که اطاعت خدا و رسول بر ایشان واجب است ایشان را
اصلا و قطعا در هیچ امری از امور خلیقتی و اختیاری نمیباشد تکلیف
ایشان همین است که در جمیع امور و اوامر و نواهی مطیع خدا و رسول
باشند یا انکه بر دلهاشان قفل زده شده است که مانع است از دخول
حق در آنها یا انکه مهر کرده است خدا دلهاشان را پس باین سبب نمیفهمند
که در متابعت و پیروی امر خدا و رسول سعادت دنیا و آخرت است و در
مخالفتشان شقاوت و سوء عاقبت یا انکه زبانی میگویند شنیدیم قول
خدا و رسول را لکن در حقیقت نشنیده اند زیرا که اگر شنیده بودند

اطاعت

اطاعت میکردند بدرستی که بدترین حیوانات آنهایی اند که کر و گنگ اند
از شنیدن حق و گفتن حق زیرا که تعقل نمیکنند آن را و اگر چنانچه میدانست
خدا که در ایشان خیری هست و بتوفیقی منقاد و مطیع او خواهند شد
هر اینه شنوانیده بود ایشان را شنوانیدنی که موجب انقیاد و فرمان
برداری شود و اگر چنانچه شنوانیده بود ایشان را باین قسم هر اینه بعد از
اذعان و قبول بجهت عنادی که داشتند البته مرتد شده بودند و اعراض کرده
بودند یا انکه میگویند شنیدیم قول خدا و رسول را و همه را دانستیم و فهمیدیم
لکن دانسته و فهمیده عصیان کردیم و نافرمانی نمودیم ایشان را بجهت اینکه
موافق طبع ما نبود و یا بجهت حسد و یا بسبب عداوت و دشمنی که با ایشان
داشتیم پس تفضیل معرفت امام و امامت و اطاعت خدا و رسول فضل الهی
است که بهر کس میخواهد عطا میکند و خدای عز و جل صاحب فضل و بخشش
بزرگ است پس چگونه ایشان میتوانند که بعقل و ادراک ناقص خود
و بخودی خود امام را بشناسند و بدانند که امامت چه چیز است و حال
انکه امام عالمی است که همه چیز را میداند و هیچ چیزی که مردم بان محتاج
باشند را او آن را نداند و نیز امام حافظ و نگهبان امت است و خوانندهٔ
ایشان است بسوی حق و ضعف و سستی و خوف و ترسی برای دین و دعوت

کردن خلایق واجراء احکام آلهی رجوعی وبرگشتنی وامتناعی نیز برای
او نمیباشد ونیز امام معدن تقدس از عیوب وپاکی از ذنوب است ومحل
زهد وخداپرستی است ومحل اقامت علم وعبادة است باین معنی که صفات
مذکوره لازم امام میباشند وهرگز ازو مفارقت نمی نمایند ونیز امام
انکسی است که رسول خدا دعوت کرده است اورا بسوی امامت ودین یاری
او دعا کرده است وفرموده است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ونیز امام انکسی است که از نسل فاطمه بتول است که در فضل وحسب ودیانت
یگانه وپاک وپاکیزه بود واصلا نقصی در او نبود وامام انکسی است که
در نسب وعیبی ونقصی نباشد امام انکسی است که در حسب یعنی در شرافت
وکمالات ذاتیه وخارجیه عدیل ونظیری برای او نباشد امام از خانواده
قریش است واز اولاد هاشم است واز ذریه حضرت رسول واقارب
وخویشان نزدیک اوست امام انکسی است که شریف ترین اشراف است
واز نسل اشرف اولاد عبد مناف است امام کسی است که مرضی وپسندیده
باشد نزد خدا امام انکسی است که علم ومعرفتش همواره در ترقی وازدیاد
است امام انکسی است که حلم وعقلش بحد کمال است ودر تحمل بار گران امانت
واجراء احکام شریعت بنیان امت وترویج دین سید المرسلین قوی است

وضعف

وضعف وسستی برای او نیست امام انکسی است که عالم است بامور
مردم ومصالح ومفاسد ومنافع دنیوی واخروی ایشان را هم میداند
امام آن کسی است که اطاعت وفرمان برداری او بر جمیع خلایق واجب
است امام حافظ ونگاه بان دین خداست وناصح وپند دهنده بندگان
خداست بدرستی که خدای تعالی توفیق میدهد انبیاء وائمه را برای
ادراک حقایق ومعارف وعطا میکند بایشان از خزینه علم وحکمتش
آن چیزی که باحدی غیر از ایشان عطا نکرده ونخواهد کرد مترجم
گوید که شاید که مراد از علم مخزون علم باسرار توحید واسرار قضا
وقدر وامثال اینها باشد که فهم آنها برای غیر انبیا واوصیا ممکن نیست
ومراد از حکم علم بقوانین شرعیه وسایر ما یتعلق بها باشد بالجمله
مراد از علم مخزون وحکم حکمت نظری وحکمت عملی است فتامل پس علم
ومعرفت ایشان فوق علم ومعرفت سایر مردمان است چنانچه خداوند
عالمیان در قرآن میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ
مَنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا پس کسی
که هدایت میکند خلایق را بسوی حق وخودش محتاج نیست باینکه
احدی اورا هدایت کند احق وسزاوارتر است باینکه مردم اورا متابعت

کنند و پیروی او نمایند با کسی که مهتدی نمیشود و هدایت نمی یابد مگر
اینکه هدایت کرده شود و دیگری هدایت کند او را چه میشود شما را چگونه
این حکمها میکنید که بطلان او بر هر ذی شعور کمال ظهور دارد و نیز
میفرماید که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی و کسی که عطا
کرده شود حکمت و معرفت پس عطا کرده شده است خیر بسیاری زیرا که
حکمت و معرفت مبدا جمیع خیرات دنیویه و اخرویه است پس مدح
و ذم و نقص و کمال و تقدم و تاخر همه باعتبار علم و حکمت است و این
معنی بر هیچ عاقلی پوشیده و مخفی نیست و نیز در وصف طالوت میفرماید
ان الله اصطفاه و زاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من
یشاء والله واسع علیم یعنی بدرستی که خدای عز و جل برگزید او را
بر شما و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در علم و دانش با امر حرب
و سپاه داری و تدبیر ممالک و عساکر و همچنین افزود او را گشادگی در
تن چنانچه بسیار عظیم الجثه بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود
بلندتر بود و خدای عز و جل مالک ملک است میدهد ملک خود را بهر کس
که میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری و پادشاهی هست و کسی را
در این باب مجال چون و چرا نیست و خدا صاحب فضل بسیار است و میداند

که کسی را

که کسی را قابلیت و استحقاق مملکت داری میباشد پس باب رزق و اسباب
سلطنت بر او خواهد گشود و نیز به پیغمبر خود میفرماید که انزل الیک
الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما
یعنی نازل کرده است پروردگار تو بر تو کتاب و حکمت را و تعلیم کرده
است ترا چیزهائی که پیش از این نمیدانستی آنها را و فضل خدا بر تو
بسیار است و در باره ائمه که از اهل بیت و عترة و ذریه آنحضرت اند
فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد
آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن
به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا یعنی آیا حسد می برند کفار بر آل
محمد بجهت آنچیزی که خدا از فضلش بایشان عطا کرده است از علم
و عمل و عزة و تقدم بر جمیع خلایق و ایشان لایق آنها و حال آنکه عطا
کردیم بر آل ابراهیم کتاب و حکمت را و عطا کردیم بایشان ملک و پا
دشاهی بزرگ یعنی ریاست دنیا و آخرت با اینکه آل محمد از آل ابراهیم
میباشند پس بعضی مردم ایمان آوردند بایشان و بعضی کافر شدند
و اعراض کردند از ایشان و کافی است ایشان را آتش جهنمی که زبانه
میکشد و بدرستی که هر بنده که خدا اختیار میکند او را برای اصلاح

امور دنیا و آخرت بند کانش میکشاید سینه او را و بودیعه میکذارد
در قلب او چشمهای حکمت را و الهام میکند باو اقسام علم و معرفت پس بعد
از آن هرگز عاجز نمیشود از جواب احدی و در آن جواب نیز عدول
نمیکند از طریق صواب پس بنا بر این امام باید معصوم باشد از
جمیع معاصی صغیره و کبیره عمدًا و سهوًا از اول عمر تا آخر عمر و الا میان
او و میان غیر او فرقی نخواهد بود و احدی از رعایا اعتماد باو نخواهند
کرد نه در قولش و نه در فعلش و نیز امام باید مؤید باشد و در علم
حروب و آداب آن و در علم دین و احکام آن صاحب وقوف باشد و نیز
باید موفق باشد و علم بجمیع اعمال خیر داشته باشد و خود عمل کند بانها
و نیز باید مسدد باشد یعنی صاحب استقامت و سداد باشد در جمیع
اقوال و افعال و احوال و میان افراط و تفریط باشد بعبارة اخری
باید هرگز خطا نکند و لغزش برای او نباشد و از راه راست بیرون نرود
خدا مخصوص میکرداند او را باین صفات تا آنکه حجت خدا باشد بر
خلایق و گواه او باشد بر ایشان و این مرتبه فضلی است که میدهد
بهر کس که میخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است پس آیا مردم خود قادرند
بر معرفت مثل این امام و خود میتوانند که همچنین کسی را بشناسند آیا

انکسی

انکسی که ایشان او را اختیار کرده اند و امام کردانیده اند اوصاف
مذکوره در او نباشد و موصوف باین اوصاف است هرگز ایشان
قادر نمیشوند بر معرفت امام و آن کسی را که برای امت اختیار کرده اند
و او را امام کردانیده اند اوصاف مذکوره در او نیست قسم بخانه خدا
که ایشان از حق تجاوز کرده اند و کتاب خدا را پشت سر انداخته
اند گویا معرفت بحق ندارند و کتاب خدا را نمیشناسند و حال آنکه
هدایت و شفاء از مرض جهل در کتاب خداست بلکی کتاب خدا را
دور انداختند و متابعت هوا و خواهش نفس خود کردند پس خدا
مذمت کرده است ایشانرا و دشمن است با ایشان و هلاک کردانیده است
ایشانرا چنانچه فرموده است وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً
مِنَ اللهِ اِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ یعنی و کیست کمراه تر از
انکسی که تابع هوا و هوس نفس خود شد بدون هدایت و راه نمائی
خدا بدرستی که خداوند عالمیان هدایت نمیکند آنکسانی را که ظلم
میکنند بر نفس خود و بسبب متابعت اوضایع میکنند استعداد
فطری خود را و نیز فرموده است فَتَعْساً لَهُمْ وَاَضَلَّ اَعْمالَهُمْ یعنی
خدا هلاک کردانید ایشانرا و باطل کرد عملهای ایشانرا بحیثیتی که اصلاً

ثمره بر آنها مترتب نمیشود و نیز فرموده است کبر مقتاً عند الله و عند
الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار حدیث کرد مارا
ابراهیم بن هرون عیسی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن سعید
و گفت که حدیث کرد مارا جعفر بن عبد الله و گفت که حدیث کرد مارا کثیر بن
عیاش از ابی جارود که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع که
بچه چیز شناخته میشود امام فرمود شناخته میشود امام بچند چیز
یکی آنکه نص از خدا بر امامت او برسد و خدا بگرداند اورا امام و حجت
بر خلق همچنانکه رسول خدا ص بامر خدا علی بن ابی طالب را نصب فرمود
و اورا آن طوری که می بایست بمردم شناسانید و همچنین سایر ائمه
نصب میکنند اول دوم را دیگر آنکه هرگاه سؤال کرده شود و کسی از او
چیزی بپرسد جواب بگوید و هرگاه کسی از او سؤال نکند او خود شروع
نماید در تکلم بجهت آنکه امام خود کامل است و شان او تکمیل و ارشاد
غیر است و نیز شناخته میشود باینکه خبر میدهد بوقایع آینده و نیز
شناخته میشود باینکه تکلم میکند بهر لغتی و زبانی مصنف این کتاب
میگوید که امام خبر میدهد بحوادث آینده و این خبر دادنها بواسطه
عهدیست که از رسول خدا ص باو رسیده است از این که جبرئیل بر رسول خدا

نازلش

نازلش و جمیع حوادث و وقایعی که تا روز قیامت واقع میشد خبر آنها را
برای آنحضرت آورد حدیث کرد مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه و گفت که خبر داد مارا احمد بن محمد بن سعید کوفی
و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسن بن فضال از پدرش از حضرت
امام رضا ع که فرمود برای امام یعنی آنکسی که مقتدا و پیشوای خلایق است
و اطاعت او بر تمام امت واجب است علامات و نشانهای چندست امام
باید اعلم و داناتر باشد از کل مردم و باید در علم قضا و حکم میان مردم از همه
کس بهتر باشد و باید پرهیزکارتر باشد از تمام خلایق و نیز باید حلم او
از همه کس زیاده باشد و شجاعت و قوت نفسش از همه کس بیشتر باشد و نیز
باید عابدترین مردم باشد و باید ختنه کرده شده متولد شود و پاک و
پاکیزه باشد و پشت سر خود را به بیند مثل اینکه پیش روی خود را می بیند
و نیز باید سایه نداشته باشد و وقتی که متولد میشود و از شکم مادرش
بیرون میاید اول دو کف دست خود را بر زمین میگذارد و شهادتین
میگوید امام هرگز محتلم نمیشود و چشمش خواب میرود اما دلش بیدار است
و نیز امام محدث است یعنی آواز میشنود ولکن صاحب آواز را نمی بیند
و نیز زره رسول خدا ص بر قدش درست میاید و بول و غایط امام دیده نمی شود

وانچه از امام جدا میشود یا بیرون میاید زمین آنرا بامر خدا فرو میبرد و نیز
وانچه امام از و رایحهٔ مشک نیکوتر است و نیز امام اولی و احق است بمردم
از نفسهاشان و مهربانتر است بایشان از پدرها و مادرهاشان و نیز
امام از همه کس خدارا بهتر وصف میکند و نیز مبالغه و تاکید امام در اوامر
و نواهی امام از همه کس بیشتر است و نیز امام مستجاب الدعوه است و دعایش
هرگز رد نمیشود حتی اینکه اگر دعا کند بر سنگی البته دو نصف میشود و نیز
سلاح و شمشیر ذوالفقار رسول خدا ص نزد اوست و نیز نزد امام
صحیفهٔ میباشد که نامهای شیعیان او تا روز قیامت در آن صحیفه ثبت
است و نیز صحیفه نزد او میباشد که اسماء جمیع اعداء او تا روز قیامت
در آن نوشته است و نیز جامعهٔ نزد امام میباشد و جامعه صحیفه ایست که
هفتاد ذرع طول آن میباشد و جمیع انچه فرزندان آدم تا روز قیامت
بان محتاج میشوند در آن صحیفه ثبت شده و نیز جفر اصغر و اکبر نزد امام است
جفر اکبر از پوست گاو است و جفر اصغر از پوست گوسفند است و مجموع علوم
در این دو نوشته شده است حتی اینکه دیه خراشه و ارش بدن و دیه تازیانه
و نصف و ثلث تازیانه که کسی بکسی میزند در آنها نوشته شده و مصحف
فاطمه نیز نزد امام میباشد باب در بیان معنی قول حضرت رسول ص که

بعلی بن

بعلی بن ابی طالب ع فرمود انه سید العرب حدیث کرد مارا احمد بن حسن بن
عبد و بن قطان و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد مارا بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد مارا تمیم بن
بهلول و گفت که حدیث کرد مارا عبد الله بن صالح بن ابی سلمه ضبیی و
گفت که حدیث کرد مارا ابو عوانه از ابی بشیر از سعید بن جبیر از عایشه
که گفت در خدمت رسول خدا ص بودم که علی بن ابی طالب آمد پس رسول خدا
فرمود هذا سید العرب پس من گفتم که یا رسول الله آیا تو سید عرب
نیستی فرمود من سید فرزندان آدمم و علی سید تمام عرب است گفتم
یا رسول الله ص معنی سید چه چیز است فرمود سید انکسی است که طاعت
و فرمان برداری او بر تمام خلایق واجب است همچنانکه اطاعت من بر تمام
خلق واجب است حدیث کرد مارا احمد بن محمد سنانی و گفت که حدیث کرد
مارا حمزة بن قاسم علوی عباسی و گفت که حدیث کرد مارا جابر بن جعفر بن
محمد بن مالک غزاری و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسین بن زید
زیات و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن سنان و گفت که حدیث کرد مارا
زیاد بن منذر از سعید بن جبیر از عایشه که گفت که رسول خدا ص فرمود
علی سید العرب پس گفتم یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی فرمود من

سید فرزندان آدم و علی سید عرب است گفتم یا رسول الله سید
چه معنی دارد فرمود سید کسی است که اطاعت او بر همه کس واجب است
همچنانکه اطاعت من بر همه کس واجب است **باب** در بیان معنی
تزویج نور بنور حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور و گفت که
حدیث کرد مرا حسن بن محمد بن عامر از معلی بن محمد از احمد بن محمد بن
بن فطی از علی بن جعفر که گفت معلی گفت که گفت علی بن جعفر که شنیدم
از حضرت امام موسی کاظم ع که میفرمود که وقتی رسول خدا ص در موضعی
نشسته بود که ناگاه نازل شد بر او ملکی که بیست و چهار روی داشت
پس رسول خدا ص بان ملک فرمود که تو حبیب من جبرئیل هرگز ترا
باین صورة ندیده ام پس آن ملک عرض کرد و گفت یا محمد من جبرئیل نیستم
من محمودم خدا مرا فرستاده است که تزویج کنم نور را بنور پس رسول خدا ص
فرمود که کرا از برای که گفت تزویج میکنم علی را بفاطمه پس چون آن ملک
پشت کرد رسول خدا ص دید که در میان دو کتفش نوشته است محمد رسول الله
و علی وصیه یعنی محمد ص رسول و فرستاده خدا است بسوی خلق و علی بن
ابی طالب وصی و خلیفه اوست در میان ایشان پس رسول خدا ص فرمود ای
محمود کی این فقرات در میان دو کتف تو نوشته شده گفت بیست

دوهزار سال

و دو هزار سال قبل از این که خدا آدم را خلق کند این فقرات را میان
دو کتف من نوشت **باب** در بیان معنی الظالم لنفسه والمقتصد
والسابق حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن علی بن نصر بخاری قا
و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله کوفی علوی فقیه در فرغا
بسند متصل بحضرت امام جعفر صادق ع که کسی سؤال کرد از آن
حضرت از معنی قول خدای عز و جل ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سا
بالخیرات باذن الله که ترجمه ظاهرش این است که پس میراث دادیم
ما کتاب را بآنکسانی که برگزیدیم ایشان را از بندگان خود پس بعضی
از ایشان ظلم کننده است بر نفس خود و بعضی دیگر متوسط اند
و بعضی سبقت گیرنده اند بسوی خیرات بامر خدا پس آنحضرت
فرمود که ظالم آنکسی است که تابع نفس و بنده هوا و هوس است
و مقتصد کسی است که جهد و جوش قلب خود میکرد گاهی مطیع
عقل است گاهی تابع نفس است و سابق آنکسی است که همیشه با
خدا است و هر چه میکند همه بامر خدا و برضای اوست و این حدیث
کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن

ذکریا جوهری وگفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن عماره از
پدرش از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر ع که گفت سؤال
کردم از آنحضرت از قول خدای عز و جل ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق
بالخیرات باذن الله تعالی پس فرمود که ظالم از ما آنکسی است که امام
وحق امام را نشناسد و مقتصد کسی است که امام وحق امام را بشناسد
وسابق بسوی خیرات امام است وسابق و مقتصد هر دو داخل
میشوند در جنات عدن یعنی در باغها و بستانهائی که همیشه در آنها
ساکن و مقیم اند و هرگز از آن باغها بیرون نروند و نیز حدیث کرد
مارا ابو عبدالله حسین بن یحیی بجلی وگفت که حدیث کرد مارا پدرم
وگفت که حدیث کرد مارا ابو عوانه موسی بن یوسف کوفی وگفت که
حدیث کرد مارا عبدالله بن یحیی از یعقوب بن یحیی از ابی حفص از
ابی حمزه ثمالی که گفت وقتی در مسجد الحرام در خدمت امام محمد باقر ع
بودم که دو نفر از اهل بصره آمدند نزد آنحضرت وگفتند یا بن رسول
الله میخواهیم مسئله از شما بپرسیم پس حضرت فرمود سؤال کنید از
هرچه خواهید گفتند خبر ده مارا از قول خدای عز و جل که میفرماید



ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه
ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل
الکبیر پس فرمود که این آیه در ما اهل بیت نازل شده ابو حمزه گفت
پس من گفتم پدر و مادرم فدای تو باد پس کیست از شما که ظلم کننده است
بر نفس خود فرمود آنکسی از ما یعنی از اولاد فاطمه زهرا که حسنات و سیئات
او مساوی است او ظالم لنفسه است و بر نفس خود ظلم کرده است پس
گفتم بفرما که مقتصد از شما کیست فرمود مقتصد از ما آنکسی است که
در حال خوشی و ناخوشی خدا را عبادت کند تا آنکه از دنیا رحلت کند
پس گفتم که سابق و پیشی گیرنده بسوی خیرات کیست فرمود سابق
بخیرات و سبقت گیرنده در طاعات و کمالات از ما آنکسی است که
دعوت کند خلق را براه حق و امر کند ایشانرا بمعروف و نهی کند از
منکر و اعانت نکند ظلم را و تقویت نکند گمراهانرا و با کسی که با او
خیانتی کرده است خصمی نکند و کینه او را در دل نگیرد و بحکم منافق
و فجار راضی نباشد مگر اینکه خوف جان در آن باشد و یاوری نداشته
باشد **باب** در بیان معنی حدیثی که از حضرت رسول مرویست که فرمود
ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار یعنی بدرستی که

فاطمه علیها السلام منع کرد فرج خود را از حرام پس خدا این حرام کرد
ذریه او را بر آتش حدیث کرد ما را ابو عبد الله حسین بن احمد بن
محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن علی بن بشار قزوینی رضی الله
عنه و گفتند که حدیث کرد ما را ابو الفرج مظفر بن احمد قزوینی و
گفت که حدیث کرد ما را حسن بن زیاد و گفت که حدیث کرد ما را صالح
ابن ابی حماد و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن موسی وشاء بغدادی
و گفت که وقتی در خراسان در مجلس علی بن موسی الرضا ع بودم
و زید بن موسی ع برادر آنحضرت نیز در آن مجلس حاضر بود زید رو
کرد بجماعتی که در آن مجلس بودند و شروع کرد بفخر کردن و مفاخر و
مناقب خود را شمردن و میگفت ما چنان و چنانیم و آنحضرت در اثنا
متوجه جمعی بود و احادیث برای ایشان ذکر میفرمود از اتفاقات مقالات
زید را شنید پس روی مبارک بزید کرد و فرمود ای زید آیا [illegible]
کرده است ترا سخن بقالهای کوفه که میگویند که رسول خدا ص فرموده
که چون فاطمه پاک و پاکیزه بود و فرج خود را از حرام محافظت کرده
و تقوی و پرهیزکاری پیشه خود نمود و از جمیع معاصی صغیره و کبیره

عمداً

عمداً و سهواً اجتناب کرد پس خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد این بخدا قسم که
نیست این حرمت مگر برای حسن و حسین و آنکسی که از بطن خود فاطمه آمده
و هرگاه چنین باشد که موسی بن جعفر خدا را اطاعت کند و روز را روزه
دارد و شب را عبادت کند و تو دایم مشغول معصیت باشی و روز
قیامت هر دو مثل هم باشید و داخل بهشت شوید پس در این صورت
تو نزد خدا گرامی تر از موسی بن جعفر خواهی بود زیرا که تو داخل بهشت
شوی بدون زحمت و مشقت عبادت و موسی بن جعفر داخل بهشت
شد بعد از مشقتها و زحمتهای بسیار و بدرستی که جدم علی بن الحسین
میفرمود که نیکوکار از ما را دو مقابل ثواب میدهند و گناهکار از
ما را دو برابر عذاب میکنند حسن گفت که بعد از آن حضرت متوجه
من شد و فرمود ای حسن چگونه قرائت میکنید این آیه را قال یا نوح
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح عرض کردم که بعضی مردم عمل
بکسر میم و فتح لام میخوانند و بعضی عمل بصیغه ماضی قرائت کرده اند
و آنکسانی که این طریق قرائت کرده اند نفی کرده اند پسر نوح را از
نوح پس آنحضرت فرمود کلا و حاشا بخدا قسم که کنعان پسر نوح بود
ولکن از پس اعمال ناشایسته و افعال ناپایسته از او در وجود آمده بود نفی

کرد خدا او را از پدرش واو را بعمل غیر صالح تعبیر فرمود همچنین هرکس از ما
نیز اطاعت خدای عز وجل نکند پس نیست از ما وهرگاه تو خدای را اطاعت کنی
وبندگی نمائی از ما اهل بیت خواهی بود ونیز پدرم گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابن ابی عمیر
از جمیل بن صالح از محمد بن مروان که گفت که گفتم بحضرت ابی عبد الله
که آیا رسول خدا ص فرموده است که ان فاطمة اَحْصَنَتْ فرجها فحرم الله
ذریتها علی النار فرمود بلی ولکن مقصود رسول خدا ص از ذریه در
این عبارت حسن وحسین وزینب وام کلثوم است علیهم السلام ونیز
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید وگفت که حدیث کرد
ما را محمد بن حسن صفار وگفت که حدیث کرد ما را عباس بن معروف
از علی بن مهزیار از حسن بن علی وشاء از محمد بن قاسم بن مفضل
از حماد بن عثمان که گفت که گفتم بحضرت ابی عبد الله ع فدای تو شوم
یا ابن رسول الله چه چیز است معنی قول رسول خدا ص که فرموده است
ان فاطمة اَحْصَنَتْ فرجها فحرم الله ذریتها علی النار پس فرمود که
آنهائی که آزاد اند از آتش اولاد بطنی فاطمه اند یعنی حسن وحسین
علیهما السلام وزینب وام کلثوم حدیث کرد ما را پدرم خشنود باد خدا



ازاو وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن اسحق
تاجر از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از محمد بن فضیل از ثمالی از
حضرت ابی جعفر ع که فرمود بعض ورثه روز قیامت احدی را از او نمی
شنوند که بگوید که من ندانستم که فرزندان فاطمه امام ووالی امور مسلمانان
اند نه دیگران ونیز فرمود که آیه یا عِبَادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلَی اَنْفُسِهِمْ لا
تقنطوا مِنْ رحمة الله اِنَّ اللَّهَ لا یغفر الذنوب جمیعًا در شان فرزندان
فاطمه نازل شده است یعنی فرزندان آنحضرت که از بطن خودش میباشند
یعنی حسن وحسین وزینب وام کلثوم **باب** در بیان معنی آن
چیزی که روایت شده است در شان فاطمه ع که انها سیدة نساء العالمین
یعنی بدرستی که فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده زنان عالمیان
است حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه الله
وگفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از
محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت خدمت حضرت ابی عبد الله
عرض کردم وگفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از قول رسول خدا ص
در وصف فاطمه زهرا صلوات الله علیها که فرمود که انها سیدة
نساء العالمین آیا مراد این است که جناب فاطمه سیده وبزرگ زنان

عالم خودش است یا آنکه سیدهٔ زنان عالم و عالمیان است پیغمبر آنحضرت فرمود
که مریم دختر عمران سیدهٔ زنان عالم خودش بود و اما فاطمه دختر پیغمبر آخر
الزمان سیده و بزرگ زنان تمام عالم و عالمیان است از اولین و آخرین

**باب** در بیان معنی امانتهائی که امر کرده است بندگانش را که بر
سانند آن امانتها را باهلش حدیث کرد ما را علی بن احمد بن ابی عبد الله
بن محمد و گفت که حدیث کرد مرا پدرم از جدش احمد بن عبد الله از پدرش
محمد بن خالد از یونس بن عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت
امام موسی کاظم ع از قول خدای عز و جل که میفرماید اِنَّ اللهَ یأمرکم
اَنْ تؤدّوا الامانات الی اهلها و عرض کردم که معنی امانت چیست و
اهل آن کیست پس فرمود که این آیه خطاب بما هاست و مخصوص ما هاست
و امر فرموده است خدای تبارک و تعالی هر امامی از ما را که تسلیم نماید
عهد امامت را بآن امامی که بعد از اوست و وصیت کند بسوی او و لکن
در سایر امانات نیز این حکم جاری است یعنی هر کسی که امانتی از کسی نزد
او باشد واجب است بر او که آنرا بصاحبش رد نماید و بتحقیق که حدیث
کرد مرا پدرم از پدرش که حضرت امام زین العابدین ع باصحاب خود
فرمود که بر شما باد اداء امانت پس اگر چنانچه کشندهٔ پدرم حسین بسپارد نزد من

آن شمشیر را

آن شمشیری را که بهمان شمشیر پدرم را کشت البته باو رد میکنم

**باب** در بیان معنی امانتی که عرض کرده شد بر آسمانها و زمینها و کوهها پس
همه اباکردند از حمل و برداشتن آن و ترسیدند و قبول نکردند آن را
و انسان قبول کرد و آن بار را برداشت حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
هیثم عجلی ره عنه و گفت که حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن
زکریا قطان و گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد بکر بن عبد الله بن
حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از محمد بن
سنان از مفضل بن عمر که گفت که حضرت ابی عبد الله فرمود که بدرستی
که خدای عز و جل آفرید ارواح را پیش از اجساد بدو هزار سال پس
گردانید ارواح محمد ص و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمهٔ اثنی
عشر را اعلی و اشرف از همهٔ ارواح پس عرض کرد و ظاهر نمود آن
ارواح را بر آسمانها و زمینها و کوهها پس فرا گرفت و پوشانید نور
آن ارواح همه آنها را و همه آنها در نور آن ارواح مستغرق شدند پس
خدای عز و جل به آسمانها و زمین و کوهها گفت که این ارواح و صا
حبان این انوار دوستان من اند و خلفاء من اند و حجتهای من اند
بر خلق من و امامان و پیشوایان بندگان من اند و اطاعت و فرمان

برداری ایشان بر هر کسی واجب است و بنا فرمودیم هیچ آفریده را که
محبوب تر باشد نزد من از ایشان بهشت را برای دوستان ایشان
آفریدیم و جهنم را برای مخالفان و دشمنان ایشان خلق کردیم پس
هر کسی که ادعا کند منزلت ایشان از من و محل ایشان نسبت بعظمت
من که آن منزلت خلافت و جانشینی من است عذاب خواهم کرد او را
عذابی که احدی از عالمیان را آن طور عذاب نکرده باشم و خواهم گردانید
او را با مشرکین در طبقهٔ هفتمین جهنم و کسی که اقرار کند بولایت و امامت
ایشان و ادعا نکند منزلت و مرتبهٔ را که برای ایشان است نسبت بمن
و عظمت من میگردانم او را با ایشان در بوستانهای جنان و میباشد
برای ایشان در آن بوستانها آنچه خواهند و ایشان را در جوار خود جای
دهم و بکرامت خود مشرف میگردانم و شفاعت ایشان را در بارهٔ گناه
کاران از بندگان خود قبول میکنم پس ولایت و امامت ایشان امانت
نزد خلق من که باید با ایشان رد کرد و بولایت و امامت ایشان اعتقاد
نمود پس کدام یک از شما این بار گران امانت را بر میدارد و ثابت
میگرداند آن را برای خود و نفی میکند آن را از صاحبانش یعنی کسانی
که این لایق این منصب میباشند پس آسمانها و زمین و کوهها همه

اباکردند

اباکردند و امتناع نمودند از برداشتن این امانت و ترسیدند از اینکه
ادعا کنند و ثابت گردانند آن را برای خود پس چون حق تعالی آدم و حوا را
ساکن گردانید در بهشت با ایشان گفت که بخورید و تناول نمائید از
میوه‌های خوردنی بسیار با وسعت و رفاهیت که دل شما بآن خوش شود
هر جا که خواهید و بهر نوع که اراده کنید و نزدیک مگردید باین درخت
یعنی درخت گندم را که اگر نزدیک این درخت شوید پس میباشید شما
از ستمکاران بر نفسهای خود یا نقصان رسانندگان به بهرهای خود
از راحت و نعمت پس نظر کردند آدم و حوا بسوی منازل و درجات
و مقامات آل العبا و سایر ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم دیدند که آن منازل
از جمیع منازل بهشت اعلی و اشرف است پس گفتند پروردگارا این منازل
برای کیست و صاحب این منزلها کیست ندا رسید که ای آدم ای حوا سرهای
خود را بالا کنید و نظر کنید بساق عرش پس آدم و حوا نظر کردند بساق
عرش و دیدند که نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه بر
ساق عرش بنور الهی نوشته شده پس گفتند پروردگارا چه بسیار
گرامی اند صاحبان این منازل نزد تو آیا چه چیز باعث این قدر کرامت
و منزلت شده است و چه چیز گردانیده است ایشان را محبوب تو و موجب

شرافت ایشان نزد تو چه چیز است پس خدای عز و جل فرمود که ای آدم ای حوا
اگر چنانچه صاحبان این نامها نبودند و مقصود از آفرینش آفریدن ایشان
نبود هرگز شما هارا نیافریده بودم و نیافریدیم ایشان خزینهای علم من
و محرمان اسرار من اند مبادا که بچشم حسد بسوی ایشان نظر کنید و منازل
و مراتب ایشانرا از من خواهش نمایید که چنین کرده باید و مکان و منزلت
ایشانرا آرزو کنید در معصیت و نافرمانی من داخل شده اید و از جمله ستم
کاران بر نفس خود خواهید بود پس گفتند پروردگارا کیست ظالمان و ستم
کونه اند فرمود ظالمان آنهایی اند که بدون حق و بدون استحقاق و قابلیت
منزلت و مرتبه ایشانرا ادعا میکنند پس گفتند پروردگارا بنما بما منازل
و جاهای کسانی را که ظلم میکنند بر ایشان همچنانکه نمودی بما مقامات
و درجات ایشانرا در بهشت پس خدای تعالی امر فرمود آتش را پس ظاهر
نمود جمیع انواع و اقسام عذابی را که در او بود و خدای تعالی فرمود که مکان
آنهایی که ظلم میکنند بر ایشان و ادعای منزلت و مرتبه ایشان خواهند کرد
پایین ترین طبقه ایست از طبقات آتش و بعد از آنکه ایشانرا داخل آتش
کردند هر وقت که دست و پا میزنند و اراده میکنند که بیرون آیند از آتش پس
میگردانند ایشانرا بسوی آتش و هر وقتی که پوستهای ایشان تمام سوخته میشود

بدل

بدل میکنیم آن پوستها را به پوست دیگر و پوست تازه دیگر عوض آنها
بیافرینیم یا آنکه همان پوستها را بعینها بشکل دیگر در بیاوریم یا آنکه
زایل میگردانیم از آن پوستها اثر احراق را تا آنکه دایم در عذاب باشند
و بچشند عذاب را ای آدم ای حوا نظر مکنید بسوی نورها و حجتهای من
بچشم حسد و الا دور میگردانم شما را از قرب و جوار خود و نازل میکنم بر
شما ذلت و خواری خود را پس ابلیس لعین وسوسه کرد ایشانرا تا آنکه
عورتهای ایشان که بعضیهای ما پوشیده و پنهان بود ظاهر و نمایان کرده
و با ایشان گفت که منع نکرد شما را پروردگار شما از خوردن میوه این درخت
مگر بجهت اینکه نگردید شما دو فرشته در علو رتبه یا حسن صورت یا آن
جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ را بسوی ایشان راهی
نیست و سوگند یاد کرد برای آدم و حوا و گفت بدرستی که من مر شما را از
نصیحت کنندگانم و از جهت محبت بشماست که میگویم که میوه این درخت
بخورید تا نمیرید پس ابلیس لعین بسبب آن سوگند تنزل داد و پست کرد
ایشانرا و بفریب و وسوسه از درجه عالیه بمرتبه سافله افکندشان و ایشانرا
بر این داشت که منازل و مقامات صاحبان آن نامها را آرزو نمایند پس نظر
کردند بآن نامها بچشم حسد پس خدا ایشانرا بخود واگذاشت تا آنکه هر یک

دانه چند از درخت گندم تناول کردند پس همان درختی که گندم آنرا
خوردند ثانیا خوشه کرد و عوض گندم جو آورد پس اصل گندمها همه آن
درختی است که از او نخوردند و اصل جوها آن درختی است که از او خوردند
پس چون آدم و حوا خوردند از آن درخت منهی عنه همان وقت عورت
آن ظاهر شد و تاج کرامت از فرق عزت ایشان در افتاد و حلل و حلی
بهشت از بدن ایشان بریخت برهنه ماندند بر حال خود میگریستند و
برگهای درخت انجیر را میچیدند و بر بالای یکدیگر میکذاردند و عورت
خود را بان می پوشانیدند و ندا کرد پروردگار ایشان که نه شما را
نهی کرده بودم از خوردن این درخت و نگفتم که شیطان هست شما را
دشمنی آشکار پس گفتند پروردگارا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بسبب
این نافرمانی و اگر تو نیامرزی ما را و نه بخشایی بر ما هر اینه بباشیم از
زیان کاران پس فرمان مطاع در رسید که از بهشت بیرون روید زیرا
کسی که معصیت و نافرمانی من میکند قابل قرب من نیست و جای او بهشت
نیست پس آدم دست حوا گرفته از بهشت بیرون آمده بزمین آمدند و
مشغول بتحصیل روزی شدند پس چون خداوند عالمیان خواست که باز
ایشان را رحمت کند و توبه ایشان را قبول کند جبرئیل نزد ایشان آمد و گفت

که شما

که شما ستم کردید بر نفسهای خود بسبب اینکه تمنا کردید و خواهش نمودید
منزلت و مرتبه کسی را که تفضیل داده است خدا او را بر شما پس جزای شما
آن چیزیست که دیدید شما از قرب خود دور گردانید و از بهشت بیرون کرد
و بزمین فرستاد بهر تقدیر حال هرگاه میخواهید که توبه کنید و توبه شما
قبول شود قسم دهید پروردگار خود را بان نامهائی که بر ساق عرش
نوشته دیدید پس آدم و حوا دعا کردند و گفتند بار خدایا بحق آنهائی
که گرامی ترین بندگان تواند نزد تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
که توبه ما را قبول کن و عذر ما را بپذیر و بر ما رحم کن ببرکت آن
نامها و صاحبان آن نامها پس خدای تعالی توبه ایشان را قبول کرد و از گناه
ایشان در گذشت و بدرستی که اوست توبه دهنده بندگان و قبول
کننده عذر ایشان و نوازنده صلح جویندگان پس بعد از این قصه
پیغمبران همیشه محافظت میکردند این امانت را و اوصیای خود و بندگان
خالص خدا را از آن سرخبر دار میکردند و ایشان از برداشتن این امانت
و ادعا کردن آن منزلت برای خود خایف و ترسان بودند تا آنکه متحمل
شد و برداشت آنرا انسانی که معروف و مشهور است پس اصل هر ظلمی که
در عالم واقع میشود تا روز قیامت همه از اوست و منشأ و مبدأ آنها همه اوست

و این است معنی قول خدای عز و جل که فرموده است إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ
عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا یعنی بدرستی که ما عرض کردیم امانت را
بر آسمانها و زمین و اهل آسمانها و زمین و بر کوهها پس همه ابا کردند
از حمل آن و برداشتن آن و ترسیدند از آن و متحمل شد و برداشت آنرا
انسان بدرستی که بود او بسیار نادان و ستم کننده بر نفس خود و حدیث
کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن
جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از مروان
بن مسلم از ابی بصیر که گفت که سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع از
معنی قول خدای عز و جل إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ الخ فرمود که
مراد از امانت ولایت است و انسان کنایه است از آن منافق که سر کرده
اشرار و فجار است و نیز حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی
و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن
معبد از حسین بن خالد که گفت که سؤال کردم از علی بن موسی الرضا ع
از قول خدای عز و جل إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الخ
فرمود امانت ولایت است هر کس ادعا کند آن را بدون حق و بدون

قابلیت

قابلیت و بدون نص خدا و رسول و بدون حجت و برهان البته کافر است

**باب** در بیان معنی بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ حدیث کرد ما را محمد بن
ابراهیم بن احمد بن یونس لیثی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
سعید کوفی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال
از پدرش از ابراهیم بن زیاد و گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله
از قول خدای عز و جل وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ که ترجمه ظاهرش
این است که چه بسیار چاهائی که در بیابانها معمور و آبادان بودند و جمعی
در حوالی آن چاهها ساکن بودند و از آنها منتفع میشدند و حال
اثری از آثار آنها باقی نیست و همه هلاک شدند و آن چاهها معطل
و بی فایده مانده اند و کسی نیست که از آنها منتفع شود و چه بسیار
قصرها و کوشکهائی که ساکنین آنها آنها را بگچ و آهک ساخته و پرداخته
بودند و حال اثری از ایشان باقی نمانده است فرمود که بئر معطل امام
صامت است که بجهت تقیه و قلت اعوان و انصار و کثرت دشمنان خود
معطل و احکام الهی را معوق گذارده و قصر مشید امام ناطق است که
تکلم میکند و حقایق و معارف الهی را بیان میکند و احکام او را جاری
مینماید و نیز حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث

کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی از علی بن سندی از
محمد بن عمر از بعضی اصحاب ما از نضر بن قابوس که گفت که سؤال کردم
از حضرت ابی عبدالله ع از قول خدای عز و جل وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ
فرمود که بئر معطله امام صامت است و قصر مشید امام ناطق و نیز
حدیث کرد ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی و گفت که حدیث
کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از اسحق بن محمد که گفت که
خبر داد مرا محمد بن حسن بن شمون از عبدالله بن عبدالرحمن اصم از
عبدالله بن قاسم از صالح بن سهل که گفت قصر مشید امیرالمؤمنین علی
ابن ابیطالب و بئر معطله فاطمه و فرزندان اویند که دشمنان ایشان
ملک را از ایشان گرفتند و حق ایشان را غصب نمودند و محمد بن حسن بن
خالد اشوی که ملقب است بشبنوله درین باب گفته است بئر معطله و قصر
مشید مثل لآل محمد مستطرف فالناطق القصر المشید منهم والصامت البئر
التی لا تنزف یعنی بئر معطله و قصر مشید که در قرآن ذکر شده مثل
خوبی است برای آل محمد ص ناطق از آل محمد ص که تکلم کرد و تقیه نکرد قصر
مشید است و صامت از ایشان که ساکت بود و تقیه میکرد بئر معطله است
و بئر معطله آنچاهیست که در بیابانها واقع است و کسی نیست که از آن منتفع

شود

شود باب در بیان معنی طوبی حدیث کرد ما را مظفر بن جعفر بن مظفر
علوی و گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش محمد بن
مسعود عیاشی از جعفر بن احمد از ترکی نوفلی از حسن بن علی بن فضال از
مروان بن مسلم از ابی بصیر که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود
طوبی برای کسیست که متمسک شود بامر ما و طریقه ما در غیبت قائم ما
و میل نکند قلبش بباطل و از راه راست بیرون نرود بعد از آنکه خدا
حق را باو نموده و او را براه آورده پس من گفتم فدای تو شوم طوبی چه
چیز است فرمود طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه علی
ابن ابیطالب است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه شاخی از شاخهای آن
درخت در خانه او میباشد و از اینجاست که خدای عز و جل میفرماید طُوبَى
لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنهائی که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند
طوبی از برای ایشان است و نیکی بازگشت باخرت نیز برای ایشان است
باب در بیان معنی اینکه خدای عز و جل چهار چیز را در چهار چیز
مخفی کرده است حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله و گفت
که حدیث کرد ما را عمم محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد برقی
از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابی بصیر از محمد بن مسلم از

حضرت امام محمد باقر ع از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی
از پدرش امیر المؤمنین ع علی بن ابی طالب ع که فرمود خدای تبارک و تعالی
چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است رضا و خشنودی خود را در طاعت
و فرمان برداری خود پنهان کرده است پس کوچک شمارید هیچ طاعتی از
طاعتهای او را پس بسا باشد که آن طاعت موافقت داشته باشد با رضای او
و رضای او در آن باشد و شما ندانید و پنهان کرده است سخط و غضب خود را
در معصیت و نافرمانی خود پس هیچ معصیتی را حقیر و کوچک شمارید
پس بسا باشد که سخط او در آن باشد و شما ندانید و مخفی داشته است
اجابت دعوة و روا کردن حاجت را در دعوة و خواندن خود در هیچ حالی
هیچ قسم از دعا را حقیر شمارید بسا باشد که آن دعا موافقت داشته باشد
با اجابت او و شما ندانید و پنهان کرده است دوست خود را در میان
بندگان خود پس هیچ بنده را حقیر شمارید پس بسا باشد که آن بنده
دوست خدا و از جمله اولیاء الله باشد و شما ندانید **باب** در بیان
معنی اسطوانه یعنی ستونی که رسول خدا ص در شب معراج دید و اصل آن
ستون از نقره سفید بود و وسطش از یاقوت و زبرجد بود و بالای آن
از طلای احمر بود حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را

عبدالله

عبدالله بن حسن مؤدب از احمد بن علی اصفهانی از ابراهیم بن محمد ثقفی
که خبر داد ما را حکم بن سلیمان و گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن یعلی اسلمی از
حسین بن علی خزری از شداد بصری از عطاء بن ابی رباح از انس بن
مالک که گفت که رسول خدا ص فرمود که چون مرا باسمان بردند ستونی دیدم
که اصل آن از نقره سفید بود و وسطش از یاقوت و زبرجد بود و بالای
آن از طلای احمر بود پس گفتم ای جبرئیل این ستون چه چیز است گفت
این دین تو است که سفید و روشن و درخشنده است گفتم این یاقوت
که در وسطش میباشد چه چیز است گفت جهاد است گفتم این طلای احمر
چه چیز است گفت اشاره بهجرت است و باین جهت است که ایمان علی بن ابی
طالب از همه ایمانها کاملتر و بهتر است زیرا که او از همه کس بیشتر پیروی و بلندتر
دین پیغمبر بود و جهاد او در راه خدا از همه کس زیاده بود و بیشتر از همه
کس هجرت کرد بسوی خدا و رسول ص **باب** در بیان معنی بنوة حدیث کرد
ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از محمد بن قتیبه از حمدان بن
سلیمان از احمد بن فضلان که گفت که حدیث کرد ما را سلیمان بن جعفر
مروزی از ثابت بن ابی صفیه از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت اعرابی
نزد رسول خدا آمد و گفت السلام علیک یا نبئ الله پس رسول خدا فرمود

کر من بنیع الله نیستم بلکه نبی الله میباشم مترجم گوید که بنیع بر وزن
فعیل مشتق است از نباء و در لغت قریش نباء بمعنی خروج از زمینی بزمین
دیگر است و چون این معنی مراد رسول خدا نبود فرمود که من بنیع الله نیستم
بلکه نبی الله میباشم و نبی مشتق است از نبوة یعنی الچیزی که بر آمده است
از زمین و درین صورت مراد از نبی آنکسی خواهد بود که شرفیت بر
سایر خلایق از جمیع جهات کمال و نبوة بمعنی رفعت است و در اشتقاق
نبی و بیان مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی علما وجوه دیگر نیز
گفته اند که ذکر آنها منافی غرض از کتاب است **باب** در بیان معنی
شمس و قمر و زهره و فرقدین حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن
علی بن عبد الله بصری و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن عبد الله بن
علی کرخی و گفت که حدیث کرد ما را عبد الرزاق صنعانی و گفت که حدیث کرد
ما را معمر از زهری از انس بن مالک که گفت که رسول خدا ص نماز صبح را کذارد
چون از نماز فارغ شد روی مبارک بسوی ما کرد و گفت ای گروه مردمان
هر کس که آفتاب را نیابد چنگ زند بماه و هرگاه ماه را نیابد چنگ زند بزهره
و هرگاه زهره را نیابد چنگ زند بفرقدین بعد از آن فرمود آفتابم من و ماه
علی بن ابی طالب است و زهره فاطمه است و حسن و حسین فرقدانند دیگر چنگ زنند

بکتاب

بکتاب خدا زیرا که کتاب خدا و اهل بیت من هرگز از یکدیگر جدا
نمیشوند تا آنکه در نزد حوض کوثر وارد شوند بر من و نیز حدیث کرد
ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بصری و گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم
نصر بن حسین صفار راوندی در راوند و گفت که حدیث کرد ما را ابو
الفرج احمد بن محمد بن خوزی سامری و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر
قاسم بن ابراهیم قنطری و گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن خالد حلوانی
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن خلف عسقلانی و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن بسری از محمد بن منکدر از جابر بن عبد الله که گفت
که رسول خدا ص فرمود اقتدا کنید به آفتاب پس هرگاه غایب شود آفتاب
اقتدا کنید بماه پس هرگاه ماه نیز غایب شد اقتدا کنید بزهره و هرگاه
غایب شود زهره اقتدا کنید بفرقدین پس گفتند یا رسول الله مراد
از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان چه چیز است و مقصود از اینها
کیست پس فرمود آفتاب منم و ماه علی بن ابی طالب است و زهره فاطمه است
و فرقدان حسن و حسین اند **باب** در بیان معنی صلوات و درود
فرستادن بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
عبد الرحمن مقری و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی

در بغداد و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریقی و گفت که حدیث کرد
ما را ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی الکحال غلام زید بن علی
و گفت که حدیث کرد مرا پدرم یزید بن حسن و گفت که حدیث کرد مرا موسی بن
جعفر علیهما السلام و فرمود که پدرم جعفر بن محمد الصادق ع فرمود که کسی که
صلواة و درود میفرستد بر محمد و آل محمد و میگوید اللهم صل علی محمد
و آل محمد معنی اش اینست که بدرستی که من بر همان عهد و پیمان بستام که
قبول کردم آنرا روز الست یعنی روزی که خدای عز و جل تمام ذرات ذریات بنی
آدم ع را از صلب و بیرون آورد و ایشان را بر کمال ربوبیت و اظهار صنع
و قدرت خود گواه گرفت و از ایشان گواهی خواست و فرمود که الست
بربکم آیا نیستم من پروردگار شما همه بر طبق آن مقال براستی از روی
یقین گواهی دادند و گفتند بلی آری توئی پروردگار ما و بعد از آن خطاب
که این محمد بن عبد الله است و پیغمبر من است که در آخر الزمان او را
بیرون بیاورم و شما ها ذکر اوصاف و اخلاق او را در کتب خود مطالعه
خواهید کرد و از پیغمبران خود خبر او را خواهید شنید باو ایمان آرید و در
نصرت و یاری او بکوشید همه قبول کردند **باب** در بیان معنی وسیله
حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن



عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی و گفت که حدیث
کرد ما را عباس بن معروف از عبد الله بن مغیره و گفت که حدیث کرد
ما را ابو حفص عبدی و گفت که حدیث کرد ما را ابو هرون عبدی از
ابو سعید خدری که گفت که رسول خدا ص فرمود که هر گاه دعا کنید و از
خدا چیزی برای من طلب کنید وسیله را طلب کنید پس گفتیم یا رسول
الله وسیله چه چیز است فرمود آن وسیله درجه من است در بهشت
و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یک ماه راه است بدویدن اسب نجیب
عربی و پایهای بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی
از یاقوت است و بعضی از نقره است و بعضی از سایر جواهر پس بیارند
آنرا روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان
آنها مانند ماه است در میان سایر ستارها پس نباشد در آن روز
پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این
درجه او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان
و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است ص پس حضرت رسول فرمود
که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی
و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من

روز و لوا و علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن نقش نوشته
است که لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون بالله چون بگذریم بر
پیغمبران گویند گویا اینها دو ملک اند که ما ایشان را نمی‌شناسیم و چون بر ملایکه
بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا آنکه من بالا روم و علی از پی من
نیز بالا آید چون باعلا درجات منبر برآیم علی یک پایه از من پست تر
باشد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان
سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده
چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب
حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است
محمد ص و این ولی من است علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که او را دوست
دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت
رسول ص فرمود که یا علی نماند در آن روز احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه
راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند
احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده
باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود
و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب حق تعالی

بسوی من

بسوی من یکی رضوان که خازن بهشت است و دیگری مالک خازن جهنم
پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک
یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک تو کیستی که این قدر
خوش رو و خوش بوئی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا
پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد
من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه
انعام کرده است بمن بده آنها را به برادرم علی بن ابی طالب پس رضوان
کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد پس به نزدیک من میآید مالک
خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم و علیک
السلام ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو
و موحش است صورت تو تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده
است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را بنزد تو آورم پس من
گویم قبول کردم از پروردگارم و او راست حمد و ستایش بر آنچه انعام
کرده است بمن و تفضیل داده است مرا بدیگران بده آنها را به برادرم
علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی بن ابی طالب دهد و بر گردد
پس بیاید علی با کلیدهای بهشت و جهنم تا آنکه بنشیند بر اخر جهنم و

مهار شتر بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند شده باشد و حدّ زدنش
بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کنند جهنم
که یا علی زود از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی ع گوید قرار
گیر که امروز ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آن
حضرت گوید این را بگذار که دوست من است این را بگیر که دشمن من است
پس بدرستی که جهنم در آن روز اطاعتش برای علی بیشتر است از اطاعت غلام
یکی از شما مر صاحبش را اگر خواهد آنرا بجانب راست میبرد و اگر خواهد
بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است و اطاعت جهنم
او را در آن روز در آنچه امر میکند او را از آن بیشتر است از اطاعت جمیع
خلایق او را

**باب** در بیان معنی حرمات ثلث حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن عیسی بن یقطینی و گفت که حدیث کرد ما را یونس بن عبد
الرحمن از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت
فرمود که بدرستی که برای خدای تعالی سه چیز است که حرمت آنها بر خلایق
واجب است و هتک حرمت آنها حرام است و هیچ چیز مثل آن سه چیز
نیست یکی کتاب خداست که همه آن نور خدا و حکمت خداست دیگری خانه آنست

که گرداننده

که گرداننده است آنرا قبله برای مردم و قبول نمیکنند نماز احدی را که
رو بکند بسوی غیر آن دیگری عترت و اهل بیت پیغمبر اویند که حرمت آنها
لازم و اطاعت و فرمان برداری ایشان بر همه خلایق واجب است

**باب** در بیان عقوق ابوین و اباق از مولی و ضلال غنم از راعی حدیث
کرد ما را ابو محمد عمار بن حسین رحمه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
محمد بن عصمه و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن طبری در مکه و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن فضل از محمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب قرشی از
ابو سلیمان از حمید طویل از انس بن مالک که گفت در خدمت علی بن ابی
طالب بودیم در همان ماهی که شهید شد پس طلب کرد فرزند خود امام
حسن را پس فرمود یا ابا محمد بر منبر بالا برو و حمد و ثنا کن خدای عز
و جل را بسیار و ذکر کن و یاد نما جدت رسول خدا را به بهترین یاد کردن
پس بگو که لعنت کند خدا فرزندی را که نافرمانی کند پدر و مادرش را
لعنت کند خدا فرزندی را که عاق والدین باشد لعنت کند خدا بنده را
که از آقای خود گریزد لعنت کند خدا گوسفندی را که دور شود از شبان
خود بعد از آن از منبر فرود آ پس بعد از آنکه حضرت امام حسن از خطبه
فارغ شد و از منبر فرود آمد مردم جمع شدند نزد او و گفتند ای پسر

امیرالمؤمنین ای پسر دختر رسول خدا خبر ده ما را از معنی آنچه گفتی و بفرما
که مراد از این فقرات چه بود آنحضرت فرمود که جواب با امیرالمؤمنین است
پس امیرمؤمنان دهان معجز بیان را گشود و فرمود بدرستی که من با رسول
خدا نماز میکذاردم چون از نماز فارغ شد دست راست مبارک خود را
بدست راست من زد و کشید و چسبانید آنرا بسینهٔ بیکینهٔ خود پس
فرمود یا علی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که من و تو پدر این
امتیم پس لعنت کند خدا کسی را که فرمان ما نبرد یا علی بگو آمین
من گفتم آمین پس فرمود که من و تو هر دو مولا و آقای این امتیم
لعنت کند خدا کسی را که فرار کند و بگریزد از ما بگو آمین من گفتم آمین
پس فرمود من و تو دو راعی و شبان این امتیم لعنت کند خدا کسی را که
دور شود از ما بگو آمین پس امیرالمؤمنین فرمود که شنیدم در آن
وقت که دو کوینده با من آمین میگفتند گفتم یا رسول الله کیستند
این دو نفری که با من آمین میگویند فرمود جبرئیل و میکائیل اند باب
در بیان معنی قول رسول خدا که فرمود انا الفتی ابن الفتی اخو الفتی
حدیث کرد ما را حسن بن احمد بن ادریس و گفت که حدیث کردند ما را
محمد بن حسین بن ابی الخطاب و یعقوب بن یزید و محمد بن ابی الصهبا

از محمد بن

از محمد بن ابی عمیر از ابان بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق ع از پدر
و پدر بزرگوارش از جد بزرگوارش ع که فرمود که اعرابی آمد بدر دولتخانه رسول خدا ص
پس بیرون آمد رسول خدا ص در حالتی که ردای سرخی بر دوش مبارکش
بود اعرابی گفت یا محمد ص بتحقیق که بیرون آمدی بسوی من در حالتی که
گویا جوانی هستی از جوانان پس جناب نبوی فرمود آری ای اعرابی
منم جوان پسر جوان برادر جوان پس اعرابی گفت یا محمد ص اینکه گفتی جوانم
قبول دارم و لکن چگونه پسر جوان و برادر جوانی پس رسول خدا فرمود
ای اعرابی آیا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید قالوا سمعنا فتی یذکرهم
یقال له ابراهیم پس من پسر ابراهیم ام و اما اینکه گفتم برادر جوانم چه
این است که در روز احد منادی از جانب آسمان ندا کرد و گفت لا فتی
الا علی لا سیف الا ذو الفقار پس علی جوان است و برادر من است و من
برادر اویم باب در بیان معنی فتوة و مروة حدیث کرد ما را پدرم
خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم از پدرش از
محمد بن خالد برقی از ابی قتاده قمی و او از دیگران تا بحضرت ابی عبد الله
که راوی گفت که روزی در خدمت آنحضرت حرف مروة و فتوة مذکور
شد و هر کسی پیش خود موافق مزاج خود چیزی میگفت پس آنحضرت فرمود

که آیا شما خیال میکنید که فتوة وجوان مردی بفسق وفجور و نا فرمانی خدای
عز وجل است نه چنین است بلکه مروت وفتوة این است که شخص مهمانی
کند وبخشش نماید وبا مردم بطریق معروف نیکی کند ومردم از اذیت
او ایمن باشند ودر همه این امور باید از حد متعارف تجاوز نکند پس
فرمود که آیا میدانید که مروت چه چیز است عرض کردیم که نه یا رسول الله
فرمود که مروت بخدا قسم این است که مرد خوان خود را در صحن خانه خود
گذارد که هر کس که خواهد خورد **باب** دربیان معنی ابو تراب حدیث
کرد مرا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از
پدرش از محمد بن خالد برقی از ابی قتاده قمی واو از دیگری تا حضرت
ابی عبد الله وحدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان عدل وگفت که حدیث کرد
مارا ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان وگفت که حدیث کرد مارا
بکر بن عبد الله بن حبیب وگفت که حدیث کرد مارا تمیم بن بهلول از پدرش
که گفت که حدیث کرد مارا ابو الحسن عبدی از سلیمان بن مهران از عبایة بن
ربعی که گفت که گفتم بعبد الله بن عباس که چرا رسول خدا علی بن ابی طالب را
مکنی گردانید به ابو تراب گفت بجهة اینکه علی بن ابی طالب صاحب زمین است
وحجت خداست براهل زمین بعد از سید المرسلین وبقاء وقرار زمین باوست

وبتحقیق

وبتحقیق که شنیدم که رسول خدا میفرمود که چون روز قیامت شود وکافر
ببیند آن ثوابهائی را که خدا برای شیعیان علی بن ابی طالب مهیا کرده است
میگوید که یا لیتنی کنت ترابا یعنی کاشکی من از شیعیان علی بودم این است
که خدای عز وجل میفرماید که ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا **باب**
دربیان قول امیر المؤمنین ع که فرمود انا زید بن عبد مناف بن عامر
ابن عمرو بن مغیرة بن زید بن کلاب حدیث کرد مارا علی بن عیسی که
همیشه مجاور کوفه بود وگفت که حدیث کرد مارا علی بن بندار از پدرش
از محمد بن علی قاری از محمد بن سنان از مالک بن عطیه از ثویر بن
سعید از پدرش سعید بن علاقه از حسن بصری که گفت روزی
علی بن ابی طالب در بصره بالای منبر رفت پس فرمود ایها الناس نسب
مرا بیان کنید هر کس میشناسد مرا پس باید که ذکر نماید نسب مرا وهر که
نمیشناسد مرا پس من خود نسب خود را برای شما ذکر میکنم که بشناسید
مرا من زید بن عبد مناف بن عامر بن عمرو بن مغیرة بن زید بن
کلاب پس ابن کوای ملعون برخواست و روبسوی آنحضرت کرد
وگفت ای مرد ما نسبی برای تو نمیدانیم مگر اینکه میدانیم که تو علی
ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن

کلا بلی پس آنحضرت فرمود ای مرد احمق نادان بدرستی که پدر من نام
گذارده است مرا زید بنام جدش قصی و بدرستی که نام پدرم عبد مناف بود
ولیکن کنیه اش غالب شد بر نامش و مردم او را بکنیه اش میخواندند و بدرستی
که نام عبد المطلب عامر بوده ولکن لقبش غالب شد بر نامش و مردم او را بلقب
میخواندند و بدرستی که نام هاشم عمرو بوده پس لقبش غالب شد بر نامش
و مردم او را بلقبش میخواندند و نام عبد مناف مغیره بود پس غالب شد
لقبش بر نامش و مردم او را بلقب میخواندند و بدرستی که نام قصی زید
بود پس عرب او را مجمع نامیدند زیرا که او جمع کرد طوایف اعراب را از بلاد
بعیده و همه را آورد بمکه پس باین جهة لقبش غالب شد بر نامش و مردم او را
بلقب میخواندند و فرمود که برای عبد المطلب ده نام بود از جمله آنها است
عبد المطلب و شیبه و عامر **باب** در بیان معنی آل یس حدیث کرد ما را
عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب و گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد عبد
الله بن یحیی بن عبد الباقی و گفت که حدیث کرد ما را پدرم و گفت که
حدیث کرد ما را علی بن حسن بن عبد الغنی معانی و گفت که حدیث کرد
ما را عبد الرزاق از مندل از کلبی از ابی صالح از ابن عباس در معنی
قول خدای عز و جل سلام علی آل یس که گفت یعنی سلام پروردگار عالمیان

بر محمد

بر محمد و آلش باد و سلامتی برای دوستان ایشان باد تا روز قیامت و نیز
حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی خدا رحمت کند او را
و گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی
جلودی بصری و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سهل و گفت که حدیث کرد
ما را کادح از جعفر بن محمد الصادق ع از پدرش و از پدرانش از
علی بن ابی طالب ع در قول خدای عز و جل سلام علی آل یس که فرمود که
یس محمد است و ما آل یسینیم و باین مضمون چند حدیث معتبر دیگر
نیز روایت شده است **باب** در بیان معنی حدیثی که روایت
شده است از رسول خدا ص که فرمود لا تعادوا الایام فتعادیکم حدیث
کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
ابراهیم از عبد الله بن احمد موصلی از جعفر بن ابی دلف که گفت چون
متوکل ملعون حضرت امام علی النقی را از مدینه به بغداد برد و او را
حبس کرد من رفتم در حوالی خانه متوکل که تحقیقی از احوال آنحضرت
کرده باشم و به بینم که کجا میباشند و چه حال دارند پس از اتفاقات
زراقی را نظر بر من افتاد و او دربان متوکل بود پس اشاره کرد بسوی
من که داخل شوم بر او چون داخل شدم بر او گفت ای جعفر حال تو چیست

گفتم خوب است ای استاد بعد از آن امر کرد مرا که بنشینم چون نشستم بفکر
بعضی امور و گذارشات افتادم با خود گفتم که غلط کردم که آمدم باینجا بی
زیارت مردم را از مجلس خود بیرون کرد پس بمن گفت که ای صقر چه کار داری
و برای چه امر اینجا آمدی گفتم که مطلبی بود میخواستم تحقیق نمایم گفت البته
آمدی که احوال مولای خود را تحقیق نمائی گفتم مولای من کیست من مولائی
ندارم مولای من امیر المؤمنین خلیفه است گفت ساکت شو مولای تو حق
است و مولای حقیقی مولای تو است و این حرفها را کنار گذار زیرا که
من نیز بر مذهب تو میباشم پس گفتم الحمد لله نعم پس گفت که میخواهی که
که آقای خود را ببینی گفتم آری گفت اینجا بنشین تا آنکه صاحب فاطر بیرون
آید چون صاحب فاطر بیرون آمد بغلام خود گفت که دست صقر را بگیر
و او را داخل حجره کن که سید علوی در آن حجره است و او را با آن سید علوی
در آن حجره است و او را با آن سید علوی واگذار و خود بیا پس آن غلام مرا
داخل حجره کرد و اشاره کرد بیک اطاق پس من داخل آن اطاق شدم دیدم
آنحضرت صلوات الله علیه بالای حصیری نشسته است و برابر او قبری حفر کرده
شده من سلام کردم بر آنحضرت پس آنحضرت جواب سلام داد و امر فرمود
که بنشینم بعد از آن فرمود ای صقر کجا بودی و بچه کار اینجا آمدی گفتم ای



اقای من آمدم که تحقیق احوال شما کرده باشم صقر گفت که بعد از آن
نظر کردم بسوی آن قبر پس گریستم پس آنحضرت بسوی من نگاه کرد
و فرمود ای صقر مشوش مشو باکی نیست اینها اذیت بما نمیرسانند
و نمیتوانند رسانید پس من گفتم الحمد لله پس گفتم ای اقای من حدیثی
از رسول خدا روایت شده است که من معنی آنرا نمی فهمم فرمود آن حدیث
چیست عرض کردم که قول رسول خدا فرمود لا تعادوا الایام فتعادیکم
غرض از این کلام چیست و مراد از ایام چیست پس فرمود آری مائیم
ایام مادام که آسمان و زمین برپاست سبت نام رسول خداست و احد
نام علی بن ابی طالب است و اثنین نام حسنین و ثلثا نام علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و اربعا نام موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و من است و خمیس نام فرزند من حسن است و جمعه
نام فرزند فرزند من است و نزد او جمع خواهند شد اهل حق و اوست
که مملو میکند زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم ای صقر
این است معنی ایام پس دشمنی مکنید شما با ایشان در دنیا پس دشمنی
کنند ایشان با شما در آخرت صقر گفت که بعد از آن فرمود ای صقر وداع
کن و بیرون برو که ایمن نیستم بر تو شاید که اذیتی برسد بتو **باب**

در بیان معنی شجره که آدم وحوا میوهٔ آن را خوردند وبان جهت ایشان
از بهشت بیرون کردند حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس
نیشابوری عطار رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه
از حمدان بن سلیمان از عبد السلام بن صالح هروی که گفت که خدمت
حضرت امام رضا ع عرض کردم وگفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا که آن
درختی که آدم وحوا از او خوردند وبسبب آن ایشان از بهشت بیرون
کردند چه درخت بود زیرا که مردم خلاف کرده اند در آن بعضی میگویند
که درخت گندم بوده وبعضی بر این اند که درخت انگور بوده بعضی گفته
اند که درخت حسد بوده پس آنحضرت فرمود که همه راست گفته اند در جمیع
آنچه گفته اند حق است گفتم یا ابن رسول الله پس بیان فرمائید معنی این
وجوه وحقیقت آنها را با این اختلافات پس فرمود ای ابو الصلت
بدرستی که درختهای بهشت مثل درختهای این دنیا نیست که هر درختی
یک میوه داشته باشد بلکه یک درخت از درختهای بهشت انواع واقسام
میوها بیاورد وآن درختی که آدم وحوا از آن خوردند درخت گندم بود
لکن انگور نیز در او بود وبدرستیکه چون خدای تعالی آدم را گرامی داشت
وامر کرد ملائکه را بسجده کردن او واو را داخل بهشت کرد در دلش گذشت

وباخود

وباخود گفت که آیا خدا انسانی بهتر از من خلق کرده است یا نه چون
خداوند عالمیان علم داشت بآنچه در دل آدم گذشته بود ندا کرد که ای آدم
سر بالا کن وبساق عرش ما نگاه کن پس چون آدم سر بالا کرد وبساق
عرش نظر کرد دید که بر ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول
الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین وزوجته فاطمه سیدة نساء العالمین
والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پس گفت پروردگارا
اینها کیستند ندا رسید که ای آدم اینها فرزندان تو اند واینها
از تو وجمیع خلق من بهتر اند واگر اینها نبودند ومقصود خلقت اینها
نبود نه ترا خلق میکردم ونه بهشت را ونه دوزخ را ونه آسمان ونه
زمین را بیافریدم پس ای آدم مباد بچشم حسد نظر کنی بسوی اینها
که اگر چنین کردهٔ البته ترا از جوار خود دور خواهم کرد واز بهشت
بیرون خواهم نمود پس آدم نظر کرد بسوی ایشان بچشم حسد و
خواهش کرد قرب ومنزلت ایشان را پس مسلط کردانید خدا شیطان را
براو ومنزلت شیطان او را وسوسه نمود تا آنکه دانه چند از آن درخت
که خدا او را از آن نهی کرده بود تناول نمود وهمچنین حوا نیز چون نگاه
کرده بود بفاطمه بچشم حسد شیطان نیز براو مسلط شد وباعث

آن شد که او نیز مثل آدم از آن درخت خورد پس خدا هر دو را از بهشت بیرون
کرد و از جوار خود دور گردانید و بزمین فرستاد **باب** در بیان معنی آن
کلمات که فرا گرفت آنها را آدم از پروردگار خود پس جناب اقدس الهی
به برکت آن کلمات توبه اش را قبول فرمود حدیث کرد ما را علی بن فضل بن
عباس بغدادی و گفت که حدیث کرد ما را حسین اشقر و گفت که حدیث کرد
ما را عمرو بن ابی المقدام از پدرش و پدرش از سعید بن جبیر و او از ابن
عباس که گفت سؤال کردم از رسول خدا از آن کلماتی که فرا گرفت آدم
آنها را از پروردگارش پس به برکت آنها توبه اش قبول شد فرمود که
سؤال کرد از خدا و سوگند داد او را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
پس خدا توبه اش را قبول کرد **باب** در بیان معنی کلمه تقوی حدیث
کرد ما را محمد بن عمر بن حافظ در شهر بغداد و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن قاسم بن زکریا و حسین بن علی سلولی و گفتند که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن سلولی و گفت که حدیث کرد ما را صالح بن اسود از ابی المطهر
مدینی از سلام جعفی از حضرت امام محمد باقر ع از ابی برده از رسول خدا ص
که فرمود که بدرستیکه خدای عز و جل فرمود ای محمد میخواهم که در باب علی بن
ابی طالب با تو عهد و پیمانی در میان آورم گفتم پروردگارا بیان فرما آن

عهد را

عهد را برای من گفت گوش بده و بشنو پس فرمود که بدرستی که علی بن ابی طالب
علم و نشانه هدایت است و امام و پیشوای دوستان من است و نور آنکسی است
که اطاعت میکند مرا و اوست کلمه تقوی و پرهیزکاری که پرهیزکاران را
لازم او گردانیدم و مقرر کردم که متمسک شوند باو و در هیچ امری و حالی
مخالفت نکنند او را و هر کس که او را دوست دارد مرا دوست داشته است
و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است **باب** در بیان معنی آن
کلمات که ازمایش کرد خدای عز و جل ابراهیم را بآن کلمات پس تمام کرد آنکلمات
و تمام را تعلیم او نمود حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عمران دقاق خشنود
باد خدا از او و گفت که حدیث کرد ما را حمزة بن قاسم علوی عباسی و گفت
که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن حسین بن زید زیت فروش و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن زیاد ازدی از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق ع که
گفت مفضل که سؤال کردم از آنحضرت از قول خدای عز و جل و اذ ابتلی
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن و پرسیدم که آن کلمات چه بود فرمود که آنکلمات
همان کلمات بود که آدم فرا گرفت از خدا و خدا را بآنها سوگند داد و توبه
او قبول شد و آن کلمات این بود که گفت پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه

وحسن وحسین که توبه مرا قبول کن و از گناه من درگذر پس خدای عز وجل
از او عفو فرمود و توبه او را قبول نمود پس عرض کردم و گفتم یا ابن رسول
الله مراد از اینکه فرمود فَأَتَمَّهُنَّ چه چیز است فرمود یعنی آنکلمات را
یکی یکی تعلیم او کرد و همه را برای او نام برد تا حضرت قائم که امام دوازدهم است
و نه نفر ایشان از فرزندان حضرت امام حسین اند مفضل گفت که بعد
از آن عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا و بفرما که قول
خدای عز وجل وجعلها کلمة باقیة فی عقبه چه معنی دارد فرمود مراد امامت
است یعنی گردانید خدای عز وجل امامت را در ذریه امام حسین
که باقی است تا روز قیامت مفضل گفت که پس عرض کردم و گفتم یا ابن
رسول الله چرا امامت را در میان فرزندان حضرت امام حسین قرار
دادند نه فرزندان حضرت امام حسن و حال آنکه هردو فرزند رسول
خدا و سید جوانان اهل بهشت بودند فرمود ای مفضل به درستی که موسی
و هرون هر دو پیغمبر مرسل بودند و برادر بودند و حال آنکه گردانید خدا
نبوت را در صلب هرون نه موسی و سزاوار نبود برای احدی که بگوید
چرا خدا این کار کرد زیرا که امامت خلافت و جانشینی خدای عز وجل است
هر کس را میخواهد خلیفه خود میگرداند و احدی را نمیرسد که بگوید چرا خدا



امامت را در صلب حضرت امام حسین گردانید نه حضرت امام حسن زیرا
که خدا حکیم است و آنچه میکند موافق حکمت و عین مصلحت است و او
سؤال کرده نمیشود از آنچه میکند بلکه ما ها سؤال کرده میشویم از
آنچه میکنیم مصنف کتاب میگوید که برای واذ ابتلی ابراهیم ربه
بکلمات وجهی دیگر نیز میباشد و آن وجهی که اول ذکر شد اصل است پس
بدانکه ابتلا و آزمایش خدا بر دو قسم است یک قسم محال است بر خدا
و یک قسم جایز است اما آن قسمی که محال است بر خدا این است که خدا
آزمایش کند تا آنکه معلوم شود برای او که امام کیست و کی قابل امامت
میباشد و این قسم ابتلا و آزمایش بر خدا روا نیست زیرا که خدا
علام الغیوب است و همه چیز را میداند و میداند که کی امام است
و قابلیت امامت دارد و چگونه میشود که نداند و حال آنکه اوست
خالق امام و او امام را امام گردانیده و قابلیت امامت را او با امام داده
و اما آن قسم ابتلائی که جایز است بر خدا آن است که شخص را مبتلا
میگرداند و آزمایش میکند تا آنکه صبر کند در آنچه آزمایش میکند او را
بآن پس بوده باشد آن چیزی که عطا میکند خدا باو از امامت و غیر
امامت بطریق استحقاق و تا اینکه مردم ببینند صبر و تحمل او را پس

اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در آن و نیز برای اینکه دانسته شود که
خدا حکیم است و امر امامت را که ریاست عامهٔ خلایق است در امور دین
و دنیای ایشان بخود آنها بسر وقت با آن نمیکنند و اما کلمات پس او نیز چند
معنی احتمال دارد یکی همان معنی که در اول مذکور شد که مراد از کلمات دوازده
امام یا چهارده معصوم است و از جملهٔ آن معانی یقین است یعنی آزمایش
کرد خدا ابراهیم را بکلمات چند که از جملهٔ آنها یقین است یعنی مرتبهٔ یقین را
باو عطا فرمود چنانچه فرموده است وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
والارض ولیکون من الموقنین یعنی و همچنان مینمائیم بابراهیم عجایب
و غرایب آسمان و زمین را برای اینکه بوده باشد از جملهٔ یقین دارندگان
بوجود آفرینندهٔ آسمان و از جملهٔ آن معانی که میشود که مراد باشد
معرفت بهم رسانیدن ابراهیم است بصفات صانع خود مثل اینکه قدیم است
و همیشه بوده و هست و خواهد بود و شریک و رفیقی برای او نیست و از جمیع
نقایص منزه و بری است چنانچه نظر کرد بستارها و ماه و آفتاب و استدلال
کرد بحرکت و طلوع و غروب آنها بر حدوث آنها و بحدوث آنها استدلال
کرد بر اینکه محدث و حادث کننده برای آنها هست و از جملهٔ آن معانی شجاعت
است چنانچه خدای عز و جل از آن خبر میدهد و میفرماید اذ قال لابیه و قومه



ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین قال
لقد کنتم انتم و آباؤکم فی ضلال مبین قالوا اجئتنا بالحق ام انت من
اللاعبین قال بل ربکم رب السموات والارض الذی فطرهن و انا علی
ذلکم من الشاهدین و تالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین
فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم لعلهم الیه یرجعون یعنی بخاطر بیاور ای محمد
آن وقتی را که گفت ابراهیم به پدرش و خویشانش که چه چیز است این صورتهائی
که شما بان چسبیده اید و عبادت آنها میکنید گفتند که چون دیده ایم که
پدران ما اینها را عبادت میکردند ما هم متابعت ایشان میکنیم و عبادت
اینها میکنیم ابراهیم گفت که بخدا قسم که شما و پدران شما هم گمراهید و براه
کج افتاده اید گفتند ای ابراهیم آیا این سخنهائی که میگوئی از روی حقیقة
و جد میگوئی و اعتقادی تو است یا اینکه مزاح و شوخی میکنی و آنچه میگوئی
قلبی و اعتقادیت نیست ابراهیم گفت شوخی و مزاح چه معنی دارد آنچه
میگویم از صمیم قلب میگویم پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است
که خلق کرده است آسمان و زمین را و من خود شاهد و گواه میباشم
بر آنچه میگویم و یقین دارم بان و دلیل و برهان دارم بآنچه میگویم و بخدا
قسم که بعد از آنکه بعید گاه روید با بتان شما کیدی خواهم کرد پس چون آن

قوم گمراه بعید گاه رفتند همه آن بتها را به تبر قطع قطع نمود و ریزه ریزه کرد
مگر بت بزرگ ایشان که او را بحال خود گذاشت تا آنکه در وقت حاجت
اسناد آن امر را باو تواند داد و شکی نیست در اینکه مقاومت یک نفر
با هزار نفر دشمن نهایت شجاعت است دیگر از آن معانی حلم است چنانچه
خدای عز و جل از آن خبر داده و فرموده است إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ
یعنی بدرستی که ابراهیم بردبار و اندوه نماینده بود و از جمله آن معانی
سخاوت است چنانچه کریمه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از آن
خبر میدهد دیگر عزلت و گوشه گرفتن از اهل و عشیره است چنانچه
آیه واعتزلکم وما تدعون من دون الله دلالت بر آن دارد دیگر از
آن معانی امر بمعروف و نهی از منکرات و دلالت میکند بر آن قول خدای
عز و جل يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ
إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ
لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ
أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا یعنی ای پدر آیا
شرم نداری که بندگی میکنی چیزی را که نمیشنود و نمی بیند و نفع و ضرری
از آن متصور نیست ای پدر من میدانم چیزی را که تو نمیدانی پس مرا متابعت

کن وانچه

وانچه من میگویم بشنو تا آنکه دلالت کنم تو را براه راست ای پدر بندگی مکن
شیطان را بدرستی که شیطان عاصی است و فرمان برداری نمیکند خدا را
ای پدر بدرستی که من میترسم که عذاب خدا بر تو نازل شود پس تو هم در لعن
و طعن قرین شیطان باشی و از جمله آن معانی نیکی در مقابل بدی است
چنانچه دلالت میکند بر آن آیه أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي
إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا یعنی پدر ابراهیم با ابراهیم گفت ای ابراهیم آیا اعراض
کننده تو از خدایان من و مذمت میکنی ایشان را اگر چنانچه ساکت نشوی
و دست از این حرکت بر نمیداری هر آینه تو را سنگسار خواهم کرد یا بفحش
و دشنام و سنگ و کلوخ از پیش خود خواهم راند ابراهیم در مقابل آن خطاب
با عتاب گفت که ای پدر سلام بر تو باد من استغفار میکنم و از خدا طلب
آمرزش مینمایم برای تو بدرستی که پروردگار من بسیار عطوف و مهربان است
بمن و از جمله آن معانی توکل و کار خود را بخدا واگذاشتن است چنانچه
خبر میدهد از آن قول خدای عز و جل الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ
يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَ
الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ دیگر از آن معانی علم و عمل است

ودخول در سلک صلحا و عباد چنانچه دلالت میکند بران قول خدای عز و جل
رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ یعنی پروردگارا عطا فرما بمن کمال علم
وعمل را و ملحق ساز مرا بصلحا و منتظم گردان مرا در سلک انها دیگر از
آن معانی امتحان و ازمایش در نفس است چنانچه او را در آتش انداختند
ونفس او را بان امتحان کردند دیگر امتحان و ازمایش در فرزند است
چنانچه او را بان امتحان کردند و امرش کردند بذبح فرزند خود اسمعیل
دیگر امتحان و ازمایش باهل است چنانچه ازمایش کرد خدا ابراهیم را بزن
او را از آن معشر قبطی نجاة داد و قصه آن در کتاب سیر مذکور است دیگر
از انمعانی صبر کردن اوست بر سوء خلق زوجه اش ساره دیگر استقصاء
اوست در طاعت و جد و جهد اوست در عبادت چنانچه دلالت دارد بران
کریمه وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ دیگر از انمعانی نزاهت است چنانچه خدای
عز و جل از آن خبر داده و فرموده است که مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا
وَلَكِنْ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دیگر از انمعانی جمع کردن جمیع
شرایط طاعات و اقسام عبادات است در قولش ان صلوتی ونسکی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
یعنی بدرستی که نماز من وسایر عبادتهای من ومجموع اعتقادات من که در ایام



حیوة بر انها میباشم وخواهم مرد بر انها بالجمله مردگی و زندگی من همه برای
خداوندی است که پروردگار عالمیان است نیست شریکی برای او و باین
اعتقادات و اعمال و افعال مامور کرده اند مرا ومن اول اسلام اورندگانم
زیرا که جمع کرده است ابراهیم در قولش که گفته است محیای ومماتی مجموع
اقسام طاعات و شرایط عبادات را وهیچ فردی از افراد آنها نیست مگر انکه
داخل است در حیوتی ومماتی دیگر از آن معانی مستجاب نمودن دعای
اوست در وقتی که گفت رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى یعنی پروردگارا
بمن بنما که چگونه مرده را زنده میکنی واین آیه از جمله متشابهات است
مقصود ابراهیم از سؤال بیان کیفیت احیاء موتی است وکیفیت فعل
خداست وهرگاه شخصی آنرا نداند برای ایمان و توحید او عیب و نقص
نمیباشد بعد از آن خدای عز و جل با ابراهیم گفت أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى
یعنی ای ابراهیم آیا اعتقاد نداری وهنوز ایمان نیاورده ای ابراهیم گفت
بلی پروردگارا اعتقاد دارم و ایمان آورده ام بتو ومیدانم که تو بهمه
چیز قادری وهر چه خواهی میکنی واین لفظ بلی شرطیست عام مر تمام
مؤمنین را هر وقت که سؤال کرده شوند مؤمنان و یکی از ایشان گفته
شود اولم تؤمن واجب است که در جواب بگوید بلی همچنین که ابراهیم

کفت وچون خدای عزوجل در عالم ذر از ارواح بنی آدم سؤال کرد کفت
الستم بربکم وهمه درجواب کفتند بلی اول کسی که کفت بلی محمد مصطفی
بودم وباین جهت بوده که کردید سید اولین وآخرین وافضل از همهٔ انبیا
مرسلین پس هرکسی که درجواب این سؤال نکوید بلی همچنانکه ابراهیم کفت
پس میل کرده است از ملت ابراهیم والبته آنکس سفیه است چنانچه خدای
عزوجل فرموده است ومن یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه یعنی
میل نمیکند واعراض نمینماید از ملة ابراهیم مکر کسی که سفیه باشد دیکر
ازآن کلمات برکزیدن خدای عزوجل است اورا در دنیا وشهادت دادن
اوست برای او اینکه در عقبی از جملهٔ صلحاست چنانچه فرموده است ولقد
اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین یعنی بتحقیق که اختیار
کردیم وبرکزیدیم ما ابراهیم را در دنیا وبدرستی که او در آخرة از جملهٔ
صالحین است ومراد از صلحا رسول خدا وائمهٔ هدی است که اوامر ونواهی را
ازجناب قدس الهی اخذ کرده والتماس صلاح وتقوی از او نموده وازرای
وقیاس در دین او اجتناب کرده اند چنانچه خدای عزوجل ازآن خبر داده
وفرموده است اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین یعنی یاد دار وقتی را
که کفت پروردکار ابراهیم به ابراهیم که ای ابراهیم اسلام بیاور وتسلیم کن

امر پروردکار

امر پروردکار خودرا ابراهیم درجواب کفت اسلام آوردم وتسلیم کردم
امر پروردکار عالمیان را دیکر ازآن کلمات اقتدا کردن وپیروی نمودن
پیغمبرانی است که بعد از او بوده اند باو وچنانچه خداوند عالمیان در قرآن
ازآن خبر داده وفرموده است که ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب یا بنی
ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون یعنی ووصیت
کرد ابراهیم پسران خودرا باسلام وکفت بایشان ای فرزندان من بدرستی
که خدای تعالی اختیار کرده است برای شما دین اسلام را پس میمیرید شماها
مکر درحالتی که مسلمان باشید ونیز درجای دیکر حضرت خیر البشر را خطاب
نموده وفرموده ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا وما کان
من المشرکین یعنی پس وحی کردیم ما بسوی تو ای محمد که متابعت کن دین
وملت پدرت ابراهیم را که دین قویم وملت مستقیمی است واصلا کجی و
اعوجاجی درا ونیست ونبود ابراهیم مشرک واز جملهٔ کسانی که شریک
برای خدای خود قرار داده اند ودر موضع دیکر فرموده است که قل بل
ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین یعنی بکو ای محمد درجواب آنهائی
که میکویند یهودی باشید وآنهائی که میکویند نصاری باشید که ما نه نصاری
میباشیم ونه یهود بلکه متابعت میکنیم وپیروی مینمائیم ملت ابراهیم را

که حق است و نبود ابراهیم از مشرکین و نیز فرموده است ملة ابیکم ابراهیم هو
سماکم المسلمین یعنی متابعت کنید دین و ملت پدر خود ابراهیم را او مسلمان
شوید چنانچه پدر شما شما را مسلمان نام گذارده است و بدانکه این معانی که
برای کلمه آمد مذکور شد و امثال اینها اموری است که در امامت شرط است و امام
باید موصوف باشد باینها بجهت انتظام مصالح امت در دنیا و آخرت
و قول ابراهیم و من ذریتی بعد از قول خدای تعالی انی جاعلک للناس اماما
من در او برای تبعیض است تا انکه دانسته شود که بعضی از ذریه مستحق
امامت میباشند و بعضی مستحق امامت نمیباشند و آن بعض هم که مستحق
نمیباشند باید از جمله مسلمانان باشند بجهة اینکه محال است که ابراهیم دعا
کند بامامت برای کافر یا مسلمانی که معصوم پس مراد از بعض خواص
مؤمنین است و معنی تبعیض و بعضیة واقع شده است بر خواص ایشان
یعنی آنهائی که از کفر و شرک دورند و در میان خواص آنهائی که از
معاصی کبیره اجتناب کرده اند اخص اند و معصوم که از معاصی صغیره و کبیره
عمداً و سهواً از اول عمر تا آخر عمر اجتناب کرده است خاص الاخص است یعنی
در میان اخصها خاص است پس ظاهر شد که مراد ابراهیم از بعض بعض معصوم است
نه بعض غیر معصوم و بدانکه خدای عز و جل عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است

وحال

وحال انکه او پسر دختر ابراهیم بوده و چون پسر دختر شخص ذریه آن
شخص است و ابراهیم دعا کرده برای ذریه اش بامامت و از خدا سؤال کرده
که بعضی از ذریه اش را بگردانی امام پس واجب است بر پیغمبر ما محمد که
اقتدا کند باو و قرار دهد امامت را در میان معصومین از ذریه خودش
طابق النعل بالنعل هم چنانکه امر کرده است خدا او را بان و فرموده ثم
اوحینا الیه ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا الخ و اگر چنانچه خلاف این کرده
بود هر اینه داخل و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه
بود و از جمله آنهائی بود که از ملت ابراهیم میل کرده و بباطل رفته اند
و حال انکه خدای عز و جل میفرماید ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه
و هذا النبی و الذین آمنوا یعنی نزدیکترین مردمان به ابراهیم و اخص
ایشان باو کسانی اند که تابع او شده اند و پیروی او کرده اند خصوص
این پیغمبر آخر الزمان و آنهائی که ایمان آورده اند بخدا باو که ایشان از همه
کس اقربند باو و علی بن ابی طالب پدر ذریه پیغمبر است و پیغمبر امامت را
در او قرار داد و امانت خلافت را در او گذارد و در ذریه معصومین
خود یعنی یازده فرزند خود نهاد و قول خدای عز و جل لا ینال عهدی الظالمین
معنیش اینست که کسی که بت را پرستید و شریک برای خدای عز و جل قرار داد

اگرچه بقدر یك چشم برهم زدن هم هست او قابل امامت وپیشوائی خلق
نیست واگرچه بعد مسلمان شده باشد وظلم وضع شیئ است در غیر موضعش
واعظم ظلمها شرك بخداست ان الشرك لظلم عظیم وهمچنین کسی که
مرتکب بعضی از معاصی شده باشد صغیره باشد یا کبیره واگرچه بعد توبه
کرده باشد قابلیت امامت ندارد وهمچنین نمیتواند اقامه حدود کند
کسی که برخودش حد لازم شده باشد پس بنا براین نمیباشد امام مگر کسی که
معصوم باشد وهیچ معصیتی ابدا ازو صادر نشده باشد وعصمت شخص
هم معلوم نمیشود مگر بنص خدا برزبان پیغمبرش زیرا که عصمت چیزی نیست
که در ظاهر خلقت شخص باشد وبچشم توان آنرا دید مثل سواد وبیاض
وامثال اینها بلکه امری است خفی وپنهان وبغیر از علام الغیوب کسی برآن
مطلع نمیباشد ومعرفت آن موقوفست باینکه او اعلام نماید بندگان را
وبگوید که فلان بنده من معصوم است اَلاٰ یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ پس امام برحق
وخلیفه مطلق حضرت رسول ص آن دوازده نفرانند وبس باب دربیان
معنی آنکلمه که باقیست در نسل وعقب حضرت ابراهیم ع حدیث کرد مارا محمد بن
احمد شیبانی وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن ابی عبدالله برقی وگفت که
حدیث کرد مارا موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن یزید نوفلی از حسین بن

علی بن

علی بن ابی حمزه از پدرش از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت ابی
عبدالله ع از معنی قول خدای عز وجل وجعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود که مراد
از کلمه باقیه امامت است که گردانیده است آنرا خدای عز وجل در عقب امام حسین
باقی تا روز قیامت باب دربیان معنی عصمت امام حدیث کرد مارا احمد بن
محمد بن عبدالرحمن مقری وگفت که حدیث کرد مارا ابو عمر محمد بن جعفر قاری
جرجانی وگفت که حدیث کرد مارا ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد گفت
که حدیث کرد مارا محمد بن عاصم طریفی وگفت که حدیث کرد مارا عباس بن
یزید بن حسن کحال غلام زید بن علی وگفت که حدیث کرد مرا پدرم گفت
که حدیث کرد مرا موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن
علی از پدرش علی بن الحسین ع که آنحضرت فرمود که امام از ما نمیباشد مگر
معصوم ونیست عصمت در ظاهر خلقت شخص که بچشم آنرا نتوان دید فهمید
وباین جهت نمیباشد مگر منصوص بنص الهی پس یکی از آنحضرت پرسید
وگفت یا ابن رسول الله معنی معصوم چیست فرمود معصوم آنکسی است
که متمسك شده است وچنگ زده است بریسمان خدا وریسمان خدا قرآنست
واز یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت وامام راه نمائی میکند خلایق را
بسوی قرآن وقرآن دلالت میکند خلق را بسوی امام واز اینجاست که خدای

عز و جل میفرماید إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ یعنی بدرستی که
قرآن راهنمائی میکند خلایق را بسوی طریقه که آن طریقه از همه طرق
راست تر و درست تر است و نیز حدیث کرد ما را علی بن فضل بن عباس
بغدادی در ری و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن علی سلیمن بن
حرث و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن خلف عطار و گفت که حدیث
کرد ما را حسین اشقر و گفت که گفتم بهشام بن حکم که چه چیز است معنی
اینکه شما ها میگوئید که امام واجب است که معصوم باشد گفت که این
مطلب را از مولای خود حضرت ابی عبد الله سؤال کردم فرمود معصوم
آنکسی است که ترک کند و امتناع نماید از جمیع مناهی بلطف الهی چنانچه
فرموده است وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی کسی که
متمسک شود بخدا پس بتحقیق که هدایت کرده شده است براه راست نیز
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از
پدرش محمد بن ابی عمیر که گفت نشنیدم و استفاده نکردم از هشام بن حکم
در این مدت مدیدی که با او مصاحب بودم نیکوتر از این کلامی که در عصمت
امام از او شنیدم پس بدرستی که روزی سؤال کردم از او که آیا امام معصوم است
و باید صاحب عصمت باشد گفت بلی پس من گفتم پس چه چیز است صفت آن



عصمتی که در او است و چگونه شناخته میشود جهت و دانسته میشود که او معصوم است
گفت بدرستی که مبداء و منشاء جمیع معاصی چهار صفت است و تعیین برای
آنها اینست حرص و حسد و غضب و شهوة و هر یک از این چهار صفت مفقود
است در امام و هیچیک از اینها در امام یافت نمیشود اما اینکه امام حریص
نیست بر دنیا و جایز نیست که حریص باشد بجهة اینکه دنیا و ما فیها زیر
نگین اوست و در تحت حکم و فرمان اوست پس بر چه چیز حریص میشود
و اما اینکه جایز نیست که حسود باشد بجهة اینکه انسان حسد می برد
بر کسی که فوق اوست و معلوم است که احدی در عالم فوق امام نیست پس
چگونه حسد میبرد بر کسی که زیر دست خودش است و جایز نیست که غضب
نماید بجهت امری از امور دنیوی مگر برای رضای الهی زیرا که خدای
عز و جل واجب کرده است بر امام که حدود و احکامش را برپا دارد و از
ملامت ملامت کنندگان باک نداشته باشد و باید در اقامه حدود و اجرای
احکام رأفت و رحمت مانع از او نشود و جایز نیست که امام تابع شهوات شود
و میل بلذات نماید و دنیا را بر آخرت اختیار کند بجهة اینکه خدا آخرت را
محبوب او کرده است همچنانکه دنیا را محبوب ما کرده است پس نظر امام
همیشه بسوی آخرت است همچنانکه همیشه منظور ما دنیاست و آیا دیده

احدی را که بجهت وجه قبیح ترک کند وجه حسن را آیا دیدۀ که کسی طعام نیکو را
نخورد بجهة طعام تلخ آیا دیدۀ احدی را که بجهة جامۀ درشت دست از جامۀ نرم
بردارد آیا هیچ عاقلی بجهة این دنیای فانی بی اعتبار ترک میکند نعمتی را
که هرگز زوال و فنا برای او نیست مصنف این کتاب در اثبات حجیت امام
میگوید که نظر باینکه هر کلامی که نقل میشود از قائلش غالبا احتمال وجوه بسیار
در آن میرود و قابل تاویلات بی شمار میباشد و اینکه اکثر قرآن و احادیثی که
اجماعی و اتفاقی جمیع طوایف است بر صحت آن و اینکه تغییر و تبدیل و زیاده
و نقصانی در آن راه نیافته نیز قابل تاویل و توجیه میباشد پس واجب است
که یک مخبر صادق القولی که از کذب و خطا معلوم معصوم باشد باشد تا آنکه
مقاصد خدا و رسول را از قرآن و حدیث بیان نماید بجهة اینکه مردم مختلف اند
و هر کسی سلیقه دارد و یک طور فهمی دارد و هر طایفۀ مذهبی و طریقۀ دارند
پس هر کسی موافق فهم و سلیقۀ خود از قرآن و حدیث چیزی میفهمد و هر طایفه
موافق طریقه و مذهب خود برای آیات و احادیث تاویلات و توجیهات ذکر
میکنند پس هرگاه خدای تعالی مردم را بر این صفت واگذارد که هر چه خواهند
گویند و هر کار خواهند کنند و در میان ایشان کسی نباشد که معانی آیات قرآن
و احادیث حضرت رسالت پناهی را درست فهمیده مطابق واقع بیان نماید و ایشان را

براه

براه راست و طریقۀ حق بدارد پس معلوم میشود که روا داشته است برایشان
اختلاف در دین را بلکه خودش باعث اختلاف شده و مردم را خوانده
است بسوی آن زیرا که خودش کتابی نازل کرده است که قابل تاویلات
بسیار است و پیغمبرش سنتی بنا نهاده که احتمال توجیهات بی شمار در آن
میرود و با وجود این مراتب امر کرده است مردم را بمتابعت و پیروی
این دو پس گویا در حقیقت گفته است که تاویل کنید آیات قرآن را و
توجیه نمایید احادیث نبوی را و بمقتضای تاویل و توجیه خود عمل
کنید و مباح است برای شما عمل کردن بمتناقضات و اعتماد نمودن
بحق و باطل و چون بر هر ذی شعوری بکمال ظهور دارد که مراتب مذکوره
یعنی تجویز اختلاف در دین و عمل کردن برای خود و مباح گردانیدن
عمل بمتناقضات بر خدای عز و جل روا نیست بلکه تجویز مراتب مذکوره بر او
محال است زیرا که قبیح است و فعل قبیح بر حکیم روا نیست پس واجب است
که در هر عصری از اعصار با کتاب جناب اقدس الهی و سنت حضرت رسالت
پناهی یک شخصی باشد که بیان کند برای مردمان معانی را که خداوند عالمیان
از کلام خود اراده کرده است و قصد او بآنها تعلق گرفته است و همچنین
آن معانی را که رسول خدا از اخبار و احادیث خود اراده کرده و چون ثابت

شد که لامحاله می‌باید مخبر صادق باشد که معانی قرآن و مقاصد سید المرسلین را
فهمیده بدرستی و راستی بیان نماید پس واجب است که دروغ نگوید بطریق
عمد و همچنین باید در بیان مراتب مذکوره خطا نکند پس باید که معصوم باشد
پس ثابت شد که بعد از رسول خدا باید یک کسی باشد که حافظ شریعت آن
حضرت باشد و آنرا از زیاده و نقصان و تغیر و تبدل محافظت نماید و باید معصوم
باشد و منصوص باشد بنص الهی و از جمله چیزهائی که مؤید است و تقویت
میکند دلیل مذکور را این است که جایز نیست که خدای عز و جل نازل کرده
باشد قرآن را بر اهل عصر پیغمبر در حالتی که در میان ایشان پیغمبری نباشد
و خواسته باشد از ایشان عمل کردن بمضمون آنچه در قرآن است و مخالفین
ما نیز این معنی را جایز نمیدانند و هرگاه جایز نباشد که نازل شود قرآن
بر قومی که در میان ایشان کسی نباشد که تفسیر کند آنرا و بیان نماید وجوه
و احتمالات آنرا و ظاهر سازد معانی را که خدا از کلام خود اراده کرده است
همچنین جایز نیست که متعبد شویم ما بقرآن مگر اینکه در میان ما کسی باشد
که قایم مقام رسول خدا باشد **باب** در بیان معانی قرآن و تمیز ناسخ
آن از منسوخ آن و خاص آن از عام آن و امثال اینها بالجمله هر کسی که تابع
عقل است و دین دار و پرهیزکار است این معنی را انکار نخواهد کرد بلکه بدیهی



است که در قوه ما ها نیست که تمام اوامر و نواهی الهی را بمجرد خود از
قرآن و حدیث بفهمیم معنی قرآن را آنهائی میفهمند که قرآن بر ایشان نازل
شده و مخاطب بقرآن بوده اند پس اگر کسی بگوید که آنکسی که برساند بما
چیزهائی را که محتاج هستیم بعمل کردن آنها از متشابهات قرآن و معانی آن
که قصد کرده است خدا آن معانی را امت است یعنی خود امت بیان میکنند
معانی قرآن را و احتیاج بدیگری ندارند میگوئیم که اختلاف امت و اعتراف
ایشان باینکه معانی اکثر آیات قرآن را نمیفهمند و نمیدانند که مراد خدا
از فلان آیه چه چیز است دلالت میکند بر کذب آنکس و اینکه نمیشود که خود
امت قایم مقام پیغمبر باشند و اوامر و نواهی الهی را خود از قرآن استنباط
نمایند و بفهمند پس اگر کسی جرات کند و بگوید چه میشود که نازل شود قرآن
بر اهل عصر پیغمبر و لکن با قرآن پیغمبری نمی‌باشد که معانی آنرا برای ایشان
بیان نماید و امر کند ایشانرا بعمل بآنچه در قرآن است یا آنکه قابل تاویل و توجیه
نمیباشد جواب میگوئیم که فرض میکنیم که چنین است که تو میگوئی و لکن همین
نزاع و خلافی که امروز در معانی قرآن میان مردمان میباشد البته در آن
زمان نیز بوده پس چه میکرده اند و چگونه علم باحکام الهی بهم میرسانیده اند
اگر بگوید که هر کار امروز میکنند آن روز هم میکرده اند میگوئیم که آنچه امروز

میکنند این است که هر طایفه جانبی از تاویل را میگیرند و بیک چیزی میفهمند
و بفهم خود عمل میکنند و مخالف خود را تضلیل میکنند و بضلالت و گمراهی
نسبت میدهند و میگویند که حق با ماست و هر کس که مخالف ما باشد بر باطل
است پس اگر بگوئی که در صدر اسلام نیز این قسم میکرده اند و بنا بر این
بوده و این حکمتی است از حکمتهای خدا و علتی است که در بارهٔ ایشان بعمل
آورده پس خطای عظیمی کرده است و سخنی گفته است که هیچ عاقلی نمیگوید
از این گذشته میگوئیم که برای فصحا و بلغاء عرب که اهل لغت اند و معانی
حقیقیه و مجازیهٔ الفاظ را تماما میدانند ممکن است که قرآن را تاویل کنند و برای
خود و فهم خود عمل کنند و لکن دیگران که لغت را درست نمیدانند چه میکنند
ترک و فرس که اصلا لغت عرب را نمیدانند چه میکنند و چگونه علم بفرایض
و احکام الهی بهم میرسانند و پیش کدام طایفه روند و اطاعت کدام فرقه
نمایند با آن اختلافات که در میان ایشان است و تو که تجویز کردی که
هر یک برای خود عمل کنند پس چاره نداری که بگردانی ترک و عجم را
و کسی را که لغت نمیدانند مثل اصحاب لغت یعنی آنهائی که علم دارند بلغت
در اینکه برای ایشانست متابعت هر که خواهند و اگر این کار نکنی و نگوئی
که عجم مثل عرب است و تابع هر که میخواهد بشود جایز است بشود پس در این

صورت

صورت اگر بگوئی که کسی که لغت را نمیداند واجب است بر او که متابعت نماید
بعضی فرق را دون بعضی یعنی باید حکما تابع فلان طایفه باشد و اطاعت کند
ایشانرا نه غیر ایشانرا لازم میاید ترا که آن فرقه را بر حق دانی و بس و غیر ایشانرا
بر باطل و این مخالف آنچیزیست که بنای کلام خود را بر آن نهادی و خلاف رای
خودت است و نیز در این صورت باید که با آن فرقه حقه علی وجهی باشد که
ممتاز شوند از دیگران و حال آنکه در اول قول تو بر خلاف این بود و اگر
بگوئی که مجموع طوایف با وجود اختلاف آراء و تناقض تاویلات شان
در حق مساوی اند پس لازم میاید ترا که بگوئی که عجم و هر کس لغت عرب را
نمیفهمد تابع هر طایفه که خواهد بشود میتواند شد و متابعت طایفه معینی
واجب نیست بر او و در این صورت لازم میاید که بر احدی از مخالفین تو
مثل شیعه و خوارج و ارباب تاویل و آنکسی که مبتدع است مذمتی و ملامتی
نباشد و این نقض اسلام و باعث خروج از اجماع است زیرا که اجماعی است که
از هفتاد و سه فرقه یک فرقه بر حق اند و سایر فرق بر باطل پس بنا بر این لازم
میاید که خدای عز و جل امر کرده باشد مردم را به بندگی و عمل کردن بانچه در
کتابی است که سر آنرا پوشیده و پرده بر روی آن گذارده و امر کرده است ایشانرا
که فکر کنند در آن و بحث نمایند از آن و عمل کنند بانچه گمان دارند که در آنست

وهرگاه این معنی را بر خدا تجویز میکنی پس تجویز کردی برا و فعل لغو و عبث را
بجهة اینکه انچه مذکور شد فعلی است لغو و عبث و صادر نمیشود مگر از شخص
عابث که افعال او همه لغو و بی فایده است و در این صورت لازم میاید که تو قایل
که تجویز کنی بر هر کسی که نظر میکند و اندیشه مینماید در چنین ی بعقل خود
وامری از امور دین را مستحسن و نیکو میشمارد اینکه اعتقاد کند برای
بجهت اینکه مساوی است و تفاوتی نیست میان اینکه مباح کرد خدا برای
مردم اینکه عمل کنند در اصول و فروع حلال و حرام برای خودشان و یا انکه
مباح کنی که در اصول دین مثل توحید و غیر آن فکر کنند و انچه خود می فهمند
بان اعتقاد نمایند پس اگر آنهائی را که مذکور شد تجویز کنی و جایز دانی پس
لا محاله باید تجویز کنی بر خدای عز و جل و جایز دانی برای او اینکه مباح کرده
برای خلایق که شهادت دهند برا و اینکه او ثانی اثنین است یعنی دوم
دو خدا است یعنی حجتی نیست بر ایشان هرگاه قایل شوند بتعدد آلهه و اعتقاد
نمایند که خدا دو تا است و همچنین حجتی نیست بر ایشان هرگاه بدهر قایل شوند
وطبیعت را خدا دانند و واجب الوجود را انکار نمایند بالجمله بنا بر جواز
در اتبع غیر بوده لازم میاید که هر کس منکر صانع شود و وجودش نفی کند
ملامتی برا و نباشد و حجتی برا و لازم نیاید بلکه باید ماجور و مثاب باشد

دایم آخر

واین آخر ناخوشی است که لازم میاید بجهة اینکه کسی که تجویز میکند که خدا
امر کرده است ما را بعبادت و بندگی او و عمل کردن بانچه در کتاب او نوشت با وجود
اینکه قابل توجیه و تاویل است و صریح در مقصود نیست بلکه در بعضی مواضع
ظاهر بلکه صریح است در خلاف مقصود و مخبر صادق نیز نیست که معانی آنرا
درست فهمیده برای ما بیان نماید لازم میاید او را که همین معنی را برای آنهائی
که در زمان پیغمبر بودند نیز تجویز کنند و هرگاه این معنی جایز باشد و آنرا
بر اهل عصر پیغمبر تجویز کرد پس لازم میاید انکس را که قایل شود باینکه
خدای عز و جل مباح کردانیده است برای هر فرقه اینکه عمل کنند بعقل و رای
خود بجهت اینکه چاره غیر از این نداشتند زیرا که حجتی در میان ایشان نبود
که معانی قرآنرا درست برای ایشان بیان کنند و بگوید که فلان تاویل صحیح است
وفلان تاویل باطل است و هرگاه عمل برای خود برای ایشان مباح شد پس
برای متابعین ایشان یعنی آنهائی که موقت بلقا نداشتند نیز مباح است
وهرگاه برای ایشان مباح شد پس برای ما نیز در این عصر هم مباح است که
برای خود عمل کنیم و انچه خود از کتاب خدا میفهمیم آنرا معمول داریم و هرگاه
مباح شد برای ما نظر کردن و فکر نمودن در کتاب و عمل کردن بانچه خود
از آن میفهمیم پس لازم میاید که مباح باشد نیز برای ما عمل کردن برای وقتی

و فکر کردن در اصول دین و نظر نمودن در حلال و حرام و شکی نیست در اینکه
جواز این معنی باعث خروج از دین نبوی است بالمرّه و آن باطل است
بالبدیهه پس بنا بر مراتب مزبوره لابد و ناچار برای کتاب جناب اقدس
الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی یک مترجمی و مفسری ضرور است و باید
آن مترجم که معانی قرآن و حدیث را بیان میکند البته معصوم باشد یعنی
هرگز گناهی از او سر نزده باشد و نیز نشاید که وثوق و اعتمادی باو حاصل
شود و واجب شود بر مردم که قول او را قبول کنند و هرگاه واجب شد که آن
مترجم معصوم باشد پس نمیشود که خود امت مترجم باشند بجهة کثرة نزاع
و خلافی که در میان ایشان میباشد چنانچه به تفصیل ذکر شد پس واجب است
که معصوم همان یک نفری باشد که مذکور شد و او امام است پس ثابت شد
و تحقیق گردید که امام البته باید معصوم باشد و نیز ثابت شد که بغیر از خدا
و رسول خدا دیگری اطلاع بر عصمت امام و اینکه فلان شخص معصوم است
ندارد زیرا که عصمت نیست در ظاهر خلقت شخص که محسوس شود و بچشم او را
توان ادراک کرد پس واجب است که خدای عز و جل بر زبان پیغمبرش تصریح کند
بر عصمت شخص و بگوید که فلان شخص معصوم است زیرا که امامت نیز بنص
است و امام باید منصوص علیه باشد و ورود نص را به براهین عقلیه و احادیث

صحیح

صحیحه قبل از این ثابت کردیم **باب** در بیان معنی اینکه حرام شده است
آتش بر صلبی که رسول خدا از او بیرون آمده و شکمی که آن حضرت را برداشته
است و کناری که او را پرورده حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از علی بن حسان واسطی از
عبد الرحمن بن کثیر هاشمی که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که نازل شد جبرئیل بر رسول خدا پس گفت یا محمد بدرستی که خدای
عز و جل ترا سلام میرساند و میفرماید که بدرستی که حرام گردانیدم آتش را بر صلبی
که ترا فرو فرستاد و بر شکمی که ترا برداشت و بر کناری که ترا پرورید و متکفل
تو شد پس رسول خدا فرمود که ای جبرئیل بیان کن این مطلب را پس جبرئیل
گفت اما آن صلبی که ترا فرو فرستاده است عبد الله بن عبد المطلب است
و اما آن شکمی که ترا برداشته است آمنه بنت وهب است و اما آن کناری که
کفیل تو بود ابو طالب بن عبد المطلب است و فاطمه بنت اسد **باب**
در بیان معنی آن کلماتی که جمع کرده خدای تعالی در آن کلمات جمیع خیرات و نیکو
ییها را برای آدم حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را
علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
عیسی اشعری و گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن ابی نجران از هاشم بن

حمید از محمد بن قیس از حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمود که خدای تعالی
عالم وحی کرد بسوی آدم که ای آدم بدرستی که من جمع کردم برای تو تمام خیرات
وخوبیها را در چهار کلمه یکی از آن چهار کلمه برای خودم است و تعلق بخودم
دارد ویکی برای تو است وبتو تعلق دارد ویکی شرک است میان من وتو
ویکی شرک است میان تو ومیان سایر خلق اما آنکلمه که برای خودم است پس
آن این است که مرا بندگی کنی وبس وهیچ چیز را در عبادت شریک من نگردانی
واما آنکلمه که برای تو است این است که جزا میدهم ترا بسبب عملت وچیزی بدل
که کمال احتیاج بآن داری در عوض عملت بتو میدهم واما آنکلمه که درمیان من وتو
است اینست که بر تو است که دعا کنی و بر من است که اجابت کنم واما آنکلمه که میان
تو ومردم است اینست که آنچه بر خود می پسندی همانرا بر مردم بپسندی

**باب** در بیان معنی آن کفری که بحد شرک نمیرسد حدیث کرد ما را پدرم
ومحمد بن حسن بن احمد بن ولید خدا از هر دو خشنود باد وگفتند که حدیث کرد
ما را عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب وگفت که حدیث
کرد ما را نضر بن شعیب از عبد الغفار جازی که گفت حدیث کرد مرا کسی که گفت
سؤال کردم از امام جعفر صادق ع که آیا کفری میباشد که بحد شرک نرسد پس فرمود
که بدرستی که کفر شرک است پس برخواست وداخل مسجد شد پس ملتفت شد بمن

فرمود

وفرمود بلی شخصی حدیثی را برای رفیقش نقل میکند وآن رفیق چون شنیده
است آنرا و معنی آنرا نفهمیده قبول نمیکند ورد میکند آنرا بر آن شخص
پس این حدیث نفهمی است که کافر شده است شخص بآن ولکن کفرش بحد
شرک نرسیده است **باب** در بیان معنی رجس حدیث کرد ما را پدرم
ومحمد بن حسن بن احمد بن ولید وگفتند که حدیث کرد ما را عبد الله بن
جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب وگفت که حدیث کرد ما را
نضر بن شعیب از عبد الغفار جازی از حضرت ابی عبد الله ع در قول خدای
عز وجل انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
که آنحضرت فرمود رجس عبارتست از شک وشبهه یعنی اراده نکرده است
خدای عز وجل مگر آنکه برطرف کند از شما شرک وگناه وشک وهر بدی را ای اهل
بیت پیغمبر وپاک گردانند شما را پاک گردانیدنی کامل **باب** در بیان معنی ابلیس حدیث
کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت که حدیث کرد ما را
علی بن حسن بن علی بن فضال وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن ولید از عباس
ابن هلال از حضرت امام رضا ع که آنحضرت فرمود که نام ابلیس حرث است
وقول خدای عز وجل که فرموده است یا ابلیس یعنی یا عاصی است واو را ابلیس
نامیدند بجهت اینکه مایوس شد از رحمت خدای عز وجل پس مترجم گوید که بعضی

گفته اند که ابلیس مشتق است از ابلاس بمعنی شر و طایفه بر آنند که ابلیس لفظ
عجمی است زیرا که در کلام عرب آنرا غیر منصرف یافته اند و سوای علمیت سببی
دیگر غیر از عجمه در او اعتبار نمیتوان کرد مگر آنکه قائل شوند بتغلیب عدل در او
چنانچه در عمر قائل شده اند و در لفظ شیطان که از اسامی ابلیس است نیز
خلاف است و سیبویه را در او دو قول است یک بار نون را اصلی و ماخوذ
از شطن بمعنی بعید میداند زیرا که دور است از صلاح و فرمان برداری و سنتها
نموده بقول ارباب لغت که میگویند تشیطن و بار دیگر نون را زاید و مشتق
از شاط بمعنی بطل میداند و شاهد این قول آن است که یکی از نامهای او
باطل است و قاضی بیضاوی در تفسیر خود این قول را ذکر کرده **باب**
در بیان معنی کحل ابلیس و لعوق و سعوط او حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از ابن فضال و او
رسانید سند حدیث را تا بحضرت امام محمد باقر ع که گفت آنحضرت که رسول خدا
فرمود که بدرستی که برای ابلیس کحل است و لعوق است و سعوط است کحل او
پینکی است که نه خواب است و نه بیداری و لعوق او یعنی چیزی که می لیسد آنرا
کذب و دروغ است و سعوط او یعنی دارو که بدماغ میکشند کبر است
**باب** در بیان معنی رجیم حدیث کرد مارا محمد بن احمد شیبانی که گفت

که حدیث کرد مارا محمد بن ابی عبدالله کوفی و گفت که حدیث کرد مارا سهل بن زیاد
از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که گفت که شنیدم از حضرت امام علی نقی ع
که فرمود که معنی رجیم دور کرده شده از رحمت الهی است بلعن و رانده شده
از مواضع خیر ذکر نمیکند او را هیچ مومنی مگر آنکه لعنتش میکند و در علم خدا
گذشته است که وقتی که قائم آل محمد ع خروج میکند هیچ مومنی نیست در آن زمان
مگر آنکه دور میکردانند شیطان را بسنگ هم چنانکه پیش از آن زمان دور کرده
شده بود بلعن **باب** در بیان کنز الحدیث حدیث کرد مارا ابو نصر محمد بن
احمد بن تمیم سرخسی در سرخس و گفت که حدیث کرد مارا ابو الولید محمد بن
ادریس شامی و گفت که حدیث کرد مارا هاشم بن عبد العزیز بن محمد و گفت که
حدیث کرد مارا سعید بن ابی مریم از یحیی بن ایوب از خالد بن یزید از عبد الله
ابن مسرح از ربیعة بن نوار از فضالة بن عبید که گفت که رسول خدا ص فرمود
که هر کسی که طالب باشد کنز الحدیث را یعنی گنج حدیث را یعنی کلامی را که بمنزله
گنج است پس بر او باد قرائت لا حول و لا قوة الا بالله **باب** در بیان معنی نخسات
حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه و گفت که حدیث
کرد مارا محمد بن حسن از علی بن ابراهیم و احمد بن محمد بن عیسی از علی بن
حکم از پدرش از سعد بن طریف از اصبغ از امیر المومنین علی بن ابی طالب

که آنحضرت فرمود که کسی که دوست میدارد که بیرون رود از دنیا در حالتی که
پاک باشد از گناه مثل طلائی که پاک است از غش و احدی را بر او حقی نباشد
پس باید که بعد از هر نماز دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دستهای
خود را بگشاید و بگوید اللهم انی اسئلك باسمك المكنون المخزون الطاهر
المطهر المبارك واسئلك باسمك العظيم وسلطانك القديم يا واهب العطايا
يا مطلق الاسارى يا فكاك الرقاب من النار صل على محمد وآل محمد وفك
رقبتى من النار واخرجنى من الدنيا آمناً وادخلنى الجنة سالماً واجعل
دعائى اوله فلاحاً واوسطه نجاحاً وآخره صلاحاً انك انت علام الغيوب
بعد از آن آنحضرت فرمود که این دعا از جمله اسراری است که رسول خدا بمن
تعلیم فرمود و امر فرمود مرا که تعلیم نمایم بحسن وحسین **باب** دربیان
معنی سید استغفار حدیث کرد مارا حاکم بن عبد الرحمن بن حسن نیشا
بوری و گفت که حدیث کرد مارا ابو یزید هروی و گفت که حدیث کرد مارا اسحق بن
شبیب و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن منیب عدلی و گفت که حدیث کرد
مارا سری بن یحیی از هشام از ابی الزبیر از جابر بن عبد الله که گفت که
رسول خدا فرمود که بیاموزید و یاد گیرید سید استغفار را اللّهمّ انتَ
ربّی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدك وانا علی عهدك وابوء بنعمتك

علی وابوء لك

علی وابوء لك بذنبی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت **باب**
دربیان قول حضرت صادق ع که فرمود ایاکم ان تکونوا منانین حدیث کرد
مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله و گفت که حدیث
کرد مارا احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی نقاش از علی بن سیره که
گفت که حضرت ابو عبد الله فرمود که ایاکم ان تکونوا منانین یعنی بپرهیزید
از اینکه بوده باشید از قبیل منت گذارندگان بر خداوند عالمیان حدیث
کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله و گفت که
حدیث کرد مارا احمد بن عیسی از حسن بن علی نقاش از علی بن سیره که گفت
که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود بپرهیزید از اینکه باشید منت نهندگان
بر خدا پس من گفتم فدای تو شوم چگونه میباشیم منت گذارندگان بر خدا
فرمود باین طور که شب به پشت میخوابید و پاهای خود را بر ستون میگذارید
و میگوئید خداوندا ما تو را میخواهیم و مقصود ما توئی و اصلا او را عبادت
نمیکنید و اوامر و نواهی او را بجا نمی آورید **باب** دربیان معنی مکافات
و شکر حدیث کرد مارا پدرم خدا خشنود باد از او و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبد الله و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن عیسی بن عبید و گفت که حدیث کرد مارا
عبید الله بن عبد الله دهقان از درست بن ابی منصور واسطی از عمر بن اذینه

منانین یعنی منت گذارندگان بر خدا
منانین و چه کار که بکنیم منانین
میباشیم

از زراره که گفت که شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود که هر کس خوبی کند
با کسی مثل آنچه آنکس با او کرده است پس البته مکافات کرده است و پاداش
او داده است و هر گاه دو مقابل خوبی کند پس شاکر است و شکر آنکس کرده است
و هر کس شکر کند کسی را و در مقابل احسان آنکس نیست با او کرده است او را
ثنا گوید آنکس کریم است و هر کس بداند که هر خوبی که با هر کسی میکند بجهت خویش
میکند و در مقابل خدا عوض آن با و میدهد دیگر طالب مکافات و شکر نمیباشد
و در بند اینکه چرا آنکس تلافی نکرد در دوستی او و چرا زیاد نشد نمیباشد بدان
ای زراره که آنکسی که حاجتی بتو دارد و مطلبی از تو خواهش مینماید [illegible]
است روی خود را پیش روی تو ریخته است پس تو آب روی خود را نگاه دار
و او را گرامی دار و رد مکن حاجت او را و خود را نزد او بی آبرو مکن **باب**
در بیان معنی آن علمی که ضرر ندارد برای آنکسی که آنرا نداند و نفعی نیز ندارد برای
آنکه آنرا داند حدیث کرده مرا پدرم خدا خشنود باد از او و گفت که حدیث کرد مارا
سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عیسی بن عبید از عبید الله
بن عبد الله دهقان از درست بن ابی منصور واسطی از ابراهیم بن عبد الحمید
از حضرت امام رضا ع که گفت که رسول خدا ص داخل مسجد الحرام شد دید که جمعی گرد
دور مردی را گرفته اند پس فرمود چه چیز است و این مرد کیست گفتند که علامه است

یعنی بسیار

یعنی بسیار داناست فرمود علامه چیست و چگونه کسی را علامه میگویند گفتند اعلم
و داناترین مردم است به نسبهای عرب و وقایع ایام جاهلیت و اشعار
عرب را از همه کس بهتر میداند پس رسول خدا ص فرمود این علمی است که دانستن آن
و ندانستن آن هیچ یک نفعی و ضرری ندارد مترجم گوید که مناسب این است که
تتمه حدیث را ذکر کنیم و آن علمی را که دانستن آن نفع دارد و ندانستن آن ضرر ندارد
بیان نمائیم بدانکه بعد از آنکه رسول خدا ص فرمود که این علم علم و جهلش مساوی
است و دانستن آن نفعی ندارد و بر ندانستن آن ضرری مترتب نمیگردد فرمود
که انما العلم ثلثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة یعنی علم حقیقی یعنی
آن علمی که برای شخص نافع است هم در دنیا و هم در آخرة سه قسم است قسم اول
آیه محکمه غیر منسوخه واضحة الدلالة غیر متشابهه که دلالتش بر آن چیزی که مراد
اوست از حقایق و معارف واضح و روشن است و محتاج بتاویل و توجیه نیست
یا آنکه اختلاف در آن نمیباشد قسم دوم فریضه عادله است یعنی علم بواجبات
و فرایض که متوسط است میان افراط و تفریط یا آنکه حکم آن باقی است و منسوخ
نشده است قسم سیم سنت قائمه است یعنی طریقه دائمی مستمری که همیشه باید
بر آن طریقه بود و بآن عمل نمود خلاصه فقره اولی اشاره است بعلم بمحکمات قرآنیه
که متعلق است باصول دین و فروع آن و مواعظ و نصایح و امثال آنها و فقره

دوم اشاره است بعلم بکیفیة عمل وجمیع آنچه معتبر است در آن شرعا بدون افراط
وتفریط وفقره سیم اشاره است بسوی علم باحادیث که بعضی از آنها در نفس عمل
است وآنچه متعلق است بآن وبعضی در معادات ومایتعلق به وبعضی در احکام
است وآنچه معتبر است در آن وممکن است که فقره دوم اشاره باشد بعلم [illegible]
اعمال بدنیه وقلبیه که شامل است اخلاق ومعارف اصولیه را وفقره سیم اشاره
باشد بمنجیات آن اعمال ووجه حصر علم در اقسام ثلثه این است که علومی که
نافع است یا اینست که متعلق است باصول عقاید یا متعلق است بفروع آنها
وقسم دوم یا متعلق است باعمال جوارح یا بافعال قلب از محاسن اخلاق
وقبایح اوصاف وامثال آنها وجمیع اینها مندرج اند در تحت این سه قسمی
حضرت رسول ﷺ بیان فرموده باب در بیان معنی منافق حدیث کرد مارا
پدرم وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از محمد بن
ابی عمیر از عبدالله بن سنان که گفت در خدمت حضرت ابی عبدالله ع نشسته
بودیم که یکی از اهل مجلس روبان حضرت کرد وگفت فدای تو شوم آیا میترسی که
من منافق باشم واحتمال این معنی بدهی در بارهٔ من پس آنحضرت فرمود باو که
هر صبح وشام که در خانهٔ خود تنها میباشی آیا نماز میکنی آن مرد گفت که بلی یا ابن
رسول الله نماز میکنم حضرت فرمود پس برای که نماز میکنی عرض کرد که برای خدای



عزوجل نماز میکنم حضرت فرمود پس چگونه منافق میباشی وحال آنکه برای پروردگار
خود نماز میکنی نه برای غیر او باب در بیان معنی شکایت بجهت بیماری
حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن مسرور وگفت که حدیث کرد مارا حسن بن محمد بن
عامر از عمش عبدالله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن صالح از حضرت ابی عبدالله
که آن حضرت فرمود که شکایت در بیماری که ممنوع است وخوب نیست اینست که
بگوئی که مبتلا شدم بدردی که هیچکس بآن مبتلا نشده است یا آنکه مصیبتی بمن
رسید که تا حال باحدی غیر من نرسیده واما هر گاه که بگوئی دیشب تب داشتم
ویا تا صبح خواب نکردم اینها را شکایت نمیگویند وگفتن اینها وامثال اینها
عیب ندارد باب در بیان معنی ریح منسیه ومسخیه حدیث کرد مارا
احمد بن زیاد بن جعفر همدانی وگفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش که گفت حدیث کرد مارا ابو محمد انصاری وحال آنکه مرد بسیار خوبی بود گفت
حدیث کرد مارا ابو الیقظان عمار اسدی از حضرت ابی عبدالله که گفت که رسول
خدا ﷺ فرمود که اگر چنانچه مؤمنی بپروردگار خود قسم دهد که او را نمیراند البته
هرگز او را نمیمیراند ولکن وقتی که اجلش میرسد خدای عزوجل دو باد بسوی او میفرستد
وروح ونسیم بمشامش میرساند که یکی را منسیه میگویند ودیگری را مسخیه اما منسیه چون بر او
میرسد مجموع مال وعیال او را از یادش میبرد واما مسخیه هنگامیکه بمشامش رسید

نفس او را از دنیا سیر میکردانند پس اختیار میکنند موت را بر حیات و آخرت را
بر دنیا و راضی میشود بثوابها و کرامتهای خدا که برای او آماده و مهیا شده **باب**
در بیان معنی قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود الناس اثنان واحد اراح
و واحد استراح حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از
احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر که حدیث کرد مرا بعضی از
یاران ما از حضرت ابی عبد الله که آنحضرت فرمود مردم دو طایفه اند یک طایفه
براحت میاندازند و طایفهٔ دیگر راحت مییابند اما آنهائی که راحت مییابند
مؤمنین اند که وقتی که میمیرند از دنیا و بلاهای دنیا راحت می یابند و فارغ میشوند
و اما آنهائی که براحت میاندازند کفار اند که همینکه میمیرند درختها و چهار
پایان و بسیاری از مردمان را براحت میاندازند **باب** در بیان معنی السر
و اخفی حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد ما را عمم محمد بن
ابی القاسم از محمد بن علی کوفی و گفت که حدیث کرد مرا موسی بن سعدان حناط
از عبد الله بن قاسم از عبد الله بن سنان از محمد بن مسلم که گفت از حضرت ابی عبد الله
پرسیدم از معنی قول خدای عز و جل یعلم السر و اخفی که ترجمه اش این است که میداند
حق تعالی سر را و اخفای از آن را فرمود سر آنچیزیست که در دل نگاه میداری و اخفی
آنچیزیست که در قلبت خطور میکند و بعد فراموش میشود **باب** در بیان معنی

استعراب

استعراب نبطی و استنباط عربی یعنی اعرابی شدن نبطی و نبطی شدن اعرابی
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد مرا عمم محمد بن ابی القاسم
از محمد بن علی کوفی از عثمان بن عیسی از فرات بن احنف که گفت مردی خدمت
حضرت ابی عبد الله عرض کرد و گفت یا ابن رسول الله بدرستیکه میشنوم که
مردم میگویند نعوذ بالله من شر الشیطان و شر النبطی اذا استعرب پس
آنحضرت فرمود آری درست میگویند آیا میخواهی زیاد کنم برای تو فقره دیگر را
گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود و من شر العربی اذا استنبط پس من عرض کردم
چگونه است این یا ابن رسول الله و معنی این فقره چه چیز است فرمود هر کس
داخل اسلام شود پس بولایت و امامت غیر ما قائل شود پس بتحقیق که آن
کس اختیار کرده است تعرب بعد از هجرت را یعنی کفر بعد از اسلام را پس این است
معنی النبطی اذا استعرب که ترجمه اش اینست که نبطی اعرابی شد و هر گاه کسی
اقرار کند بولایت ما و بعد انکار کند آنرا و غیر ما را مولا و صاحب کار داند
پس و عربی است که نبطی شده یعنی عرب خالص است که داخل جماعتی شده است
که عرب نیستند **باب** در بیان معنی اینکه روایت شده است که برای
هیچ زنی نه خوب و نه بد قدر و قیمت نمیباشد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن علی کوفی از

لیس لامرأة خطر لا لصالحتهن
ولا لطالحتهن یعنی هم

عثمان بن عیسی از عبدالله بن سنان از بعضی اصحاب و یاران خود که گفت که شنیدم
از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود زن بمنزله قلاده و گردن بند است که در گردن
میکنی پس نگاه کن و به بین که چه چیز در گردن میکنی و برای هیچ زن نه خوب و نه بد
قدر و قیمت نمیباشد که توان گفت برای فلان زن فلان مرتبه است و برای فلان زن
فلان منزلت اما زن صالح خوب پس نیست قدر او طلا و نقره بلکه برابر است از طلا و نقره
بهتر است و اما زن بد پس نیست در پستی مثل خاک بلکه برابر خاک از او بهتر است
باب در بیان معنی مشاورت کردن و شور نمودن با خدا حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن
علی کوفی از عثمن بن عیسی از هرون بن خارجه که گفت شنیدم از حضرت امام
جعفر صادق ع که میفرمود که هر گاه اراده کند یکی از شما امری پس باید با احدی
شور نکند تا آنکه اول با خدای خود مشورت نماید گفت که پس عرض کردم و گفتم
یا بن رسول الله مشورت با خدای تعالی چگونه است فرمود اول استخاره میکند
از خدا در آن امر و طلب میکند خیر خود را از او و بعد از آن با هر کس شور میکند که خواهد هر
خدا هم لا محاله خیر او را با او مینماید و بر زبان یکی از بندگان خود که خواهد خیر او را
جاری مینماید باب در بیان معنی حرج حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن
فضال

فضال از ثعلبة بن میمون از زراره از عبد الخالق بن عبدالله از حضرت ابی
عبدالله ع در تفسیر قول خدای عز و جل و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا
حرجا که آنحضرت فرمود که گاهی هست که قلب شخصی ضیق و تنگ است و لکن
هنوز برای او منفذی هست که از آن منفذ میشنود و می بیند و اما حرج آن
تنگی است که اصلا منفذی برای او نمیباشد که تواند از آن منفذ به بیند یا بشنود
و نیز حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار در نیشابور در سنه
سیصد و پنجاه و دو از هجرت حضرت رسالت و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری که گفت پرسیدم از حضرت امام
رضا ع از معنی قول خدای عز و جل فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
فرمود یعنی کسی را که اراده میکند خدا که هدایت کند او را بسبب ایمان او در
دنیا بسوی بهشت و کرامتهای خودش در آخرة شرح میکند و گشاده میکند
دل او را از برای تسلیم نمودن امر او و اعتماد نمودن با او و مطمئن بودن و یقین
داشتن با نچه وعده داده است با و و کسی را که میخواهد گمراه نماید و را و بیرون
برد او را از راه بهشت بجهت کفر و معصیتهائی که در دنیا از او صادر شده دل
او را تنگ میگرداند تا آنکه بجهت کفر و خباثت ذاتی که دارد شک میکند در
اعتقاد خود و مضطرب میشود و همیشه مشوش و مضطرب الحال میباشد و همچنین

آنهائی که ایمان بخدا و رسول غیا ورند همیشه در شک و شبهه میباشند تا آنکه بجهنم
واصل شوند واما مؤمنین که قلبًا ایمان بخدا و رسول آورده اند و اطاعت خدا
و رسول کرده اند همیشه آرام و مطمئن خاطر میباشند و هرگز در اعتقادات خود
شک و شبهه نمی نمایند تا آنکه بجوار رحمت آلهی واصل شوند و بکیل انتهای و غطا
اوفایز کردند **باب** در بیان معنی اصدق الاسماء و چیزها یعنی صادق
ترین نامها و بهترین انها حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد
مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال
از ثعلبة بن میمون از معمر بن عثمان از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود که
اصدق اسما یعنی راست ترین نامها نامی است که دلالت کند بر بندگی و بنده
بودن صاحبش مثل عبد الله و عبد الکریم و امثال آن و بهترین نامها نامهای
پیغمبران است **باب** در بیان معنی غیب و شهادت حدیث کرد مارا پدرم
رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از
حسن بن علی بن فضال از ثعلبة بن میمون از بعضی اصحاب ما از حضرت
ابی عبد الله ع در تفسیر قول خدای عز و جل عالم الغیب والشهادة که آنحضرت فرمود
غیب آن چیزی است که موجود نشده و شهادت آنچیزی است که بوجود آمده
**باب** در بیان معنی خائنة الاعین حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت — یعنی چشمهای خیانت کننده

که حدیث

که حدیث کرد مارا سعید بن عبد الله از احمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از
ثعلبة بن میمون از عبد الرحمن بن سلمه حریری که گفت سؤال کردم از حضرت
ابی عبد الله ع از قول خدای عز و جل که فرموده است یعلم خائنة الاعین پس
فرمود که آیا هرگز دیدی که شخصی نگاه میکند بچیزی بوضعی که گویا نگاه
نمیکند این است خائنة الاعین **باب** در بیان معنی قنطار حدیث کرد — بکسر زا و سکون ثاء
مارا محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن عیسی از حسن بن
علی از اسحق بن عمار از حضرت ابی عبد الله ع که آنحضرت فرمود که هر کس بخواند
صد آیه از قرآن در یکشب خدا بنویسد برای او ثواب قنوت یکشب را و هر کاه
در هر یکشب بخواند بنویسد برای او در لوح یعنی در لوح محفوظ یا در
نامه عملش یک قنطار از حسنات و قنطار هزار و دویست وقیه است از طلا
و هر وقیه بزرگتر است از کوه احد و ایضا از حضرت رسول ص مروی است که هر کس
ده آیه از قرآن در شبی بخواند نمی نویسند او را از غافلین و هر کاه پنجاه
آیه بخواند او را از ذاکرین می نویسند و هر کاه صد آیه بخواند او را از جمله
خاشعین می نویسند و هر کاه سیصد آیه بخواند او را از جمله فایزین
و رستکاران می نویسند و هر کاه پانصد آیه بخواند او را از جمله مجتهدین
می نویسند و هر کاه هزار آیه بخواند نوشته میشود برای او یک قنطار از

از ثواب وقنطار عبارتست از پنج هزار مثقال طلا و هر مثقالی بیست وچهار
قیراط است که کوچکترین آنها مثل کوه احد است و بزرگترش همه فضای مابین
آسمان و زمین است باب در بیان معنی بحیره و سائبه و وصیله و
حام حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی اشعری از عباس بن معروف
از صفوان بن یحیی از ابن مسکان از محمد بن مسلم از حضرت ابی عبدالله
در تفسیر قول خدای عز و جل ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة
ولا حام که فرمود که بدرستی که اهل جاهلیت یعنی آنهائی که قبل از زمان
بعثت حضرت رسالت بودند داب ایشان این بود که هرگاه ناقه یعنی شتر
ماده در یک شکم دو بچه میاورد میگفتند که این ناقه وصیله است یعنی
جفت زائیده است و بعد از آن ذبح واکل او را حرام میدانستند و هرگاه
ناقه ده مرتبه می زائید میگردانیدند او را سائبه یعنی او را سر میدادند
و مطلق العنان میساختند که بهر جا خواهد برود و در هر مکان که خواهد
چرد و ذبح واکل او را حرام میدانستند و کار فرمودن از او جایز نمیدانستند
و حام شتر نری را میگفتند که او را آنگاه میدانستند برای اینکه از صلب
او بچه بگیرند و اهل فرس او را خلف می نامند و ذبح واکل او را حلال

نمیدانستند

نمیدانستند پس خدای عز و جل این آیه را نازل نمود و فرمود که هیچیک
از اینها حرام نیست و نیز روایت شده است که هرگاه ناقه یعنی شتر ماده
پنج مرتبه می زائید و بچه پنجمش ماده بود گوش آن ناقه را میشکافتند و بعد از
آن گوشت و شیر آن بر مردان و زنان حرام بود و هرگاه می مرد گوشت آن
بر زنان حلال بود و هرگاه بچه پنجمش نر بود او را ذبح میکردند و مردان
و زنان میخوردند و سائبه شتر نری را میگفتند که بسبب نذر و امثال
آن او را مطلق العنان میساختند که هر جا که خواهد برود و چرد و وصیله
از گوسفند یعنی گوسفندی که او را وصیله میگفتند گوسفندی بود که
هفت مرتبه زائیده بود پس اگر بچه هفتمش نر بود آنرا ذبح میکردند و مردان
و زنان از او میخوردند و اگر ماده بود او را ذبح نمیکردند و میان گوسفندان
سر میدادند و هرگاه در شکم هفتم نر و ماده باهم میزائید میگفتند که و
صلت اخاها یعنی وصل کرد برادر را بخود پس ذبح نمیکردند آن بچه
نر را و گوشت او را حرام میدانستند و هرگاه میمرد برای مردان و زنان
حلال میشد و حام شتر نری را میگفتند که بچه بچه اش آبستن شده باشد
و در آنوقت میگفتند قد حمی ظهره یعنی این شتر پشت خود را حمایت نمود
و بعد از آن کسی سوار او نمیشد و او را سر میدادند که هر جا که خواهد برود

باب در بیان معنی عتل و زنیم حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عباس
ابن معروف از صفوان بن یحیی از ابن مسکان از محمد بن مسلم که گفت
خدمت حضرت ابی عبد الله ع عرض کردم و گفتم که یا ابن رسول الله چه
چیز است معنی عتل بعد ذلک زنیم فرمود که عتل شخص کافری را گویند
که کفر او بنهایت رسیده باشد و زنیم انکسی است که بسبب کفری که دارد
استهزا میکند بمومنان مترجم گوید که عتل در اصل لغت مرد ستمکر بدخوی
غلیظ القلب را گویند و زنیم آن زیادتی را گویند که متعلق است بچیزی
و در حقیقت از آن چیز نیست مانند زنمه بز که در شیب حلق او آویخته است
و از این جهت است که کسی که معلوم نیست که پدرش کیست و دیگری او را
بخود ملحق میسازد و میگوید او فرزند من است انکس را زنیم میگویند
باب در بیان معنی شراب الهیم حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند
او را و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن ابی القاسم از
محمد بن علی کوفی بسندی که رسانید آن بحضرت امام جعفر صادق ع که
کسی بآنحضرت عرض کرد که آیا جایز است که شخصی بیک نفس آب بیاشامد
و در میان آن نفس نکشد فرمود بلی باکی نیست راوی میگوید که پس گفتم که

بعضی

بعضی میگویند که این قسم آب آشامیدن شرب هیم است فرمود نه چنین
است بلکه شرب الهیم آنست که کسی آب بیاشامد و نام خدا نبرد یعنی
بسم الله نگوید و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مروی است که فرمود
که به سه نفس آب آشامیدن بهتر است از اینکه بیک نفس بیاشامد مثل شتر
باب در بیان معنی اصغرین و اکبرین و هیئتین حدیث کرد
ما را احمد بن ابراهیم بن ولید سلمی و گفت که حدیث کرد ما را ابو الفضل
محمد بن احمد کاتب نیشابوری بسندی که رسانید آن را بحضرت امیر المؤمنین
که آنحضرت فرمود که کمال مرد بشش خصلت است بدو چیز کوچکی که برای
اوست و دو چیز بزرگی که نیز برای اوست و دو هیئت و اما آن دو چیز
کوچکی که برای اوست دل و زبان اوست زیرا که اگر مقاتله کند بدل مقاتله
میکند و هرگاه تکلم کند بزبان تکلم میکند و اما آن دو چیز بزرگ او
عقل و همت اوست و اما آن دو هیئتی که دارد یکی مال است و دیگری
جمال باب در بیان معنی کرامت و گرامی داشتن نعمت حدیث کرد
ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی صیرفی
از سعدان بن مسلم از حسین بن نعیم از حضرت امام جعفر صادق ع که آن
حضرت فرمود ای حسین اکرام کن و گرامی دار نعمت پروردگار خود را پس من

گفتم فدای تو شوم بچه طریق اکرام کنم و چگونه است گرامی داشتن آن فرمود احسان
و نیکوئی با مردمان بمعروف یعنی نه بحد افراط و نه بحد تفریط **باب** در بیان
معنی سباء حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن علی کوفی از عبد الله دهقان از
درست بن ابی منصور واسطی از ابراهیم بن عبد الحمید از حضرت امام موسی
کاظم که آنحضرت فرمود که مردی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله قرآنرا
باین پسرم تعلیم کرده ام حال میخواهم که کسبی یاد گیرد بفرما که چه کسب باو تعلیم
نمایم و او را بکه بسپارم پس رسول خدا فرمود که همه کسبها خوب است
و بهر کس که خواهی او را بسپار خدا ترا مزد دهد و پدرت را بیامرزد ولکن
او را به پنج نفر مسپار بسباء مسپار و بصایغ مسپار و بقصاب مسپار و
بحناط مسپار و به نخاس مسپار پس آنشخص عرض کرد و گفت یا رسول الله
سباء کیست فرمود آنکسی است که کفن میفروشد و همیشه آرزو دارد
مرگ امت مرا و حال آنکه یکنفر از امت من که متولد میشود دوست ترست
نزد من از هر چه آفتاب برو میتابد و اما صایغ یعنی زرگر بسبب اینکه
همیشه خدمت اغنیا و مالداران امت من میکند و اما قصاب بسبب اینکه
او ذبح میکند تا وقتی که بالمره رحم از دلش میرود و اما حناط بسبب اینکه

و پنج کسب باو تعلیم مکن مر

سباء بمعنی اول و نسخ بدیای
بروزن حمار م



[illegible]

او حبس میکند طعام را بر امت من و حال آنکه اگر بنده ملاقات کند خدا را
در حالتی که دزد باشد دوست ترست نزد خدا از اینکه ملاقات کند او را
در حالتی که چهل روز طعام را حبس کرده باشد و در اینباره نگاه داشته باشد
برای اینکه گران شود و اما نخاس یعنی برده فروش بسبب اینکه جبرئیل
بر من نازل شد و گفت یا محمد بدرستی که بدترین امت تو آنهائی اند
که آدم میفروشند **باب** در بیان معنی قلیل حدیث کرد ما را پدرم
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی از
موسی بن عمر از جعفر بن محمد بن یحیی از غالب از ابی خالد از حمران از حضرت امام
محمد باقر ع در تفسیر قول خدای عز و جل و ما آمن معه الا قلیل که آنحضرت
فرمود که آنهائی که ایمان آوردند با وی هشت نفر بودند و در حدیث دیگر
وارد شده است که نیز آنحضرت در تفسیر آیه فلما کتب علیهم القتال تولوا
الا قلیلا منهم فرمود که آنجماعت قلیل که از جنگ اعراض کردند شصت هزار
نفر بودند **باب** در بیان معنی حدیثی که روایت شده است که شومی
در سه چیز است در زن و در خانه و در مرکوب خالد بن نجیح از حضرت
امام جعفر صادق ع روایت کرده است و گفته است که وقتی در خدمت آنحضرت
بودیم و نقل شوم و چیزهائی که میمون نیست مذکور شد پس آنحضرت فرمود

مخفی نماند که مراد از صنعت صیاغت
سبب کراهت اینکه باشد غش بسیار
شخص تمیز که غالبا در صنعتش اتفاق
این باشد که غالبا در ظروفی که استعمال
و در وضو نیز میکند و ظروفی که
حرام است نیز میسازد و اما قصاب پس
علاوه بر قساوت قلبی که حاصل میشود
پس مباشرت و مخالطه نجاسات را
نیز لازم دارد و اما برده فروش
پس علاوه بر اینکه بنده فروشی بد
است سبب هست که آزاد را نیز
میفروشد و بدانکه سباء ببین مهمله
و باء موحده یعنی بایع خمرات و اینکه
حضرت ع ببایع الاکفان نیز فرموده اند
گویا فرموده اند که بایع کفن مثل
بایع خمرات و مراد حضرت از
کراهت این صنعت اینست که

کرشوم و نامبارکی در سه چیز است در زن و خانه و چهارپا اما شومی و نامبارکی
در زن آنست که مهرش بسیار باشد و فرمان شوهرش نبرد و اما شومی چهارپا
آنست که شریر باشد و نگذارد که کسی بر او سوار شود و اما شومی و نامبارکی
خانه تنگی صحن و بدی همسایگانش است و اینکه عیوب بسیار داشته باشد **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود کسی که بمیرد و حال آنکه دو دینار مالک
باشد آن دو دینار داغی خواهد شد میان دو چشم او حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی از علی بن
اسمعیل از صفوان از عبد الرحمن بن حجاج از انکسی که شنیده بود از انکس و آن
کس از حضرت امام جعفر صادق ع که آنکس گفت که پرسیدم از آنحضرت از زکوة
و آن قدری از زکوة که شخصی میتواند بگیرد از آن و خدمت آنحضرت عرض کردم
و گفتم یا ابن رسول الله بما رسیده است که رسول خدا ص فرمود هر کس بمیرد و حال
آنکه دو دینار مالک باشد پس داغی خواهد شد میان دو چشم او پس آنحضرت
فرمود آنهائی که رسول خدا ص در بارهٔ ایشان ع این کلام فرمود جماعتی بودند که مهمان
آنشهر بودند و هر وقت که شام میشد رسول خدا میفرمود ای فلان برو و شام ده
این شخص را و هرگاه صبح میشد میفرمود ای فلان برو و غذا ده این شخص را
و آنجماعت خوف چاشت و شام نداشتند و نمی ترسیدند که صبح نان نداشته باشند

یا شب

یا شب شام نداشته باشند پس یکی از آنجماعت بقدر دو دینار جمع کردند پس
پس رسول خدا در بارهٔ ایشان ع این سخن فرمود و اما حال سایر مردم چنین نیست
بلکه هر کسی میتواند که بقدر کفایت خود و عیال خود در عرض سال از زکوة
بگیرد **باب** در بیان معنی زکوة ظاهری و باطنی حدیث کرد ما را محمد بن
حسن و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن احمد و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله رازی از نضر بن صباح
از مفضل بن عمر که گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق
بودم که مردی از آنحضرت پرسید که در چه قدر از مال زکوة واجب میشود
پس آنحضرت فرمود که کدام زکوة را میخواهی زکوة ظاهری یا زکوة باطنی آنشخص
عرض کرد که هر دو را میخواهم بدانم پس آنحضرت فرمود اما زکوة ظاهری پس
در هزار درهم بیست و پنج درهم واجب میشود و اما زکوة باطنی آنست
که اختیار نکنی و بر نگزینی خود را بر برادر مؤمنت با چیزی که او محتاج تر
است بآن از تو **باب** در بیان معنی قول رسول خدا ص که در بارهٔ آنمردی
که مرده بود و دو دینار باقی گذارده بود فرمود مال بسیاری گذارده است
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از
احمد بن محمد بن خالد از پدرش از فضاله از ابان که گفت شخصی نزد حضرت امام

زین العابدین مذکور بود و گفت که شنیده ایم که مردی در زمان حضرت رسول ص
مرده بود و دو دینار گذارده بود پس رسول خدا ص فرمود که این شخص مال بسیاری
باقی گذارده است پس آنحضرت فرمود بلی چنین است ولکن آن مرد مردی بود که
همیشه می رفت و از اصحاب صفه چیزی طلب میکرد پس چون مرد و معلوم شد که
خود دو دینار مالک بوده رسول خدا ص در بارهٔ او چنین فرمود **باب**
در بیان معنی عفو کردن و درگذشتن رسول خدا ص از بعضی اجناس که آنها
در زکوة حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار از محمد بن
احمد از موسی بن عمر از محمد بن سنان از ابی سعید قماط از دیگران که نام برده
ایشان را از حضرت امام جعفر صادق ع که کسی سؤال کرد از آنحضرت از زکوة چیزهائی
که زکوة در آنها واجب است پس آنحضرت فرمود که قرار داد رسول خدا ص زکوة را
بر نه چیز و از غیر آن نه چیز عفو فرمود و آن نه جنس گندم است و جو است و
خرما است و مویز است و طلا و نقره است و گاو و شتر است و گوسفند است
پس آن شخص سائل گفت پس ذرت چه پس آنحضرت متغیر شد و فرمود که بخدا قسم که
در عهد رسول خدا ص ذرت بود و کنجد بود و امثال اینها همه بود پس آنشخص گفت که مردم
میگویند که در عهد رسول خدا ص اینها نبود و اینکه زکوة را بر اجناس نه گانه قرار داد
بجهت این بود که غیر از اینها در زمان او نبود و اگر می بود بر آنها نیز زکوة قرار میداد



میفرمود پس آنحضرت بسیار متغیر شد و فرمود که بخدا سوگند که دروغ میگویند
زیرا که عفو معنی ندارد مگر اینکه چیزی باشد و از او عفو شود و بخدا قسم که من
نمیدانم و نمیشناسم چیزی را که زکوة برای او باشد سوای اجناس مذکوره هر کس
میخواهد ایمان آورد و هر کس میخواهد کافر شود **باب** در بیان معنی جماعت
و فرقه و سنت و بدعت حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از پدرش از ابی ابراهیم هرون بن جهم از
حفص بن عمر از حضرت ابی عبدالله ع که آنحضرت فرمود که شخصی از حضرت رسالت
سؤال کرد از معنی جماعت امتش و گفت یا رسول الله جماعت امت تو کیست و معنی
آن چیست و کدام یک از امت تو جماعت میگویند پس آنحضرت فرمود که جماعت
امت من اهل حق اند یعنی اهل حق از امت من جماعت اند و اگر چه اندک باشند
و نیز مرویست که رسول خدا ص فرمود که جماعت امت من آنهائی اند که بر حق اند
و اگر چه ده نفر باشند و نیز مرویست که روزی مردی نزد امیرالمؤمنین علی بن
ابی طالب آمد و گفت یا امیرالمؤمنین خبر ده مرا از معنی سنت و بدعت و از معنی
جماعت و فرقه پس آنحضرت فرمود که سنت آن چیزیست که رسول خدا ص آنرا قرار داد
فرموده و بدعت چیزهائیست که بعد از آن حضرت حادث شده و جماعت اهل
حق اند و اگر چه اندک باشند و فرقه اهل باطل اند و اگر چه بسیار باشند **باب**

در بیان معنی قول حضرت رسول ص که بمردی فرمود انت ومالك لابیك یعنی تو

ومال تو هر دو برای پدرت میباشد حدیث کرد مارا پدرم وگفت که حدیث کرد

مارا احمد بن ادریس وگفت که حدیث کرد مارا پدرم وگفت که حدیث کرد مارا

محمد بن احمد از محمد بن عیسی از علی بن حکم از حسین بن ابی العلا که گفت که گفتم

بحضرت ابی عبد الله ع از مال فرزند چه چیز وچه قدر برای پدرش حلال است

فرمود بقدر قوت نه بحد اسراف اینهم در صورت اضطرار گفت که پس گفتم

که پس اینکه رسول خدا ص بمردیکه پدرش را نزد آنحضرت آورده بود فرمود

که تو با مالت برای پدرت میباشی چه معنی دارد فرمود بلی آمرد پدرش را

نزد رسول آورد وگفت یا رسول الله این پدر من است وظلم کرده است

بمن بجهت میراث مادر من ومال مادر مرا بالتمام خورده وچیزی از آن

بمن نداده وبیند همه پس پدرش خدمت آنحضرت عرض کرد وگفت یا رسول الله

مال مادرش را در کسوه ونفقه او وخود صرف کردم پس رسول خدا ص بازده فرمود

که تو وهر چه داری هر دو برای پدرت میباشد وآمرد در انوقت چیزی نداشت

ومالك شیئی نبود وبایست پدر را برای خاطر پسر حبس نمایند تا معلوم شود که

پدر چیزی دارد یا نه حال خود انصاف بده وبگو که آیا رسول خدا ص پدر را

بجهت پسر حبس نمود یا نه خلاصه مقصود رسول خدا ص ازین کلام این بود

که پدر را

که پدر را برای خاطر پسر حبس نتوان کرد **باب** ۲ در بیان معنی شقلین حدیث کرد

مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن ادریس از محمد بن حسن از

ابن فضال از علی بن یعقوب از مروان بن مسلم از محمد بن شریح که گفت سؤال

کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از بیرون آمدن زنان از خانها در عید اضحی

وعید فطر فرمود جایز نیست مگر برای زن پیر در حالتیکه با او باشد دو شقلش

یعنی دو موزه اش یعنی باید موزه در پا داشته باشد وبی موزه جایز نیست که از

خانه بیرون رود **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود لیس

للنساء سراة الطریق یعنی نیست برای زنان وسط راه حدیث کرد مارا محمد بن

علی ماجیلویه وگفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد

ابن عمیر از هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول خدا

فرمود نیست برای زنان سراة طریق یعنی وسط طریق یعنی هرگز بر صراط مستقیم

سیر نمیکنند بلکه در دو طرف آن سیر میکنند یعنی یا مفرط اند یا مفرط **باب**

در بیان معنی یوم التلاق ویوم التناد ویوم التغابن ویوم الحسرة حدیث

کرد مارا پدرم وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی

از سلیمان بن داود از حفص بن غیاث از حضرت ابی عبد الله ع که فرمود یوم

التلاق روزیست که اهل آسمان وزمین با یکدیگر ملاقات میکنند ویوم التناد

بفتح اول وسکون ثانی وکسر ثالث وفتح رابع م

روزیست که اهل جهنم ندا میکنند اهل بهشت را و یوم التغابن روزی است که
مغبون میکنند اهل بهشت اهل دوزخ را و یوم الحسرة روزی است که موت را
میاورند و ذبح میکنند **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود
مثل اصحاب من در میان شما مثل ستارها است حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن
احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی
هیمه فروش از غیاث بن کلوب از اسحق بن عمار که حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که رسول خدا ص فرمود که انچه را در کتاب خدا می یابید پس البته واجب است
بر شما که عمل کنید بان و نیست برای شما عذری در ترک آن و انچه در کتاب خدا
نیست ولکن سنت من بران جاری است پس عمل بان بر شما واجب است و جایز
نیست ترک سنت و طریقه من و انچه سنت من بران جاری نشده و از من
حکمی در آن صادر نگردیده پس انچه اصحاب من در باب آن میگویند اطاعت کنید
و هرچه ایشان میگویند شما هم همان بگوئید زیرا که مثل اصحاب من در میان
شما مانند مثل ستارهاست در آسمان که بهریک از آنها که شخص متمسک شود
هدایت یافته میشود و بقول هریک از اصحاب من که عمل کنید البته مهتدی
میشوید و بمقصد میرسید و اختلاف اصحاب من رحمت است برای شما یکی از
حضار گفت یا رسول الله اصحاب تو چه کسانند فرمود اهل بیت من اصحاب منند

مؤلف

مؤلف این کتاب میگوید که اهل بیت پیغمبر اصلا با یکدیگر اختلاف نمیکردند
و فتوی میدادند بحق ولکن بعضی اوقات بمقتضای تقیه فتوی میدادند پس
اختلافی که بعضی اوقات میان ایشان و اقوال ایشان بود بجهة تقیه بود و تقیه
برای شیعه رحمت است **باب** در بیان معنی قول رسول خدا ص که فرمود اختلاف
امتی رحمة یعنی اختلاف امت من رحمت است حدیث کرد مارا علی بن احمد بن
محمد و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن ابی عبد الله کوفی از ابی الخیر صالح بن
ابی حماد و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر از عبد المؤمن
انصاری که گفت که خدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم و گفتم یا بن
رسول الله بدرستی که قومی روایت کرده اند که رسول خدا ص فرموده است که
اختلاف امت من رحمت است آیا راست است یا دروغ فرمود راست
میگویند من عرض کردم که پس هرگاه اختلاف امت رحمت است پس اتفاق ایشان
عذاب خواهد بود فرمود معنی کلام رسول خدا ص و مقصود آنحضرت اینست که
شماها فهمیده اید بلکه مراد رسول خدا ص از این عبارت قول خدای عز و جل است
که فرموده است فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الخ
پس امر کرده است خدا مردم را که بروند نزد رسول خدا و آمد و شد کنند بسوی
او و مسائل حلال و حرام خود را از آن حضرت اخذ کنند پس مراجعت کنند

بسوی قوم خود و تعلیم نمایند بایشان انچه را اخذ کرده اند از آنحضرت
پس مراد رسول خدا از اختلاف اختلاف از شهرها و تردد در آنهاست
نه اختلاف در دین دین خدا یکیست و اصلاً اختلافی در آن نیست

**باب** در بیان معنی کذب مفترع حدیث کرد مارا پدرم و گفت که حدیث کرد مارا
سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از محمد بن علی و او از دیگری
تا بحضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمود که به پرهیزید از کذب
مفترع یکی خدمت آنحضرت عرض کرد که کذب مفترع کدام است فرمود کذب
مفترع آنست که کسی حدیثی برای تو نقل کند و تو نقل کنی آنرا بخلاف آنطوری
که شنیدی

یعنی بطور دیگر نقل کنی یا آنکه شاخ و برگ برای آن قرار دهی هم

**باب** در بیان معنی قول خدای عز و جل ان عبادی لیس لك
علیهم سلطان حدیث کرد مارا پدرم و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی
عطار از محمد بن احمد از یعقوب بن یزید از علی بن نعمان از بعض اصحاب
ما از حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل ان عبادی الخ که فرمود
نیست شیطانرا بر اهل اسلام تسلطی راوی میگوید که پس عرض کردم و گفتم فدای
تو شوم چگونه شیطانرا تسلطی بر اهل اسلام نمیباشد با وجود این معاصی که از
ایشان صادر میشود پس حضرت فرمود که مراد آن نیست که او فهمیده بلکه مراد
خداوند عالمیان از تسلط شیطان این است که بگردانند کفر را محبوب ایشان

وایمانرا

وایمانرا مبغوض ایشان یعنی نمیتوانند که کفر را محبوب مسلمانان نماید
وایمانرا مبغوضشان گردانند یعنی اهل اسلام بالذات رغبت دارند
بایمان و ایمانرا دوست میدارند و از کفر متنفرند و آنرا مکروه میدارند

**باب** در بیان معنی معادن و اشراف و اهل بیوتات و مولد
طیب حدیث کرد مارا و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از
سلمة بن خطاب از علی بن محمد اشعث از دهقان از احمد بن زید از
علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ع که فرمود نیستند شیعیان
ما مگر معادن و اشراف و اهل بیوتات و کسی که مولد او طیب و پاکیزه است
علی بن جعفر گفت که پس پرسیدم از آنحضرت از معنی این فقرات فرمود
که معادن از قریش اند و اشراف از عرب اند و اهل بیوتات و آنکسی که مولدش
طیب است از اهل سواد یعنی دهات اند

**باب** در بیان معنی قول حضرت
رسول ص که فرمود حدث عن بنی اسرائیل و لا حرج یعنی نقل کن از بنی اسرائیل
و مطلقا حرجی لازم نمیاید حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین سیف از
برادرش علی بن سیف از پدرش سیف بن عمیره از محمد بن مارد از عبد
الاعلی بن اعین که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع فدای تو شوم حدیثی

شنیده ام که مردم از رسول خدا ص نقل میکنند و میگویند که آنحضرت فرموده است
حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج یعنی حکایت کن از بنی اسرائیل و حرجی
بر تو نیست آیا راست است این حدیث یا نه فرمود راست است پس گفتم
پس بنا بر این نقل میکنیم از بنی اسرائیل هر چه شنیده ایم در باب ایشان
و حرجی بر ما نیست پس حضرت فرمود که آیا نشنیده که رسول خدا ص فرموده است
که کافی است برای کاذب بودن مرد اینکه هر چیزی را که میشنود نقل کند
یعنی کسی که دابش اینست که هر چه از هر کس میشنود نقل کند لا محاله دروغ
میگوید و در دروغ میافتد زیرا که هر کس هر چه میگوید لازم نیست که
راست باشد بسا هست که دروغ میباشد و آنشخص ناقل نمیداند پس من
عرض کردم و گفتم که پس این عبارت چه معنی دارد و مقصود حضرت
رسول از این کلام چه میباشد فرمود مراد این است که هر چیزی و هر امری
که کتاب خدا دلالت میکند بر اینکه آن چنین در بنی اسرائیل بود و در میان
ایشان حادث شد پس خبر ده مردم را که همه آنها بعینها طابق النعل بالنعل در این
امت میباشد و حرجی نیست بر تو **باب** در بیان معنی اینکه روایت شده است
که فقیه اعاده نمیکند نماز را از عبد الله بن فضل هاشمی مرویست که گفت در
خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم که مردی داخل شد بر آنحضرت پس سؤال

کرد

کرد از مردی که شک کند و نداند یکرکعت نماز کرده است یا دو رکعت
آنحضرت فرمود که باید اعاده کند نماز را آنمرد گفت که پس کجا رفت آن
حدیثی که روایت شده است که فقیه اعاده نمیکند نماز را پس آنحضرت فرمود
که آن حدیث صحیح است و لکن بخصوص شک میان سه و چهار وارد شده
نه مطلقا **باب** در بیان معنی سمیط و سعیده و انثی و ذکر حدیث کرد
مارا پدرم و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم
و ایوب بن نوح از عبد الله بن مغیره که گفت حدیث کرد مارا عبد الله بن سنان
از حضرت امام جعفر صادق ع و گفت که شنیدم از آنحضرت که میفرمود که بدرستی
که رسول خدا ص اول دیوار مسجد بسمیط یعنی خشت بنا کرد پس چون مسلمانان
بسیار شدند گفتند یا رسول الله کاش میفرمودی که مسجد را زیاد میکردند پس
فرمود که مسجد را زیاد کردند و بسعیده یعنی یک خشت و نیم بنا نهادند پس باز
مسلمانان زیاده شدند و التماس کردند که مسجد را زیاده کنند حضرت فرمود که
زیاده کردند و دیوارش را بر دو خشت نر و ماده ساختند یعنی خشتهارا ش
و کلاس کرده دیوار مسجد را بلند کردانیدند و چون گرما شدت کرد بر ایشان
گفتند یا رسول الله هر گاه میفرمودی که سقفی میساختیم از گرما محفوظ میشدیم
پس امر فرمود که ستونها از چوب خرما برپا کردند و بچوبها و برگهای خرما علف

بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث م
بفتح سین مهمله و کسر عین مهمله م

اذخر سقف ساختند و در سایهٔ آن بسر میبردند تا آنکه باران آمد و بر ایشان
ریخت گفتند یا رسول الله اگر میفرمودی که گلی بروی این سقف میکشیدیم
که آب بزیر نیاید بد نبود فرمود که نه بلکه چوب بستی مانند چوب بست موسی
کرده ام و زیاده ازین نمیکنم و پیوسته مسجد آنحضرت بر آن هیئت بود تا از
دنیا مفارقت نمود و دیوار مسجد آنحضرت پیش ازانکه مسقف کردانند بقدر
یک قامت بود و چون سایه دیوار بقدر ذراع میشد نماز ظهر میکردند
و چون بقدر دو ذراع میشد نماز عصر میکردند باب در بیان معنی
جهاد اکبر حدیث کرد مارا حسین بن احمد بن ادریس و گفت که حدیث کرد مارا
پدرم و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن عیسی و گفت که خبر داد مرا
محمد بن یحیی خزاز و گفت حدیث کرد مرا موسی بن اسمعیل از پدرش از موسی بن
جعفر از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب که فرمود که بدرستی که رسول خدا
لشکری بجنگ قومی فرستاد چون مراجعت کردند فرمود مرحبا بقومی
که از جهاد اصغر فارغ شدند و باقی مانده است بر ایشان جهاد اکبر یکی گفت که
یا رسول الله جهاد اکبر چه چیز است فرمود جهاد اکبر جهاد با نفس است و
افضل مجاهدین کسی است که جهاد میکند با نفسش که میان دو پهلوی اوست
باب در بیان معنی اول نعم و بادی نعم حدیث کرد مارا پدرم و محمد بن حسین

خدا از وی

خدا از وی راضی باد و گفتند که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن
محمد بن خالد و گفت که حدیث کرد مارا ابو القاسم عبد الرحمن کوفی از ابی
محمد عبد الله بن محمد غفاری از حسین بن یزید از حضرت امام جعفر صادق
که آنحضرت فرمود که رسول خدا فرمود که کسی که دوست دارد مرا و اهل
بیت مرا پس باید حمد کند خدای تعالی را بر اول نعمت یعنی نعمتی که خدا
باو عطا کرده است یکی خدمت آنحضرت عرض کرد و گفت که چه چیز است
اول نعمتها که شکر آن واجب است فرمود طیب ولادت و پاکیزگی آن
و دوست نمیدارد مارا مگر کسی که طیب و طاهر باشد ولادت او و دشمن
نمیدارد مارا مگر کسی که خبیث باشد ولادت او یعنی حرام زاده باشد
حدیث کرد مارا علی بن احمد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد مارا پدرم
از جدش احمد بن ابی عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از ابی محمد
انصاری از جمع کثیری از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود هر که صبح کند
در حالتی که بیابد دوستی مارا در دلش پس البته باید که حمد کند خدای
تعالی را بر بادی نعم یعنی اول نعمتها کسی از آنحضرت پرسید که بادی نعم
چه چیز است فرمود طیب ولادت و حلال زادگی و نیز حضرت امیر المؤمنین
فرمود که رسول خدا فرمود یا علی هر کس دوست دارد مرا و ترا و دوست دارد

امامان وپیشوایان از فرزندان ما پس باید حمد کند خدای عزوجل را بر طیب
مولد و پاکیزگی موضع تولدش بسبب اینکه دوست نمیدارد ما را مگر حلال
زاده ودشمن نمیدارد ما را مگر حرام زاده ونیز حضرت امام جعفر صادق ع
فرمود که هرکه بیابد دوستی ما را در دلش پس باید که بسیار دعا کند مادرش را
بسبب اینکه خیانت نکرده است با پدرش **باب** دربیان معنی اولی
الاربة من الرجال حدیث کرد ما را پدرم وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبدالله از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از عبدالله بن مسکان
از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از معنی قول
خدای عزوجل که فرموده اَوِ التّابِعینَ غَیرِ اُولِی الاِربَةِ مِنَ الرِّجالِ که
پس فرمود که مراد از غیر اولی الاربة مرد احمق بی عقل است که اصلا
میل بزنان ندارد ونیز از ابی بصیر مرویست که گفت سؤال کردم از
حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق ع از معنی التابعین غیر اولی الاربة
من الرجال فرمود که مراد آن شخص ابله سفیهی است که وطی برای آن — بفتح اول وسکون ثاف وکسر باء
ومطلقا بزن میل ندارد **باب** دربیان معنی اربعاء ونطاف حدیث — بکسر نون وفتح طاء مهمله
کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار از
محمد بن علی بن محبوب از علی بن سندی از صفوان از اسحق بن عمار از

حضرت

ونه بگندم ونه جو هم — حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود اجاره مکنید زمین را بخرما ونه جو ونه
به اربعا یعنی شرب یعنی آب دادن زمین موجر ونه به نطاف یعنی زیادتی
وباقی مانده آن راوی میگوید که گفتم یابن رسول الله اربعا چیست فرمود
اربعا شرب است وشرب بمعنی آب دادن است ونطاف زیادتی آب را
گویند یعنی باقی مانده آن که در جوب میآید بعد از آن فرمود ولکن اجاره
کنید زمین را بطلا ونقره وبنصف وثلث وربع از حاصل آن **باب**
دربیان معنی خبأه که عبادت کرده نشده است خدا به چیزی که محبوبتر
باشد آن چیز بسوی او از خبأه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت
که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن
از هشام بن سالم که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود — بفتح خاء معجمه وسکون باء موحده
که عبادت کرده نشده است خدا به چیزی که دوستتر باشد بسوی او از خبأه
پس من پرسیدم که خبأه چه چیز است فرمود خبأه بمعنی تقیه است یعنی
تقیه از هر طور عبادت بهتر است وخدا هیچ قسم عبادت را بقدر تقیه
دوستتر نمیدارد **باب** دربیان معنی سلام کردن مرد برخویش حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از محمد بن
حسین از محمد بن فضل هاشمی از ابی الصباح که گفت سؤال کردم از حضرت

امام محمد باقر ع از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ که فرموده است فَإِذَا دَخَلْتُمْ
بیوتاً فسلّموا علی انفسکم که ترجمه‌اش این است که هرگاه داخل خانهای
خود شوید پس سلام کنید بر خودهاتان پس فرمود که مراد از سلام کردن
بر نفسهای خود سلام کردن مرد است بر اهل بیت خود در حینی که داخل
خانه میشود پس اهل بیتش رد میکنند بر او سلامش را و اینست معنی اینکه
فرموده است سلام کنید بر خودهاتان باب در بیان معنی استیناس
حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد از علی بن حکم از
عبد الرحمن بن ابی عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع
از معنی قول خدای عزّ و جلّ یا ایّها الّذین آمنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم
حتّی تستانسوا و تسلّموا علی اهلها و عرض کردم که مراد از استیناس چیست
فرمود که استیناس صدای نعلین و سلام کردن است باب در بیان
معنی قول حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود لا یأبی الکرامة الّا الحمار یعنی ابا
نمیکند و سر باز نمیزند از کرامت مگر حمار حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن محمد بن خالد از محمد بن علی کوفی از احمد بن محمد بن نهیکی که گفت
که حضرت امام رضا ع فرمود که علی بن ابی طالب ع فرمود ابا نمیکند از کرامت
مگر خر راوی گفت که پس عرض کردم که مراد از این چیست فرمود مراد بوی خوش است



که عرض کرده میشود بر شخص و توسعه و وسعت دادن مجلس است که شخص
هرگاه ابا کند از این دو نمیکند الّا حمار است باب در بیان معنی طینت خبال
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر
حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ابن ابی
یعفور از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که هر که بهتان گوید بر
مؤمن یا زن مؤمنه و نسبت دهد بایشان چیزی را که در ایشان نیست
خدای عزّ و جلّ روز قیامت حبس میکند او را در طینت خبال تا آنکه بیرون
آید آن شخص از عهدهٔ آنچه گفته است راوی گفت پس عرض کردم و گفتم
که طینت خبال چیست فرمود که ریم و خونی است که بیرون میآید از فرجهای
زنان زناکار و نیز حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد و گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد از پدرش از ابن ابی عمیر از
مهران بن محمد از سعد اسکاف از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود هر کس
بیاشامد شراب را یا چیزی دیگر که مست کننده است آدمی را چهل روز نماز
او قبول نمیشود پس اگر عود کرد و ترک شرب آن نکرد خدا می‌آشاماند او را
از طینت خبال راوی گفت پرسیدم که چه چیز است طینت خبال فرمود که ریم
و چرکی است که بیرون میآید از فرجهای زنان زناکار باب در بیان

معنی عقدین حدیث کرد ما را احمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم
از محمد بن علی کوفی از عیسی بن عبد الله عمری از پدرش از جدش از پدرش
از علی بن ابی طالب ع از حضرت رسول ص که فرمود باید نماز نکنند احدی از شماها
در حالتی که با او یکی از عقدین باشد یعنی بول و غایط **باب** در بیان معنی
دعابه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن ابی عبد الله که گفت که حدیث کرد مرا شریف بن سابق ابو محمد
تفلیسی از فضل بن ابی قره از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود هیچ
مومنی نیست مگر اینکه در او دعابه هست گفتم دعابه چیست فرمود دعابه
مزاح است **باب** در بیان معنی قول ابی ذر رحمه الله که گفت سه چیز است
که مردم دشمن میدارند آنها را و من دوست میدارم آنها را حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از
ابن فضال از یونس بن یعقوب از شعیب عقرقوفی که گفت بحضرت امام جعفر
صادق ع که گفتم که نقل میکنند که ابوذر گفته است که سه چیز است که مردم آن
سه چیز را دشمن میدارند و من دوست میدارم آنها را یکی از آنها موت است
دیگری فقر است دیگری بلا است من همه آنها را دوست میدارم بخلاف سایر
مردم که همه را دشمن میدارند پس آنحضرت فرمود که مراد ابوذر آن نیست که

بکسر دال مهمله

مردم

مردم فهمیده اند بلکه مرادش این است که موت در طاعت و بندگی خدا محبوبتر است
نزد من از حیوة در معصیت او و همچنین فقر و بی‌چیزی در طاعت خدا دوست
تر است پیش من از غنا در معصیت و نافرمانی خدا و همچنین بلا در طاعت
خدا محبوبتر است نزد من از رحمت در معصیت او **باب** در بیان معنی
قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که هر گاه کسی یک دروغ بگوید روزه
او باطل میشود و باید روزه خود را واگذارد حدیث کرد ما را پدرم و گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابن
ابی نجران از منصور بن یونس از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع که شنیدم
که آنحضرت میفرمود دروغ باعث بطلان روزه است اگر چه یک دروغ باشد
راوی گفت که پس بآنحضرت گفتم یا ابن رسول الله پس ما همه هلاک شدیم و خواهیم
شد زیرا که ممکن نیست که اصلا دروغ نگوئیم حضرت فرمود که مراد من از این خبر
گفتن دروغ بر خدا و رسول و ائمه است نه مطلق دروغ **باب** در بیان معنی
جار یعنی همسایه و حد همسایگی که چند خانه را همسایه میگویند حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله
از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاویه بن عمار از حضرت ابی عبد الله یعنی امام
جعفر صادق ع و گفت که گفتم بآنحضرت که فدای تو شوم چه چیز است حد همسایگی

وچنین خانه را همسایه میگویند فرمود چهل خانه را از هر طرف همسایه میگویند

باب در بیان معنی اینکه روایت شده است که من کان یحبنا وهو
فی موضع لا ینبغیه فهو فی خالص الله یعنی هر کسی که دوست دارد ما را و حال
انکه او در موضعی است که آن موضع معیوب میکند او را و عیب میگویند
پس او از بندگان خالص خداست حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن
راشد از ابن ابی بکیر از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود هر کس دوست دارد
ما را و در موضعی باشد که معیوب نکرداند او را پس او از بندگان خالص خداست
راوی گفت که پس من گفتم فدای تو شوم مراد از موضعی که معیوب نکرداند او را
چیست فرمود مراد این است که ولد زنا نباشد و نگویند که او ولد زناست

باب در معانی اکراه و اجبار حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن
ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از موسی بن سعدان از عبد الله بن قاسم از
عبد الله بن سنان که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که نیست تاثیری
برای سوگندی که شخص در حال غضب یا در حال اجبار یا اکراه یاد نماید یا
جایز نیست سوگند یاد نمودن در حال غضب یا اجبار یا اکراه پس من گفتم فدای
تو شوم چه فرق است میان اجبار و اکراه فرمود اجبار از سلطان است و اکراه

از زن

از زن و مادر و پدر است یعنی اجبار آنست که سلطان به زور و جبر کسی را
بر عملی بدارد و اکراه آنست که پدر یا مادر یا زن شخص را بر این دارند که کاری
بکند و او از روی کراهت آن کار را بکند ولکن اکراه چیزی نیست که
منشاء اثری تواند شد زیرا که اگر شخص خواهد که اطاعت ایشان نکند میتواند

بر وزن همزه

باب در بیان معنی نومه حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از
عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی از حسین بن سفیان حریری از
سلام بن ابی عمرة ازدی از معروف بن خربوذ از ابی الطفیل که گفت شنیدم
از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود ان بعدی فتنا مظلمة عمیاء مشککة لا یبقی
فیها الا النومة یعنی بدرستی که بعد از من فتنهای تاریک چند که باعث ضلالت
و کمراهی مردمان و موجب تشکیک ایشان در امر دین ایشان باشد خواهد بود و باقی
نخواهد ماند در آن فتنها مگر نومه پس کسی از آنحضرت پرسید که یا امیر المؤمنین
نومه چیست فرمود نومه آنکسی است که مردم از باطن او خبر ندارند و نمیدانند
که در دلش چیست و در باطن پاکیست

باب در بیان معنی سبیل الله
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از محمد بن حسین از محمد بن سنان از عمار بن مروان از منخل از جابر از
حضرت امام محمد باقر ع که گفت که سوال کردم از آنحضرت از معنی این آیه که خدای

عز و جل فرموده وَلَئِن قُتِلتُم فی سَبیلِ الله او مُتُّم یعنی اگر کشته شوید در راه خدا
یا بمیرید پس فرمود که آیا میدانی که سبیل خدا چیست گفتم نمیدانم یا بن رسول الله
مگر اینکه از تو بشنوم پس فرمود که سبیل الله یعنی راه خدا علی بن ابی طالب ع
و ذریهٔ اوست کسی که کشته شود در ولایت و دوستی او در راه خدا کشته شده
و کسی که بمیرد با دوستی او در راه خدا مرده است و نیز حدیث کرد مارا پدرم
و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی از محمد بن احمد از عبیدی از محمد بن سلیمان
بصری از حسین عمر که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که بدرستی که مردی
وصیت کرده بمن که فلان قدر مال اورا در راه خدا صرف کنم نمیدانم که راه خدا
کدام است و آن مال را بچه مصرف رسانم پس آنحضرت فرمود که آن مال را در حج صرف
کن من عرض کردم و گفتم که آن شخص وصیت کرده است بمن که در راه خدا صرف
کنم فرمود که در حج صرف کن زیرا که نمیشناسم در میان راههای خدا راهی را
که افضل باشد از حج و نیز از حضرت امام حسن عسکری مرویست که فرمود سبیل الله
شیعیان ما ایند هرگاه کسی نذر کند که چیزی در راه خدا بدهد باید بشیعیان
ما بدهد باب در بیان معنی زمین صلعا حدیث کرد مرا محمد بن علی ماجیلویه
از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی از سفیان حریری از علی بن
حزور از اصبغ بن نباته که گفت که چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از بصره

مراجعت

مراجعت فرمود اشراف و اعیان قوم خدمت آنحضرة مشرف شدند و تهنیت
و مبارکباد گفتند بعد از آن گفتند یا امیر المؤمنین بدرستی که ما امیدوار
میباشیم که همیشه این امر یعنی امر خلافت در میان شما یعنی خانوادهٔ رسول
خدا باشد و ابدا احدی با شما در آن نزاع نکند پس آنحضرة سخنان چند
فرمود و در میان آن سخنان فرمود هیهات هیهات کجا ممکن است این
امر و چگونه میسر خواهد شد و لما ترمون بالصلعا یعنی و حال آنکه شما
هنوز به سختیهای زمانه مبتلا نشدید و کسی که ظلم و تعدی بشما نکرده است
و اموال شمارا بجبر و قهر از شما نگرفته است پس ایشان گفتند یا امیر المؤمنین
صلعا چیست فرمود صلعا این است که مالهای شمارا بجبر و زور از شما
بگیرند و نتوانید که سرها از زمین که ندهید باب در بیان معنی صلیعا
و قریعا حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت
حدیث کرد مارا فضل بن سعید از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود اعرابی
از قبیله بنی عامر نزد رسول خدا آمد و بعضی چیزها از آنحضرت پرسید
از آنجمله پرسید که معنی صلیعا و قریعا چه چیز است و بهترین بقعهای
زمین کدام است و بدترین بقعهای زمین کجاست پس جناب نبوی بعد

بفتح صاد مهمله و سکون لام هم
بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون
مثناه تحتانیه هم
بفتح قاف و کسر راء مهمله هم

ازانکه جبرئیل امین از جانب رب العالمین آمد و او را اعلام نمود انچه
اعرابی پرسیده بود در جواب اعرابی فرمود که صلیعا زمینی شوره زاری است
که آب و گیاه در آن زمین نمیباشد و کسی از آن سیراب نمیشود و سیر نمیگردد
و قریعا زمینی است که برکت ندارد و گیاه در آن زمین سبز نمیشود و بدترین
بقعهای زمین بازارهاست و بازارها میدان ابلیس است که هر روز صبح می
آید با علم ضلالتش در بازار و تختش را در میان بازار میگذارد و فرزندان
و فرزندزادگان خود را متفرق میسازد برای اینکه مردم را اغوا نمایند
پس بعضی از ایشان میروند در دکان علاف و شخص علاف را اغوا
میکنند و او را بر این میدارند که در کیل و پیمانه خیانت کند و کم بدهد و بعضی
میروند در دکان بقال یا صراف مثلا و شخص صراف را بر این میدارند که
در وزن و سنجیدن اجناس خیانت کند و بعضی میروند در دکان خیاط
و او را بر این میدارند که در ذرع و بریدن جامها خیانت کند و بعضی
میروند در دکان بزاز و شخص بزاز را بر این میدارند که در خرید و فروش
متاع خود خیانت کند و دروغ بگوید مثلا قدکی را که سه هزار دینار خریده
میگوید چهار هزار دینار خریده ام و همچنین پس شیطان بزرگ که پدر و جد
همه شیاطین است فرزندان خود را تحریص میکند بر اضلال مردمان و



وبایشان میگوید که سعی کنید در اضلال و گمراه نمودن بنی آدم پس
بدرستی که ایشان پدر ندارند و یتیم اند و زود میتوان ایشان را گمراه
کرد و اول کسی که صبح از خانه بیرون میاید ابلیس همراه اوست و آخر
کسی که از بازار مراجعت میکند بخانه خود نیز ابلیس همراه اوست و بهترین
بقعهای زمین مساجد است و محبوب ترین مردم نزد ابلیس کسی است
که پیش از همه کس داخل مسجد میشود و بعد از همه کس بیرون میرود

**باب** در بیان معنی وطی اعقاب رجال یعنی رفتن بعقب مردمان
که از آن نهی فرموده اند حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش
محمد بن علی کوفی از حسین بن ایوب بن ابی عقیله صیرفی از کرام
خثعمی از ابی حمزه ثمالی که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که
بپرهیزید از ریاست و دوری کردن نفس خود را طلب کردن آن و بپ
پرهیزید از راه رفتن بعقب مردمان پس من عرض کردم و گفتم فدای
تو شوم ریاست را شناختم ولکن معنی رفتن پشت سر مردمان را نفهمیدم
زیرا که دو ثلث انچه در دست من است بجهت رفتن بعقب مردمان
وآمد و شد پس آنحضرت فرمود مراد این نیست که تو فهمیده بلکه مراد این است
که از پیش خود بدون حجت و دلیل کسی را نصب کنی و امام خود دانی و هر چه

میگویید تصدیق نمائی **باب** در بیان وصمة و بادره حدیث کرد ما را
محمد بن علی ماجیلویه از عمش از محمد بن علی کوفی از حسین بن مخارق ابی
جناده سلولی از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر از پدرش ع که فرمود
که رسول خدا ص فرمود که هر که در ماه شعبان دو روزه دارد پاک میشود از هر
وصمة و بادرة ابو حمزه گفت که پس من با نحضرت گفتم که یا بن رسول الله
وصمة چیست و بادره کدام است فرمود که وصمة عبارت است از سوگند
یاد نمودن در معصیت خدا مثل اینکه کسی بگوید که بخدا سوگند که شراب
خواهم خورد یا با فلان زن زنا خواهم کرد و امثال اینها و بادره سوگند
در وقت غضب را گویند و توبه از این امور پشیمانی از آنهاست
**باب** در بیان معنی نجح حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی
از ابان بن عثمن از شخصی که گفت گفتم بحضرت امام محمد باقر ع که جعل
نجح را انجح میگویند فرمود انجح بمعنی افلح است میگویند انجح فلان یعنی
رستگار شد پس نجح بمعنی فلاح و رستگاری است **باب** در بیان قول بضم نون و سکون جیم معجمه
حضرت امام جعفر صادق ع در وصف خدای عز و جل که فرمود شاء و اراد
و لم یحب و لم یرض یعنی خواست و اراده کرد و دوست نداشت و نه پسندید

حدیث

حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از
احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از شعیب از ابی بصیر که گفت که حضرت
امام جعفر صادق ع فرمود که شاء و اراد و لم یحب و لم یرض یعنی خدای عز و جل
خواست و اراده کرد و دوست نداشت و نه پسندید پس من گفتم یا بن رسول
الله چگونه است این و معنی این فقرات چیست فرمود که خدای عز و جل خواست
که چیزی موجود نشود مگر بعلم او و همین را اراده کرده است و خدای عز و جل
دوست نمیدارد که او را ثالث ثلثه یعنی خدای سیمی گویند و نه پسندیده است
برای بندگانش کفر را و راضی نیست که بندگانش کافر باشند **باب** در بیان
معنی اغلب و مغلوب حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از بعضی اصحاب ما که گفت
که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که اغلب کسی است که خیر او غالب باشد
و مغلوب کسی است که شرش غالب باشد و مؤمن ملجم است یعنی بمنزله اسبی است
که لجام در دهنش باشد و تابع صاحبش باشد بهر جا که خواهد رود **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول ص در باب آن اعرابی که خدمت آنحضرت آمد
پس آنحضرت فرمود یا علی قم فاقطع لسانه یعنی ای علی برخیز و قطع کن
زبان این اعرابی را حدیث کرد ما را احمد بن یحیی از محمد بن احمد از موسی بن

عمر از موسی بن بکر از مردی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود اعرابی
نزد حضرت رسول ص آمد و گفت آیا نیستی تو بهتر از ما از جهت پدر و مادر
و کریم تر از ما از حیثیت اولاد و اعقاب و ریاست هم در زمان جاهلیت
و هم در زمان اسلام پس رسول خدا ص در غضب شد و فرمود ای اعرابی
چند حجاب است نزد زبان تو اعرابی گفت دو حجاب یکی لبها و دیگری دندانها
پس رسول خدا ص فرمود که آیا نیست در یکی از این دو حجاب چیزی که باز
دارد از ما تیزی این زبان تو را بخدا قسم که عطا کرده نشده است احدی
در دنیاش چیزی که مضرتر باشد برای او در آخرتش از طلاقت لسان
و تیزی زبانش یا علی برخیز و قطع کن زبان این اعرابی را پس همه مردم
گمان کردند که امیر المؤمنین زبان اعرابی را قطع خواهد کرد پس علی بن ابی طالب
برخواست و چند درهم بآن اعرابی داد و اعرابی برفت **باب** در بیان معنی
قول حضرت رسول ص الموتور اهله وماله حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه
از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از علی بن نعمان از ابن مسکان
از ابی بصیر که گفت که حضرت امام محمد باقر ع فرمود عز و جل که این جماعت در
هر باب گرو کنند ولکن باید فریب ندهند تو را یعنی باید فریب ایشان نخوری بانی
در باب نماز عصر نماز عصر را بجا آر در وقتی که آفتاب سفید و صاف باشد

بسبب

بسبب اینکه رسول خدا ص فرمود که الموتور اهله وماله من ضیع صلوة العصر یعنی
کسی که بی اهل و عیال است و مال و منال ندارد انکسی است که ضایع کرده است
که یار رسول الله ص نماز عصر را پس من عرض کردم مراد از الموتور اهله وماله چه چیز است فرمود
انکسی است که در بهشت اهل و مال برای او نمیباشد بلکه همیشه تنها میباشد تا بینی
برای او نمیباشد پس عرض کردم و گفتم تضییع نماز عصر چگونه است فرمود تضییع
آن اینست که ترک کنی آنرا و بجا نیاوری تا وقتی که آفتاب زرد شود یا غایب
شود هم چنانکه درین زمان متعارف است **باب** در بیان معنی محدث
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن
یزید از جمیل بن هلال که گفت شنیدم از حضرت امام رضا ع که میفرمود که
بدرستی که من دوست میدارم که مؤمن محدث باشد گفت که گفتم یا ابن
رسول الله محدث چیست فرمود محدث بمعنی مفهم است یعنی فهمانیده
شده و الهام کرده شده یعنی باید سعی کند و خود را قابل کند که خدا چیزها
بفتح سین مهمله و سکون واو و ... بدون واسطه احدی باو بفهماند **باب** در بیان معنی سوء حدیث کرد
ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
خالد از پدرش از عبد الله بن سنان از خلف بن حماد از مردی از حضرت
امام جعفر صادق ع که آنحضرت بیکی از اصحاب خود فرمود که هرگاه اراده کنی

که حجامت کنی پس چون خون بیرون آید از موضع حجامت تو و هنوز قطع نشده
باشد بگو بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله الکریم فی حجامتی هذه من العین
فی الدم و من کل سوء پس فرمود که ای فلان آیا میدانی که چون این عبارت را
گوئی جمع کرده خواهی بود جمیع اسواء را یعنی همه بدیها را ذکر کرده و از آنها
بخدا پناه برده بدرستی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که و لو کنت اعلم
الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء یعنی اگر من غیب میدانستم
خیرات بسیار و مال بیشمار جمع میکردم و اصلا سوء یعنی فقر بمن نمیرسید
و در جای دیگر فرموده است که و کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء
یعنی چنین و چنین کردیم تا آنکه صرف کنیم و باز گردانیم از او سوء را
یعنی زنا یعنی نگذاریم که مرتکب زنا شود و در موضع دیگر میفرماید
که و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء یعنی ای موسی دست
خود را در جیب خود کن که بیرون خواهد آمد در حالتی که مثل آفتاب سفید
و نورانی است من غیر سوء یعنی بدون اینکه سفیدی او از برص یا مرضی
دیگر باشد بلکه بمحض قدرت کامله و حکمت شامله خود آنرا مثل آفتاب
نورانی خواهیم نمود باب در بیان معنی قول حضرت رسول صلعم
در باب حیه یعنی مار که فرمود من ترکها تخوفا من تبعتها فلیس منی یعنی

کسی

کسی که ببیند ماری را و نکشد او را بجهت خوف از گناه پس نیست از من
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از فضاله از ابان که گفت کسی سؤال
کرد از حضرت امام علی نقی ع از کسی که ماری را بقتل رساند و خدمت آن
حضرت عرض کرد که بما رسیده است که رسول خدا ص فرموده است که کسی که
ببیند ماری را و واگذارد آنرا و او را نکشد بجهة خوف از گناهش پس
او از من نیست پس آنحضرت فرمود که بلی رسول خدا چنین فرموده است
و اما هر گاه ماری را به بینی که بتو کاری نداشته باشد و بتو نیاید پس
باکی نیست که تو بینی او را ترک کنی و نکشی باب در بیان معنی
سامه و هامه و عامه و لامه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از محمد بن
یحیی از محمد بن احمد از موسی بن جعفر از جمعی از اصحاب ما از سلیمن بن خالد
از حضرت امام جعفر صادق ع که کسی پرسید از آنحضرت از معنی قول رسول
خدا ص که فرمود اعوذ بک من شر السامة و الهامة و العامة و اللامة پس فرمود
که سامه خویشان و اقربای شخص اند که اذیت میرسانند باو و چنانچه گفته اند
الاقارب کالعقارب و هامه هوام الارض و جنبندگان زمین اند و لامه
عبارت است از دیوانگی و نوعی از جنون و عامه عامه ناس را گویند که اذیت

بمردم میرسانند باب در بیان معنی ذم حدیث کرد ما را پدرم و گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن حسین از ابی جوزا از حسین
ابن علوان از عمرو بن خالد از زید بن علی از پدرانش از علی بن ابی طالب ع
که فرمود که رسول خدا ص فرمود که در امت من رهبانیة و سیاحت و ذم
یعنی سکوت نمیباشد مترجم گوید که رهبانیة بفتح اول و سکون ثانی مصدر
رهب میباشد و بمعنی خوف است و ماخوذ است از رهبنة نصاری زیرا
که دأب ایشان این بود که راهب میشدند و ترهب اختیار میکردند و بالمرة
دنیا و ما فیها را ترک میکردند و از اهل دنیا عزلت اختیار میکردند و در
کوهها و غارها ساکن میشدند و عبادت خدا میکردند حتی آنکه بعضی خود را
خصی مینمودند و زنجیر در گردن خود میکردند و خود را باقسام مختلف
عذاب میکردند پس رسول خدا ص نفی کرد اینها را در اسلام و امت خود را از این
طریقه منع فرمود و جهاد در دین اسلام بمنزله رهبانیة است در ملت نصاری
چنانچه رسول خدا ص فرموده است علیکم بالجهاد فانه رهبانیة امتی یعنی
بر شما باد بجهاد زیرا که او رهبانیة امت من است یعنی رهبان نصاری
اگر چه دنیا را ترک کرده اند و از لذتهای آن گذشته اند و لکن شکی نیست
در اینکه هیچ ترکی و زهدی و عبادتی مثل بذل نفس در راه خدا نیست پس

همچنانکه

همچنانکه نزد نصاری عملی افضل از ترهب نیست در دین اسلام نیز عملی
افضل از جهاد نیست و همچنین سیاحت و دور دنیا گشتن مانند حیوانات
در دین اسلام جایز نیست و همچنین ساکت شدن و تکلم نکردن مانند
براهمهٔ هند در دین اسلام نیست باب در بیان معنی توبهٔ نصوح
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن یحیی از محمد بن احمد
از احمد بن هلال که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا ع از توبهٔ نصوح
فرمود توبهٔ نصوح آنست که باطن شخص مثل ظاهرش باشد بلکه بهتر از
ظاهرش باشد و نیز حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که
حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از موسی بن قاسم بجلی از علی بن ابی حمزه
از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع در تفسیر قول خدای عز و جل توبوا
الی الله توبة نصوحا که فرمود توبهٔ نصوح آن است که روز چهارشنبه و
پنج شنبه و جمعه روزه شوی پس توبه کنی و باز گشت نمائی بسوی جناب اقدس
الهی و نیز روایت شده است که توبهٔ نصوح آنست که شخصی از گناهی توبه
کند و قصد کند که ابداً عود نکند بسوی آن باب در بیان حسنهٔ دنیا
و حسنهٔ آخرة حدیث کرد ما را محمد بن موسی ابن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را
عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از حضرت

امام جعفر صادق در قول خدای عز و جل که فرموده رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی
الآخرة حسنة که فرمود حسنه آخرة رضوان و بهشت است و حسنه دنیا حسن خلق
و وسعت در رزق و معاش است **باب** در بیان معنی دین دنیا و دین
آخرة حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن
عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از عبد الله
ابن فضل هاشمی که گفت که بحضرة امام جعفر صادق ع گفتم که یا ابن رسول الله
دین بسیاری بر گردن من میباشد و عیال بسیار دارم و قادر بر حج نمیباشم
دعائی بمن تعلیم فرما که مداومت نمایم بخواندن آن پس آنحضرة فرمود که
بعد از هر نماز واجبی بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد واقض عنی دین
الدنیا و دین الآخرة پس خدمت آنحضرت عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله
دین دنیا را میشناسم و دین آخرة را بفرما چه چیز است فرمود دین آخرة
حج است **باب** در بیان معنی قول مصلی که در تشهد میگوید لله ما
طاب و طهر و ما خبث فلغیره یعنی هر چه پاک و نیکوست برای خداست
و هر چه خبیث و نجس است برای غیر خداست حدیث کرد ما را احمد بن حسن
قطان و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول

از پدرش

از پدرش از عبد الله بن فضل هاشمی که گفت خدمت حضرت امام جعفر صادق ع
عرض کردم که یا ابن رسول الله چه چیز است معنی اینکه مصلی در وقت تشهد
میگوید لله ما طاب و طهر و ما خبث فلغیره فرمود که مراد از طیب و طاهر کسب
حلال در روزی حلال است و غرض از خبیث ربواست که حرام و نجس است **باب**
در بیان معنی تسلیم در نماز حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان یعنی پنبه
فروش و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول
از پدرش از عبد الله بن فضل هاشمی که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق ع از معنی تسلیم در نماز پس فرمود که تسلیم علامت ایمنی و موجب
تحلیل نماز است پس من گفتم فدای تو شوم چگونه است این بیان فرما فرمود
که در زمان سابق بنای مردم بر این بود که هر گاه کسی وارد میشد بر قومی
و سلام میکرد بر ایشان البته آنقوم ایمن بودند از شر او و هر گاه جواب
میدادند سلام انکس را پس او نیز ایمن بود از شر آنقوم و هر گاه کسی سلام
نمیکرد آنقوم از شر او ایمن نبودند و هر گاه آنقوم رد سلام او نمیکردند
او ایمن نبود از شر ایشان پس گردانیده شد تسلیم علامت خروج از نماز
و فارغ شدن از آن و جواز سخن گفتن بعد از آن و نشانه ایمنی است از اینکه

شخص
چیزی آنرا باطل خواهد بود و سلام نامیست از نامهای خدا که واقع میشود از
مصلی برای دو ملکی که خدا موکل کردانیده است ایشانرا بر او یعنی همیشه خدا بلاهای
سر شما و حافظ و نگاهبان شما باد **باب** در بیان معنی دار السلام حدیث
کرد مارا موسی بن اسحق قاضی و گفت که حدیث کرد مارا ابو الحسن احمد بن
محمد بن صقر دنرکر و گفت که حدیث کرد مارا ابو بکر بن ابی شیبه و گفت که
حدیث کرد مارا جریر بن عبد الحمید از عبد العزیز بن رفیع از ابی ظبیان
از ابن عباس که گفت دار السلام بهشت است که اهل آن سالم اند از جمیع آفات
و عاهتها و امراض و اسقام و مرگ و پیری برای ایشان نیست و تغیر احوال یعنی
کردیدن از حالی بسوی حالی دیگر برای ایشان نمیباشد و همیشه معزز و
مکرم اند و اصلا ذلت و خواری برای ایشان نیست و همیشه غنی اند و هرگز
فقیر نمیشوند و همیشه سعادتمند اند و هرگز شقی نمیشوند و همیشه شاد و خرم اند
و هرگز هم و غم عارض ایشان نمیشود و همیشه حی اند و ابدا مرگ برای ایشان
نخواهد بود پس بعضی که از اهل بهشت اند میباشند در قصرهای چند از
در و مرجان که درهای آن قصرها گشاده شده است بسوی عرش رحمن
و ملائکه رحمت از هر دری داخل میشوند و میگویند سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار یعنی سلام بر شما باد ای بندگان مؤمن خدا بسبب صبری

که کردید

واسقام برد

که کردید در دنیا بر بلاها و سختیهای آن و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که در قول خدای عز و جل والله یدعوا الی دار السلام میفرمود که سلام
خدا است و دار السلام یعنی خانه اش که خلق کرده است برای دوستانش بهشت است
**باب** در بیان معنی آن هفت کلمه که حکیمی از حکما بسبب آنها هفتصد فرسخ
بعقب حکیمی رفت حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن یحیی عطار و گفت که حدیث
کرد مارا پدرم از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری و گفت که حدیث کرد مرا
ابو عبد الله رازی و نام او عبد الله بن احمد بود از حسن بن علی بن ابی عثمان
از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود حکیمی دنبال حکیمی هفتصد فرسخ رفت
برای هفت کلمه پس چون بان حکیم رسید گفت ای حکیم چه چیز است که بلند
تر است از آسمان و چه چیز است که وسیع تر است از زمین و چه چیز است
که از دریا غنی تر است چه چیز است که از سنگ صلب تر است چه چیز است
که حرارت او از آتش شدید تر است چه چیز است که از زمهریر سرد تر است
چه چیز است که از کوههای بلند سنگین تر است پس آن حکیم گفت که ابرح
بدانکه حق از آسمان رفیع تر است و عدل وسیع است از زمین و غنای
نفس بیشتر است از غنای دریا و دل کافر از سنگ سخت تر است و شخص
مبدی
حریصی که بسیار حریص است حرارت او از آتش بیشتر است و یاس [illegible]

از رحمت خدای عز و جل برود نش از زمهریر اشد است و بهتان بر کسی که
بری است از آن عمل برابتر از کوهها سنگین تر است **باب** در بیان معنی
اشراف امت حدیث کرد مارا ابو الحسن محمد بن احمد بن اسدی و گفت
که حدیث کرد مارا عمر بن ابی عیلان ثقفی و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
سعید جرجانی و گفت که حدیث کرد مارا سهل بن سعید از ضحاک از ابن
عباس که گفت که رسول خدا فرمود که اشراف و بزرگان امت من حاملین
قرآن اند و آنهائی اند که شبها بیدارند و مشغول عبادت پروردگارند
و نیز مرویست که جبرئیل امین نزد حضرت سید المرسلین آمد و گفت ای
محمد هر قدر میخواهی زنده باش و زندگانی کن آخر میمیری و هر کرا خواهی دوست
دار آخر از او مفارقت خواهی کرد و هر کار میخواهی بکن البته خواهی همان
عمل بتو میرسد و بدانکه شرافت مرد بشب خیزیست و عزت او باستغنا
از مردم و سؤال نکردن از ایشان **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول
که فرمود ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر
یعنی سایه نینداخته است آسمان بر صاحب زبانی راست گوتر از ابو ذر
و بر نداشته است زمین کسی را راست گوتر از ابو ذر حدیث کرد مارا ابو الحسن
محمد بن عمرو بن علی بصری و گفت که حدیث کرد مارا ابو عبد الله علیه السلام

ابن محمد بن

ابن محمد بن هرون هاشمی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن عقبة شیبانی
و گفت که حدیث کرد مارا ابو القاسم خضر بن آبان از ابی هدبه ابراهیم بن
هدبه بصری از انس بن مالک که گفت روزی ابو ذر رحمه الله بمسجد رسول
خدا آمد و گفت که ندیدم همچون مثل امروز دیشب دیدم امر غریبی دیدم مردم
گفتند که چه دیدی دیشب گفت دیدم که رسول خدا از خانه اش بیرون آمد
و دست علی بن ابی طالب را گرفت و رفتند بقبرستان بقیع و من نیز عقب
ایشان میرفتم تا رسیدند بمقابر اهل مکه پس رسول خدا رفت بسوی قبر
پدرش و دو رکعت نماز را در انجا گذارد پس ناگاه قبر شکافته شد و عبد الله
پدر آن سرور نشسته بود و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
و رسوله پس رسول خدا فرمود ای پدر ولی تو کیست عبد الله گفت ای
فرزند ولی چیست رسول خدا فرمود ولی این جوان علی بن ابی طالب است پس
عبد الله گفت و اشهد ان علیا ولیی رسول خدا فرمود ای پدر باز گرد
بسوی باغ و بوستان خودت بعد از آن رفت بسوی قبر مادرش آمنه و همان
کاری که نزد قبر پدرش کرده همانجا نیز کرد پس ناگاه قبر شکافته شد و مادرش
میگفت اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله پس رسول خدا
فرمود ای مادر ولی تو کیست آمنه گفت ای فرزند ولی چیست رسول خدا

فرمود ولی این جوان علی بن ابی طالب ست پس آمنه گفت واشهد ان علیا
ولیتی پس رسول خدا فرمود برگرد ای مادر بمنزل و ماوای خود چون
گذارش را تمام کرد اکثری از اهل مسجد او را تکذیب کردند و دست بر سینهٔ
او گذاردند و گفتند بر و ای ابوذر و دیگر این دروغها مگو و چون
بحضرت رسول ص رسیدند گفتند یا رسول الله امروز کسی دروغ بر تو
بست رسول خدا ص فرمود چه چیز است و کی دروغ بر من بست گفتند
جندب چنین و چنین از تو نقل کرد پس رسول خدا فرمود که زمین
بر نداشته است و آسمان سایه نینداخته است بر هیچ صاحب زبانی
راست گوتر از ابی ذر عبد السلام بن محمد میگوید که این خبر را بر جهمی یعنی
محمد بن عبد الاعلی عرض کردم گفت آیا نشنیدهٔ و میدانی که رسول خدا ص
فرمود که جبرئیل نزد من آمد و گفت که خدای عز و جل حرام کردانیده است
آتش را بر آن صلبی که تو از او بیرون آمدهٔ و بر آن شکمی که تو را بر داشت
و بر آن پستانی که تو را شیر داد و بر آن کناری که تو را پرورید مترجم
گوید که غرض جهمی از نقل این حدیث صحت قول ابوذر و صدق گفتار اوست
و نیز از مردی مرویست که گفت بحضرت امام جعفر صادق ع گفتم که آیا
هست چنین که رسول خدا ص درباره ابوذر فرمود که زمین بر نداشته است

وآسمان

وآسمان سایه نینداخته است بر صاحب لهجهٔ راست گوتر از ابوذر فرمود
بلی آنرا میگوید که پس گفتم که هرگاه چنین است پس رسول خدا ص کجاست
و امیر المؤمنین و حسنین کجایند و حال آنکه ایشان نیز زیر آسمان اند
آنحضرت فرمود که ای مرد سال چند ماه است گفتم دوازده ماه است فرمود
چند ماه از آنها ماه حرام است که حرمت آنها واجب است و قتال در آن حرام
است گفتم چهار ماه فرمود که ماه رمضان آیا از آن جمله است گفتم نه فرمود
که بدرستی که در ماه رمضان شبی ست که افضل است از هزار ماه بدرستی که
ما اهل خانه زادهٔ میباشیم که احدی را بر ما قیاس نمیتوان کرد ما اهل از شما جدائیم
نقل ما نقل دیگر است و قصهٔ ما قصه دیگر **باب** در بیان معنی قول حضرة
امام جعفر صادق ع که فرمود مَن طلب الریاسة هلک یعنی هر که طلب ریاست
کند و طالب آن باشد البته هالک است و هلاک میشود حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسین و گفت که حدیث کرد ما را ابو حفص محمد بن خالد از برادرش
سفیان بن خالد که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود ایاک والریاسة
فما طلبها احد الا هلک یعنی بپرهیز از ریاست و طلب کردن آن زیرا که
طلب نکرده است آنرا احدی مگر اینکه هلاک شده است و بدوزخ رفته است

پس من عرض کردم که فدای تو شوم پس همه ما هالکیم و هلاک خواهیم
شد بجهة اینکه احدی از ما نیست مگر اینکه دوست میدارد که مردم او را در
مجالس ذکر کنند و رو بسوی او روند و از او چیزها اخذ کنند پس فرمود که
مراد این نیست که تو فهمیدی بلکه مراد این است که مردی را بدون حجت و برهان
نصب کنی و امام خود دانی و هر چه میگوید تصدیقش کنی و مردم را بسوی او
دعوت کنی و بمتابعت او خوانی

## باب در بیان معنی قول حضرت صادق

که فرمود من تعلم علما لیماری به السفهاء او لیباهی به العلماء او لیصرف وجوه
الناس الیه فهو فی النار یعنی کسی که طلب کند علمی را و بیاموزد آن را برای
اینکه مجادله کند و منازعه نماید آن با سفهاء یا برای اینکه مفاخرت کند
آن بر علماء یا برای اینکه عامه خلق را رو بخود کند و مرید خود نماید پس البته
آنکس در آتش است حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس که گفت
که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان
از عبد السلام بن صالح هروی که گفت که شنیدم از حضرت امام رضا ع
که فرمود رحمت خدا بر بندهٔ باد که احیا کند امر ما را پس من گفتم یا ابن
رسول الله چگونه احیا کند امر شما را فرمود طلب کند علوم ما را و یاد گیرد
آنها را و تعلیم نماید آنها را بمردم پس بدرستی که اگر چنانچه مردم میدانستند

ومیفهمیدند

و میفهمیدند محاسن و خوبیهای کلام ما را البته متابعت میکردند ما را
پس من گفتم یا ابن رسول الله از حضرت امام جعفر صادق ع بما رسیده است که
آنحضرت فرموده که هر که بیاموزد علمی را برای اینکه مجادله کند با سفهاء
یا آنکه فخر کند بر علما یا آنکه مردم را رو بخود کند و مرید خود نماید پس او
در دوزخ خواهد بود پس آنحضرت فرمود که راست گفته است و درست
فرموده است جد من آیا میدانی که سفها کیانند عرض کردم نه یا ابن رسول
الله ع فرمود سفها مخالفین مایند که متلبس بلباس علم و تقوی اند
و در حقیقة از این دو صفت عاریند آیا میدانی که کیستند علما عرض
کردم نه یا ابن رسول الله فرمود علماء آل محمدند که خدا واجب کرده است
اطاعت و دوستی ایشان را بر خلایق بعد از آن فرمود که میدانی که مراد از
اینکه مردم را رو بخود کند چیست عرض کردم که نه فرمود مراد این است که
ادعا کند امامت و پیشوائی را برای خود بدون حق و بدون حجت و برهان

## باب در بیان معنی استیکال بعلم یعنی خوردن مال مردم بواسطهٔ علم

و علم را آلت مال مردم خوردن گردانیدن حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
هیثم عجلی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از

محمد بن سنان از حمزه بن حمران که گفت که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود کسی که بخورد مال مردم را بواسطهٔ علم البته آخر فقیر و محتاج
میشود پس من عرض کردم که فدای تو شوم بدرستی که در میان شیعیان
و دوستان تو کسانی میباشند که متحمل شده اند علوم شما را و تحصیل
کرده اند آنها را و نشر میکنند علوم شما را در میان شیعیان شما
و مردم باین جهة اکرام میکنند ایشانرا و احسان میکنند با ایشان
و هدایا برای ایشان میبرند پس آنحضرت فرمود که اینها مستأکل بعلم
نیستند یعنی اینها را نمیگویند که مال مردم را بواسطهٔ علم میخورند و علم را
آلت خوردن مال مردم کرده اند بلکه مستأکل بعلم یعنی آنهائی که علم را آلت
خوردن مال مردم کرده اند جماعتی اند که فتوی میدهند بدون علم و حق را
باطل میکنند و باطل را حق میکنند بجهت مال دنیا لعنت خدا برایشان باد

باب در بیان معنی اینکه روایت شده است که هر که صورتی درست
کند یا سگی را فرا گیرد پس آن کس از دین اسلام خارج است حدیث کرد
مارا احمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبدالله
از هیثمی نهدی که رسانید آنرا بحضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمود
که کسی که صورتی بسازد یا سگی را فرا گیرد پس از دین اسلام بیرون رفته است

پس شخصی

پس شخصی خدمت آنحضرت عرض کرد و گفت که پس در اینصورت بسیاری
از مردم هلاک شده اند و از دین اسلام بیرون رفته اند پس آنحضرت
فرمود که مراد نه اینست که شما فهمیدید بلکه مقصود من این بود که کسی که
پیش خود دینی غیر دین خدا و رسول پیدا کند و مردم را بسوی آن بخواند
یا آنکه کسی را که دشمن ما اهل بیت است بگیرد و نگاه دارد و آب و نان
باو دهد البته آنکس از دین اسلام بیرون رفته است

باب در بیان
معنی اینکه روایت شده است از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود
اذا عرفت فاعمل ما شئت یعنی هرگاه شناختی و معرفت برای تو حاصل
شد پس هر چه خواهی بکن حدیث کرد مارا پدرم خدا رحمت کند بر او
و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن
عیسی از پدرش از علی بن نعمان از فضیل بن عثمان که گفت کسی
از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کرد و گفت که این جماعت بیک
نفر از پدرت روایت میکنند و میگویند که پدرت گفته است که هرگاه معرفت
بهم رسانیدی دیگر هر کار میخواهی بکن گناهی برای تو نیست پس آن
حضرت فرمود که خدا لعنت کند ایشانرا چه میفهمند و چه میدانند که پدرم
چه گفته است و مقصودش چه بوده است پدرم فرموده است که هرگاه

حق را دانستی وشناختی پس هر قدر از اعمال حسنه که خواهی بکن که قبول میکنند
آنرا از تو خواه کم باشد خواه بسیار هر قدر باشد و هر گونه عملی که باشد بعد از
معرفت مقبول هر گاه احدیث است **باب** در بیان معنی اینکه مردی بمردی
میگوید جزاك الله خیرًا یعنی خدا ترا جزای خیر دهد حدیث کرد مارا پدرم
رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد از
حسین بن اعین برادر مالك بن اعین که گفت که سوال کردم از حضرت امام جعفر
صادق ع وگفتم یا بن رسول الله اینکه مردی بمردی میگوید جزاك الله خیرًا
مرادش چه چیز است فرمود که بدرستی که خیر نهریست در بهشت که از نهر کوثر
بیرون میاید ومنبعش نهر کوثر است ونهر کوثر از ساق عرش بیرون میاید
ومنازل اوصیا وشیعیان ایشان بالای نهر کوثر است وبر دو طرف آن
نهر کنیزکان بسیار خوش خو وخوش رو رودیده اند وهر وقت که یکی از
ایشان را ازکنار آن نهر میگیرند ومیبرند دیگری بجای او میروید ونام
آن کنیزها نام آن نهر است چنانچه خداوند عالمیان از آن اخبار نموده
وفرموده فیهن خیرات حسان یعنی در آن باغها یا نهرها است کنیزهای
خوش خوی خوش رو که مثل ایشان چشمی ندیده وگوشی نشنیده پس هر گاه
مردی برفیقش بگوید جزاك الله خیرًا مرادش از چنین آمنازلیست که

خدای

خدای عزوجل برای بندگانش مهیا فرموده است **باب** در بیان معنی
قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع برای آن مردی که بآنحضرت گفت ترا دوست
میدارم اعد للفقر جلبابا یعنی مهیا کن برای فقر پیراهنی را یعنی پوششی را
حدیث کرد مارا پدرم وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن ادریس از محمد بن
احمد از محمد بن حسین از منصور از احمد بن خالد از احمد بن مبارك که
گفت مردی بحضرت امام جعفر صادق ع گفت شنیده ایم که مردی بحضرت
امیر المؤمنین گفت که یا امیر المؤمنین من دوست میدارم ترا پس آن
حضرت فرمود که هر گاه راست میگوئی آماده کن برای فقر پیراهنی یعنی
پوششی را پس حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که حدیث چنین نیست
که تو شنیده بلکه امیر المؤمنین ع چنین فرمود که آیا مهیا کرده برای روز
فقر واحتیاج خود یعنی روز قیامت پوششی یعنی اگر مرا دوست میداری
متابعت کن مرا وبرای فقر وفاقه خود یعنی روز قیامت پیراهنی وپوششی
درست کن **باب** در بیان معنی قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که گاه هست که مردی از خانه بیرون میرود پس مراجعت میکند وحال آنکه
اصلا خدا را یاد نکرده وبخواطرش هم نگذشته پس هلو میشود وپر میگردد
صحیفه عملش از حسنات حدیث کرد مرا محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن

حضرة
ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از حکم بن مسکین از ثعلبة بن میمون از
امام جعفر صادق ع که بعضی اوقات هست که شخصی از منزلش بیرون میرود
و بر میکردد و حال آنکه مطلقا یاد خدا نبوده پس مملو میشود نامهٔ عملش از
حسنات راوی گفت که پس گفتم یا ابن رسول الله چکونه است این وجه
طور میشود که شخص عمل نیکی از او صادر نشود و در یاد خدا هم نباشد و از
ذکر خدا و فکر روز جزا غافل باشد و خود بخود نامهٔ عملش پر شود از حسنات
پس آنحضرت فرمود که بلی شخص از خانه بیرون آید و میکذرد بقومی که مشغول
ذکر ما اهل بیت میباشند و ما را بنیکی یاد مینمایند چون او را می بینند با یکدیکر
میکویند که ساکت شوید که این شخص از دوستان ایشان است پس از آن
آنملکی که موکل است بر آن شخص و اعمالش را مینویسد برفیقش میکوید
بنویس که هیبت آل محمد فی فلان الیوم یعنی امروز بسبب فلان شخص فلان
جماعت ترسیدند که نام آل محمد را منکور نمایند و ایشان را به بدی یاد نمایند

باب در بیان معنی موجبتین حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از حماد از حریز از
زراره که گفت که حضرة امام محمد باقر ع فرمود لا تنسوا الموجبتین یعنی فراموش
مکنید آن دو امر را که بعد از هر نماز واجب میباشند پس من عرض کردم

بضم میم و سکون واو و فتح
جیم معجمه و باء موحده بصیغه
تثنیه

یابن

یابن رسول الله موجبتان چیست فرمود سؤال کردن از بهشت وپناه بخدا
بردن از آتش

باب در بیان معنی حدیثی که روایت شده است که حضرة
امام جعفر صادق ع فرمود ان من سعادة المرء خفة عارضیه یعنی از جمله علامتها
و نشانها و سعادت مرد خفت دو عارض است یعنی حرکت دو صفحهٔ روی است
بجهة ذکر خدا پس خفت عارضین کنایه است از کثرت ذکر و بعضی گفته اند
که خفت عارضین کنایه است از قلت ریش و بعضی گفته اند که مراد از خفت
عارضین قلت موهائی است که بر جانب بالای ریش میروید حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی از محمد بن یحیی اشعری از علی بن
ابراهیم منقری که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که از سعادت مرد
است خفت دو عارض او پس فرمود که و نیست در این سعادت بلکه سعادت
مرد خفت دو ماضغ اوست یعنی خفت دو طرف ریش او که بیخ دندان با آن
پیوسته است و مراد سرعت حرکت ماضغین است برای تسبیح و ذکر خدا

باب در بیان معنی سنت و خصلتی که از خداست و سنت و خصلتی
که از رسول خدا است و سنت و خصلتی که از والی خدا است حدیث کرد ما را
علی بن احمد بن محمد رح و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی
از سهل بن زیاد آدمی از مبارک غلام علی بن موسی الرضا ع از آنحضرت که

و موده نباشد مؤمن مؤمن مگر اینکه در او سه خصلت بوده باشد یکی
خصلتی که از پروردگارش است یکی خصلتی که از پیغمبرش است یکی خصلتی
که از ولیش است اما آن خصلتی که از پروردگارش است کتمان سرّ است
چنانچه خدای عز و جل فرموده است که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه
احدا الا من ارتضی من رسول یعنی اوست دانای غیب و نهان و مطلع
نمیگرداند احدی را بر غیبش مگر کسی را که به پسندد او را مثل پیغمبر یا وصی
پیغمبر و اما آن خصلتی که از پیغمبر است پس مدارات و ملایمت با مردم است
پس بدرستی که خدای عز و جل امر فرموده است پیغمبرش را بمدارات نمودن
بامردم چنانچه فرموده است خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن
الجاهلین یعنی بگیر عفو را و آنرا شیوهٔ خود کن و امر کن بمعروف
اعراض کن از جاهلین و نادانان و اما آن خصلتی که از ولیش میباشد
پس صبر است بر سختیهای زمانه چنانچه میفرماید والصابرین فی
الباساء والضراء وحین الباس اولئک الذین صدقوا واولئک
هم المتقون یعنی آنهائی که صبر کننده اند در باساء والضراء یعنی در وقت
بیماری و قحط ایشانند انکسانی که صادق اند در دوستی و بندگی ما
و ایشانند آنها که پرهیزکارانند **باب** در بیان معنی غیبت و بهتان

حدیث

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله
ابن جعفر حمیری از احمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عبد الرحمن سیابه
از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود بدرستی که غیبت آنست که بگوئی
درباره برادر مؤمنت چیزی را که خدا پوشیده است آنرا بر او و بهتان
آنست که بگوئی درباب برادرت چیزی که در او نیست **باب** در بیان
معنی ذی الوجهین یعنی دو رو و ذی اللسانین یعنی دو زبان حدیث
کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن علی
ابن فضال از علی بن نعمان از عبد الله بن مسکان از داود بن فرقدان
۱۴ ابی شیبه زهری از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود که بدترین بندگان
آن بنده ایست که صاحب دو رو و صاحب دو زبان باشد خوش آمد میگوید
و مدح میکند برادرش را در حضورش و میخورد او را یعنی غیبت میکند در
غیاب اگر عطا کرده شود حسد میورزد بر او و اگر مبتلا شود مخذول و ذلیل
گرداند او را و شماتت بنماید بر او و نیز حضرت امام جعفر صادق ع فرمود
که کسی که ملاقات کند مردم را بروئی و غایب شود از ایشان بروئی
دیگر بیاید روز قیامت در حالتی که برای اوست دو زبان از آتش **باب**

در بیان معنی نسبت اسلام و صفت آن حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه
از عمش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن
یحیی از غیاث بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که روزی
امیر المؤمنین ع فرمود که هر اینه وصف خواهم کرد اسلام را وصفی کردنی
که احدی قبل از من وصف نکرده باشد او را و احدی بعد از من وصف نکند
او را مگر بهمان نحوی که من وصف میکنم بدانکه اسلام عبارتست از تسلیم
و انقیاد یعنی گردن نهادن و تسلیم عبارت است از تصدیق یعنی
باور کردن و راست شمردن و تصدیق عبارت است از یقین و جزم
و یقین عبارتست از اداء یعنی اداء کردن آنچه بر تو است و اداء عبارت است
از عمل بجهة اینکه مؤمن دین خود را از پروردگار خود اخذ کرده است
نه از رای خود پس مقتضای اسلام این است که شخص مسلم عمل کند بانچه
پروردگارش او را امر کرده است بان ای مردمان دین خود را محافظت کنید
و متمسک شوید بان مبادا که احدی برگرداند شما را و بیرون برد شما را
از آن دین شما دین است بجهت انکه سیئه در این دین بهتر است از حسنه
در غیر این دین زیرا که سیئه در این دین بخشیده میشود و حسنه در غیر این
دین مقبول نمیشود باب در بیان معنی اسلام و ایمان حدیث کرد ما را

محمد بن

محمد بن حسن و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن
معروف از عثمان بن عیسی از سماعة بن مهران که گفت سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق ع از معنی ایمان و اسلام و گفتم آیا فرقی میباشد میان
ایمان و اسلام یا نه پس فرمود که میخواهی که مثلی برای تو بزنم عرض کردم
البته میخواهم و دوست میدارم که مثلی در این خصوص برای من بزنی که
خوب بفهمم فرق میان این دو را پس فرمود که مثل ایمان از اسلام و نسبت آن
با این مثل نسبت کعبه است بحرم بسا هست که شخص در حرم است و لکن
در کعبه نیست و لکن نمیشود که شخص در کعبه باشد مگر اینکه در حرم باشد
همچنین بسا هست که شخص مسلم است اما مؤمن نیست و لکن نمیشود که
مؤمن باشد مگر اینکه مسلم هم باشد سماعه میگوید که پس عرض کردم که آیا
چیزی بیرون میبرد شخص را از ایمان یا نه فرمود بلی گفتم بسوی چه
چیز بیرون میبرد او را فرمود بسوی اسلام یا کفر و فرمود که هرگاه شخصی در
کعبه باشد و ناگاه و بی اختیار بول کند او را از کعبه بیرون میکنند و لکن
از حرم بیرون نمیکنند و هرگاه از حرم بیرون آید و جامه خود را بشوید
و خود را پاک کند پس منع نمیکنند او را از اینکه داخل کعبه شود و هرگاه داخل
کعبه شود و عمداً از روی عناد بول کند او را از کعبه و حرم بیرون میکنند

مترجم گوید که ظاهر آن است
که اگر در مسجد الحرام نیز معاند را
بر کنند واجب القتل است زیرا
که عناد با ان عناد با خدا
و رسول است مم

و گردنش را بزنند و از حضرت امام رضا ع مرویست که فرمود ایمان اعتقاد
بجنان و اقرار بلسان و عمل بجوارح و ارکان است و غیر از این نیست و نیز
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود که رسول خدا ص فرمود که
نیست ایمان بتحلی ظاهری که شخص خود را ظاهرا بان متحلی کند بلکه ایمان چیزی است
که ثابت باشد و رسوخ کرده باشد در قلب و عمل نیز مصدق و همراه او باشد
و نیز مرویست که رسول ص فرمود که ایمان اقرار بلسان و عمل بارکان است که
روزی رسول خدا ص حارثة بن نعمان انصاری را ملاقات کرد پس فرمود که
چگونه صبح کردی و بر چه حالت صبح نمودی ای حارثه حارثه گفت یا رسول
الله صبح کردم با ایمان کامل و یقین محکم رسول خدا فرمود ای حارثه برای
هر ایمانی حقیقتی است و برای هر حقیقتی علامت و نشانه ایست پس حقیقت
ایمان تو چیست و علامت آن کدام است حارثه گفت یا رسول الله علامت ایمان
و نشانه یقین من این است که نفس خود را در دنیا زاهد کردانیدم و او را بیزار
کردانیدم از دنیا شبهای خود را بیدار داشته ام و روزهای خود را تشنه داشته ام
و حال حالتی بهم رسانیده ام و یقینم بمرتبه رسیده که گویا نظر میکنم بسوی عرش
پروردگارم که نزدیک کردانیده شده است و نصب شده است برای حساب
و گویا می بینم اهل بهشت را در بهشت که با یکدیگر آمد و شد مینمایند و بزیارت

یکدیگر

یکدیگر میروند و در تنعم اند و گویا اهل دوزخ را می بینم که در عذاب و عقاب اند
و استغاثه مینمایند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش من است بالجمله مجموع
آنچه تو خبر داده که در آخرت میباشد همه را گویا مشاهده میکنم و می بینم
یا رسول الله پس رسول خدا ص فرمود که حقا که تو مؤمنی که منور کردانیده است
خدا دل ترا بنور ایمان پس ثابت باش بر این حالت خدا ترا ثابت بدارد
و نیز از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرمود که رسول خدا ص در بعضی
از سفرها بقافله برخورد اهل قافله گفتند السلام علیک یا رسول الله
رسول خدا ص بعد از رد سلام فرمود که شما چه کسانید گفتند ما مؤمنانیم
فرمود حقیقت و علامت ایمان شما چیست گفتند رضا بقضای الهی و تسلیم
نمودن امر او و مفوض نمودن امور خود باو پس رسول خدا ص فرمود که
حقا که اینها علما و حکما و دانایان اند که نزدیک است که از جهة علم و
حکمت و یقین بمرتبه انبیاء و مرسلین برسند پس روی مبارک با
جماعت کرده فرمود پس اگر شما راست میگوئید پس مسازید عمارتی را که
در آن ساکن نمیشوید و جمع مکنید چیزی را که نمیخورید و بپرهیزید
از آن خداوندی که بازگشت همه شما ها بسوی اوست **باب** در بیان
معنی صبغة الله حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را و گفت که حدیث

رسول خدا ص را

ابان
کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از فضالة بن ایوب از
از حضرت ابی عبد الله در قول خدای عز و جل صبغة الله و من احسن من الله صبغة
که فرمود صبغة الله اسلام است **باب** در بیان معنی خلق عظیم حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از فضالة از ابان از ابی
الجارود از حضرة امام محمد باقر ع در قول خدای عز و جل انک لعلی خلق عظیم
که فرمود که مراد از خلق عظیم اسلام است و نیز روایت شده است که خلق
عظیم دین عظیم است **باب** در بیان معنی قول ائمه صلوات الله علیهم
که فرموده اند ان حدیثنا صعب مستصعب لا حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از حسین بن عبد الله از محمد بن عیسی بن
عبید از بعضی از اهل مداین که گفت نوشتم بحضرت امام حسن عسکری ع که روایت
شده است از پدران شما که گفته اند ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله ملک
مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان معنی این حدیث چیست
بیان فرما پس آنحضرت ع در جواب نوشت که معنی حدیث این است که حدیث آل
محمد ع یعنی شرافت ذات و نورانیت نفوس و علوم و اخلاق ایشان و قدرت
داشتن ایشان بر اموری که غیر ایشان را قدرت بر آن نیست مثل علم با مور غیبیه



واسرار الهیه و اطلاع بر اوضاع فلکیه و اخبار بوقایع گذشته و آینده و امثال
اینها فی حد ذاته بسیار مشکل است و فهمیدن آنها نیز بسیار دشوار است
و هیچ ملکی متحمل نمیشود آنرا و در دل نگاه نمیدارد مگر اینکه میرساند آنرا بملکی
دیگر و هیچ پیغمبری متحمل نمیشود آنرا مگر اینکه میرساند آنرا به پیغمبر دیگر مثل
خودش و نیز هیچ مؤمنی متحمل آن نمیتواند شد و آنرا در دل نمیتواند نگاه
داشت مگر اینکه میرساند بمؤمنی دیگر مثل خودش یعنی حدیث آل محمد و قصص
ایشان و عجایب و غرایب امور و احوال ایشان بجهة کثرت غرابت و شدت
حلاوتی که دارد هیچ یک از این طوایف ثلثه نمیتوانند که متحمل شوند آنرا و
بشنوند و در دل نگاه دارند و بروز ندهند لا محاله بروز میدهند و بدیگری
که مثل خودشان امین باشد و قابلیت داشته باشد میرسانند **باب**
در بیان معنی مدینه حصینه حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن حسین بن
سفیان بن یعقوب بن حارث بن ابراهیم همدانی در خانه اش در کوفه
و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله جعفر بن احمد بن یوسف ازدی و گفت که
حدیث کرد ما را علی بن یزید خیاط و گفت که حدیث کرد ما را عمرو بن ربیع از
شعیب حداد که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود حدیث ما
و قصه ما دشوار است کسی را قدرت آن نیست که کنه آنرا بفهمد و هیچکس ایمان

عینا و رهبان و تصدیق نمیکنند آنرا حقیقة مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسلی
یا بندهٔ مؤمنی که امتحان کرده باشد خدا دل او را برای قبول ایمان یا مدینهٔ
حصینه راوی گفت که خدمت آنحضرت عرض کردم که یا ابن رسول الله مدینهٔ
حصینه چیست فرمود قلب مجتمع یعنی دل جمع و خاطر مطمئن یعنی کسی که از ما
سوی الله اعراض نموده و خاطر شرا از این و آن فارغ ساخته و همگی هوای خود را
متوجه مبدء و معاد کرده باشد **باب** در بیان معنی قول حضرت امام محمد
باقر ع که فرمود نمی رسد احدی بحقیقة ایمان مگر اینکه موت را دوست تر دارد
از حیوة و فقر را دوست تر دارد از غنا و مرض را دوست تر دارد از صحت حدیث
کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن
ابی عبد الله از محمد بن علی از حارث بن حسن طحان از ابراهیم بن عبد الله
از فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود احدی از شماها بحقیقة ۱۱
ایمان و درجه یقین نمیرسد تا وقتی که یافت شود در او سه خصلت اول اینکه
موت را دوستر از حیات دارد دوم اینکه فقر را بیش از غنا خواهد سیم اینکه
مرض را زیاده از صحت طلبد راوی میگوید که پس عرض کردم که کیست چنین
یا ابن رسول الله فرمود همه شماها این طورید پس فرمود که کدام یک از این
دو چیز نزد شما دوستر است اینکه بمیرید در دوستی ما شما را خوشتر میاید یا انکه

کان

زنده باشید و دشمن ما باشید پس من گفتم که موت در دوستی شما بخدا قسم
محبوبتر است نزد ما از زنده بودن با دشمنی شما پس فرمود که و هم چنین
فقر و غنا و مرض و صحت من گفتم بلی والله چنین است فقر در دوستی شما
محبوبتر است نزد ما از غنا در دشمنی شما و مرض در دوستی شما محبوبتر است
پیش ما از صحت در دشمنی شما **باب** در بیان معنی قرآن و فرقان حدیث
کرد مارا محمد بن احمد و گفت که حدیث کرد مرا ابو اسحق یعنی ابراهیم بن
هاشم از دیگری از حضرت امام جعفر صادق ع و گفت که سؤال کردم از آن
حضرت از قرآن و فرقان و پرسیدم که آیا این دو دو چیزند یا آنکه
یک چیزاند پس فرمود که قرآن مجموع قرآن است از محکم و متشابه و فرقان
محکم آنست که عمل بآن واجب است **باب** در بیان معنی حدیثی که روایت
شده است از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود ما ضرب رجل القرآن بعضه
ببعض الا کفر یعنی هر کس بزند بعضی از قرآن را ببعضی البته کافر شده است
حدیث کرد مارا محمد بن حسن و گفت که حدیث کرد مارا حسین بن حسن بن
ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از قاسم بن سلیمن که گفت
که حضرت امام جعفر صادق ع بمن فرمود که نزده است احدی بعضی از
قرآنرا ببعضی مگر اینکه کافر شده است و من سؤال کردم از محمد بن حسن

از معنی این حدیث فرمود مراد این است که جواب دهد مرد در تفسیر آیه
بتفسیر آیه دیگر **باب** در بیان معنی حال مرتحل حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از قاسم بن محمد اصفهانی از
سلیمن بن داود منقری از سفیان عیینه از زهری که گفت که خدمت حضرت
امام زین العابدین ع عرض کردم که فدای تو شوم کدام عمل افضل است از
سایر اعمال فرمود الحال المرتحل یعنی

در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود ایعجز احدکم ان یقرء کل
لیلة ثلث القرآن یعنی آیا عاجز است یکی از شماها که هر شب ثلث قرآن
بخواند حدیث کرد مارا ابوالحسن محمد بن احمد بن علی اسدی وگفت که
حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن هرون بن یزید وگفت که حدیث کرد مارا
عبدالله بن معاذ وگفت که حدیث مرا پدرم وگفت که حدیث کرد مرا پدرم
وگفت که حدیث کرد مرا پدرم وگفت که حدیث کرد مارا علی بن شعیب از علی بن ملیک
از ابراهیم نخعی از ربیع بن هیثم از عبدالله بن مسعود که گفت که رسول



ضربن
خدا فرمود آیا عاجز است احدی از شما که هر شب ثلث قرآن بخواند ها
عرض کردند که یا رسول الله کسی طاقت این معنی دارد پس رسول خدا
فرمود قل هو الله احد ثلث قرآن است **باب** در بیان معنی مکارم
اخلاق یعنی اخلاق کریمه و صفات پسندیده حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله بن ابی خلف وگفت که حدیث
کرد مارا احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حماد بن
عثمان که گفت مردی خدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد وگفت یا بن
رسول الله خبر ده مرا از مکارم اخلاق و بیان فرما که اخلاق کریمه
و صفات حسنه کدام است پس آنحضرت فرمود که از جمله اخلاق کریمه عفو
نمودن از کسی است که ظلم کرده است بر تو و صله رحم است اگر چه قطع
کرده باشد خود را از تو و نیز عطا کردن بکسی است که او محروم ساخته
است ترا و گفتن حق است و اگر چه بر نفس خودت باشد که از خوف نیاید
نگذشت و نیز جراح مداینی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کر
ده است که فرمود مکارم اخلاق آنست که در گذری از لغزشهای
مردم و یاری در رفتن خود در مال خود مواسات کنی و بسیار یاد خدا
کنی و نیز عبدالله بن مسکان از حضرت امام جعفر صادق ع روایت

کرده است که فرمود که بدرستی که خدای عز و جل مخصوص کردانیده است پیغمبران را
با خلاق کریمه و آداب حسنه چند پس شما امتحان کنید نفسهای خود را پس اگر
چیزی از آنها در شما هست پس حمد کنید خداوند خود را و راغب شوید بسوی
او و طلب کنید که زیاده کرداند در شما اخلاق را بعد از آن آنحضرت ده چیز
از مکارم اخلاق را شمرد یقین و قناعت و صبر و شکر و رضا و حسن خلق
و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروت مترجم کوید که یقین عبارت است

**باب** در بیان معنی اذکروا الله کثیرا یعنی بسیار یاد خدا کنید حدیث
کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و کفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر
حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از ابی اسامه زید شحام که کفت که
حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که بسند شده است مؤمن و امتحان کرده شده
است بچیزی که مشکل ترین چیزها است بر او از سه خصلت کسی کفت چه چیز است
آن خصلتها یا ابن رسول الله فرمود مواسات نمودن با برادر مؤمن خود
در مال و انصاف دادن از جهت خود و بسیار یاد نمودن خدا بدانید که مراد
از ذکر کثیر نه این است که بکوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
بلکه مراد یاد کردن خدا است وقتی که بر خورد بچیزی که حلال شده است برای
او یا چیزی که حرام کرده اند آنرا بر او و نیز حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و کفت که

حدیث

حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از ابن مغیره
از ابی الصباح کنانی از ابی بصیر از حضرت امام محمد باقر ع که کفت سخت ترین
عملهای بندکان انصاف دادن مردم است از جهت نفس خود و مواسات نمودن
اوست با برادرش در مال و ذکر کردن خدا است در هر حالی از احوال ابو بصیر
کفت که کفتم فدای تو شوم مراد از ذکر خدا در هر حال چیست فرمود که مراد این است
که ذکر کنند خدا را وقتی که اراده معصیتی کنند زیرا که ذکر خدا و یاد نمودن او حایل می شود
میان او و معصیت و نمیکذارد که آن معصیت از او صادر شود چنانچه خدای
عز و جل فرموده است که ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا
فاذا هم مبصرون یعنی آنهائی که متقی و پرهیزکارند هرکاه مس نماید ایشان را شیطان
و خواهد که ایشان را از راه بیرون برد و بمعصیتی اندازد متذکر میشوند و بیاد
خدا می افتند پس و نیز حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و کفت که حدیث
کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب
از هشام بن سالم از زراره از حسین بزاز که کفت حضرت امام جعفر صادق ع
21 بمن فرمود که آیا خبر دهم ترا بچیزی که مشکل ترین چیزهائی است که واجب
کرده است خدا بر بندکانش کفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود انصاف دادن
مردم است از جهت خودش و مواسات نمودن اوست با برادرش و یاد نمودن

خداست در هر حالی بر آنکه از ذکر خدا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله
اکبر نیست و اگر چه این هم ذکر خداست بلکه مراد من از ذکر خدا یاد کردن خداست
در وقتی که اراده کنی طاعت خدا یا معصیت خدا را و نیز از حضرت امام جعفر
صادق ع مرویست که فرمود مشکل ترین اعمال سه تاست انصاف دادن مردم
از جهت نفس خود حتی اینکه نه پسندد برای مردم چیزی را که نمی پسندد آنرا
برای خود و بپسندد برای مردم آنچه را برای نفس خود می پسندد و مواسات
نمودن با برادرش است در مال و ذکر کردن خداست در هر حال و ذکر خدا
این نیست که همین سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوئی
بلکه ذکر خدا این است که هرگاه وارد شوی بر چیزی که امر کرده است خدا
ترا بآن که عمل کنی بآن و هرگاه وارد شوی بر چیزی که نهی کرده است خدا
ترا از آن ترک کنی آنرا و نیز در حدیثی دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که در جواب آنکسی که پرسید از او که مراد از ذکر کثیر چیست فرمود که هر کی
بخواند تسبیح فاطمه را پس او بسیار یاد خدا کرده است و یک حدیث دیگر نیز
باین مضمون وارد شده است در جزو دوم از کتاب معانی الاخبار از
مصنفات ابن بابویه رح باب در بیان معانی غایات حدیث کرد
ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن حسن صفار

یعنی در بیان غایات و ثمرات
که بر بعضی امور مترتب میشوند م

از ایوب بن

از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از سیف بن عمیره از ابی حمزه ثمالی از حضرت
امام جعفر صادق ع که فرمود اشتهار بعبادت یعنی فاش کردن عبادت باعث
شک و ریبه و موجب عجب است و حدیث کرد ما را پدرم از پدرش از جدش
که رسول خدا ص فرمود عابد ترین مردمان کسی است که برپا دارد فرایض را
یعنی واجبات را بعمل آورد و سخی ترین مردم کسی است که از محرمات اجتناب
نماید و پرهیزکارترین مردم کسی است که حق بگوید و چشم از حق نپوشد
خواه برای خودش باشد و خواه بر خودش و عادل ترین مردم کسی است
که بپسندد برای مردم آنچه را برای خود می پسندد و مکروه دارد برای
مردم آنچه را برای خودش مکروه میدارد و زیرک ترین مردم کسی است
که بیشتر از همه کس یاد مرگ کند و مغبوط ترین مردم یعنی کسی که بیشتر از
همه کس باید بر او غبطه برد کسی است که زیر خاک است و از عذاب الهی ایمن
است و امید ثواب از رب الارباب دارد و غافل ترین مردم کسی است که
از تغیرات و انقلابات دنیا از حالی بحالی متنبه نشود و از خواب غفلت بیدار
نگردد و عظیم ترین مردم در دنیا از جهت قدر و منزلت کسی است که
دنیا نزد او قدر و منزلتی نداشته باشد و داناترین مردم کسی است که ضم
کند علم مردم را بعلم خودش یعنی در هر امری مشورت نماید و از هر کسی چیزی

بر پس او شجاع ترین مردم کسی است که بر نفس خود غالب و مسلط باشد
و زاهد ترین مردم از جهت قیمت کسی است که اعلم و داناتر است از ایشان
و کم ترین مردم از جهت قیمت کمترین ایشان است از جهت علم و کم ترین
مردم از جهت قیمت لذت حسود است و کم ترین مردم از جهت راحت بخیل است
و بخیل ترین مردم کسی است که بخل میکند با نچه خدا واجب کردانیده است بر او
و اولی و سزاوار ترین مردم بحق کسی است که داناترین است بحق از ایشان
و کمترین مردم از جهت حرمت فاسق است و کم ترین مردم از جهت
وفا ملوک و پادشاهانند و کم ترین مردم از جهت صدیق دوست پادشاهانند
و فقیر ترین مردم اهل طمع اند و غنی ترین مردم کسی است که
اسیر حرص نیست و افضل مردم از جهت ایمان نیکو ترین ایشان است از
حیثیت اخلاق و کریم ترین مردم پرهیزکار ترین ایشانست و اعظم
مردم از جهت قدر و مرتبه کسی است که ترک کرده است امور لا یعنی را
و ورع تر و پارساتر از همه کس انکسی است که ترک کرده است مراء و
جدل را و اکر چه حق هم با او باشد و کمترین مردمان از جهت مروت کسی است
که دروغ میکوید و بدبخت ترین مردم پادشاهانند و ممقوت ترین
مردم کم مردم او را از هر کسی دشمن تر میدارند کسی است که متکبر است و کبر

دارد

دارد و شدید ترین مردم در بذل جهد و اجتهاد کسی است که ترک کرده است
کناهانرا و حکیم ترین مردم کسی است که از جهال و نادانان فرار نماید و
سعادتمند ترین مردم کسی است که همیشه با کریمان خلطه و آمیزش نماید و عاقل
ترین مردم کسی است که بیشتر از همه کس با مردم مدارات و مماشاة نماید
و سزاوار ترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت بنشیند و از حد در
کذرنده تر مردم کسی است که بکشد غیر کشنده خود را یا بزند غیر زننده خود را
یعنی بکشد کسی را که انکس اراده کشتن او ندارد و سزاوار ترین مردم بعفو
قادر تر و تواناترین ایشان است بر عقوبت کردن و ذلیل ترین مردم
کسی است که اهانت میرسانند بمردم و عاقل تر و هشیار ترین مردم فرو
خورنده ترین ایشانست مر غیظ را و صالح ترین مردم کسی است که
زیاده از همه کس اصلاح ذات البین میکند و بهترین مردم کسی است که
منتفع میشوند مردم از او و حدیث کرد ما را علی بن عبد الله وراق و کفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن معروف از ابراهیم بن
مهزیار از برادرش علی از حسن بن سعید از حارث بن محمد بن نعمان
احول از جمیل ابن صالح از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرانش که کفت
که رسول خدا ص فرمود که هر کس دوست میدارد که بوده باشد کریم ترین مردم

پس بپرهیزد از خدای عز وجل و اطاعت کنند او را و هر کسی که دوست میدارد
که بوده باشد پرهیزکارترین مردم پس باید توکل کند بر خدای عز وجل در
جمیع امور و در جمیع امور او را وکیل خود داند و هر که دوست میدارد که بوده
باشد غنی ترین مردم پس باید بوده باشد اعتماد او با آنچه نزد خداست بیشتر
از اعتماد او با آنچه در دست خود اوست یعنی باید در جمیع امور بخدا اعتماد
داشته باشد نه باسباب ظاهری و امور وهمی بعد از آن فرمود که آیا میخواهید
که خبر دهم شما را به بدترین مردم حاضرین گفتند بلی یا رسول الله فرمود
بدترین مردم کسی است که دشمن میدارد مردم را و مردم نیز او را دشمن
میدارند بعد از آن فرمود که میخواهید خبر دهم شما را به بدتر از این کس
حاضرین گفتند بلی یا رسول الله فرمود بدتر از این کسی است که از خطا
و لغزشی که از روی سهو و نسیان از کسی صادر میشود نمیگذرد و از
او مواخذه میکند و عذر از احدی نمی پذیرد و از هیچ گناهی و غلطی نمی
گذرد بعد از آن فرمود که میخواهید خبر دهم شما را به بدتر از این گفتند
بلی یا رسول الله فرمود بدتر از این کسی است که مردم از شر او ایمن نباشند
و امید خیری از او ندارند و بدرستی که عیسی مریم برخاست در میان بنی
اسرائیل و گفت ای بنی اسرائیل نیاموزید علم و حکمت را با نااهلان که جاهل

ونادانند

و نادانند و قابل تعلیم نیستند و ذاتشان خبیث است و بخل میکنید و از
اهلش منع میکنید علم را که اگر چنین کرده اید ظلم کرده خواهید بود بر آن
کس و اعانت مکنید ظالم را در ظلمش پس باطل شود بآن جهت فضل
و مرتبه شما و بدانید که امور بر سه قسم است یک امری است که حقیقت آن
بر تو ظاهر است پس عمل کن آنرا و یک امری است که بطلان آن واضح است پس
از آن اجتناب کن و مکن آنرا و یک امری است که حقیت و بطلان آن هیچیک
معلوم نیست و مبهم است و هر کسی در باب اینچنین چیزی بگوید پس آنرا بخدا وا
گذار و در باب آن ساکت باش حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه گفت
که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی از اسمعیل بن
ابی زیاد از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از پدرانش علیهم السلام
که گفت که کسی از رسول خدا ص پرسید که کدام مال ~~بهترین مالهاست~~
~~فرمود زرعی که صاحبش زرع میکند و آنرا اصلاح مینماید در روزی~~
که درو میکنند زکوة آنرا بیرون میکنند پس آن سائل گفت یا رسول الله
بعد از زرع کدام مال بهتر است فرمود بهترین مالها بعد از زراعت
گوسفند است که صاحبش با آنهاست میبرد آنها را در مواضع پر آب و علف
و میچراند آنها را در آن موضع و در وقت نماز نماز خود را میگذارد و زکوة

یک از اموال بهتر است که کسی
بهم رساند و نگاه دارد و رسول خدا
فرمود است که بهترین اموال زراعتی
است که خود شخص بکارد و محل مقتش
چنانکه باید و شاید بکند و چون
درو کنند حق خدا را بدهد در
روزی که درو میکنند یعنی زکات
و غیر زکات مثل اینکه یک بافه
یا دو بافه بدهد تا از درو فارغ شود

کوسفند انش را بیدهد پس سائل گفت یا رسول الله بعد از گوسفند کدام مال
بهتر است فرمود گاو است که صبح میکند با خیر و برکت و شام میکند با خیر
و منفعت ۲ باز سائل گفت که یا رسول الله بعد از گاو کدام مال بهتر است فرمود
بهترین مال بعد از گاو نخلهای بلند خرماست که درخت کرده است آنها را صاحب
آنها در زمین و در او قامت معین میوه میدهند خوب چنین نیست درخت خرما
هر که بفروشد آنرا پس ثمن آن بمنزلهٔ خاکستریست که بالای کوه بلندی گذارده
شده که باد بسیار تندی آیرا در روز بادی و آنرا متفرق و پراکنده ساخته است
مگر اینکه عوض آن نخلی دیگر غرس کند یا ابتیاع نماید باز سائل گفت یا رسول
الله بعد از نخل کدام مال بهتر است پس رسول خدا ساکت شد پس مرد آن
حضرت آنمرد عرض کرد و گفت یا رسول الله شتر چیست فرمود شترهائی این
که فیه الشقاء والجفاء والعناء و بعد الدار تغدو مدبرة و تروح مدبرة
ولا یاتی خیرها الا من جانبها الاشأم یعنی فرمود که شترمالی است که در او است
شقاوة و بدبختی و تعب و ذلة و پشیمانی زیرا که بسا هست که یکدفعه بالکلیه
می میرند یا اینکه فرار میکنند و مفقود میشوند و صاحب خود را در تعب و مشقت
می اندازند و بسا هست که صاحب خود را هلاک میکنند و امثال اینها دیگر
اینکه هرگز در خانه صاحب خود نزد صاحب خود نمیباشند بلکه در صحراها

یعنی ماده گاو که صبح شیر میدهد و شام شیر میدهد

درختان بلند قامت است که باد در گل فرو برده اند و در هر سال میوه میدهند خوب مالیست

یعنی برکت ندارد





[illegible]

و شترها میکردند صبح میکنند در ادبار و شب میکنند در ادبار یعنی
در ادبار هند و خیرشان نمیاید مگر از آن جانبشان که شوم است یعنی جانب
چپ زیرا که از آن جانب دوشیده میشوند و سوار شان میشوند یعنی خیر و برکت
اصلا در ایشان نمیباشد ۲ و خدا بیابانهای شترداران بجهت شترداران حدیث کرد ما را
محمد بن ابراهیم بن اسحق و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن قاسم و گفت که حدیث کرد ما را علی بن
ابراهیم بن معلی و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله محمد بن خالد گفت
حدیث کرد ما را عبد الله بن بکر مرادی از موسی بن جعفر از پدرش از
جدش از علی بن الحسین از پدرش که فرمود روزی امیر المؤمنین
با اصحاب خود نشسته بود و تعبیه جنگ میفرمود و لشکر مهیا میساخت که ناگاه
شیخی که آثار سفر از او ظاهر بود نزد آنحضرت آمد و رو کرد بمردم و گفت
کجاست امیر المؤمنین کسی گفت که این است امیر المؤمنین پس آن شیخ
سلام کرد بر آنحضرت و بعد از آن گفت یا امیر المؤمنین بدرستی که من از
نواحی شام آمده ام و من شیخ بزرگی میباشم فضایل و کمالات ترا آنقدر
شنیده ام که از اندازه بیرون و از شماره افزون است و گمان میکنم که
اجل تو نزدیک باشد و من فریب ترا شهید کنند پس التماس دارم که

و شیرش نه غذای چاشت میشود و نه شام

و نگاه داشتن آنها استغنا و نشاقتند یعنی لامحاله شتر ساربان میخواهند و شتر ساربان ظاهر است مترجم گوید که مراد حضرت که فرموده است که خیرش نمیاید مگر از جانب این است که شتر را از جانب چپ میدوشند و از جانب چپ بر او سوار میشوند و در دوشیدنش که شیرش از جانب چپ بیشتر میباشد با آنکه جانبی متعارف شده است و اما سواری بر حیوانات مصطلح آن است که از دست راست سوار شوند با آنکه اول پای چپ را در رکاب جانب چپ گذارند و پای راست را بکردانند و در شتر برعکس است اول پای راست را بر رکاب جانب راست میگذارند و پای چپ را میگردانند و اینجا مشاهده شد

دراسب و استر در عرب در عجم چنین دیدیم و شنیدیم و عکس است که بر عکس باید و در شتر چنین بوده باشد و در حیوانات دیگر این نحو سوار شدن

۹

تعلیم فرمائی بمن بعضی از آن چیزها را که خدای عزّ و جلّ بتو تعلیم فرموده است
پس امیرالمؤمنین ع فرمود آری ای شیخ تعلیم میکنم ترا بدان ای شیخ که هر کس
دو روزش مساوی باشد یعنی حسنات و سیئات او برابر باشد پس ایشان آن
کس مغبون است و کسی که همّت او همین دنیای فانی باشد و منظور نظرش
شبهات نفسانی در وقت مفارقت کردن از دنیا حسرت و اندوه او
بسیار شدید خواهد بود و کسی که فردای او بدتر است از امروزش پس او
محروم است و هر کسی که باک ندارد از فساد امر آخرتش و همینکه امر دنیاش
مضبوط است بهمان راضی است پس او هالک است و بازگشت او بدوزخ است
و کسی که دایم در نقص و تنزّل باشد پس مرگ بهتر است برای او ای شیخ
بپسند برای مردم آنچه را برای خود می پسندی و بیار بسوی مردم آنچه دوست
میداری که آورده شود بسوی تو یعنی هر نحو که دوست میداری که مردم با تو
رفتار نمایند تو هم با مردم همان قسم رفتار کن پس جناب ولایت مآب
رو باصحاب کرده فرمود ایها الناس آیا نظر نمیکنید بسوی اهل دنیا که صبح
میکنند و شام میکنند بر احوال مختلف یکی افتاده است و کشته شده است و دیگری
خود بخود میغلطد و یا از شدت مرض بر خود می پیچد یکی عیادت مریض میکند
یکی مریض است و عیادتش میکنند و یکی در کار جان دادن است و امید بهبودی

برای او

برای او نیست و همه کس از او مأیوس شده یکی را غسل داده اند و کفن کرده اند
یکی در طلب دنیا مشغول است و مرگ در طلب اوست یکی غافل است ولکن
از او غافل نیستند و کاتبین اعمال عملش را می نویسند و دقیقه از او غافل
نمیشوند و آنهائی که زنده اند بعقب آنهائی که مرده اند خواهند رفت پس
صوحان عبدی گفت یا امیرالمؤمنین کدام سلطان غالب تر و قوی تر است
فرمود هوای نفس گفت کدام ذلیلی ذلیل تر است فرمود حریص بر دنیا گفت
کدام لغزشی بدتر است فرمود کفر بعد از ایمان گفت کدام دعوة گمراه کننده
تر است فرمود دعوت کردن بسوی چیزی که وجود ندارد مثل راحت
در دنیا گفت کدام عمل افضل است فرمود تقوی و پرهیزکاری گفت کدام
عمل بیشتر باعث سعادت و رستگاری است فرمود طلب آنچه نزد خداست
از ثوابها و کرامتها و نعمتها گفت کدام رفیق بد است فرمود آنکسی که زینت
میدهد برای تو معصیت خدا را گفت کدام مرد شقی ترین و بدبخت ترین
مردم است فرمود کسی که بفروشد دین خود را بدنیای غیر خود گفت کیست
قوی ترین مردم فرمود کریم صاحب کرم از همه کس اقوی است گفت کدام
از مردم زیرک تر اند فرمود کسی که حق و باطل را بشناسد و سعادت
و شقاوت خود را بداند که در چه چیز است پس تابع حق شود و میل کند بآنچه

سعادت او در آنست و از همه کس زیرک تر است گفت حلیم ترین مردم کیست
فرمود آنکسی که غضب نمیکند گفت کدام یک از مردمان احمق اند فرمود
آنکسی که مغرور شده است بدنیا و حریص شده است در آن و حال آنکه می بیند
و مشاهده مینماید اختلاف احوال دنیا و اهل دنیا را که آناً فاناً در تغییر
و تبدل است و اصلا ثبات و بقائی برای او نیست گفت کیست که حسرت و اندوه
او شدید تر است فرمود آنکه نه دنیا دارد و نه آخرة خسر الدنیا والآخرة
ذلک هو الخسران المبین گفت کدام یک از مردم اعمی است فرمود آنکه
بندگی غیر خدا میکند و مزد از خدا میطلبد گفت کدام قناعت احسن است و کدام
قانع افضل فرمود آنکه قانع است و قناعت میکند با آنچه خدا باو عطا کرده
یا میکند گفت کدام مصیبت بدتر است از همه مصیبتها فرمود مصیبت در
دین یعنی مصیبت معصیت خدا از همه مصیبتها بدتر است گفت کدام عمل
محبوبتر است نزد خدا و خدا آنرا دوست تر میدارد از سایر اعمال فرمود
آنکه خوف و ترسش بیشتر و پرهیزکارتر است گفت کدام کلام نزد خدا
افضل است فرمود کثرت ذکر خدا و تضرع کردن و زاری نمودن بسوی او گفت
کدام قول راست تر است از جمیع اقوال فرمود قول لا اله الا الله و گواهی دادن
و اعتراف نمودن بر وحدانیت و یکتائی جناب قدس الهی گفت کدام عمل عظیم

تراست

تراست نزد خدای عز و جل فرمود تسلیم و ورع است که شخص جمیع اوامر و نواهی
خدا و رسول خدا و ائمه هدی را تسلیم نماید و منقاد شود و از جمیع محرمات
اعراض نماید و چشم از آنها بپوشد گفت کدام یک از مردمان راستگو
تراند فرمود آنکه صادق است در مواطن یعنی آنکه در هر وقتی و در هر محلی
راستگو باشد پس آنحضرت روی مبارک بجانب شیخ شامی کرده فرمود
ای شیخ بدرستی که خدای عز و جل جمعی را خلق کرده است که دنیا را بجهة
دوستی ایشان برایشان تنگ کرده است پس گردانیده است ایشان را
زاهدین در دنیا که ترک کرده اند دنیا و ما فیها را و رغبت نموده اند
در دار السلام یعنی بهشت که هر کسی داخل آن میشود از جمیع آفات
و بلیات سالم است مرگ برای او نیست بیماری برای او نیست پیری برای
او نیست فقر برای او نیست صبر کرده اند بر فقر و پریشانی و تنگی عیش
و زندگانی این چند روزه دنیای فانی و صبر کردند بر مکروهات
و ناخوشیهای این دنیا که زود زایل میشوند و دوام و ثباتی برای آنها
نیست و مشتاق اند بسوی آنچه نزد خدا است از نعمتها و کرامتها که هیچ
چشمی مثل آنها ندیده و هیچ گوشی مانند آنها نشنیده است و بجهة رضا
و خشنودی خدا جانهای خود را در راه خدا می بخشند پس ملاقات می

کنند خدا را در حالتی که از ایشان راضی و خشنود است و دانسته که بقا
در دنیا محالست و موت حق است و هر نفسی چشنده است طعم مرگ را
یا خواهد چشید پس زاد و توشه غیر از طلا و نقره برای آخرتشان
مهیا کردند و برداشتند و لباسهای درشت پوشیدند و بر زینت
و خواری ظاهری دنیا صبر کردند و دوست داشتند در راه خدا دشمن
داشتند در راه خدا این جماعت اند چراغهای هدایت که مردم بنور
ایشان هدایت می یابند و ایشانند اهل نعیم یعنی صاحبان نعمتها
و کرامتهای جنتهای خوشتر در آن دنیا شیخ شامی چون این سخنان
از امیر المؤمنین شنید گفت یا امیر المؤمنین پس کجا روم و چگونه بروم
و بهشت را بگذارم و حال آنکه بهشت و اهل بهشت را با تو می بینم یا
امیر المؤمنین من از تو جدا نمیشوم تا آنکه خون خود را در رکاب تو
بریزم اسباب و آلات حرب برای من مهیا فرما و چیزی بمن ده که
قوتی بهم رسانم که توانم با دشمنان تو جنگ کنم پس امیر المؤمنین یک
آلت حربی و یک حله یعنی ازار و ردائی باو عطا فرمود و در وقت
جنگ آن شیخ شامی پیش روی امیر المؤمنین جنگ میکرد و دلیرانه
بهر طرف حمله میکرد و میزد و اصلا التفات به پشت سر خود نمی نمود



وامیر المؤمنین از عمل او تعجب مینمود پس چون بازار حرب گرم شد مرد شامی
اسب خود را نهیب داد و رفت در میان معرکه و جنگ کرد تا کشته شد خدا رحمت کند
او را پس یکی از اصحاب امیر المؤمنین ع بعقب آن شیخ رفت دید که در میان میدان
افتاده و اسب او بالای سرش ایستاده و شمشیرش در بازویش افکنده چون جنگ
تمام شد اسب و سلاح او را نزد امیر المؤمنین آوردند حضرت صلوات بر او
فرستاد و فرمود که بخدا قسم که این است سعادتمند بدون شک رحم کنید بر
برادر خود ای مردمان **باب** در بیان معنی آن گنجی که زیر دیوار برای دو
طفل یتیم بود حدیث کرد ما را محمد بن حسن و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یحیی عطار از محمد بن احمد و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی بچند واسطه از
عمرو بن جمیع و او بچند واسطه از علی بن ابی طالب ع در قول خدای عز و جل که فرموده
وکان تحته کنز لهما که آنحضرت فرمود که آن گنج لوحی بود از طلا و بر او نقش شده
بود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله عجبت لمن یعلم
ان الموت کیف یفرح یعنی تعجب دارم از کسی که میداند و یقین دارد که مرگ
حق است و با وجود این چگونه شاد و فرحناک میباشد عجبت لمن یؤمن
بالقدر کیف یحزن یعنی تعجب میکنم از کسی که اعتقاد دارد بقضا و قدر الهی
و یقین دارد که آنچه مقدر شده است خواهد شد پس چگونه محزون و غمگین

میشود عجبت لمن یذکر النار کیف یضحک عجب دارم از کسی که یاد دوزخ
میکند چگونه بعد از آن میخندد عجبت لمن یری الدنیا و تصرف اهلها حالاً
بعد حال کیف یطمئن الیها یعنی تعجب میکنم از کسی که می بیند دنیا و انقلابات
دنیا را و اینکه اصلا بقا و ثبات در او نیست و همه چیز او در گذر است و راحت
و خوشی در او وجود ندارد و با وجود این طلب میکنند آنرا و نفسش با او
مطمئن میشود و آرام میگیرد **باب** در بیان معنی مستضعف حدیث کرد
ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن
ابی الخطاب و گفت که حدیث کرد ما را نضر بن شعیب از عبد الغفار جازی از
حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود مستضعفین چندین قسم اند که بعضی مخالف
بعضی میباشند و از اهل قبله انکه ناصبی نیست مستضعف است نیز حدیث کرد
ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی الله عنه و گفت که حدیث کرد ما را
جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از حمدویه و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
عیسی از یونس بن عبد الرحمن از ابن مسکان از ابی بصیر که گفت که حضرت
امام جعفر صادق ع فرمود کسی که بشناسد اختلاف مردم را و بداند که مردم
مختلف شده اند و هر کسی در امر دین خود چیزی میگوید و یکی امیر المؤمنین را
خلیفه میدانند و دیگری عمر را خلیفه میدانند پس انکس مستضعف نمیباشد نیز حدیث

کرد

کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن
حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از موسی بن بکر از
زراره از حضرت امام محمد باقر ع و گفت سؤال کردم از آنحضرت از قول
خدای عز و جل اِنَّ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ که مراد
از مستضعفین کیست و معنی آن چیست فرمود مستضعف آنکسی است
که استطاعت کفر ندارد تا آنکه کافر شود و راه ایمان را نمیداند که مؤمن
شود نه کفر میداند چیست و نه مؤمن را میداند که کیست نه کفری شنیده
و نه مؤمنی دیده و نمیتوانند فهمید که کفر و ایمان چیست و هم چنین اطفال
و مردان و زنانی که در عقل و معرفت مثل اطفال اند اینها نیز مستضعفین اند
نیز حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد
ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی
از حجر بن زائده از حمران که گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق
از قول خدای عز و جل اِنَّ الْمُسْتَضْعَفِینَ فرمود مستضعفین اهل ولایت اند
یعنی آنهائی که ولی شرعی دارند در معامله و مناکحه و غیر ذلک قیم شرعی
میخواهند و اعمال خودشان در شریعت ممضی نیست مثل طفل و مجنون
و سفیه و امثال اینها و نیز از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرمود

مستضعفین بلها اند یعنی آنهائی که سفیه اند و محتاج اند در امور خود
و یتیم شرعی و نیز فرموده که زنهائی که در خانه شخصی خدمت میکنند مستضعف اند
و همچنین اطفال مستضعف اند و مردهای پیر که خرف شده اند مستضعف اند

باب در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرموده داخل بهشت شدم

دیدم که اکثر اهل بهشت بلها اند یعنی ابلها اند حدیث کرد پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از هرون بن مسلم از مسعدة بن
صدقه از جعفر بن محمد از پدرش ع که گفت رسول خدا ص فرمود که داخل بهشت
شدم دیدم که اکثر اهل بهشت ابله اند راوی گفت که خدمت آنحضرت عرض کردم
که ابله چیست و کیرا ابله میگویند فرمود که ابله انکسی است که در امور خیر عاقل
و نیک باخبر است و آنرا بعمل میآورد و از امور شر غافل است و اصلا در آن
نمیگردد گویا نمیشناسد شر را و در هر ماه سه روز روزه میشود

باب در بیان معنی ناکثین و قاسطین و مارقین حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن
احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از
محمد بن علی صیرفی از محمد بن سنان از فضل بن عمر که گفت که حضرت امام جعفر
صادق ع حدیث طولانی نقل فرمود و در آخر حدیث فرمود که بدرستی که رسول
خدا ص بام سلمه فرمود که ای ام سلمه بشنو آنچه میگویم و گواه باش بر اینکه علی بن



ابی طالب حامل لواء من است و لواء مرا او برمیدارد هم در دنیا و هم در آخرة
ای ام سلمه بشنو و گواه باش اینکه علی بن ابی طالب وصی من و خلیفه و جانشین
من است بعد از من و ادا کننده دین من و وعدهای من است و اوست
که مردم را از حوض کوثر دور میکند ای ام سلمه بشنو و گواه باش اینکه علی بن
ابی طالب سید و آقای مسلمانانست و امام و پیشوای تمام متقیان و
پرهیزکارانست و کشنده مؤمنان است بسوی بهشت و کشنده ناکثین
و قاسطین و مارقین است پس ام سلمه عرض کرد که یا رسول الله ناکثین
چه کسانند فرمود آنهائی اند که بیعت میکنند با او در مدینه و میشکنند
آنرا در بصره عرض کرد قاسطون کیانند فرمود معاویه و اصحاب او
از اهل شام عرض کرد مارقون چه جماعت اند فرمود اصحاب نهروان

باب در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود من بشرنی

بخروج اذار فله الجنة یعنی کسی که بشارت دهد مرا به بیرون رفتن
ماه اذار پس بهشت برای اوست حدیث کرد ما را احمد بن احمد بن سنانی
و گفت که حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان و گفت
که حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم
ابن بهلول از پدرش از ابی الحسن عبدی از سلیمن بن مهران از عیکل بن

جمعی

جبیر از ابن عباس که گفت روزی رسول خدا ص در مسجد قبا نشسته بود و
از اصحاب سعادت انتساب آنجناب نزد آن عالیجناب بودند پس فرمود
که اول کسی که این ساعت داخل میشود بر شما از اهل بهشت است چون اصحاب
این کلام را از آنجناب شنیدند جمعی برخواستند و بیرون رفتند و هر یک
طالب این شدند که برگردند بخدمت آنحضرت و بوده باشند اول کسی که
داخل میشود بر او پس رسول خدا ص این معنی را دانست پس روی مبارک
بآن جماعتی کرد که در خدمتش بودند و بیرون نرفته بودند و فرمود که زود
باشد که داخل شوند بر شما جماعتی که هر یک میخواهند بر دیگری سبقت گیرند
و اول وارد شوند بر ما پس هر که بشارت دهد مرا به بیرون رفتن آذار
پس برای اوست بهشت پس آنجماعت که بیرون رفته بودند مراجعت کردند
و ابوذر نیز همراه ایشان بود پس رسول خدا ص فرمود که ما در کدام ماهی هستیم
از ماههای رومی پس ابوذر عرض کرد که یا رسول الله ماه آذار بیرون رفته
است و نیسان داخل شده است حال در نیسانیم رسول خدا ص فرمود میدانستم
ای ابوذر ولکن میخواستم که اصحاب من بدانند که تو مردی هستی از اهل
بهشت و چگونه از اهل بهشت نباشی و حال آنکه تو را بجهت اینکه اهل بیت
مرا دوست میداری بعد از من از حرم من بیرون خواهند کرد پس تنها

زندگانی

زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و سعادتمند خواهند شد بسبب تو
قومی که متوجه تجهیز و کفن و دفن تو میشوند آنجماعت از جملهٔ رفقای من
خواهند بود در جنت خلد که خدا وعده داده است بآن پرهیزکاران **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول ص که بعلی بن ابی طالب فرمود یا علی ان لک کنزا
فی الجنة وانت ذو قرنیها یعنی یا علی برای تواست در بهشت گنجی و تو ذو
القرنین بهشتی حدیث کرد ما را ابو عبد الله حسین بن احمد بن یحیی بن
احمد اشنانی داری فقیه عدل در شهر بلخ و گفت که حدیث کرد ما را حاتم گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عمار و گفت که حدیث کرد ما را موسی بن اسمعیل گفت
که حدیث کرد ما را حماد بن سلمه از محمد بن اسحق از محمد بن ابرهیم تیمی از
سلمه از ابی الطفیل از علی بن ابی طالب ع که رسول خدا ص فرمود باو که یا علی
بدرستی که برای تواست در بهشت گنجی و تو ذو القرنین بهشتی پس در نماز
نظر ثانی را تابع نظر اول مکن یعنی هرگاه در نماز بر سبیل اتفاق نظرت بچیزی
افتاد ثانیا نظر بسوی آنچیز مکن پس بدرستی که نظر اول برای تواست و بجا
است ولکن نظر ثانی ضرر دارد و جایز نیست برای تو مصنف این کتاب
میگوید که مراد رسول خدا ص از اینکه فرموده برای تو گنجی است در بهشت اینست
که کلید بهشت و نعمتهای آن برای تواست هر که را تو میخواهی داخل بهشت میکنی

وهر کرا میخواهی منع میکنی از دخول در آن بجهت اینکه کنج در عرف مردم عبارتست
از مال مدفون مثل طلا و نقره که شخصی بجهت خوف فقر و برای وقت احتیاج
و روز تنك و بد آنها را دفن میکنند و در جای مخفی مینمایند و ظاهر است
که در بهشت فقر و پریشانی و احتیاج نمیباشد زیرا که بهشت دار السلام است
و شخص در بهشت از جمیع آفات و بلیات سالم است و هر چه دلش خواهد
در آنجا موجود است پس مراد رسول خدا از کنج کلید بهشت و نعمتهای
بهشت است بجهة اینکه امیر المؤمنین قسیم بهشت است زیرا که قسمت
بهشت و دوزخ متفرع است بر ایمان و کفر و رسول خدا با حضرت فرمود
که یا علی محبت و دوستی تو ایمان است و بغض و دشمنی تو نفاق و کفر است
پس بنا بر این قسیم بهشت و دوزخ علی بن ابی طالب است پس کلید بهشت
و دوزخ در دست او خواهد بود و از بعضی مشایخ شنیده ام که می گفت
که مراد از این کنج فرزندان حضرت یعنی محسن سقط شده است و دلیل
بر این مطلب این است که در حدیث وارد شده است که طفلی ساقط می
شود روز قیامت غضب آلود در بهشت میایستد و هر چند باو میگویند
که داخل بهشت شو میگوید داخل نمیشوم تا اینکه اول پدر و مادرم داخل
شوند و نیز روایت شده است که خدای عز و جل ساره و ابراهیم را متکفل

اولاد

اولاد مؤمنین کردانیده و ایشان غذا میدهند آن اطفال را از درختی در
بهشت که برای آن درخت پستانها است مثل پستانهای کاو پس چون روز
قیامت میشود آن اطفال را جامهای نیکو بپوشانند و خوشبوی
نمایند و برای پدرهاشان هدیه میفرستند و آن اطفال با پدرهاشان
در بهشت مثل پادشاهانند و اما قول حضرت رسول که فرمود و انت
ذو قرنیها پس بدانکه دو قرن بهشت حسن و حسین اند چنانچه
روایت شده است که رسول خدا فرمود که خدای عز و جل زینت
میکرداند بهشت را بحسن و حسین و بهشت زینت مییابد بایشان
همچنانکه زن زینت میکند خود را به دو کوشواره اش و در حدیث
دیگر نیز هست که حسنین دو کوشواره عرش خدا اند که زینت مییابد
عرش بایشان و معنی دیگر نیز احتمال دارد و آن اینست که تو یا علی
صاحب دو قرن دنیا میباشی یعنی حجت خدائی بر مشرق دنیا و
مغرب دنیا و صاحب امر و نهی در دنیا و ما می بینیم که هر صاحب موئی
همینکه کسی موی او را کرفت دیگر او را کرفته است و بر او مسلط است
و کاهی تعبیر کرده میشود از مالکیت و مالك بودن شخص بکرفتن
موی پیشانی چنانچه خدای عز و جل فرموده است و ما من دابة الا

هو آخذ بناصیتها یعنی نیست جنبندهٔ مگر اینکه خدای عز و جل گرفته است
موی پیشانی او را و ناصیه‌ان در دست اوست و بنا بر این چنین
میشود که علی بن ابی طالب مالک و صاحب حکم دنیاست در دادرسی
مظلومین و دفع شر ظالمین و در اقامهٔ حدود و احکام الهی و در حل
و عقد امور و در گرفتن و عطا کردن و حبس نمودن و رها کردن
و امثال اینها و معنی دیگر نیز احتمال دارد و آن این است که تو یا علی
ذوالقرنین این امتی هم چنانکه اسکندر ذوالقرنین اهل زمان
خودش بود و وجه اینکه اسکندر را ذوالقرنین گفته اند بعضی
چنین گفته اند که چون قوم خود را نصیحت کرد زدند او را و یکطرف
سرش را شکستند پس پنهان شد از ایشان و مدتی پیدا نبود باز
ظاهر شد و ایشان را موعظه کرد و از افعال ناشایست منع نمود باز
زدندش و طرف دیگر سرش را شکستند و شاهد این معنی قول حضرت
صادق است ع که فرمود که بدرستی که ذوالقرنین پیغمبر نبود و ملک هم
نبود بلکه بندهٔ بود که خدا را دوست داشت و خدا نیز او را دوست داشت
و برای خدا نصیحت کرد خدا هم او را نصیحت کرد و در میان شما نیز مثل
او هست و آن امیرالمؤمنین است و معانی مذکوره همه صحیح است و ظاهر

عبارت

عبارت حدیث شامل همه هست **باب** در بیان معنی عربیة حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم
ماجیلویه از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان از حنان بن سدیر
از پدرش از حضرت امام محمد باقر ع که گفت که روز فتح مکه رسول خدا
بالای منبر رفت پس فرمود ایها الناس بدرستی که خدای عز و جل
برداشت از شما کبر و نخوة ایام جاهلیت را و فخر کردن به آبا و اجداد را
همه از آدم بید و فرزند آدم میباشید و آدم از خاک است و خدا
او را از خاک آفریده بهترین بندگان خدا کسی است که پرهیزکار
تر است که بدرستی که عربیة و عرب بودن او نیست بسبب پدرش
یعنی همینکه پدر شخص عرب شد شخص عرب نمیشود عربیة زبانی است
که تکلم کننده است بعربی عربیت اینست که شخص خود تکلم کند بزبان عرب
نه اینکه پدرش عرب باشد پس کسی که عمل نداشته باشد و عمل صالح از
او صادر نشده باشد حسب و نسب او او را به بهشت نمیبرد و بدانید که هر
خونی که در ایام جاهلیت ریخته شده و هر بغض و کینهٔ که احدی با احدی
داشته زیر این دو قدم من است تا روز قیامت یعنی هرگاه کسی پیش
از اسلام عمل نامشروعی از او صادر شده باشد احکام اسلام بر او

جاری نمیشود بلکه باطل کرد اسلام همهٔ آنها را بلی بعد از اسلام هرگاه
کسی برخلاف قاعده و قانون اسلام رفتار نماید احکام و حدود اسلام
بر او جاری خواهد شد باب در بیان معنی کریم و لئیم حدیث کرد ما را
محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث کرد مرا عمم محمد بن ابی القاسم از محمد
ابن علی کوفی از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق
که فرمود میان سلمان و مردی گفت و شنیدی شد آن مرد به سلمان گفت
ای سلمان تو کیستی و چیستی سلمان با آن مرد گفت که اول من و اول تو
ای است گندیده و اما آخر من و آخر تو پس مرداری است گندیده پس
هرگاه روز قیامت شود و ترازوهای اعمال را نصب کنند پس هر کس
که ترازوی او سنگین شود او کریم است و هر که ترازوی عملش سبک
او لئیم است باب در بیان معنی قانع و معتر حدیث کرد ما را محمد بن
حسن صفار از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از علی بن عثمان
از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از حضرت امام جعفر صادق ع در قول
خدای عز و جل فاذا وجبت جنوبها که فرمود یعنی هرگاه بیفتد شتر
بر زمین و پهلوهای او بزمین رسد و نحر شود پس بخورید از او و طعام
کنید قانع و معتر را بان و فرمود که قانع انکسی است که راضی و خشنود است

بان چیزی

بان چیزی که باو میدهی و شکر میکنند خدا را و غیظ نمیکنند و عبوس نمینماید
و دهانش از غضب کف نمیکند و معتر انکسی است که خود را بتو مینماید اما
سؤال نمیکند و بهمین سند از علی بن مهزیار از حسین بن سعید از
صفوان از سیف تمار مرویست که گفت که حضرت امام جعفر صادق
فرمود که سعید بن عبد الملک بحج آمد و خدمت پدرم رسید پس عرض
کرد که بدرستی که من هدی رانده ام و شتر قربانی آورده ام حال بفرما
که چکنم پس پدرم فرمود که یک ثلث آنرا باهل خود بده و یک ثلث را
بقانع و معتر ده و ثلثی دیگر را بمسکین بده پس من به پدرم گفتم که
مسکین انکسی است که سؤال میکند فرمود بلی و قانع انکسی است
که قناعت میکند بانچه فرستاده میشود بسوی او از مضیعه یعنی
سه گوسفند تا نه گوسفند و زیاده و معتر انکسی است که خود را بتو
مینماید اما سؤال نمیکند و رسول خدا ص فرمود که جایز نیست شنیدن
و حکم کردن بگواهی مرد خاین و زن خاینه و نه صاحب کینه بر برادر دینش
و نیز جایز نیست گواهی ظنین و همچنین جایز نیست شنیدن گواهی
مرد قانعی که با اهل خانه میباشد برای اهل آنخانه اما خیانت پس
آن چندین قسم است اول خیانت در مال و آن ظاهر است دیگر اینکه

شخصی را امین داند و زن خود را شناسد با و بسپاری پس خیانت کند
دیگر اینکه مطلبی را با و بگوئی و نزد او بسپاری که بروز ندهد و او
بروز دهد و باعث هلاکت یا تفضیح تو شود دیگر اینکه او را امین
دانید و او را حکم سازید میان دو نفر و او حکم کند میان آن دو بر خلاف
عدالت دیگر خیانت در غنایم مسلمانان است دیگر کتمان شهادت
است دیگر آنکه از او شور کنی پس او اشاره کند عمدا بر خلاف مصلحت
وصواب واما ظنین انکسی است که متهم میشود بسبب اینکه منسوب
میسازد خود را بغیر پدرش یا اینکه مولای خود میگرداند کسی را که
مولای او نیست یا انکه متهم است در دین و مذهبش واما انکسی که
قانع است با اهل خانه وگواهی او برای ایشان جایز نیست پس او
مردیست که در خانه کسی میباشد وخدمت اهل آنخانه میکند و تابع
ایشانست یا انکه اجیر ایشانست وامر معاش و از اهل آنخانه میکند و
و از فضل واحسان ایشان سؤال میکند و حاجت و شام خود را
از ایشان میخواهد پس جایز نیست گواهی او برای ایشان خدای عز و جل
فرموده است فکلوا منها واطعموا القانع والمعتر پس قانع انکسی است
که قناعت میکند بانچه عطا میکنی باو وسؤال میکند از تو و معتر

کسی است

کسی است که خود را می نماید ولکن سؤال نمیکند **باب** در بیان
معنی قول ابراهیم خلیل ع بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا
ینطقون و معنی قولش انی سقیم و بیان معنی قول یوسف در وقتی
که امر کرد منادی را که ندا کنند و بگوید أیتها العیر انکم لسارقون
حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار
از محمد بن احمد از ابراهیم بن هاشم از صالح بن سعید از مردی
از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت سؤال کردم
از آنحضرت از قول خدای عز و جل در قصه ابراهیم ع که فرموده است
بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون وعرض کردم
که مقصود از این آیه چیست فرمود که آنفعل یعنی شکستن بتهای
کوچک از بت بزرگ صادر نشده بود و ابراهیم هم که آنفعل را نسبت
داد بر بت بزرگ دروغ نگفت پس من گفتم که چگونه میشود این
که آنفعل از بت بزرگ صادر نشده باشد و ابراهیم هم دروغ نگفته
باشد فرمود که ابراهیم گفت که بپرسید از این بتها اگر چنانچه تکلم
میکنند و سخن میگویند پس بزرگ ایشان ایشانرا درهم شکسته است
واگر نطق نمیکنند پس بزرگ ایشان کاری نکرده است و او ایشانرا

در هم نشکسته است پس آن بتها تکلم نکردند و ابراهیم هم دروغ نگفت
پس گفتم قول خدای عزوجل در قصه یوسف أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ
چه معنی دارد فرمود که اهل قافله یعنی برادران یوسف دزدیدند بردند
یوسف را از پدرش ایا نمی بینی که وقتی که گفتند ماذا تفقدون یعنی
چه چیز گم کرده اید آن شخص ندا کرد و گفت نفقد صواع الملک یعنی
ظرف آب خوری پادشاه را گم کرده ایم و نگفت بایشان که سرقتم
صواع الملک یعنی دزدیده اید شما صواع ملک را پس معلوم است
که مراد این بود که شما دزدیده اید یوسف را از پدرش پس گفتم
که قول خدای عزوجل انی سقیم چه معنی دارد فرمود که بلی ابراهیم
سقیم و بیمار نبود و دروغ هم نگفت بلکه مرادش این بود که بدرستی
که من در امر دین خود بیمارم و شک دارم و نیز روایت شده است که
مرادش از اینکه گفت انی سقیم این بود که بعد از این سقیم یعنی بیمار
خواهم شد و حال آنکه هر جرنده سقیم است چنانچه خدای عزوجل فرموده
است انک میت یعنی بعد از این خواهی مرد و نیز روایت شده است که
مراد ابراهیم این بوده است که من سقیم یعنی بیمارم بسبب آنچه با حسین بن
علی خواهند کرد باب در بیان معنی ملک کبیر که خدای عزوجل در کتاب



خود ذکر فرموده حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله از حسین بن موسی خشاب از زید بن اسحق از
عباس بن یزید که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق (ع) که خبر ده مرا
از معنی قول خدای عزوجل که میفرماید وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا
كَبِيرًا و بفرما که چه چیز است این ملک کبیری که خدا او را بزرگ شمرده
و او را کبیر نام گذارده پس فرمود که ای عباس وقتی که خدای عزوجل
اهل بهشت را داخل بهشت کند ملکی را بسوی دوستی از دوستانش
بفرستد چون آن ملک میاید و بدر قصر آن دوست خدا میرسد می بیند
که دربانها در آنجا نشسته اند پس بان ملک میگویند که صبر کن تا برای تو
اذن حاصل کنیم پس رسول فرستاده خدای عزوجل بدون اذن و رخصت
دوست خدا را نمیتواند دید از این است که فرموده است إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ
رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی هرگاه ببینی خواهی دید در آنجا نعمتهای
فراوان و مملکت بزرگ بی پایان باب در بیان معنی ارم حدیث
کرد ما را محمد بن هرون زنجانی در آن مکتوبی که بمن نوشته بود و گفت
که حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز از ابی عبید قاسم بن سلام و گفت
که حدیث کرد ما را هیثم و گفت که حدیث کرد ما را یونس از حسن که روزی

حضرت امام حسن ع را در هنگام طفولیت نزد حضرت رسول ص آوردند پس آن
آنجناب را در دامن مبارک گذارد پس آنحضرت در دامن رسول خدا بول
کرد پس خواستند که آنحضرت را در دامن رسول خدا بر دارند رسول خدا ص
فرمود که لا تزرموا ابنی بگذارید پسرم را و بولش را قطع مکنید پس قدری
آب طلبید و بر دامن مطهر خود ریخت اصمعی گفته است که ازرام یعنی
قطع کردن است هرگاه مردی بول خود را قطع نماید یا و میگویند قد ازرمت
بولک یعنی قطع کردی بولت را و ازرمه غیره یعنی قطع کرد دیگری بولش را
و زرم البول نفسه یعنی قطع کرد بول خود شرا بدون اینکه کسی او را قطع کند
باب در بیان معنی غلول و سحت حدیث کرد ما را محمد بن موسی
متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین
از حسن بن محبوب از ابی ایوب از عمار بن مروان که گفت سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق ع از معنی غلول فرمود که هر چیزی که دزدیده
میشود از امام آن سحت است یعنی هر چیزی که از غنایم مسلمانان برداشته
میشود قبل از قسمت و بدون اذن و اطلاع امام آن غلول و سحت است
و خوردن مال یتیم سحت است و سحت چندین قسم است یک قسم آن
چیزی است که از خدمت سلاطین جور عاید شخص میشود و قسمی دیگر اجرت

ومزدیست

اجرت و مزدیست که قضاة و حکام میگیرند و ثمن خمر و نبیذ و هر مسکری
که شخص را مست میکند نیز داخل سحت است و ربا نیز داخل سحت است و اما
رشوه گرفتن در احکام ای عمار و آنرا هم به نام نهاده اند پس آن کفر بخداوند
عظیم و رسول کریم است باب در بیان قول حضرت رسول ص که فرمود
اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمات الله حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد از سلیمن
ابن داود که رسول خدا ص فرمود اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن
بکلمات الله یعنی گرفتید شما ایشان را یعنی زنان را با مانت خدا و حلال کردید
بدرید فرجهای ایشان را بکلمات خدا اما امانت پس آن چنین است که خدا آنرا
از آدم گرفت و بر گردن او گذاشت در وقتی که حوا را با و تزویج میکرد و اما
کلمات آن کلماتی است که خدا آنها را بر گردن آدم لازم کرد اینده و انکلمات این
بود که آدم عبادت کند او را و شریک بنا و نرد با و و زنا نکند و غیر او را
ولی خود نگیرد باب در بیان معنی مبارک حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از یحیی بن
مبارک از عبد الله بن جبله از مردی از حضرت امام جعفر صادق ع در قول
خدای عز و جل و جعلنی مبارکا فرمود مبارک یعنی نفاع است یعنی نفع رساننده

بردمان باب در بیان معنی قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
التش تر حمران و بیان معنی مطهر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن حسین بن
ابی الخطاب از محمد بن سنان از محمد بن حمران و حمزة که گفتند جمع شدیم
نزد حضرت امام جعفر صادق ع با جماعتی از اعاظم اصحاب آنحضرت و حمران
ابن اعین نیز در میان ما بود پس شروع کردیم در مناظره و گفتگو
نمودن در هر باب از علوم و آنجناب می شنید و حمران ساکت بود و اصلا
تکلم نمیکرد پس آنحضرت بحمران فرمود که ای حمران ترا چه میشود که هیچ
سخن نمیگوئی حمران عرض کرد که ای آقای من عهد کرده ام و سوگند
یاد نموده ام که در مجلسی که تو حضور داشته باشی تکلم نکنم و اصلاً
سخن نگویم پس آنحضرت فرمود که ای حمران من ترا اذن دادم در
کلام پس تکلم کن پس حمران گفت گواهی میدهم براینکه نیست معبودی
سزاوار پرستش مگر الله یعنی ذات واجب الوجودی که جامع جمیع صفات
کمال و مستجمع تمام اوصاف جمال و جلال است تنها و یگانه است شریکی
و رفیقی برای او نیست و فرزند نیز از برای او نمیباشد و از حد تعطیل که
مستلزم نفی ربوبیت و انکار وجود و بطلان صفاتست و اینکه باید

قائل

قائل شد باینکه عالم معطل است و صانعی ندارد خارج است و از حد تشبیه نیز
یعنی تشبیه او بخلقش و موصوف ساختن او بصفات ممکنات نیز خارج است
باین معنی که باید بوجودش اعتراف کرد و گفت که موجود است و شیئ است
ولکن نه مثل سایر اشیا است چنانچه فرموده اند شیئ لا کالاشیاء
یعنی چیزیست نه مثل سایر چیزها که نوردان بارگاه الست بیش از
این بوجه ره نبرده اند که هست پس هرگاه اطلاق شیئ جایز نباشد بر او
و نتوان گفت که خدا چیزی است تعطیل لازم میاید یعنی لازم میاید
نفی وجود و ربوبیت و هرگاه بگوئی که چیزیست مثل سایر چیزهای صفات
ممکنات از برای او ثابت کنی لازم میاید تشبیه او بممکنات و هر یک از تعطیل
و تشبیه باطل است و همچنین حق اینست که نه جبر است و نه تفویض نه جبر است
که لازم آید که بندگان در جمیع حرکات و سکنات مجبور کرده باشد
ایشان را در وجود آنها اصلا مدخلیتی نباشد چنانکه اشاعره میگویند
و نه تفویض است که لازم آید که بندگان را در ایجاد افعال و اعمال مستقل کرده
باشد و اصلا قضا و قدر و اراده و قدرت و تدبیر خود را در وجود آنها
دخل نداشته باشد بالجمله نه جبر است و نه قدر یعنی تفویض نه افراط است
و نه تفریط بلکه میان این و آنست یعنی چیزیست میان جبر و تفویض

نه جبر محض است و نه تفویض صرف بلکه مثل اینست که شخصی طفلی را موعظه
کند و نصیحت نماید که فلان عمل بکن و فلان کار مکن و آن طفل نشنود پس
آن شخص او را بگذارد و کذا رهد امر بین الامرین همچنین چیزیست و نیز گواهی
میدهم که محمد بنده و رسول اوست فرستاده است او را بسوی خلایق
برای اینکه هدایت کند ایشان را بسوی دین حق و نیز گواهی میدهم که بهشت
حق است و دوزخ حق است و نیز گواهی میدهم که علی بن ابی طالب حجت
خدا است بر تمام خلایق چیزی نیست که مخفی باشد و کسی نداند بر همه کس
ظاهر است و میدانند و باید بدانند و جایز نیست که ندانند و نیز گواهی میدهم
که حجت خدا بعد از او فرزندش حسن است و بعد از او حسین است پس علی
ابن الحسین پس محمد بن علی پس تو که حجت خدا بعد از ابنائی ای سید
و مولای من پس حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که تو از ترجمانیت پس
فرمود ای حمران کشیده شده است مطمرها میان تو و میان عالم یعنی عالم آل محمد
حمران گفت که پس گفتم ای آقای من مطمر چیست فرمود مطمر ریسمان بنایانست
که استقامت و راستی عمارتها را بان مشخص مینمایند پس کسی که مخالف تو
باشد در این امور پس او کافر و زندیق است حمران گفت و اگر چه علوی
و فاطمی باشد حضرت فرمود و اگر چه محمدی و علوی و فاطمی باشد حدیث کرد



ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الله بن
سنان که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود نیست میان شما و میان
کسی که مخالف شماست مگر مطمر من عرض کردم که مطمر چیست فرمود
مطمر آن چیزیست که شما او را تر میگویید پس کسی که مخالفت کند با شما
و از تر تجاوز نماید پس بیزار شوید از او و اگر چه علوی و فاطمی باشد
مترجم گوید که پس معلوم شد که تر عبارت است از مطمر و مطمر ریسمان
است که کل کارها دارند و کجی بناها را بان راست میکنند و مراد از
مطمر در این مقام اعتقادات حقه مذکوره است که حمران آنها را ذکر
کرد و آنها بمنزله تر یعنی بمنزله ریسمانی اند که استاد کل کار راستی و کجی
عمارت را بان مشخص مینماید **باب** در بیان معنی باغی و عادی حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
محمد از برقی از کسی که نام برده او را از حضرت امام جعفر صادق ع
در قول خدای عز و جل که فرموده است فمن اضطر غیر باغ و لا عاد که
فرمود باغی کسی است که خروج کند بر امام زمان و عادی کسی است که
راهها را میزند یعنی دزد و گوشت میته برای این دو طایفه حلال نیست
و نیز روایت شده است که عادی دزد را گویند و باغی کسی است که بیرون

پرده بجهت طلب صید جایز نیست برای این دو طایفه که نماز را در سفر قصر
کذارند و همچنین اکل میته نیز در حالت اضطرار برای ایشان جایز نیست
**باب** در بیان معنی اوقیه و نش حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش
از ابن ابی عمیر از بعضی اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که هیچ زن نکرد رسول خدا ص و هیچیک از دختران خود را بکسی نداد
که صداق ایشان از دوازده اوقیه و نش زیاده باشد و اوقیه چهل درهم
است و نش بیست درهم **باب** در بیان معنی قول حضرت صادق ع
که فرمود لا یحرم من الرضاع الا ما کان مجبوراً یعنی حرام نمیکرداند
از جهت شیر مگر آن زن که مجبور است حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از احمد بن
هلال از ابن سنان از حریز از فضیل بن یسار از حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمود حرام نمیکرداند از جهت شیر مگر آنکسی که مجبور است
فضیل گفت که عرض کردم که مجبور چیست و کیست فرمود که مادری است
که تربیت میکند طفل را یا دایه ایست که او را اجاره کرده اند که طفل را
شیر دهد یا کنیزیست که او را خریده اند **باب** در بیان معنی توبه

خدای

خدای عز و جل بر خلق حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین از
ابن فضال از علی بن عقبه از پدرش از حضرت امام جعفر صادق ع در قول
خدای عز و جل ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ فرمود توبه در اینجا یعنی قائم است یعنی
چون ایشان رجوع کردند از معصیت و بازگشت نمودند بسوی حضرت
احدیت او نیز رجوع کرد از عقاب بسوی مغفرت و رحمت فرمودن
بر ایشان و اقاله کرد ایشانرا یعنی اینکه قرار داده بود که بجهت معصیت
ایشان ایشانرا عقاب کند فسخ آن معامله فرمود یعنی چون توبه کردند
و بازگشت نمودند خدای عز و جل نیز آن معامله را بر هم زد و سودا را
از سر گرفت **باب** در بیان معنی ورق و حبه و ظلمات الارض و الرطب
و الیابس حدیث کرد ما را محمد بن حسن و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن
ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از یحیی بن عمران حلبی از
ابی بصیر که گفت سؤال کردم از آنحضرة از معنی قول خدای عز و جل
وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ
وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و عرض کردم که معنی ورقه و حبه و ظلمات
ارض و رطب و یابس چیست فرمود ورقه طفلی است که پیش از تمام شدن

ساقط میشود و حبه بچه ایست و ظلمات ارض تاریکیهای رحم است و رطب آن
بچه ایست که زنده میماند و بزرگ میشود و یابس آن بچه ایست که میمیرد و مجموع
اینها در کتاب مبین در علم خدا یا لوح محفوظ یاد را امیر المؤمنین ضبط است
**باب** در بیان معنی سهمی از مال که شخصی وصیت کرده است بان
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی
از اسمعیل بن مسلم سکونی از حضرت امام جعفر صادق ع که کسی سوال
کرد از آنحضرت از مردی که وصیت کرده بود بیک سهم از مالش و عرض
کردم که یک سهم از مال چه قدر است پس آنحضرت فرمود که سهم یک جزو است از
هشت سهم جزو مال آن مردی که وصیت کرده است زیرا که خدای عز و جل فرموده
است اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم
وفی الرِّقَاب والغارمین وفی الرقا سبیل الله وابن السبیل و زکوة را هشت
سهم قرار داده است و رسول خدا نیز قسمت میفرموده آن را بر هشت سهم
و نیز روایت شده است که سهم عبارتست از یک جزو از شش جزو و این
موقوفست بر فهمیدن مراد موصی را اگر چنانچه وصیت کند بسهمی از
سهمهای زکوة پس مرادش یک سهم است از جمله هشت سهم مالش و هرگاه
وصیت کرد بسهمی از سهمهای میراث پس مقصودش یک سهم است از جمله

شش سهم

شش سهم **باب** در بیان معنی شیئی از مال که شخصی وصیت میکند بان
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار
از محمد بن احمد از علی بن سندی از محمد بن عمرو بن سعید از جمیل از
ابان بن تغلب از ابی حمزه از حضرت امام زین العابدین ع و گفت که خدمت
آنحضرت عرض کردم که مردی وصیت کرده است بیک چیزی از مالش
حال بفرمایید که آن چیز چه قدر است از مالش فرمود که در کتاب علی بن
ابی طالب نوشته است که شیئی از مال یعنی چیزی از مال یک جزو است
از جمله شش جزو مال **باب** در بیان معنی یک جزو از مال که شخص
وصیت میکند بان حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن
عمران اشعری از علی بن سندی از محمد بن عمرو بن سعید از جمیل از ابان
بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده در باب مردی که وصیت
میکند بیک جزو از مالش که جزو یکی است از ده یعنی یک جزو است از
ده جزو زیرا که خدای عز و جل فرموده است که ثُمَّ اَجْعَلْ علی کل جبل منهن
جُزْءًا یعنی همچنین بر هر کوهی یک جزوی از اجزاء آن چهار مرغ را و آن
کوهها که ابراهیم اجزای آن مرغها را بر آنها گذارد ده کوه بوده و نیز

روایت شده است که مراد یک جزو از هفت جزو مال است زیرا که خدای
عز و جل فرموده است لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ یعنی
برای جهنم هفت در است و برای هر دری از آن هفت در جزوی است قسمت
شده و حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از احمد بن محمد از علی بن حکم از ابان بن احمر از عبد الله بن
سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از زنی که وصیت
کرده بود که ثلث مالش را بدهند به پسر برادرش و قرض و ادا کنند
و جزوی از آن را بدهند بفلان و فلانه پس من ندانستم که چه باید کرد
آن دو نفر یعنی فلان و فلانه پس رفتم نزد ابن ابی لیلی برای مرافعه یا جهت
تحقیق مسئله بعد از آنکه از او پرسیدم گفت که برای آن دو نفر که وصیت
کرده است برای ایشان جزو چیزی نباشد پس آنحضرت فرمود بخدا قسم
دروغ گفته است ابن ابی لیلی برای آن دو نفر است عشر از ثلث یعنی ده یک ثلث
مال مال آن دو نفر است مثلا هرگاه ثلث ده تومان باشد یک تومان مال آن دو نفر
است حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس
از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری و گفت که حدیث کرد مرا ابو عبد الله
رازی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن خالد از حضرت امام جعفر صادق ع

و گفت

و گفت سؤال کردم از آنحضرت از مردی که وصیت کرده است بجزوی از مالش
فرمود که هفت یک ثلث را باید صرف که معین کرده است بر سبیل
باب
در بیان معنی کثیر از مال یعنی بیان اینکه چه قدر از مال را کثیر یعنی بسیار می‌گویند
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین
سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از بعضی
از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که کسی سؤال کرد از آنحضرت از
مردی که نذر کرده بود که مال کثیری تصدق کند پس آنحضرت فرمود کثیر
هشتاد است و زیاده یعنی همینکه عدد چیزی بهشتاد رسید آن را کثیر می‌گویند
زیرا که خدای عز و جل فرموده است که لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ یعنی
یاری کرد شما را خدا در مواطن کثیره یعنی جاهای بسیار و آن مواطن هشتاد
موضع بود باب در بیان معنی قدیم از غلامان و کنیزان حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن
احمد از ابراهیم بن هاشم از داود بن محمد نهدی از بعضی اصحاب ما و گفت داخل
شد ابن ابی سعید مکاری بر حضرت امام رضا ع پس گفت که آیا تو بان مرتبه
رسیده که آنچه پدرت ادعا کرد تو هم ادعا کنی پس آنحضرت فرمود چه کار
داری خاموش گرداند خدا نور تو را و داخل گرداند فقر را در خانه‌ات آیا

ندانسته و نشنیده که خدای تبارک و تعالی وحی کرد بسوی عمران که ای عمران
بدرستی که ما پسری بتو عطا خواهیم کرد پس مریم را باو عطا کرد پس عیسی را
بمریم عطا کرد پس عیسی از مریم است و مریم از عیسی و مریم و عیسی معلوم
است که هر دو یکی اند و یک چیزند و من نیز از پدرم میباشم و پدرم نیز از
من است و من و پدرم یک چیزیم پس آن ملعون یعنی پسر ابو سعید گفت که
پس مسئله میخواهم از تو پرسیده باشم پس آنحضرت فرمود که گمان نمیکنم
که قبول کنی از من تا آنکه فایده داشته باشد برای تو و نیستی تو از کسی سنقدل
من یعنی از رعیت من که رعایت تو واجب باشد بر من و لکن بپرس آن
هر چه میخواهی پس آن ملعون گفت که مردی در وقت وفات خود گفت که هر مملوک
قدیمی که دارم قربة الی الله او را آزاد کردم خبر ده مرا که چگونه کسی را قدیم
میگویند پس آنحضرت فرمود بلی خدای عز و جل در کتاب خود فرموده است
حتی عاد کالعرجون القدیم پس هر یک از ممالیک او که شش ماه شده باشد
که مملوک او شده است پس او قدیم است و آزاد است راوی گفت که پس آن
ملعون بیرون رفت و فقیر شد و از گرسنگی مرد و جای اینکه یک شب در آنجا
بسر برد برای او نبود لعنت کند خدا او را مترجم گوید که عرجون چوب خوشه
خرمای را گویند که شش ماه شده است که خشک گردیده و مانند هلال شده

در بیان

باب در بیان معنی حبیس حدیث کرد ما را پدرم خدا رحمت کند او را
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از
محمد بن خالد برقی از عبد الله بن مغیره از عبد الرحمن جعفی که گفت مدتی
بود که بجهت قسمت نمودن میراث پیش ابن ابی لیلی تردد میکردم و او دفع
الوقت میکرد و میراث را قسمت نمیکرد چون طول کشید و از بس رفتم
و آمدم مانده شدم خدمت مولای خود جعفر بن محمد صادق ع از او شکایت
کردم پس آنحضرت فرمود که آیا ندانسته است که رسول خدا امر فرموده
برد کردن حبیس و روان کردن میراث بورثه پس رفتم نزد ابی لیلی و گفتم
که شکایت کردم از تو نزد جعفر بن محمد ع پس او چنین و چنین فرموده
پس من سوگند یاد کردم برای او و بعد از آن بهمان نحو که آنحضرت فرموده
بود عمل نمود و حکم کرد برای من و میراثرا تقسیم کرد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
احمد و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن احمد رازی از بکر بن صالح
از ابن ابی عمیر از ابن اذینه بصری که گفت در مجلس ابن ابی لیلی بودم و
جمعی با هم گفتگو داشتند در باب اینکه مردی وفات کرده بود و در حیات
خود قرار داده بود که غله فلان ملک او را یکی از خویشان او ببرد و لکن

زمان او را معین نکرده بود تا وقتی که مرده بود پس ابن ابی لیلی حکم کرد را
وگفت که بهمان نحوی که میت یعنی مالک ملک قرار داده عمل نمایند و ملک
بخویش آنمرد واگذارند هم چنانکه در ایام حیاتش بوده پس محمد بن مسلم
ثقفی به ابن ابی لیلی گفت که ای ابن ابی لیلی خلیفه رسول خدا امیر علی مرتضی
در همین مسجد بخلاف آنچه تو گفتی حکم کرد ابن ابی لیلی گفت تو از کجا
دانستی وگفت تو گفت که علی بن ابی طالب بر خلاف آنچه من گفتم حکم کرده است
محمد بن مسلم گفت که از حضرت امام محمد باقر شنیدم که فرمود حکم
کرد علی بن ابی طالب برد حبیس یعنی مال حبس شده و روان ساختن
میراث بورثه پس ابن ابی لیلی گفت بفرست و آن کتاب را بیاور تا من ببینم
محمد بن مسلم گفت کتاب را میاورم بشرط اینکه نظر نکنی در آن کتاب مگر
در همین حدیث ابن ابی لیلی قبول کرد او را وی گفت که پس محمد بن مسلم
در آن کتاب همان حدیث را بابن ابی لیلی نمود پس از حکم خود برگشت و آن
ملک را برگردانید بورثه و کما فرض الله در میان ایشان تقسیم نمود
و بدانکه حبیس آن وقفی است که مدتش معین نشده باشد و بعد از وفات
مالک که آن را حبس کرده بر میگردد بورثه و مال ایشان میشود و مثل
سایر اموال فیما بین ایشان تقسیم میشود **باب** در بیان معنی صدود

حدیث کرد

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید وگفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از حسین بن یزید نوفلی از
یعقوب بن عیسی بن عبد الله هاشمی از پدرش از جدش که گفت که رسول
خدا در تفسیر قول خدای عز و جل وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ
مِنْهُ يَصِدُّونَ فرمود که صدود در لغت عرب بمعنی ضحک است یعنی
چون زده شد پسر مریم مثل ناگاه قوم تو ای محمد شروع کردند بهای های
کردن و شادی نمودن و خندیدن مترجم گوید که چون رسول خدا
آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ را که ترجمه اش اینست
که بدرستی که شما طایفه کفار با آن چیزهائی که میکنید و می پرستید او را
غیر از خدا همه هیزم جهنم خواهید بود بر طایفه کفار خواندند یکی از آنجماعت
بخیال فاسد خود اعتراض کرد بر آن حضرت وگفت نصاری عیسی را
می پرستند و او را پسر خدا میدانستند هرگاه نصاری با عیسی بجهنم
روند و هیزم دوزخ شوند ما هم که ملائکه را دختران خدا میدانیم اگر با
ملائکه داخل دوزخ شویم و هیزم دوزخ باشیم عیب ندارد و سهل است
چون آن کافر منافق این اعتراض کرد بخواطر اهل آن قوم چیها رسید
که رسول خدا را ملزم کردند و این اعتراض وارد است و جواب ندارد و حال

انکه معنی کلام آلهی را نفهمیدند که چیست و مقصود حضرت رسالت را ندانستند
که کیست و لفظ ما را غالباً در غیر ذوی العقول استعمال میشود از کلمهٔ من که
مخصوص ذوی العقول است حقیقة فرق نکردند و ندانستند که غرض خدا
و رسول خدا این است که این سنگهائی که خود میتراشید و توقع نفع و ضرر
از آنها دارید و حال آنکه همه جمادند و قادر بر هیچ چیز نیستند با خود شما ها
هیزم جهنم خواهید بود **باب** در بیان معنی تدبیر حدیث کرد ما را پدرم
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن
خالد برقی از انکسی که نام برد او را از حفص بن غیاث از حضرت امام جعفر
صادق ع در قول خدای عز و جل وکلاً تبّرنا تتبیرا که فرمود یعنی شکستیم
اجتماعات را شکستنی **باب** در بیان معنی احقاب حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از جعفر بن
محمد بن عقبه از کسی که روایت کرد از حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای
عز و جل لابثین فیها احقاباً که آنحضرت فرمود احقاب هشت حقب است
و هر حقبی هشتاد سال است و سال سیصد و شصت روز است و یک روز
آن مانند هزار سال است از این دنیا **باب** در بیان معنی مشارق و مغارب
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن

حسن

حسن صفار از عباس بن معروف از حماد از عبد الله بن ابی حماد و او
بچند واسطه از حضرت امیر المؤمنین ع در قول خدای عز و جل رب المشارق
والمغارب که فرمود برای آفتاب سیصد و سیزده مشرق و سیصد و
سیزده مغرب است پس آن روزی که آفتاب طلوع میکند در یکی از آن
مشارق دیگر عود نمیکند بسوی آن مشرق یعنی از آن مشرق طلوع نخواهد
مگر در سال آینده یعنی بعد از آنکه در سیصد و پنجاه و نه مشرق طلوع کرد
نوبت بان مشرق اول خواهد رسید و همچنین است مغرب آن روزی
که در موضع معین غروب کرد دیگر در آن موضع غروب نخواهد کرد
مگر در سال آینده **باب** در بیان عضباء و جدعاء حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن
هاشم از عبد الله مغیره از سکونی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که رسول خدا ص فرمود که جایز نیست اضحیه کردن بگوسفندی که بسیار
لنگ است و نه بگوسفندی که کور است یک چشم یا هر دو چشم و نه بگوسفند
بسیار لاغر و همچنین باید صاحب جرب نباشد و مغز شاخش شکسته
نباشد و گوشش بریده نباشد **باب** در بیان معنی شرقاء و خرقاء و
مقابله و مدابره حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث

کرد ما را احمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد و گفت که حدیث کرد ما را ابن بصر
بغدادی از احمد بن یحیی مقری از عبد الله بن موسی از اسرائیل از ابی اسحق
از شریح بن هانی از علی بن ابی طالب ع که گفت که امر کرد رسول خدا ص ما را
در اضحیه که ملاحظه کنیم و تامل نمائیم در چشم و گوش آن که کور نباشد و گوش
نیز بریده نباشد و منع فرمود ما را از اضحیه کردن بگوسفند خرقا و شرقا و
مقابله و مدابره و خرقاء گوسفندی است که در گوشش سوراخ مدوری
باشد و شرقاء گوسفندی است که گوشش را دو نصف کرده باشند و مقابله آن
است که قدر قلیلی از گوش گوسفند را از جانب پیش قطع کنند نه اینکه بالمره
جدا نمایند و آنرا آویخته بگذارند مثل زنگوله و آن زیادتی است که زیر گلوی
گوسفند آویخته است و مدابره آنست که از جانب مؤخر گوشش قطع شود
عکس مقابله **باب** در بیان معنی فرار کردن بسوی خدای عز و جل حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
عیسی از محمد بن سنان از ابی الجارود زیاد بن منذر از حضرت امام محمد
باقر ع در قول خدای عز و جل ففروا الی الله که فرمود یعنی قصد کنید بسوی
خدا یعنی قصد کنید قرب خدا را با طاعت و فرمان برداری او **باب**
در بیان معنی محصور و مصدود حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث

کرد

کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
و گفت که حدیث کرد ما را ایوب بن نوح و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی
عمیر و صفوان بن یحیی و غیر ایشان بسند حدیث را بحضرت امام جعفر صادق
که آنحضرت فرمود محصور غیر مصدود است محصور مریض است و مصدود
آنکسی است که باز میگردانند او را مشرکین از حج همچنانکه باز گردانیدند
رسول خدا ص بدون مرض و بیماری و مصدود کسی است که زنان برای او
حلال باشد و محصور کسی است که زنها برای او حلال نمیباشند **باب**
در بیان معنی اینکه روایت شده است که هر که سوار شود بر شتر زامله و بیفتد
از آن و بمیرد داخل جهنم میشود حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین ابن ابی الخطاب
از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که کسی که سوار شود بر شتر زامله پس بیفتد از آن و بمیرد داخل آتش میشود
مصنف کتاب میگوید که معنی حدیث اینست که هر گاه کسی بر زامله سوار
شود و وقتی که میخواهد پائین آید خود را از بالای آن زامله پائین اندازد
بدون اینکه دست بجائی بند کند و بمیرد بجهنم میرود زیرا که خود باعث

هلاکت خود شده و چون داب مردم در انوقت این بود که هرگاه میخواستند
از شتر پائین آیند خود را بیکدفعه سر میدادند و میافتادند بر زمین و گاه بود
که از این حرکت دست یا پایشان میشکست یا آنکه میمردند پس حضرت ایشانرا
از این طریق منع فرمود و مراد حضرت نهی از سواری شتر زامله نیست و هم چنین
اینکه روایت شده است که کسی که سوار شتر زامله میشود باید که وصیت کند
مراد امر بوصیت است و اینکه هر که شخص بر شتر سوار شد باید وصیت کند
مثل اینکه فرموده اند که کسی که بیرون رود از خانهٔ خود بعزم حج یا جهاد
باید وصیت کند مجملا غرض امر وصیت است نه نهی از سوار شدن بر زامله

**باب** در بیان معنی عج و ثج حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی
رگفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی و گفت که حدیث کرد ما را
موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن یزید از اسمعیل بن مسلم از حضرت
امام جعفر صادق ع از پدرش از جدش که فرمود که نازل شد جبرئیل امین
بر سید المرسلین و گفت یا محمد امر کن اصحاب خود را بعج و ثج و عج بلند کردن
آواز است به تلبیه یعنی لبیک اللهم لبیک را باواز بلند بگویند و ثج نحر
کردن بدنه است یعنی شتر **باب** در بیان معنی دبا و مزفت و حنتم و نقیر
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از

یعقوب

یعقوب بن یزید از حسن بن محبوب از خالد بن جریر از ابی الربیع
شامی از حضرت امام جعفر صادق ع که سؤال کرده شد از نرد و شطرنج
فرمود که نزدیک این دو مشوید و بپیرامون آنها مگردید راوی میگوید
که گفتم در باب غنا چه میفرمائی فرمود خیری در او نیست البته مشنوید عرض
کردم که در باب شرب نبیذ چه میفرمائی فرمود که رسول خدا ع از هر مسکری
یعنی مست کنندهٔ نهی فرمود عرض کردم که در باب ظروفی که نبیذ یا غیر نبیذ
از مسکرات در آنها کرده اند چه میفرمائی استعمال آنها جایز است یا نه
فرمود که رسول خدا ع نهی فرمود از دبا و مزفت و حنتم و نقیر عرض کردم
که معانی اینها را بیان فرمائید تا بشناسیم فرمود دبا کدو است و مزفت
خم است و حنتم سفال اردنی است یا سفال سبز است و نقیر چوبی است که
اهل جاهلیت آنرا سوراخ میکردند تا آنکه مجوف میشد پس نبیذ در او
میکردند **باب** در بیان معنی ضحکت حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از ابن
ابی عمیر از عبد الرحمن حجاج از حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای
عز و جل فضحکت فبشرناها باسحق فرمود یعنی حایض شد پس بشارت دادیم
او را باسحق **باب** در بیان معنی نافله حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله

وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بزنطی از یحیی بن عمران از حضرت امام جعفر

صادق ع در قول خدای عز و جل و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة که فرمود

فرزند فرزند را نافله میگویند یعنی و بخشیدیم بابراهیم اسحق را و یعقوب را

در حالتی که فرزندزاده او بود **باب** در بیان معنی قط حدیث کرد ما را

پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از سلمة بن خطاب از ابراهیم بن

محمد ثقفی از ابراهیم بن میمون از مصعب بن سعد از اصبغ از علی بن ابی طالب

در قول خدای عز و جل و قالوا ربنا عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب که فرمود قط

یعنی عذاب است یعنی و گفتند پروردگارا تعجیل کردان برای ما عذاب پیش از

روز حساب **باب** در بیان معنی کواشف و دواعی و بغایا و ذوات ازواج

حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی

عبد الله از داود بن اسحق حذاء از محمد بن فیض که گفت سؤال کردم از حضرت

امام جعفر صادق ع از متعه یعنی از حلیه آن فرمود آری حلال است و باکی نیست

بشرط اینکه عارفه باشد یعنی علم بحلیه و اعتقاد بان و اینکه حلیه آن مذهب اهل

بیت پیغمبر است داشته باشد عرض کردم که فدای تو شوم پس اگر عارفه نباشد و منا

مذکوره را نداند چه فرمود عرض کن بر او و بگو که رسول خدا متعه را حلال

فرموده است پس اگر قبول کرد و اعتقاد نمود پس تزویج کن او را برای خود و اگر

بکسر قاف

اباکرد

ابا کرد و راضی نشد بگفته تو واگذار او را و بپرهیز از تمتع کواشف و دواعی

و بغایا و ذوات ازواج پس عرض کردم که کواشف چیست فرمود زنان زانیه

که پرده از روی کار خود برداشته اند بالکلیه و خانهای ایشان معلوم و معروف

مردم میروند و میایند و این طایفه مشهورترین زنان زانیه اند عرض کردم

دواعی چیست فرمود زنان زانیه که از خانها بیرون میایند برای تحصیل

مشتری و ایشان میانه اند در شهرت بزنا عرض کردم بغایا چیست فرمود

زنانی که مشهورند بزنا و شهرت اینها بزنا کمتر است از شهرت کواشف

و دواعی عرض کردم که ذوات ازواج یعنی صاحبان شوهر چه طایفه اند

فرمود زنانی که طلاق داده شده اند بر غیر سنت پیغمبر مثل اینکه شوهرهای

ایشان طلاق داده اند ایشان را در حیض یا بدون استبراء یا بدون شهود

عدول و امثال اینها **باب** در بیان معنی قول امیر المؤمنین ع الفقیه حقا

حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن قاسم از محمد بن علی

کوفی از محمد بن خالد از بعض اصحابش از داود برقی از ابی حمزه ثمالی از

حضرت امام محمد باقر ع که گفت که امیر المؤمنین فرمود که آیا میخواهید که خبر دهم

شما را بفقیه حقیقی و عالم و دانای تحقیقی حاضرین عرض کردند بلی یا امیر المؤمنین

فرمود فقیه و دانای حقیقی کسی است که نا امید نکرداند مردم را بالمره از رحمت

خدا مثل اینکه بگوید که هرگاه فلان عمل بکنند هرگز خدا او را نیامرزد و ابد الآباد
در جهنم خواهد بود و خاطر جمع هم نکرده اند ایشان را یکباره از عذاب خدا
مثل اینکه بگوید بمردم که هرگاه میخواهید بکنید خدا همه گناهان شما را میامرزد
و امثال این بلکه همیشه ایشان را میان خوف و رجا و ما بین امید و بیم بدارد
و نیز باید اذن ندهد مردم را در معصیت خدا و ترک نکنند قرآن را بجهة
میل کردن بسوی غیر آن بلکه در جمیع احکام رجوع میکنند بکتاب خدا
و اگر چنانچه در علمی رجوع میکنند بغیر کتاب خدا پس اگر موافق کتاب خدا است
اخذ میکنند آنرا و اگر مخالف است ترک میکنند آنرا و همچنین بدانید و آگاه
باشید که نیست خیری در علمی که نیست در او تفهم یعنی نیست خیری در علمی
که تفکر و تدبر و تعمق در او نیست بجهة اینکه ظاهر است که هرکس نظر کند
بسوی ظاهر این عالم و استدلال کند بان بر وجود صانع حاصل میشود برای
او علم ظاهری بوجود صانع و شکی نیست در اینکه عوام نیز با او در این قسم
علم شریک اند و چندان خیر و نفعی در این قسم علم نیست بلکه خیر کثیر در این
است که نظر کند در هر ذره از ذرات موجودات و حقیقة آنها را و جمیع حکم
و مصالحی را که در وجود آنها بکار رفته بفهمد و از اینجا پی برد بصانع
و آفریدگار آنها بالجمله هر موجودی از موجودات که شخص مشاهده نماید



بوجوه بسیار دلالت دارد بر صانع آفریدگار و خیر کثیر در اینست که شخص
در هر موجودی نظر کند و تامل نماید جمیع آن وجوهی را که آن موجود بواسطه
آن وجوه دلالت دارد بر صانع آنها را بفهمد و همچنین نیست خیری در
قرائتی که تدبر در او نیست چنانچه ظاهر است و همچنین نیست خیری در
عبادتی که تفقه در او نیست زیرا که تفقه اصل است و عبادت فرع و شکی
نیست در اینکه نیست خیری در فرع بدون اصل **باب** در بیان معنی
قول خدای عز و جل فلما بلغ اشده و استوی حدیث کرد ما را پدرم و گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی از محمد بن احمد از احمد بن هلال از محمد بن
سنان از محمد بن عبد الله رباط از محمد بن نعمان احول از حضرت امام
جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل فلما بلغ اشده و استوی آتیناه حکماً
و علماً که فرمود اشده هجده سالگی است و استوی عبارت است از ملتحی شدن
یعنی چون رسید بسن هجده سالگی و ملتحی شد عطا کردیم ما باو حلم و علم
**باب** در بیان معنی خریف حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله از حسین بن علی کوفی از عباس بن عامر از احمد بن
مرزوق از یحیی بن ابی العلا از جابر از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود بدرستی
که بنده هست که در دوزخ هفتاد خریف مکث میکند و خریف هفتاد

سال است پس سؤال میکنند از خدای عزّوجلّ ومیگویند خداوندا بحق محمد و آل
محمد تو را سوگند میدهم که رحم کن بر من پس خدای عزّوجلّ وحی میکند بسوی
جبرئیل که ای جبرئیل برو بسوی بندهٔ من و او را از جهنم بیرون آر جبرئیل
میگوید ای پروردگار من چگونه من داخل آتش شوم و او را بیرون آورم خداوند
عالم میفرماید که من امر کرده ام آتش را که بر تو سرد و سالم باشد و اذیت بتو
نرساند عرض کرد که پروردگارا مکان او را نمیدانم کجاست خدای عزّوجلّ
میفرماید مکان او چاهی است در سجّین پس جبرئیل میرود در دوزخ پس
می یابد او را که برو در افتاده و دست و پایش بغل و زنجیر بسته شده است بعد
از آنکه او را از جهنم بیرون میآورند خدای عزّوجلّ میفرماید ای بندهٔ من
چند وقت در جهنم بودی تا آنکه حال سوگند دادی مرا آن بنده میگوید که
حساب آن را ندارم ای پروردگار من خدای عزّوجلّ میفرماید بدان ای بندهٔ
من که بعزّت و جلال خودم سوگند که اگر نه این بود که سوگند دادی مرا بحق محمد
و آل او هر آینه بسیار طویل میگردانیدم عذاب تو را در آتش ولکن لازم
گردانیده ام بر خود که سؤال نکند از من بنده از بندگان من بحق محمد و آل
محمد مگر اینکه بیامرزم او را و از تقصیرش بگذرم و امروز بخشیدم تو را
و از گناهان تو در گذشتم باب در بیان معنی فلق حدیث کرد مارا پدرم — بفتح فاء و لام هم



رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از
عثمان بن عیسی از معویة بن وهب که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق
بودیم پس مردی قل اعوذ برب الفلق را خواند و خدمت آنحضرت عرض کرد
که فلق چیست آنحضرت فرمود که فلق درّه ایست در جهنم که در آن درّه هفتاد
هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد
هزار مار است و در شکم هر ماری هفتاد سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را — سیاه هم
بر این درّه گذر میافتد باب در بیان معنی شرّ حاسد اذا حسد حدیث
کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن ادریس از
محمد بن احمد از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر و از دیگری از حضرت
امام جعفر صادق ع در قول خدای عزّوجلّ من شرّ حاسد اذا حسد که فرمود
آیا نمی بینی شخص حاسد را در آنوقتی که چشمهای خود را میگشاید و نظر می کند
بسوی تو اینست معنی آیه و ترجمه اش اینست که پناه میبرم بسوی پروردگار
فلق از شرّ هر حسد برنده در آنوقتی که حسد میبرد باب در بیان معنی
قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود الشتاء ربیع المؤمنین یعنی زمستان
بهار مؤمنان است حدیث کرد مارا محمد بن احمد بن حسن بن ولید و گفت
که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران

اشعری از ابراهیم بن اسحق نهاوندی از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش
از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود زمستان
بهار مؤمن است زیرا که شبهایش بلند است پس مؤمن استعانت میجوید
بر برخاستن و عبادت کردن و روزهایش کوتاه است پس استعانت میجوید
با نها بر روزه شدن باب در بیان معنی ربیع القرآن یعنی بهار قرآن
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین
سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از محمد بن سالم از احمد بن ابی نصر
خزاز از عمرو بن شمر از جابر از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود برای هر
چیزی بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضانست باب
در بیان معنی افق مبین حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبدالله و گفت که حدیث کرد ما را موسی بن جعفر بغدادی از محمد بن جمهور
از عبدالله بن عبدالرحمن از محمد بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق
که گفت هر کس در هر روزی از روزهای ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید استغفر
الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه نوشته میشود
در افق مبین یعنی و را از اهل افق مبین مینویسند گفت که گفتم فدای تو شوم
افق مبین چیست فرمود صحرائیست پیش روی عرش و در آن صحرا نهرها باشد

و نزد آن نهرها قدحهاست بعدد ستارهها که مؤمنان بآن قدحها از آن نهرها
میآشامند باب در بیان معنی افقی من الناس حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از
حسن بن علی بن یوسف از سیف بن عمیره از سعد بن ولید که گفت داخل
شدم با ابان بن تغلب بر حضرت امام جعفر صادق ع پس فرمود که هر آینه
اگر طعام دهم مسلمی را تا آنکه سیر شود دوستتر میدارم از اینکه اطعام کنم
افقی از مردم را پس من عرض کردم که افق چه قدر است فرمود صد هزار
باب در بیان معنی اسودین حدیث کرد ما را ابو الحسن احمد بن
محمد بن احمد بن غالب و گفت که حدیث کرد ما را ابو الفضل یعقوب بن
یوسف و گفت که حدیث کرد ما را عبدالرحمن و گفت که حدیث کرد ما را ابو ذبن
هشام و گفت که حدیث کرد ما را پدرم از معمر از یحیی بن ابی کثیر از ضمضم از
ابی هریره اینکه رسول خدا ص امر فرمود بقتل اسودین در میان نماز
معمر گفت که به یحیی گفتم که مرادش از اسودین چیست گفت مار و عقرب
باب در بیان معنی تمام النعمة حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن
نعیم سرخسی فقیه در سرخس و گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس
شامی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن مهاجر بغدادی و گفت که حدیث کرد

مارا اسمعیل بن ابراهیم وگفت که حدیث کرد مارا جریری از ابی ورد بن ثمامه
از ابی علاج از معاذ بن جبل که گفت با رسول خدا بودم که گذشت بمردی که دعا
میکرد و میگفت اللهم انی اسئلک الصبر پس رسول خدا فرمود بلا از خدا
خواستی پس عافیت را از خدا نیز طلب کن و باز بمردی گذشت که میگفت اللهم
انی اسئلک تمام النعمة پس فرمود ای فرزند آدم آیا میدانی که تمام نعمت
کدام است تمام نعمت خلاصی از آتش و دخول به بهشت است و نیز بمردی
گذشت که دعا میکرد و میگفت یا ذا الجلال والاکرام پس رسول خدا
فرمود که مستجاب شد دعای تو پس سؤال کن هر چه خواهی باب در بیان
معنی مطلوبات الناس حدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان وگفت که
حدیث کرد مارا حسن بن علی بن حسین سکری وگفت که حدیث کرد مارا محمد
ابن زکریا جوهری وگفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن عماره از پدرش
که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که مطالب مردم در این دنیای
فانی چهار چیز است اول غنا یعنی مال داشتن دوم دعه یعنی سکون و آرام
سیم قلة اهتمام چهارم عزة اما غنا پس آن در قناعت است پس کسی که طلب کند
او را در کثرت مال هرگز نمی یابد او را اما سکون و آرام پس او در خفت سنگینی
بار است پس کسی که طلب کند او را در سنگینی بار نمی یابد او را و اما قلت اهتمام

پس در قلت شغل است پس کسی که طلب کند او را با کثرت شاغل نمی یابد او را
و اما عزت پس در خدمت و اطاعت خالق است پس اگر کسی طلب کند او را در
خدمت مخلوق نخواهد یافت آنرا باب در بیان معنی قول ناقوس حدیث
کرد ما صالح بن عیسی عجلی وگفت که حدیث کرد مارا ابوبکر محمد بن علی
فقیه وگفت که حدیث کرد مارا ابو نصر صالح شعرانی وگفت که حدیث کرد
مارا سلمة بن وضاح از پدرش از ابی اسرائیل از ابی اسحق همدانی از عاصم
ابن حمزه از حارث اعور که گفت وقتی که من با حضرت امیر المؤمنین
میرفتیم بحیره ناگاه دیرانی را دیدیم که ناقوس میزد پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود ای حارث آیا میدانی که این ناقوس چه میگوید من عرض کردم
که خدا و رسول خدا و پسر عم رسول خدا بهتر میدانند فرمود که این ناقوس
مثل دنیا و خرابی و بی اعتباری او را میزند و میگوید لا اله الا الله حقاً حقاً
صدقاً صدقاً ان الدنیا قد غرتنا و شغلتنا و استهوتنا و استغوتنا
یا ابن الدنیا مهلاً مهلاً یا ابن الدنیا دقاً دقاً یا ابن الدنیا جمعاً جمعاً تفنی
الدنیا قرناً قرناً ما من یوم یمضی عنا الا اوهی منا رکناً قد ضیعنا داراً
تبقی و استوطنا داراً تفنی لسنا ندری ما فرطنا فیها الا لو قد متنا
گفت که گفتم یا امیر المؤمنین آیا نصاری میدانند که این ناقوس چه میگوید

فرمود اگر میدانستند عیسی را خدا میدانستند حارث گفت که پس من رفتم
بسوی آن دیر و گفتم بان دیرانی که ترا بحق مسیح قسم میدهم که بهمان
قسم که ناقوس را میزدی یکی غم دیگر بزن پس دیرانی شروع کرد بناقوس
زدن و من آنچه حضرت فرموده بود حرف بحرف میگفتم تا آنکه رسیدم
تا ملوقنستا پس دیرانی گفت که ترا بحق پیغمبرت قسم میدهم که کی خبر داد
ترا باینچه گفتی من گفتم که آن مردیکه دی روز همراه من بود دیرانی گفت که
آیا میان او و میان پیغمبر شما خویشی میباشد گفتم بلی و پسر عم و داماد پیغمبر
ما است بعد از آن گفت ترا به پیغمبرت قسم میدهم که آیا شنیده است آن
مرد اینها را از پیغمبر شما گفتم بلی پس مسلمان شد و بعد از آن بمن گفت
بخدا سوگند که در تورية دیده ام که آخر همه پیغمبران پیغمبری میباشد که تفسیر
میکند آنچه ناقوس میگوید **باب** در بیان معنی قول انبیا علیهم السلم
لا علم لنا وقتی که با ایشان میگویند ماذا أُجِبْتُم حدیث کرد مارا احمد بن
محمد بن عبد الرحمن مروزی قاری وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن جعفر
مقری جرجانی وگفت که حدیث کرد مارا ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد
وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن عاصم طریفی وگفت که حدیث کرد مارا ابو زید
عباس بن یزید بن حسین بن علی کحال آزاد کردهٔ زید بن علی وگفت که حدیث

کردمرا

کرد مرا ابی یزید بن حسین وگفت که حدیث کرد مرا موسی بن جعفر و فرمود
که حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای عز وجل یَوْمَ یجمع الله الرسل فیقول
ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا که ترجمه اش اینست که روزیکه جمع میکند خدای
عز وجل پیغمبران را پس میپرسد از ایشان که امتان شما چه جواب دادند شما را
وقتی که دعوت کردید ایشان را بسوی من پیغمبران میگویند که پروردگارا
نیست برای ما علمی و ما نمیدانیم آنچه تو میدانی تو بهتر میدانی که ایشان مارا
چه جواب دادند و مآل حال ایشان بکجا انجامید فرمود که میگویند لا علم لنا
لسواک یعنی پروردگارا ما علم بسوای تو نداریم همین تو را میدانیم و می
شناسیم ولیس و نیز فرمود که حضرت صادق ع فرمود القرآن کله تقریع
و باطنه تقریب مصنف کتاب میگوید که یعنی ورای آیات توبیخ و
وعید آیات رحمت و مغفرت است یعنی هر آیه وعیدی بعدش آیه رحمت
است **باب** در بیان معنی اخلاء ثلثه برای مرد مسلمان حدیث کرد
مارا محمد بن علی ماجیلویه وگفت که حدیث کرد مارا عمم محمد بن ابی القاسم
وگفت که حدیث کرد مارا هرون بن مسلم از مسعدة بن زیاد از حضرت امام
جعفر صادق ع از پدرش از پدرانش وگفت که علی بن ابی طالب فرمود که بدرستی
که برای مرد مسلمان سه دوست است یک دوست باو میگوید که من در حیات

ومات تو همراه توام و هرگز از تو جدا نمیشوم و او عمل اوست و دیگری میگوید
که من با توام تا وقتی که بمیری و آن مال اوست دوست دیگری میگوید که من با تو
میباشم تا لب قبر بعد از آن مفارقت میکنم از تو و آن پسر اوست **باب** در بیان
معنی قرینی که دفن کرده میشود با انسان و حال آنکه او زنده است و انسان
مرده حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن عبد الله بن سعید عسکری و گفت
که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن بن درید و گفت که خبر داد ما را ابو حاتم
از محمد بن عبید الله از پدرش و خبر داد ما را عبد الله بن شبیب بصری و گفت
که حدیث کرد ما را زکریا بن یحیی منقری و گفت که حدیث کرد ما را علا بن فضیل
از پدرش از جدش که گفت که گفت قیس بن عاصم که من با جماعتی از بنی تمیم
رفتیم بخدمت رسول خدا پس داخل شدم من بر آن حضرت و حال آنکه صلصال بن
دلهمش در خدمت آنحضرت بود پس من عرض کردم و گفتم یا رسول الله
موعظه کن ما را که منتفع شویم بآن زیرا که ما قومی هستیم که همیشه در صحراها
و بیابانها میباشیم و کم بشهر و آبادی میآئیم پس موعظه کن ما را موعظه
که مختصر و نافع باشد پس رسول خدا فرمود ای قیس بدرستی که
با عزت ذلت است و با حیات مرگ است و با دنیا آخرت است و بدرستی
که برای هر چیزی حسابی هست و بر هر چیزی رقیبی هست و برای هر عملی

نیکی

نیکی ثوابی میباشد و برای هر معصیتی عقابی هست و برای هر اجلی کتابی است
و بدرستی که لابد است برای تو ای قیس از قرینی که دفن کرده شود با تو و آن
قرین زنده است و دفن کرده میشوی تو با او و حال آنکه تو مرده پس اگر آن
قرین کریم است اکرام میکند ترا و اگر لئیم است ترا بمهلکه میاندازد
و محشور نمیشود مگر با تو و مبعوث نمیشوی تو مگر با او و سؤال کرده
نمیشوی تو مگر از او پس مگردان قرین خود را مگر صالح زیرا که اگر
صالح باشد تو انس میگیری با او و اگر فاسد و تباه باشد وحشت میکنی
از او و آن قرین عمل تو است پس قیس گفت یا رسول الله دوست میدارم
که مضامین این کلام در ابیاتی چند باشد که باعث افتخار ما شود و فخر
کنیم بآنها بر هر کسی که ملاقات میکند با ما و ذخیره نمائیم آنها را پس رسول
خدا امر فرمود که حسان را بیاورند که آن کلامها را نظم نماید قیس گفت که
پس من بفکر این رفتم که ببینم که شعری هست و بنظرم خواهد آمد که مضامین
آن شبیه باشد باین موعظه که رسول خدا فرمود پس دیدم که ابیاتی چند
بنظرم آمد که مضامین آنها موافق بود با آنچه رسول خدا فرمود پس عرض
کردم و گفتم یا رسول الله ابیاتی چند موافق آنچه تو فرمودی بخاطر من
آمده هرگاه مرخص میفرمائی عرض کنم پس رسول خدا فرمود بگو پس عرض کردم

وگفتم بیت نخبر قبرنا من فعالك انما ٭ قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل ٭
ولا بد بعد الموت من ان نعده ٭ لیوم ینادی المرء فیه فیقبل ٭ فان کنت
مشغولا بشیء فلا تکن ٭ بغیر الذی یرضی به الله تشغل ٭ فلا یصحب الا
نسان من بعد موته ٭ ومن قبله الا الذی کان یعمل ٭ الا انما الانسان
ضیف لاهله ٭ یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل باب در بیان معنی عقول
زنان وجمال مردان حدیث کرد ما را احمد بن عمر بن محمد بن مسلم بن براء
جعابی حافظ بغدادی وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد الله ثقفی
وگفت که حدیث کرد ما را عیسی بن محمد کاتب وگفت که حدیث کرد ما را مدائنی
از غیاث بن ابراهیم از جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلم گفت
که علی بن ابی طالب ع فرمود که عقول زنان در حسن وجمال ایشانست وجمال
مردان در عقول وادراک ایشانست باب در بیان معنی قول سلمان رضی
که رسول خدا ص فرمود که کدام یک از شما ها صائم الدهر میباشید یعنی همیشه
روزه میدارد وکدام یک شبها را تا صبح احیا میکنند وکدام یک هر روز قرآنرا
ختم میکنند ودر هر یک از آنها سلمان گفت من یا رسول الله حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن یحیی عطار وگفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن محمد بن
عیسی از نوح بن شعیب عقرقوفی از شعیب از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت

امام جعفر

امام جعفر صادق ع که حدیث کرد از پدرش از پدرانش علیهم السلم وگفت
که روزی رسول خدا ص با اصحاب خود فرمود که کدام یک از شما صایم الدهر
است وهمیشه روزه میباشد پس سلمان گفت من یا رسول الله باز رسول
خدا ص فرمود که کدام یک از شماها در هر شب تمام آن شب را احیا میدارد
باز سلمان گفت من یا رسول الله باز رسول خدا ص فرمود که کدام یک از
شماها هر روز قرآنرا ختم مینماید باز سلمان گفت من یا رسول الله پس یکی
از اصحاب جناب رسالت ماب بغضب رفت وگفت یا رسول الله سلمان
مردیست از اهل فارس میخواهد فخر کند بر ما فرمودی که کدام یک صائم
الدهر میباشید او گفت من وحال آنکه ما می بینیم که او در اکثر ایام و بیشتر
روزها چیز میخورد فرمودی کدام یک هر شب را احیا میدارد باز او
گفت من وحال آنکه او در بیشتر شبها خوابست فرمودی که کدام یک هر روز
قرآنرا ختم میکند باز او گفت من وحال آنکه ما می بینیم او را در اکثر ایام
که ساکت است ومطلق قرائت نمیکند قرآنرا پس رسول خدا ص با آنشخص
فرمود ساکت باش ای فلان تو کجا ولقمان حکیم کجا از خود سلمان بپرس
جواب تو خواهد داد پس آمد نزد سلمان گفت که ای عبد الله آیا نیستی
که گمان کردی که صایم الدهری وهمیشه روزه میباشی سلمان گفت بلی

آمد و گفت که من مکرر روز بسیاری از روزها دیده ام که چیزی نمیخوری سلمان
گفت تو غلط فهمیدی من در هر ماه سه روز روزه میشوم و خدای عزّ و جلّ
فرموده است که هر کس عمل نیکی بکند ثواب ده مقابل آن عمل برای او میباشد
و وصل میکنم روزهٔ شعبان را برمضان پس صائم الدهر میباشم و اینکه
گفتم صائم الدهر میباشم مرادم این بود نه آنچه تو فهمیدی پس آمد گفت
که آیا تو نگفتی که تمام شبها را احیا میداری سلمان گفت بلی آمد گفت که
تو در بیشتر شبها در خوابی چگونه تمام شبها را احیا میداری سلمان گفت بد
فهمیدی و لکن من از رسول خدا ص شنیده ام که فرمود که هر کس که شب را
با طهارة یعنی با وضو صبح کند پس گویا تمام آن شب را احیا نموده و من
بیتوته میکنم با وضو پس آمد گفت که آیا تو نمیگفتی که گمان کردی که هر روز
قرآن را ختم میکنی گفت بلی آمد گفت که من تو را در اکثر روزها ساکت
میبینم سلمان گفت که چنین نیست که تو فهمیدهٔ و لکن من از رسول خدا ص
شنیدم که روزی بعلی بن ابی طالب ع فرمود که یا ابا الحسن مثل تو در امت
من مثل قل هو الله احد است پس هر کسی که یکمرتبه آن را قرائت نماید پس ثلث
قرآن را قرائت کرده است و کسی که دو مرتبه بخواند آن را پس دو ثلث قرآن را خوانده
است و کسی که سه مرتبه بخواند آن را پس ختم کرده است قرآن را پس کسی که بزبان



ترا دوست دارد ثلث ایمان او کامل شده و کسی که دوست دارد ترا بدل
و زبان پس دو ثلث ایمان او کامل شده است و کسی که دوست دارد ترا بدل
و زبان و یاری کند ترا پس کامل گردانیده است ایمان خود را و قسم بآن
خداوندی که مبعوث گردانیده است مرا بحق که اگر اهل زمین دوست میداشتند
ترا مثل دوست داشتن اهل آسمان تو را عذاب کرده نمیشد احدی بآتش
و من در هر روز سه مرتبه قل هو الله احد را میخوانم پس برخواست آمد
در حالتیکه گویا مثل سنگی بود که از شدت غیظ سنگی را بلند کرده
باشد **باب** در بیان معنی بقعه منتقمه حدیث کرد ما را حسین بن ابرهیم بن
ناتانه و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از جعفر بن سلمه
اهوازی از ابراهیم بن محمد ثقفی و گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن
علی بن معلی اسدی و گفت که خبر داده شدم از حضرت امام جعفر صادق ع
اینکه فرمود که بدرستی که برای خدای عزّ و جلّ بقعهای چند است که آنها را
منتقمه میگویند پس هرگاه عطا کند خدا باحدی مالی که بیرون نکند حق
خدا را از آن پس مسلط میگرداند خدا او را بر بقعه از آن بقعها پس تلف
میکند آن مال را در آن زمین و همه را صرف اخراجات آن زمین مینماید
پس آن بقعه را میگذارد و میمیرد **باب** در بیان معنی قول صالح و عمل

صالح حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد مارا
علی بن حسین سعدآبادی و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن ابی عبدالله
برقی از پدرش از محمد بن زیاد از ابان و غیر او از حضرت امام جعفر صادق
که فرمود که هر کسی که ختم نماید روزه اش را بقول صالح و عمل صالح قبول میکند
خدای عز و جل از او روزهٔ او را پس گفته شد یا ابن رسول الله چیست آن
قول صالح فرمود شهادت بلا اله الا الله یعنی گواهی دادن بوحدانیت
و یگانگی خدای عز و جل و عمل صالح بیرون کردن فطره است **باب**
در بیان معنی آنچیزیست که روایت شده است که کسی که دوست دارد لقاء
خدا را دوست میدارد خدای تعالی لقاء او را و هر کس دشمن دارد لقاء
خدا را دشمن میدارد خدای عز و جل لقاء او را حدیث کرد مارا محمد بن الحسن بن
احمد بن الولید و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن الحسن الصفار از عباس
ابن معروف عن علی بن مهزیار از قاسم بن محمد بن عبدالصمد بن بشیر
از بعضی اصحاب خود از ابی عبدالله امام جعفر صادق ع که او گفت که
عرض کردم خدمت آنحضرت که اصلاح کند خدا تو را آیا کسی که دوست دارد
لقاء خدا را دوست میدارد خدا لقاء او را و هر کس دشمن دارد لقاء خدا را
خدا نیز دشمن میدارد لقاء او را فرمود بلی پس عرض کردم که بخدا قسم که ما بدستی

که ما هر اینه

که ما هر اینه مکروه میداریم مردن را پس فرمود که مراد این نیست که تو فهمیدی
بلکه مراد از محبت و دوست داشتن لقاء خدای عز و جل و کراهت
داشتن آن حصول آنست در وقت معاینه موت و مشاهده نمودن ملک
موت زیرا که در آنوقت می بیند مؤمن و مینمایند باو چیزهائی را که
دوست میدارد آنها را پس میل میکند بآنها و در آنوقت نزد او چیزی
محبوب تر از آنها و رفتن بسوی آنها نیست پس خدا دوست میدارد
لقاء او را و او نیز دوست میدارد لقاء خدا را یعنی لقاء نعمتها و کرامتها
او را و همچنین کافر در وقت احتضار مینمایند باو منزل و ماوای او را
پس نیست در آنوقت چیزی مبغوض تر و ناخوشتر بسوی او از لقاء
خدا یعنی لقاء عذاب و عقاب خدا و خدای عز و جل نیز مکروه میدارد
لقاء او را و بهمین سند مروی است از علی بن مهزیار از فضالة بن
ایوب از معاویة بن وهب از یحیی بن سابور که گفت شنیدم از حضرت
ابی عبدالله ع در باب میت که در وقت مردن اشک از چشمهایش می
ریزد فرمود که این در وقتی است که رسول خدا را ص می بیند و می بیند
چیزی را که موجب مسرت و شادی اوست پس فرمود که آیا ندیده که
هرگاه شخصی ببیند چیزی را که بیاید آنرا دوست میدارد و شاد شود

می‌خندد و اشک از چشمش می‌ریزد **باب** در بیان معنی اینکه روایت شده است
که نماز حجزه خدای عز و جل است در زمین حدیث کرد مرا محمد بن علی ماجیلویه
از عمش محمد بن ابو القاسم از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن سنان از مفضل
ابن عمر از یونس بن ظبیان که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که
بدانکه بدرستی که نماز حجزه خدای عز و جل است در زمین یعنی بمنزله شمشیری است
که خداوند عالمیان فرستاده است او را بسوی بندگان که نهی کند و منع نماید
ایشان را از گناهان پس هر کس دوست میدارد که بداند آنچیزهائی را
که دریافته است از منفعتهای نمازش یعنی میخواهد که بداند که چه نفع از
نمازش باو رسیده پس نظر کند و به بیند پس اگر چنانچه نماز او باز داشته
است او را از معاصی پس بقدر همان معاصی که ترک کرده است آنها را و منع
کرده است نماز او را از آنها دریافته است منفعت نماز خود را و هر کس که
دوست میدارد که بداند که چه چیز برای اوست نزد خدا پس باید بداند که چه
چیز برای خداست نزد او یعنی هر کس هر چه کاشته است میدرود **بیت** دهقان
سالخورده چه خوش گفت با پسر ٭ کای نور چشم من بجز از کشته ندروی ٭
و هر کسی که در خلوت میخواهد مرتکب عملی شود پس باید اول نظر کند در آن عمل
پس هر گاه حسن است و رضای خدا در آن است بکند و هر گاه قبیح است و خدای



نهی کرده است از آن پس ترک کند آنرا و از آن اجتناب نماید پس بدرستی که
خدای عز و جل اولی و سزاوارتر است بوفا کردن بوعده با زیادتی پس کسی
که وفا میکند بعهد او و اطاعت میکند او را البته او نیز بعهد خود وفا می
کند و مزد طاعت بان میدهد ده مقابل زیادتی و هر کسی که در پنهان
گناهی میکند پس باید عمل نیکی نیز در پنهان بکند و کسی که در آشکار
معصیتی کند باید عمل خیری نیز در آشکار بکند **باب** در بیان معنی
حافن و حاقب و حازق حدیث کرد مرا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد مارا سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از یحیی بن مبارک
از عبد الله جبله از اسحق بن عمار که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر
صادق ع که میفرمود نیست نمازی برای حافن و نه برای حاقب و نه برای
حازق و حاقن آنکسی است که بولش سخت زور آورده باشد و حاقب
آنکسی است که غایط زور آورده باشد و حازق آنکسی است که موزه اش
برپایش بسیار تنگ باشد **باب** در بیان معنی مجنون حدیث کرد
مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی و گفت که حدیث کرد مارا عبد
العزیز بن یحیی بصری جلودی در بصره و گفت که خبر داد مارا ابو عبد الله
محمد بن زکریا جوهری و گفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمد بن عماره

از پدرش از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود شنیدم از
جابر بن عبد الله انصاری که میگفت رسول خدا ص گذشت بمردی مجنون در وقتی
که مردم جمع شده بودند دور او و نظر میکردند بسوی او پس فرمود که برای چه
چیز اجتماع کرده اند این جماعت پس کسی گفت که مردی دیوانه شده است باین
جهة مردم دور او جمع شده اند پس رسول خدا ص نظر کرد بسوی آن مجنون پس فرمود
که این مرد مجنون نیست آیا میخواهید خبر دهم شما را بان کسی که در حقیقه
مجنون است عرض کردند که بلی یا رسول الله فرمود مجنون حقیقی آن
کسی است که در وقت راه رفتن تبختر دارد و نگاه میکند به دو جانب خود
و دو پهلوی خود را با دو بازوی خود می جنباند این است مجنون این است
مبتلا و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود مجنون
آنکسی است که هر چیزیکه از او سؤال میکنند جواب میگوید و اصلاً تأمل
نمیکند **باب** در بیان معنی حمیه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد از ابراهیم بن اسحق
از عبد الله بن احمد از اسمعیل از حضرت امام رضا ع که فرمود که نیست حمیه
یعنی پرهیز فرمودن از ماکول و مشروب ترک آن بالمره بلکه حمیه عبارتست
از تقلیل اکل و شرب یعنی کم خوردن و کم آشامیدن یعنی باید شخص در اکل

و شرب

و شرب طریقه اعتدال را مرعی دارد و از حد افراط و تفریط احتراز نماید **باب**
در بیان معنی دبقا حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یحیی عطار از احمد بن محمد از ابراهیم بن اسحق از عبد الله بن احمد از علی
ابن جعفر بن زبیر از جعفر بن اسمعیل از مردی از حضرت امام جعفر صادق
که گفت که سؤال کردم از آنحضرت که مریض چند روز باید پرهیز کند
فرمود دبقا پس من ندانستم که دبقا چند روز است پرسیدم از آنحضرت
که دبقا چند روز است فرمود ده روز و در حدیث دیگر مرویست
که یازده روز است و دبقا نام صبح است بزبان رومی و قصد کرده است
حضرت از آن یازده روز را **باب** در بیان معنی خائف حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
ابی عبد الله از علی بن محمد قاسانی از آنکسی که نام برد او را از عبد الله
ابن قاسم جعفی از حضرت امام جعفر صادق ع و گفت که شنیدم از آنحضرت
که میفرمود خائف یعنی خوفناک کسی است که از شدت خوف و ترس زبانی
که تکلم کند بیان و سخن گوید ندارد **باب** در بیان معنی کفو حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث
کرد ما را ابراهیم بن هاشم از اسمعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن

که گفت که حدیث کردند مرا جماعتی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق ع که
فرمود که کفو این است که شخص عفیف باشد و بقدر کفاف از امر چیزی داشته
باشد **باب** در بیان معنی مسلم و مؤمن و مهاجر و عربی و مولی از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود که مسلمان کسی است که مردم از دست
و زبان او در امان باشند و مؤمن کسی است که مردم او را بر جان و مال
خود امین دانند و در حدیث دیگر مرویست که مؤمن کسی است که همسایه
او از شرش ایمن باشد و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود
که هر که در اسلام متولد شود او عربی است و کسی که داخل اسلام شود
بعد از بزرگی او مهاجر است که هجرت کرده است از کفر بسوی اسلام
و کسی که اسیر کرده شود و آزاد کرده شود پس او مولی است و مولای قوم
از نفسهای آن قوم است یعنی خلقت او از بقیه طینت ایشان یا از سنخ
خلقت ایشانست **باب** در بیان معنی عقل حدیث کرد ما را [illegible]
که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن
عبد الجبار از بعض اصحاب ما و رسانید سند را بحضرت ابی عبد الله که
راوی گفت که خدمت آنحضرت عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله عقل چه
چیز است فرمود که عقل آنچیزیست یعنی جوهریست که دانسته میشود بآن معارف

الکهیه

الهیه و احکام شرعیه و اخلاق حسنه نفسانیه بآن و عبادت کرده میشود خدا
باو و تحصیل میشود بهشت باو و بالجمله عقل آن قوه ایست که باو حاصل میشود علم
و عمل و باو منتظم میگردد عبادت خداوند عالمیان و کسب جنان پس گفتم که
یا ابن رسول الله هرگاه عقل اینست و خاصیت او این پس چیزی که در معاویه
بود که امور دنیویه خود را بآن منتظم مینمود و تدبیرات چند میکرد که عقل
در آن حیران بود و مردم آنرا عقل مینامیدند چه چیز بود فرمود آنچه در
معاویه علیه اللعنه بود عقل نبود بلکه آن شیطنت و ملعنت بود یعنی قوه بود
ظلمانی خسیس الذات مکدر الجوهر که موجب اکتساب شرور و منافع دنیویه
بود و در ظاهر شبیه بود بعقل ولکن در حقیقت عقل نبود و مردم نظر بآنکه
بصیرت نداشتند و میان نور و ظلمت و حق و باطل و آب و سراب فرق
نکرده بودند و نمیکردند و شنیده بودند که برای انسان عقلی میباشد که
مبدأ فطانت و زیرکیست اسم عقل را بر او اطلاق کردند و معاویه را از
جمله عقلا شمردند و اما اهل فضل و کمال که بصیرت دارند میدانند که میان
این دو قوه تباین است هم در ذات و هم در صفات زیرا که یکی نور است و
دیگری ظلمت یکی قرب خدا و رضای او را میجوید و آن دیگری قرب شیطان
و دخول در دوزخ را طالب است یکی لذت روحانی را طالب است و دیگری

لذت جسمانی را راغب از حضرت امام حسن ع پرسیدند که عقل چه چیز است
فرمود غصه خوردن و صبر کردن تا فرصت یافتن **باب** در بیان معنی
اتقوا الله حق تقاته یعنی بپرهیزید از خدا حق پرهیز حدیث کرد ما را محمد بن
حسن صفار از احمد بن محمد از پدرش از نضر از ابی الحسن از ابی بصیر که گفت
سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع از معنی قول خدای عز و جل اتقوا الله
حق تقاته فرمود حق تقوی و پرهیزکاری اینست که اطاعت کنی او را و اصلا
معصیتش نکنی و همیشه در یاد او باشی و دقیقه او را فراموش نکنی و شکر
کنی او را و مطلقا کفران نعمت او نکنی **باب** در بیان معنی عبادت حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
محمد از پدرش از آنکسی که نام برد او را از خیثمة بن عبد الرحمن جعفی که گفت
سؤال کرد عیسی بن عبد الله قمی از حضرت ابی عبد الله ع در وقتی که من نیز
حاضر بودم پس گفت که یا ابن رسول الله عبادت چیست و بندگی خدا چگونه
است فرمود عبادت حسن نیت و نیکو کردن قصد طاعت و فرمان برداری
حضرت احدیت است بآن وجهی که اطاعت کرده میشود خدا بآن وجه یعنی خلوص
نیت و خالص گردانیدن عبادتست برای او بآنکه او را عبادت کنی و غیر
او را اصلا منظور نظر نداشته باشی **باب** در بیان معنی سائبه حدیث

کرد ما را

کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر
حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از خالد بن جریر از ابی الربیع
شامی که گفت سؤال کرده شد حضرت ابی عبد الله ع از معنی سائبه پس فرمود
که شخصی آزاد میکند غلامش را و میگوید که هر جا میخواهی برو نه میراث تو را
میخواهم و نه ضامن جنایت تو میباشم تو را آزاد کردم و دو گواه بر این
مطلب میگیرد در آنوقت آن غلام را سائبه میگویند **باب** در بیان
معنی کبر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن علی کوفی از علی بن نعمان از
عبد الله بن طلحه از حضرت ابی عبد الله ع که گفت که رسول خدا ص فرمود که
به بهشت نمیرود بنده که بقدر حبه از خردلی در دلش کبر باشد و داخل
دوزخ نمیشود بنده که در دلش بقدر حبه از خردل ایمان باشد من عرض
کردم که فدای تو شوم شخصی جامه نو میپوشد یا آنکه سوار چهارپا میشود
پس شاید که شناخته شود از او تکبر و بخیال کسی یا خودش برسد که کبر دارد
حضرت فرمود این تکبر نیست کبر انکار کردن حق است و ایمان اقرار و اعتراف
نمودن بآن و نیز از حضرت امام محمد باقر ع یا امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمودند داخل بهشت نمیشود کسی که در دلش بقدر حبه از خردلی

کبر باشد راوی گفت که گفتم اتفاق میافتد که ما جامهٔ خوب بپوشیم پس
داخل میشود در قلب ما عجب فرمود این مبانهٔ اوست و خدا و انشاء الله
باکی نیست تو نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود که رسول
خدا ص فرمود ان اعظم الکبر غمص الخلق وسفه الحق یعنی عظیم ترین اقسام
تکبر آنست که حقیر شمارد خلق را و طعن زند بر ایشان و اینکه خود سفیه
باشد و جاهل باشد بحق راوی گفت که عرض کردم که مراد از غمص خلق و سفه
حق چیست فرمود مراد اینست که حق را نداند و نشناسد و طعن زند بر اهل
حق حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عمش محمد بن ابی القاسم از
محمد بن علی کوفی از ابن بقاح از سیف بن عمیره از عبد الملک از حضرت
ابی عبد الله ع که فرمود که هر که داخل مکه شود در حالتی که بری باشد از کبر
گناهان او آمرزیده است پرسیدم گفتم که کبر چه چیز است فرمود کبر عبارت است
از غمص خلق و سفه حق یعنی طعن زدن بر خلق و جاهل بودن بحق مترجم
گوید که شاید که مراد از حق ولایت امیر المؤمنین باشد تامل مصنف کتاب
میگوید که خلیل بن احمد در کتاب خود گفته است که میگویند فلان غمص الناس
و غمص النعمة یعنی حقیر میشمارد مردم را و در اداء حقوق ایشان سهل انگاری
مینماید و همچنین نعمت خدا را حقیر میشمارد و چیزی بهاء آن نمیداند و فلان

مغموص

مغموص علیه فی دینه یعنی طعن زده شده است بر او در دینش و فلان غمص
النعمة والعافیة یعنی شکر نعمت را بجا نیاورد و کفران کرد آنرا **باب**
در بیان معنی تزکیه که خدای عز و جل نهی فرموده است از آن حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب
ابن یزید از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج که گفت سؤال کردم از
حضرت ابی عبد الله ع از معنی قول خدای عز و جل فلا تزکوا انفسکم
هو اعلم بمن اتقی که ترجمه اش این است که پس تزکیه مکنید و خوب شمارید
نفسهای خود را زیرا که بنده شناس خدا است او بهتر میشناسد بنده را
که متقی و پرهیزکار است و میل نکند که فرمان بردار است و کی گناهکار
و گفتم که مراد از تزکیه چیست فرمود مراد اینست که شخص بگوید که دیشب
نماز کردم و دی روز روزه شدم و امثال اینها بعد از آن فرمود که بدرستی
که جماعتی بودند که چون صبح میکردند میگفتند که ما دیشب نماز کردیم
و دیروز روزه شدیم و لیکن علی بن ابی طالب ع میفرمود که من شبها
و روزها خواب میکنم و اگر چنانچه میان شب و روز زمانی می یافتم
باز در آن زمان خواب میکردم **باب** در بیان معنی عجب است یعنی
خود پسندی که عمل را فاسد و تباه میکند حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن

احمد بن ولید وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار از محمد بن
حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط از احمد بن عمر از علی بن سوید
مدنی از حضرت امام موسی ع وگفت که سؤال کردم از آنحضرت از معنی
عجبی که فاسد میکند عمل را پس فرمود که برای عجب درجات و مراتبی
چند است از جمله آنها این است که شیطان افعال زشت و اعمال ناشایست
شخص را در نظرش زینت میدهد پس می بیند آنها را حسن و نیک
وخیال میکند که آنچه میکند خوب است و رضاء خدا در آن است دیگران
میکند که بندگی خدا را نیکو میکند و از خودش راضی است و از جمله آنها
اینست که شخص ایمان میآورد به پروردگار خود پس منت می نهد بر او که
ایمان آورده است باو وحال آنکه برای خدا است که توفیق ایمان و طاعت باو
مرحمت فرموده و نیز از حضرت ابی عبد الله مرویست که فرمود که انکسی که
خود را از همه کس بهتر میداند و هیچ کس را هیچ چیز نمیداند و قائل نیست
که احدی افضل است از او پس او است صاحب عجب و خودپسندی و خود
بینی باب در بیان معنی حسد حدیث کرد مارا احمد بن حسن بن احمد بن
ولید وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف
از سعدان بن مسلم از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله ع که کسی سؤال کرد

از آنحضرت

از آنحضرت از معنی حسد پس فرمود که حسد گوشت و خونی است که دوران میکند
در میان مردم تا وقتی که بما میرسد مایوس میشود و آن شیطان است باب
در بیان معنی فقر حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا
سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از بعضی اصحاب ما از سعد بن طریف
از اصبغ بن نباته از حارث بن اعور که گفت حضرت امام حسن ع از حضرت
امیر المؤمنین ع پرسید که فقر چه چیز است فرمود که فقر حریص بودن در
جمع مال دنیا است و شدت رغبت و میل بآن باب در بیان معنی بخل
و شح حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از فضیل بن
عیاض که گفت که حضرت ابی عبد الله ع فرمود که آیا میدانی که کیست شحیح پس
من عرض کردم که شحیح بخیل است آنحضرت فرمود که شحیح شدید تر است از بخیل
یعنی بخلش از بخیل زیادتر است بدرستی که بخیل بخل میکند بمال خودش
و شحیح بخل میکند بمال خودش و بمال مردم حتی اینکه هر چه می بیند که مردم دارند
تمنی میکند که برای او باشد و میگوید که فلان چیزی که فلانکس دارد کاش
من داشتم و در بند حلال بودن و حرام بودنش نیست و قانع نیست بآنچه
خدا باو داده است حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا

احمد بن ادریس از احمد بن محمد از پدرش از نضر بن سوید از عبد الله علی
ارجانی از عبد الاعلی بن اعین از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود بدرستی
که بخیل آنکسی است که کسب میکند مال را از ممر حلال و صرف میکند آنرا در غیر
موضعش یعنی از ممر حرام تحصیل میکند و بممر حرام صرف میکند حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن
صفار از احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از حریز از زراره که گفت
شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود شحیح آنکسی است که منع میکند
حق خدا را یعنی خمس مالش و زکوة مالش را نمیدهد و انفاق میکند در غیر حق
خدا و بهمین سند از احمد بن محمد از پدرش از ابی ابراهیم از موسی بن بکر
از احمد بن سلیمان از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که فرمود بخیل
کسی است که بخل کند بآنچه خدای عز و جل بر او واجب کرده است حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن
فضال از معاویة بن وهب از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود بخیل کسی است
که بخل کند بسلام و نیز از حضرت امام زین العابدین از پدرش از جدش
رسول خدا ص مرویست که فرمود بخیل حقیقی کسی است که نام مرا بشنود و
صلوات بر من نفرستد **باب** در بیان معنی سوء الحساب حدیث کرد ما را



پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از
محمد بن یحیی از حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت بمردی
فرمود که ای فلان چیست برای تو و برادرت و با هم چه گفتگو دارید آن
مرد عرض کرد که فدای تو شوم حقی بر او دارم و مالی از من نزد او بسیار شد
میخواهم بگیرم میگویم بده تمام حق را پس آنحضرت فرمود که ای فلان خبر ده مرا
از قول خدای عز و جل و یخافون سوء الحساب که ترجمه اش اینست که
میترسند از بدی حساب بگو ببینم که مراد از این بدی حسابی که مردم
از آن خوف دارند چیست آیا چنین میدانی که مردم میترسند که خدای
عز و جل در محاسبه ایشان جور کند یا ظلم نماید بر ایشان نه چنین است
زیرا که خدای تعالی عادل است و اصلا ظلم و جور نمیکند و لکن میترسند که در
محاسبه دقت کند با ایشان و بدقت محاسبه کند یعنی از هیچ چیز نگذرد
پس هرگاه تو میخواهی که روز قیامت در محاسبه با تو دقت نکنند تو هم در
محاسبه خود با مردم دقت مکن و تنگ مگیر بر ایشان تا بر تو تنگ نگیرند
آسمان سخت گیرد بر مردمان سخت گیر **باب** در بیان معنی سفر حدیث
کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را حمیری از احمد بن ابی عبد الله از
بعضی اصحاب ما بچند واسطه از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از

حارث اعور همدانی که گفت که حضرت امیر المؤمنین ع بحضرت امام حسن فرمود

که ای فرزند من چیست سفه پس حضرت امام حسن فرمود که سفه متابعت کردن

و پیروی کردن بی عقلان و پست فطرتان و مصاحبت گمراهان و گمراه

کنندگان است باب در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود نعم

العبد الحجامة یعنی خوب عادت است حجامت کردن حدیث کرد ما را محمد بن

حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار

از احمد بن ابی عبد الله بسندی که رسانیده آن را تا برسول خدا ص که رسول

خدا ص فرمود نعم العبد الحجامة یعنی خوب عادت است حجامت کردن

که چشم را جلا میدهد و مرض را دفع میکند باب در بیان معنی حجامت

نافعه و مغیثه و منقذه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود

که رسول خدا ص در سر مبارک و میان دو کتف یعنی شانه و پشت مبارک کش

سه مرتبه حجامت فرمود یکی را نافعه نام کرد و دیگری را مغیثه و سیمی را

منقذه و بهمین سند از احمد بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق ع مروی است

که فرمود که حجامت در سر در آن موضعی است که بلند تر است تا طرف بینی

و رسول خدا ص آن را منقذه می نامید و در حدیث دیگر وارد شده که رسول خدا

سر انور را حجامت و آن را مغیثه و منقذه مینامید باب در بیان معنی

احداث

احداث در وضو یعنی واقع ساختن حدث در وضو حدیث کرد ما را پدرم

رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن

عیسی از حسن بن سعید از عثمان بن عیسی از منصور بن حازم از ابراهیم بن

معرض که گفت خدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض کردم که اهل کوفه نقل میکنند

از علی بن ابی طالب ع که آنحضرت در کوفه بود پس بول کرد تا آنکه بولش

کف کرد بعد از آن وضو ساخت پس مسح کرد بر نعلین خود پس فرمود که

این وضو وضوی کسی است که احداث نکرده است حدث را پس آنحضرت

فرمود که بلی چنین کرد علی بن ابی طالب ابراهیم گفت که پس گفتم یا بن

رسول الله کدام حدث از بول احدث تر است فرمود که چنین نیست که

تو فهمیده بلکه مراد جدم این بوده که شخصی باید بر وضوی وضو بسازد

که از حد و اندازه وضو بیرون نرود باین معنی که میان غسل اعضا

زمان معتد به فاصله نباشد باب در بیان معنی قول حضرت امام

زین العابدین ع که فرمود ویل لمن غلبت آحاده اعشاره یعنی وای

بر کسی که غالب شود احاد او بر اعشار او یعنی یکیهای بر ده تاهای او

حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن

یزید از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق ع که

فرمود که علی بن الحسین ع میفرمود ویل لمن غلبت آحاده اعشاره پس من
عرض کردم که این چگونه میشود و مراد آنحضرت ازین عبارت چه بوده
فرمود آیا نشنیدهٔ که خدای عز و جل میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها یعنی کسی که یک حسنه ازو صادر شود
و یک عمل نیکی بکند پس برای اوست ثواب ده مقابل آن و کسی که یک معصیت
ازو صادر شود پس جزا داده نمیشود مگر مثل آن و مقابل همان یک عمل پس
هرگاه کسی یک عمل حسن بکند در نامهٔ عملش ده تا نوشته میشود و هرگاه
یک گناه بکند در نامهٔ عملش همان یک گناه را می نویسند پس پناه میبریم
بخدا از کسی که در یک روز ده گناه میکند و یک عمل خوب نمیکند پس غالب
میشود حسنات او بر سیئات او **باب** در بیان معنی صاع و مد و فرق
میان یک صاع از آب و یک مد از آن و میان یک صاع از طعام و یک مد
از آن حدیث کرد ما را پدرم ره و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از
محمد بن احمد از علی بن محمد از مروزی از سلیمن بن حفص مروزی که گفت
حضرت امام رضا ع فرمود که آب غسل یعنی آنچه بان آب شخص غسل میکند
یک صاع است یعنی باید بقدر یکصاع باشد و آب وضو بقدر یک مد
و صاع رسول خدا ص بقدر پنج مد است و مد دویست و هشتاد درهم است

مقدار

مقدار شش دانگ است و هر دانگی شش حبه است و هر حبه مقدار دو دانه
جو است از جوهای متوسط نه بسیار کوچک و نه بسیار بزرگ و بهمین اسناد
از محمد بن احمد از جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی مرویست که گفت نوشتم
بحضرت امام رضا ع که یا ابن رسول الله فدای تو شوم بدرستی که اصحاب
ما اختلاف کرده اند در باب صاع بعضی میگویند که زکوة فطره را بصاع
مدینه باید داد و بعضی میگویند که بصاع عراق باید داد شما چه میفرمایید
پس آنحضرت بمن نوشت که صاع شش رطل مدنی است و نه رطل عراقی
است و در حقیقت هر دو صاع یکی است و فرمود که بحسب وزن هزار و یکصد
و هفتاد درهم است **باب** در بیان معنی نامصه و متنمصه و واشره
و موتشره و واصله و مستوصله و واشمه و مستوشمه حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن هیثم عجلی و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن زکریا قطان و گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن عبدالله بن حبیب و گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن
بهلول از پدرش از علی بن غراب و گفت که حدیث کرد ما را بهترین جعفرها
جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین
ابن علی از پدرش علی بن ابی طالب ع که گفت که لعنت کرد رسول خدا ص نامصه
و متنمصه و واشره و موتشره و واصله و مستوصله و واشمه و مستوشمه را علی بن

غراب گفت که نامصه زنی است که منقاش یا ابریشم موی را از روی میکند
ومتنمصه زنی است که موی روی او را میکنند و واشره زنی است که تیز میکند
دندانهای زنان را و در میکردانند آنها را از یکدیگر و موتشره زنی است که
با او این عمل میشود و واصله زنی است که وصل میکند موی زنی را بموی
زنی دیگر و مستوصله آن زنی است که خواهش این عمل میکند و واشمه زنی است
که تیغ یا سوزنی فرو میبرد در عضوی از اعضای زنی پس میریزد سرمه
یا نوره را در آن موضع پس سبز میشود آن موضع و اثر سبزی باقی میماند
در آن و مستوشمه زنی است که با او این عمل میشود **باب** در بیان معنی
دیگر برای واصله و مستوصله حدیث کرد مارا حسین بن ابراهیم بن احمد بن
هشام وگفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن
ابی عمیر از ابراهیم بن زیاد کرخی که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع
که میفرمود که لعنت کرد رسول خدا ص واصله و مستوصله یعنی زنان زانیه را و زنی
که میکشاند زنان را بسوی زنا **باب** در بیان معنی اطابه کلام یعنی نیکو
گردانیدن کلام و اطعام طعام یعنی طعام دادن بمردمان و افشاء سلام یعنی
فاش کردانیدن سلام و ادامه صیام یعنی دایم روزه شدن و نماز کردن در شب
در حالتی که همه کس خواب اند حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن یحیی عطار وگفت که

حدیث

حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش
از محمد بن ابی عمیر از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع
از پدرانش از علی بن ابی طالب ع که فرمود که رسول خدا ص فرمود که بدرستی که
در بهشت غرفهای چند است که در بیرون آنها اندرون آنها دیده میشود
و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود ساکن میشود در آن غرفهان
امتان من کسی که خوش کلام باشد و اطعام کند طعام را و فاش کرداند
سلام را و همیشه روزه شود و شبها نماز کند و حال آنکه مردمان در خواب
اند پس علی بن ابی طالب گفت یا رسول الله کدام یک از امت تو طاقت این
اعمال دارد پس رسول خدا ص فرمود یا علی آیا میدانی که معنی اطابه کلام و نیکو
گردانیدن کلام چیست اطابه کلام این است که شخصی هر صبح و شام ده مرتبه
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و مراد از اطعام طعام
نفقه کردن بر اهل و عیال خود است و ادامه صیام آن است که شخص ماه رمضان را
روزه دارد و در هر ماه سه روز نیز روزه دارد که هرگاه چنین کند او را
صائم الدهر می نویسند و مراد از نماز کردن در شب در حالتی که مردمان در خواب
اند این است که شخص نماز شام و خفتن را ادا نماید و نماز صبح را در مسجد بجماعت
گذارد که هرگاه چنین کند گویا تمام شب را احیا داشته و افشاء سلام این است

که شخص بخل نکند بسلام بلکه هر مسلمانی را که می بیند براو سلام کند باب
در بیان معنی زهد حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا علی بن
ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که کسی خدمت امیر المؤمنین ع عرض کرد که یا امیر المؤمنین زهد در دنیا چیست
فرمود زهد در دنیا عبارتست از اجتناب کردن از محرمات حدیث کرد
مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن
صفار از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن سنان از مالک بن عطیه
احمسی از معروف بن خربوذ از ابی الطفیل که گفت شنیدم از حضرت امیر المؤمنین
که میفرمود زهد در دنیا این است که طول امل نداشته باشی وآرزوهای خودرا
کوتاه کنی وبرهر نعمتی شکر کنی واز جمیع محرمات اجتناب نمائی ونیز از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود زهد در دنیا این نیست که مال خودرا
عبث ضایع کنی وچیزهائی که خدا برتو حلال فرموده حرام کنی بلکه معنی زهد
اینست که نبوده باشد وثوق واعتماد تو بانچه در دست تواست زیاده از وثوق
واعتماد تو بانچه در دست خداست یعنی باید همه چیزرا از خدا دانی وباو واثق
باشی ودر جمیع احوال اعتماد تو باو باشد ونیز از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که فرمود زهد ده چیز است واعلی درجات زهد ادنی درجات ورع است

وبلندترین

وبلندترین مراتب ورع پست ترین مراتب یقین است وبلندترین مراتب یقین
پست ترین مراتب رضا است وبدرستیکه معنی زهد دریک آیه از آیات قرآنی
بیان شده در انجا که میفرماید لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ یعنی
برای اینکه افسوس نخورید برانچه فوت شده است از شما واز دست شما بیرون
رفته وشاد نشوید بانچه داده است بشما یعنی باید نفس در این دو حالت
بریک حال باشد واصلا تغیری برای و نباشد ودر هر حال باید راضی وخشنود
باشد حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله
از احمد بن محمد بن خالد از علی بن حدید از انکسی که نام برد انکس را از حضرت
امام جعفر صادق ع که فرمود که عیسی بن مریم روزی ایستاده بود وبرای
بنی اسرائیل خطبه میخواند وایشانرا موعظه میکرد ونصیحت مینمود پس گفت ای
بنی اسرائیل متنبه شوید واز خواب غفلت بیدار شوید پس بدرستیکه صبح کردم
در میان شما در حالتی که نان خورش من گرسنگی است وطعام من گیاهی که
بروید در زمین برای وحوش وحیوانات وچراغ من ماه است وفرش
من خاک است وبالش من سنگ است نه خانه دارم که خراب شود نه مالی
دارم که تلف شود نه فرزندی دارم که بمیرد نه زنی دارم که محزون کند مرا
صبح میکنم در حالتی که هیچ چیز ندارم وشام میکنم در حالتی که هیچ برای من

بنت وحال آنکه من غنی ترین فرزندان آدمم باب در بیان معنی ورع و آنکه
چگونه کسی را ورع میگویند حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد
مارا سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از
فضیل بن عیاض از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که خدمت آنحضرت عرض کردم
که کیست صاحب ورع و چگونه کسی را ورع میگویند فرمود ورع آنکسی است
که از محرمات اجتناب نماید و از شبهات یعنی چیزهای شبهه ناک به پرهیزد
و هرگاه از چیزهای شبهه ناک احتراز نکنند ندانسته واقع میشود در حرام و
هرگاه امر منکری یعنی ناشرعی را به بینند و انکار نکنند آنرا پس دوست میدارد
که معصیت کرده شود خدا و کسی که دوست میدارد معصیت و نافرمانی خدا را
پس گویا بجنگ خدا رفته است و همچنین کسی که دوست میدارد بقای ظالمین را
و میخواهد که همیشه باشند پس معلوم است که دوست میدارد که معصیت کرده
شود خدا و بدرستی که خدای تبارک و تعالی ثنا گفته و ستایش کرده است خود را
بر هلاک ظلمه و اینکه ایشانرا هلاک ساخته و احدی از ایشانرا باقی نگذارده
چنانکه فرموده فَقُطِعَ دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین یعنی
پس قطع کرده شد و هلاک کرده شد آخر کسی که باقی مانده بود از آن قوم آن
چنانی که ظلم کردند و ثنا و ستایش مر خدا وندی راست که پروردگار عالمیانست

باب در بیان

باب در بیان معنی حسن خلق و تعریف آن حدیث کرد مارا احمد بن
موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد مارا عبد الله جعفر حمیری از احمد بن
محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از بعضی اصحاب ما که گفت که بحضرت
ابی عبد الله عرض کردم که حسن خلق چه چیز است فرمود که حسن خلق
این است که با مردم ملایمت و نرمی کنند و غلیظ القلب و تندخو نباشی و
خوش کلام باشی و سخن بد نگوئی و برادر خود را که می بینی با او گشاده رو
باشی و عبوس نکنی و روی خود را درهم نکشی باب در بیان معنی
خلاق و خلق حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از بعضی اصحاب ما بچند واسطه از حضرت
امام جعفر صادق ع که فرمود که لقمان به پسرش گفت که ای فرزند مصاحب شو
با صد نفر و با همه دوستی کن و با احدی دشمنی مکن ای فرزند و چنین بکار تو
خواهد آمد یکی خلاق تو و دیگری خلق تو است خلاق تو دین تو است و خلق تو
میان تو است و میان مردم که باید خوش خلق باشی و دشمنی مکن با مردم
و محاسن اخلاق و اخلاق نیکو را یاد گیر ای فرزند بنده نیکان باش و فرزند
بدان مباش ای فرزند ادا کن امانت را تا آنکه در دنیا و آخرت سالم باشی
و امین باش تا آنکه غنی و بی نیاز باشی باب در بیان معنی شکایت از مرض

وبسیاری حدیث کرده ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از بعضی اصحاب خود از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود شکایت اینست که شخص بگوید که دیشب مریض بودم و
ناخوش شدم ولکن شکایت این است که شخص بگوید مبتلا شدم ببلائی
که احدی مبتلا نشده است بآن **باب** در بیان معنی قول عالم یعنی حضرت
که فرمود من دخل الحمام فلیر علیه اثره یعنی هر کس که داخل
حمام میشود پس باید که اثر حمام از او ظاهر شود و دیده شود حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از
پدرش بچند واسطه تا بحضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت نظر کرده بود
بسوی مردی که از حمام بیرون آمده بود و دستهای خود را خضاب کرده بود
پس بآن مرد فرمود که آیا خوش حال بودی اگر چنانچه خدای عز و جل ترا باین
طور خلق کرده بود آن مرد گفت که نه والله هرگز خوش حال نبودم اگر خدای عز و جل
دستهای مرا چنین خلق کرده بود و اینکه دستهای خود را خضاب کرده ام بجهة
این است که از شما ها بمن رسیده است که فرموده اید که هر کس داخل حمام شود پس
باید اثر حمام یعنی حنا از او ظاهر شود و مردم اثر حمام را از او ببینند پس آن
حضرت فرمود درست شنیده اما بد فهمیده بلکه مراد اینست که هر یک از شما ها

که از حمام

که از حمام بیرون میآید در حالتی که صحیح و سالم است پس باید که بشکرانه
آن نعمت یعنی اینکه صحیح و سالم از حمام بیرون آمده و اینکه صحیح و سالم از
حمام بیرون آمده دو رکعت نماز بگذارد و بروایت دیگر باید حمد و ثنا
و ستایش کند خدای عز و جل را **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول
که فرمود الفرار من الطاعون کالفرار من الزحف یعنی فرار کردن
از طاعون مثل فرار از جهاد و گریختن از دشمن است حدیث کرد محمد بن
حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار
از احمد بن محمد از پدرش از فضاله از ابان که گفت سؤال کرد یکی از
اصحاب ما از حضرت امام رضا ع از طاعون و گفت که هرگاه در شهری
طاعون شود و من در آن شهر باشم آیا جایز است که بیرون روم از
آن شهر آن حضرت فرمود بلی جایز است آنشخص عرض کرد که هرگاه در
قریه اتفاق افتد جایز است که بیرون روم از آن قریه فرمود بلی باز عرض
کردم که یا ابن رسول الله بما رسیده است که رسول خدا ص فرموده که فرار نمودن از طاعون مانند فرار
نمودن از جهاد است آنحضرت فرمود که بلی ولکن رسول خدا ص این کلام را
درباره جماعتی فرمودند که آنجماعت در رخنها یعنی راههای عبور
دشمن باشند و در آن رخنها مستحفظ باشند که دشمن از آنجا عبور نکنند

پس در انجا طاعون واقع شود پس انجماعت جاهای خود را خالی کنند
و فرار نمایند رسول خدا ص این کلام را در بارهٔ آنجماعت فرموده و در روایت
شده است که هرگاه در اهل مسجدی طاعون واقع شود جایز نیست که فرار
کنند و از آن مسجد بیرون آمده بجای دیگر روند **باب** در بیان معنی
قول عالم که فرمود عورة المؤمن علی المؤمن حرام یعنی عورة
مؤمن حرام است بر مؤمن حدیث کرد مارا پدرم و گفت که حدیث کرد
مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان
از حسین بن مختار از زید شحام از حضرت امام جعفر صادق ع در قول عالم
آل محمد ع که فرمود عورة مؤمن حرام است بر مؤمن که فرمود مراد این نیست
که منکشف شود از او چیزی و کسی آنرا به بیند بلکه مراد این است که سر او را
فاش کنی یا بر او بهتان گوئی حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل
و گفت که حدیث کرد مارا عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از حسن بن
محبوب از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق ع و گفت که گفتم
بانحضرة آیا عورة مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود بلی عرض کردم که
مراد از عورة قبل و دبر است فرمود نه مراد فاش کردن سر اوست و نیز
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود مراد از اینکه گفته اند



که عورة مؤمن بر مؤمن حرام است این است که سخن بدی از او بشنوی پس آنرا
حفظ کنی و در دل نگاه داری برای اینکه روزی او را سرزنش کنی بان سخن
**باب** در بیان معنی سخاوة حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که
حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از
بعضی اصحاب ما از حضرت ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق ع و گفت که
گفتم بانحضرت که سخا چیست فرمود سخا آنست که بیرون کنی از مال خود
حقی را که واجب گردانیده است خدا آنرا بر تو مثل خمس و زکوة و بدهی
آنرا باهلش و چند حدیث دیگر نیز باین مضمون وارد شده است حدیث
کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسین
سعدابادی از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از احمد بن نضر از علی بن
عرف ازدی که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که سخاوت
آنست که نفس از حرام بگریزد و هرگاه مال حلالی بیابد دلش میخواهد
که آنرا در طاعت خدا صرف نماید و بهمین اسناد از احمد بن ابی عبد الله
از ابن فضال از مروی از حفص بن غیاث از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که فرمود که رسول خدا ص فرمود که سخا درختی است که ریشهٔ آن
در بهشت است و آن درخت مشرف است بر دنیا و شاخهای آن در دنیا ست

هر که بچسبد بشاخی از آن درخت میکشاندش او را بسوی بهشت باب
در بیان معنی سماحت حدیث کرد مارا پدرم و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبد الله از احمد بن محمد بن خالد و گفت که حدیث کرد مارا بعضی از اصحاب
ما بچند واسطه از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از حارث اعور که گفت
که حضرت امیر المؤمنین به پسرش حضرت امام حسن فرمود که ای فرزند سماحت
چیست فرمود بذل کردن مال است در حالت عسر و یسر و در وقت تنگی و رخا
باب در بیان معنی جواد حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابی الجهم
از موسی بن بکر از احمد بن سلیم که گفت مردی سؤال کرد از حضرة امام رضا
و گفت یا ابن رسول الله خبر ده مرا از جواد و بفرما که چگونه کسی را جواد میگویند
پس فرمود که کلام تو دو رو دارد پس اگر از مخلوق سؤال میکنی پس جواد
آنکسی است که حقوق واجبی خود را ادا نماید و آنچه خدای عز و جل بر او
واجب کرده است همه را بجای آورد و اگر از خالق میپرسی پس بدانکه اوست
جواد اگر عطا کند و اوست جواد اگر منع کند و عطا نکند زیرا که خدای
عز و جل اگر چنانچه عطا کند بتو عطا کرده است چیزی را که نبود برای تو
و نداشتی تو آنچیز را و اگر منع کند منع فرموده است از تو چیزی را که نیز

برای تو

برای تو و مصلحت تو در آن نیست باب در بیان معنی مروت حدیث
کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن
حسن صفار و گفت که حدیث کرد مارا احمد بن ابی عبد الله و گفت که
حدیث کرد مارا عبد الرحمن بن عباس بن فضل بن عباس بن ربیعه
ابن حرث بن عبد المطلب از صباح بن خاقان از عمرو بن عثمان
تیمی قاضی که گفت روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع وارد شد
بر اصحاب خود در حالتی که گفتگوی مروت میکردند و هریک در آن
باب چیزی میگفتند پس آنجناب روی مبارک باصحاب کرده فرمود
چرا از کتاب خدا غافل اید خدا معنی مروت را در کتاب خود بیان فرموده
گفتند یا امیر المؤمنین در کدام موضع بیان کرده است فرمود که آنجا
که میفرماید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ یعنی خداوند عالمیان
امر میفرماید بعدل و احسان و نیکوئی با مردمان پس عدل عبارت است
از انصاف و احسان عبارتست از تفضل و مروت عبارتست از
این دو و عبد الرحمن بن عباس گفت که روزی معاویه علیه اللعنه
از حضرت امام حسن سؤال کرد از معنی مروت پس آنحضرت فرمود
که مروت اینست که شخص بخل کند بر دین خود یعنی دین خود را حفاظت

۱۶۸ مروت

نماید و مال خود را اصلاح کند و حقوق الهی را ادا نماید پس معاویه
گفت که مرحبا خوب گفتی یا ابا محمد خوب گفتی و بعد از آن مکرر میگفت که
میخواستم که این کلام را یزید گفته باشد و چشمش اعور باشد و نیز مرویست
که معاویه با نحضرت گفت که خبر ده مرا از مروت یا ابا محمد پس آنحضرت
فرمود که مروت اینست که شخص حفظ کند دین خود را و اصلاح کند
امور زراعت خود را و گفتگویش با مردم بر وجه حسن و طریقه مستحسن
باشد و سلام را فاش کند و بخل نکند بان و با مردم تندی نکند بلکه
بملایمت و نرمی سخن گوید و باید از هرزه گوید هر چه میرسد و نیز بزبانش
آید نگوید و خود را محبوب مردم نماید و ضعی سلوک نکند که مردم از او
متاذی باشند و نیز مرویست که حضرت امیر المؤمنین با نحضرت فرمود
ای فرزند مروت چه چیز است عرض کرد که مروت عفت و اجتناب نمودن
از حرام و اصلاح امر معیشت و صبر کردن بر مصیبت است و نیز مرویست
که رسول خدا ص فرمود که مروت اصلاح مال خود است و نیز از حضرت امام
جعفر صادق ع مرویست که فرمود التفات داشتن مرد با مور خود و اصلاح
امر آب و ملک خود و امثال اینها از مروت است و نیز از آنحضرت مرویست
که فرمود مروت دو مروت است مروت در حضر و مروت در سفر مروت



در حضر تلاوت قرآن و بمساجد رفتن و مصاحبت با نیکان و نظر کردن
در فقه و علم است و مروت در سفر این است که هرگاه خرجی یکی از رفقا
تمام شود یا کم شود و تو قادر باشی اعانت کنی او را و اینکه با ایشان مزاح
کنی نه مزاحی که خدا را بخشم آوری و اینکه در امور اتفاقیه بسیار مخالفت
رفیق خود نکنی و اینکه بعد از مفارقت از رفیقان سرهای ایشان و عیب
ایشان را فاش نکنی و بر وی نزنی و قریب باین حدیث نیز حدیث دیگر
از آنحضرت وارد شده است **باب** در بیان معنی ظهر قرآن و بطن
آن حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن خالد اشعری از ابراهیم بن
محمد اشعری از ثعلبة بن میمون از ابی خالد قماط از حمران بن اعین که
گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از معنی ظهر قرآن و بطن آن
پس فرمود که ظهر قرآن آنکسانی اند که قرآن درباره ایشان نازل شد
و بطن قرآن آنکسانی اند که عمل ایشان مانند عمل آنجماعتی است که
قرآن درباره ایشان نازل شد و جاری میشود بر ایشان آنچه نازل
شد درباره آنجماعت **باب** در بیان معنی فقری که آن را موت احمر
میگویند حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث

کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از صفوان بن
ابن یحیی از ذریح بن یزید محاربی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
فقر موت احمر است پس کسی گفت که مراد از فقر فقر از دینار و درهم است فرمود
نه بلکه مرادم از فقر فقر از دین است یعنی شخصی که دین نداشته باشد **باب**
در بیان معنی حدیثی که روایت شده است که وقتی که شخصی زکوة نمیدهد
حال فقیر و حال غنی هر دو بد میشود حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن
ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن خالد
از بعضی کسانی که روایت کرده از ایشان تا بحضرت امام جعفر صادق ع که
فرمود هرگاه منع کرده شود زکوة از فقرا و کسی زکوة ندهد حال فقرا و اغنیا
هر دو بد میشود راوی گفت که پس گفتم که بد شدن حال فقرا ظاهر است اما حال غنی
چگونه بد میشود فرمود شخص غنی مالداری که زکوة مال خود را نمیدهد در آخرت
حالش بد میشود و در نهایت بدی میگذراند **باب** در بیان معنی اینکه
روایت شده است که هر که راضی شود و خشنود باشد از خدا باندک رزق
خدا هم راضی میباشد از او باندک عملی حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن عمیر
از پدرش از نضر بن قابوس که گفت که سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله

از بعضی

از معنی این حدیث که هر کس راضی شود از خدا بروزی اندک خدا هم راضی
میشود از او بعمل اندک فرمود مراد این نیست که اطاعت کند خدا را در بعضی
امور و معصیت کند او را در بعضی **باب** در بیان توکل و صبر و قناعت
و رضا و زهد و اخلاص و یقین حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از پدرش
در حدیث مرفوع یعنی حدیثی که روات آن در نظرش نبود از حضرت
رسول ص و گفت که وقتی جبرئیل امین نزد حضرت سید المرسلین آمد
و گفت که یا رسول الله بدرستی که خدای عز و جل که فرستاده است مرا بسوی
تو با هدیه که عطا نکرده است آن هدیه را باحدی پیش از تو رسول
خدا فرمود که چه چیز است آن هدیه ای جبرئیل جبرئیل گفت که آن هدیه
صبر است و چیزی که از صبر احسن است رسول خدا ص فرمود که احسن از
صبر چه چیز است گفت رضا است و چیزی که از او نیز احسن است رسول
خدا ص فرمود چه چیزی است که از رضا احسن است گفت زهد است و چیزی
که از زهد احسن است باز رسول خدا ص فرمود آن چه چیز است که از زهد
احسن است گفت اخلاص است و چیزی که از او نیز احسن است رسول
خدا فرمود چه چیزی است که از اخلاص نیکوتر است گفت یقین است و چیزی

که از یقین نیکوتر است رسول خدا فرمود که آن چه چیز است که از یقین
نیکوتر است گفت یا رسول الله ص راه یقین که یقین از آن راه عبور میکند
توکل بر خدای عز و جل است و توکل ثمرهٔ یقین است و از یقین حاصل می شود
زیرا که بعد از اینکه شخص یقین کرد که برای خدای عز و جل شریکی نمی باشد
و داناست و همه چیز را میداند و قادر است و بر همه چیزی قدرت دارد و حکیم
است و ظلم نمیکند و به بندگان رئوف و مهربانست لا محاله در این وقت
یک حال خوشی و اطمینان و سکون قلبی برای او بهم میرسد و آن حالت عبارت
است از توکل کردن بر خدای عز و جل و اعتماد نمودن در جمیع اوقات باو
و مایوس شدن از خلق و دانستن اینکه ماسوای او قادر بر نفع و ضرری نمی
باشد و بعد از آنکه این حالت برای او بهم رسید برای احدی غیر از خدا کاری
نمیکند و امید نمیدارد مگر بخدا و نمیترسد مگر از خدا و از احدی طمع ندارد
مگر از خدا بعد از آن رسول خدا ص فرمود که یا جبرئیل صبر چه چیز است عرض
کرد که صبر آنست که شخص صبر کند بر جزاء همچنانکه صبر میکند در سراء و صبر کند
بر فقر و فاقه همچنانکه صبر میکند در غنا و بی نیازی و صبر کند در بلاء هم
چنانکه صبر میکند در عافیت و شکایت نکند از خالق خود نزد هیچ مخلوقی
بسبب آنچه از بلاها که باو میرسد پس فرمود که قناعت کدام است عرض کرد

که قناعت

که قناعت آنست که شخص قناعت کند بآنچه از دنیا و نعمت دنیا باو میرسد
و باندک چیزی قانع و شاکر باشد فرمود رضا چه معنی دارد عرض کرد
که رضا آنست که بنده بر مولای خود خشم نگیرد خواه چیزی بدهد باو خواه
ندهد و بعمل اندک راضی نشود فرمود زهد چه معنی دارد عرض کرد که
زاهد آنست که دوست دارد خالقش را و دشمن دارد کسی که دشمن می
دارد خالقش را و رغبت در حلال دنیا نداشته باشد و بسوی حرام
آن اصلا التفات نکند زیرا که در حلالش حساب و بر حرامش عقاب است
و رحم کند بر جمیع مسلمانان همچنانکه رحم میکند بر نفس خود و اعراض
کند از سخن گفتن در امور لا یعنی همچنانکه اعراض میکند از اکل میته
و اجتناب نماید از زینتهای دنیا همچنانکه اجتناب میکند از آتش که
مبادا بسوزاند او را و کوتاه کند آرزوی خود را از دنیا و اجلش هم
میان دو چشمش باشد پس فرمود که ای جبرئیل ع اخلاص چه معنی دارد
عرض کرد بندهٔ مخلص آنست که هرگز از احدی چیزی نمیخواهد تا آنکه آنرا
بیابد و بعد از آنکه آنرا یافت راضی و قانع است بآن و هرگاه باقی ماند
نزد او چیزی عطا میکند آنرا در راه خدا پس هرگاه از مخلوق سؤال
نکرد پس اقرار کرده است به بندگی خدای عز و جل و هرگاه یافت چیزی

وراضی شد بان پس او از خدا راضی است وخدا نیز از او راضی است وهرگاه
در راه خدا داد پس معلوم است که به پروردگار خود اعتماد دارد پس فرمود
که ای جبرئیل یقین چه معنی دارد عرض کرد که صاحب یقین کامل بنده آنست
که عبادت میکند برای خدا در حالتی که گویا او خدای خود را می بیند پس اگر
او خدا را نه بیند اعتقادش این است که خدا او را می بیند ودیگر صاحب یقین
آنست که بر سبیل یقین بداند که آنچه باو رسیده ممکن نبود که از او بگذرد
وآنچه از او گذشت ممکن نبود که باو برسد ومجموع اینها شاخهای توکل
وراههای زهد است چنانچه بعد از تامل وتفکر ظاهر میشود **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود لا تحل الصدقة لغنی ولا
لذی مرة سوی ولا لمحترف ولا لقوی حدیث کرد مارا پدرم وگفت که حدیث
کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از
حریز از زراره از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا ص فرمود
که حلال نیست صدقه برای مرد غنی صاحب چیز ونه برای تن درست صحیح
العقل ونه برای صاحب حرفه وکسب ونه برای شخص قوی که صاحب قوه
است عرض کردیم که معنی این کلمات چیست یابن رسول الله بیان فرمائید
یعنی حلال نیست صدقه برای کسی که قادر است بر اینکه منع کند نفس خود را

از آن

از آن یعنی میتواند که کاری بکند که محتاج نشود بگرفتن صدقه **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود کل محاسب معذب حدیث کرد
مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن
محمد بن خالد از پدرش از ابن سنان از ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر
که فرمود کل محاسب معذب یعنی هر کسی را که بحسابش میرسند وبا او محاسبه
میکنند معذب است یعنی او را بدوزخ میبرند وعذاب میکنند پس شخصی
عرض کرد که یا رسول الله پس کجاست قول خدای عز وجل که میفرماید فسوف
یحاسب حسابا یسیرا یعنی زود باشد که حساب کرده شود حسابی آسان یعنی
حساب او را آسان کنند فرمود مراد از محاسبه این است که درست محاسبه کنند
ودقت نمایند وهر کسی که در محاسبه اش دقت کنند لا محاله مستحق دوزخ خواهد
شد **باب** در بیان معنی طینی یعنی گلی که خوردن آن را خدا حرام کرده است
حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن ابی عبدالله
وگفت که حدیث کرد مرا معاذی از معمر از حضرت امام رضا وگفت که خدمت آن
حضرت عرض کردم که چه معنی دارد اینکه مردم در باب خوردن گل وکراهت آن
روایت میکنند فرمود که گلی که اکل آن مکروه است گلی است که اندک نم داشته باشد
واما گل رخ وخاک خوردن آنها حرام است **باب** در بیان معنی اینکه زکات

والمطلقات ثم

شده است که آیا کرثلثا فی مجلس واحد فانهن ذوات ازواج یعنی به پرهیز بدان زنان
که در یک مجلس سه دفعه ایشان طلاق داده اند زیرا که ایشان صاحبان شوهرانند
ودر حقیقت مطلقه نشده اند حدیث کرد ما را پدرم وگفت که حدیث کرد ما را حسن بن
احمد وگفت که حدیث کرد ما را حسن بن احمد مالکی وگفت که حدیث کرد ما را عبدالله
ابن طاوس در سنه دویست وچهل ویک از هجرت وگفت که گفتم بحضرت امام
رضا که بدرستی که برای من است پسر برادری که دختر خود را با او داده ام واو شراب
میخورد ودر آنوقت بسیار ذکر طلاق میکند وبزوجه اش میگوید که تو طالقی
آیا این طلاق صحیح است وزوجه او مطلقه است وبر او حرام است یا نه آن
حضرت فرمود که هرگاه پسر برادرت از برادران دینی تو واثنی عشری است باکی نیست
وطلاقش در وقت شرب خمر اعتباری ندارد وهرگاه بیگانه واز آن جماعت است
پس دختر خود را دور کردان از او زیرا که او در وقت طلاق فراق را اراده
کرده است وقصدش طلاق واقعی بوده عبدالله گفت که پس گفتم که فدای تو شوم
آیا این حدیث صحیح نیست ودروغ است که میگویند که حضرت امام جعفر صادق ع
فرمود بپرهیز کنید از زنانی که در یک مجلس ایشان را سه دفعه طلاق داده اند
زیرا که ایشان صاحبان شوهرند فرمود که حدیث صحیح است ولکن آنحضرت
که طلاق داده است از اخوان وبرادران دینی تو است نه از آنجماعت وهر کسی که



متدین شده است بدین نوعی احکام آنقوم بر او لازم است **باب**
در بیان معنی تثقل رحم یعنی ثقل وسنگینی رحم حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از
محمد بن حسین بن ابی الخطاب از ابن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر
از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا ص فرمود صله رحم عمر را زیاده
میکند وصدقه کردن در پنهان ساکن میکند غضب خدا را وقطع صله
رحم کردن وسوگند دروغ شهرها را از اهلش خالی میکند ورحم را
ثقیل وسنگین میکند وثقل رحم وسنگینی آن عبارتست از قطع کردن
نسل **باب** در بیان معنی قاتل یعنی کشنده که مرگ برای او نیست وهرگز
نمیرد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله
از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از منصور بن
یونس از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین ع که گفت که
رسول خدا ص فرمود که مغرور نگرداند شما را آنکسی که قوت وجرأت دارد
در خون مسلمانان وبسیار بقتل میرساند مسلمانان را پس بدرستی که برای
اوست نزد خدا قاتلی وقصاص کننده که هرگز نمی میرد عرض کردند که یا
رسول الله کیست آن کشنده که مرگ برای او نیست فرمود آتش است که هرگز

خاموش نمیشود و نمی‌میرد **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول ص که لعن
الله من احدث او آوی محدثا و بیان معنی صرف و عدل حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن مهزیار
از برادرش علی از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی از جمیل بن دراج از
حضرت امام جعفر صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود که رسول خدا ص
لعنت کرد کسی را که احداث کند و واقع سازد در مدینه حدثی را یا جای دهد
و به پناه خود در آورد محدث را یعنی احداث کننده حدث را عرض کردم که
مراد رسول خدا از این حدیث چیست فرمود مراد قتل نفس است حدیث کرد
ما را ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی فقیه در سرخس و گفت که حدیث کرد
ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی و گفت که حدیث کرد ما را اسحق بن اسرائیل
و گفت که حدیث کرد ما را سیف بن هرون برجمی از عمرو بن قیس ملائی از
امیة بن یزید قرشی که گفت که رسول خدا ص فرمود که هر که احداث کند حدثی را
یا منزل و ماوی دهد محدث را پس بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم
و قبول نمیشود از او روز قیامت عدل و نه صرف پس کسی خدمت حضرت رسول ص
عرض کرد که یا رسول الله حدث چیست فرمود حدث این است که کسی بکشد
نفسی را بدون اینکه آن کس کسی را کشته باشد یا اینکه ببرد عضوی را از اعضای

کسی را

کسی را بدون اینکه قصاص بر او باشد یا اینکه بیاورد بدعتی را بر خلاف سنت
من یا آنکه غارت کند راوی گفت که پس کسی گفت که عدل چیست یا رسول الله
فرمود فدیه است پس گفت که صرف چه چیز است فرمود توبه است **باب**
در بیان معنی تعرب بعد از هجرت حدیث کرد ما را پدرم و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از محمد بن حسین از ابن سنان
از حذیفه بن منصور که گفت که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که
میفرمود که تعرب بعد از هجرت آنست که ترک کند کسی این امر را بعد از آنکه
شناخته است آنرا یعنی ترک کند ولایت امیر المؤمنین و اعتقاد بامامت
ائمه اثنی عشر را بعد از آنکه دانسته بود که حق با ایشانست و بآن اعتقاد
داشته بود **باب** در بیان معنی ساعة غفلة حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از
سلیمان بن سماعة از عمش عاصم کوفی از حضرت امام جعفر صادق ع که
فرمود که رسول خدا ص فرمود که تنفل کنید یعنی نماز نافله بگزارید در ساعت
غفلت و اگرچه بدو رکعت سبک باشد پس بدرستی که این دو رکعت نافله
رساند مرد را در آخرت بکرامتهای بی نهایت مردی عرض کرد که یا رسول
الله ساعت غفلت چیست فرمود میان مغرب و عشا ساعت غفلت است

باب در بیان معنی اِمَّعَه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از پدرش
بسند خودش که رسانیدند آن را بحضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت
بیکی از اصحاب خود فرمود لا تکونن امّعه یعنی مباش امعه باینکه بگوی
که من با مردمم و مثل یکی از ایشانم هر کار همه میکنند منهم میکنم هر جا
که همه میروند منهم میروم یعنی تابع تبع مباش بلکه تابع عقل و حکم عقل
باش باب در بیان معنی حدیثی که روایت شده است از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود اسکتوا ما سکنت السماء والارض یعنی ساکت
باشید مادام که آسمان و زمین ساکت است حدیث کرد ما را پدرم رح
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس و گفت که حدیث کرد ما را سهل بن
زیاد و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ریان و گفت که حدیث کرد ما را عبید الله
ابن عبد الله دهقان واسطی از حسین بن خالد کوفی از حضرت امام
رضا ع که گفت که گفتم بآنحضرت که فدای تو شوم روایت شده است از
عبید بن زراره اینکه خدمت حضرت امام جعفر صادق ع رسیدم سالی
که در آن سال ابراهیم عبد الله بن حسن خروج کرده بود پس بآن
حضرت گفتم که فدای تو شوم بد نیستی که این مرد یعنی ابراهیم بسیار گفتگوی



امامت میکند و مردم را باطاعت و فرمانبرداری خود میخوانند و مردم
مسارعت میکنند بسوی او و دور او جمع شده اند تو چه میفرمائی و ما را
چه باید کرد باید اعانت کنیم او را یا نه پس آن حضرت فرمود که بپرهیزید و
پرهیز کنید از خدا و ساکن باشید و آرام داشته باشید مادام که آسمان و
زمین ساکنند و آرام دارند عبد الله بن بکیر میگفت که بخدا قسم که
اگر عبید بن زراره راست میگوید و این سخن از حضرت امام جعفر
صادق ع است پس همه این نقلها دروغ است نه صاحب الامری خروج کرده
بود و نه خروجی هست و نه چنین حسین گفت که پس حضرت امام رضا
فرمود که حدیث صحیح است و عبید راست گفته است ولکن معنی حدیث
نه بر آن وجهیست که عبد الله فهمیده است بلکه مراد ابی عبد الله این بوده
که ساکن باشید مادام که آسمان ساکت است از ندا کردن باسم صاحب تو
باب در بیان معنی قول امیر المؤمنین ع که فرمود یجتمع فی قلبك
الافتقار الی الناس والاستغناء عنهم یعنی باید جمع شود در دل تو
احتیاج بمردم و استغناء از ایشان حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از علی بن سعید که
گفت خبر داد مرا احمد بن عمر از یحیی بن عمران از ابی عبد الله ع که گفت حضرت

امیرالمؤمنین میفرمود که باید جمع شود در دل تو دو چیز هم احتیاج بسوی
مردم و هم استغناء از ایشان احتیاج تو بایشان در ملایمت با ایشان و نرم
سخن گفتن با ایشان و گشاده روئی با ایشانست و استغناء از ایشان در
نزاهت و دور گردانیدن ناموس خود است از بدی و بدنامی و در بقاء
عزت و حفظ حرمت است **باب** در بیان معنی اینکه روایت شده است
از حضرت رسول که فرمود ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة و
منبری علی ترعة من ترع الجنة یعنی ما بین قبر من و منبر من روضه ایست
از روضات بهشت و منبر بر بوستانیست از بوستانهای بهشت حدیث
کرد مارا احمد بن موسی بن متوکل و گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسین
سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از ابن ابی عمیر از بعضی
اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق که فرمود که رسول خدا فرمود که
ما بین قبر من و منبر من باغیست از باغهای بهشت و منبر من گذارده
شده است بر بوستانی از بساتین بهشت بجهت اینکه قبر جناب فاطمه
واقع شده است میان قبر و منبر پیغمبر و قبر آنحضرت روضه ایست از روضات
جنت **باب** در بیان معنی قول جبرئیل بآدم علی نبینا و علیه السلام حیاک
الله و بیاک الله حدیث کرد مارا محمد بن علی ماجیلویه و گفت که حدیث

کرد

کرد مارا عم من محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبدالله از ابن ابی نصر
از ابان از عبدالرحمن سیابه از حضرت امام جعفر صادق که فرمود که آدم
مدت صد سال دور خانه کعبه طواف کرد و اصلا بسوی حوا نگاه نکرد و این
قلب بجهت بهشت و بیرون آمدن از آن گریه کرده بود که برده و طرف روی
او شده دو نهر بسیار عظیم از اشک جاری گردیده بود پس جبرئیل امین
از جانب رب العالمین نزد او آمد و گفت حیاک الله و بیاک یعنی ای
آدم خدای تعالی ترا پادشاه گردانید و بضیحت فرمود و خندانید ترا
بالملکه مراد اینست که تحیت و سلام فرستاد خدا بر تو پس چون جبرئیل گفت
حیاک الله روی آدم روشن و درخشان شد و دانست که خدا از او خشنود
شده حضرت فرمود که بیاک یعنی ~~ضحیک کرد~~ و خندانید ترا و بین فرمود
که آدم بر در خانه کعبه ایستاد در حالتی که جامه او از پوست شتر گاو بود
پس گفت اللهم اقلنی عثرتی واغفرلی ذنبی واعدنی الی الدار التی
اخرجتنی منها یعنی خداوندا از سر لغزش من درگذر و بیامرز مرا و باز
گردان مرا بسوی آنخانه که بیرون کردی مرا از آن پس خدای عز و جل
فرمود که گذشتم از لغزش تو و آمرزیدم ترا و زود باشد که باز گردانم ترا
بسوی آن خانه که بیرون کردم ترا از آن **باب** در بیان معنی گناهی

یعنی ای ادم حق سبحانه و تعالی
ترا باقی دارد یا خوشحال گرداند
یا سلام الهی بر تو باد یا ترا مالک
زمین گرداند یا لوازم آن یا املاح
کند کارهای ترا یا خندان کند
ترا مترجم گوید که در بعض نسخ
لبّا کم است یعنی لبیک گفت
خداوند عالمیان ترا یعنی دعای
ترا مستجاب کرد و بعضی گفته اند
که بیاک بمعنی هیاک است یعنی خدا
ترا در بهشت جا دهد یا ترا
بقرب خود فایز گرداند یا دنیا
خانه تو کرد و از ایشان حم

که تغییر میدهند نعمتها را و باعث زوال نعمت اند و گناهانی که موجب
ندامت و پشیمانی اند و گناهانی که باعث نزول عذاب و عقاب اند و
گناهانی که باعث غلبه دشمنان است و گناهانی که باعث غلبه دشمنان
است و گناهانی که زود صاحبش را فانی میگرداند و گناهانی که
باعث قطع امید از رحمت خدا میشود و گناهانی که هوا را تاریک می
گرداند و گناهانی که پرده صاحبش را میدرد و گناهانی که منع میکند
نزول باران را از آسمان حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله از علی بن محمد که گفت که حدیث کرد ما را عباس
ابن علا از مجاهد از پدرش از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود ان
جمله گناهانی که باعث زوال نعمت میشود بغی در گذشتن از حد است
چون که از حد بگذرد رسوا شود و گناهی که موجب ندامت و پشیمانی است
قتل نفس است و آن گناهی که باعث عتاب و عقاب رب الارباب است
ظلم است و گناهی که پرده شخص را میدرد شرب خمر است و گناهی که باران
حبس میکند زنا است و گناهی که زود صاحبش را هلاک میگرداند قطع
صله رحم است و گناهی که دعا را رد میکند و هوا را تاریک میگرداند
عقوق والدین است یعنی عاق شدن پدر و مادر و بین حدیث کرد ما را



احمد بن زکریا قطان و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن
حبیب و گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب و گفت که
حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از عبد الله بن فضل از پدرش
که گفت شنیدم از ابی خالد کابلی که میگفت که شنیدم از حضرت امام زین
العابدین علی بن الحسین ع که میفرمود که گناهی که باعث زوال نعمت
است بغی و ظلم کردن بر بندگان است و ترک عادت است در کارهای
خوب و احسان و نیکی با مردم و کفران نعمت است و ترک شکر همه
اینها باعث زوال نعمت میشود چنانچه خدای عز و جل فرموده ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی بدرستی که خدای عز و جل
تغییر نمیدهد و متغیر نمیگرداند نعمتهایی را که بمردمان عطا فرموده مگر آنکه
ایشان تغییر دهند چیزی را که با نفسهای ایشان است و نفس ایشان بآن
عادت کرده است مانند نیکی و احسان با مردمان و شکر گذاری نعمتهای
پروردگار عالمیان و گناهی که باعث پشیمانی است قتل نفس است که
خدا حرام کرده است آنرا چنانچه در قصه قابیل که برادرش هابیل را
کشت و از نعشش عاجز شد و سرگردان ماند و ندانست که او را چگونه
مدفون و پنهان سازد فرموده است فاصبح من النادمین یعنی صبح

کرد تا پس در حالتی که بود از جملهٔ پشیمانان و همچنین باعث ندامت و
پشیمانی است ترک صلهٔ رحم تا وقتی که مستغنی شوند و ترک نماز تا وقتی
که وقت فوت شود و همچنین ترک وصیت و ترک رد مظالم و زکوة ندادن
است تا وقتی که مرگ در رسد و زبان بسته گردد و قادر بر تکلم نباشد زیرا
که در این وقت شخص پشیمان میشود از ترک آن افعال و حسرة و اندوه میخورد
بحدی که نهایت ندارد و اما گناهانی که موجب عتاب و عقاب است ظلم
کردن شخص عارف است بر بندگان و استهزا بایشان و گناهانی که سبب
نیستیها و بیچارگیهای شخص را خواب کردن در وقت نماز عشا و خواب کردن
در وقت نماز صبح است و همچنین استخفاف بنعم یعنی حقیر شمردن نعمتهای
الهی و شکایت کردن از معبود حقیقی است و گناهانی که باعث هتک
عصمت اند و پردهٔ شخص را میدرند شراب خوردن و قمار بازی کردن است
و خندانیدن مردم است بمزاح و شوخی و سخنهای لغو و ذکر کردن عیبها
و بدیهای مردم است و مجالست و همنشینی با اهل شک است یعنی کسانی
که بشک و شبهه میاندازند مردمان را در امر دینشان و گناهانی که باعث
نزول بلاست ترک اعانت و فریادرسی کسی است که مظلوم و بیچاره است
و طلب یاری میکند از کسی و نیز سبب نازل شدن بلا است ضایع



گردانیدن امر بمعروف و نهی از منکر است باین معنی که هر کسی از هر کس هر چه
می‌بیند چه خوب و چه بد ساکت شود و هیچ نگوید که این کار بد است مکن
و فلان عمل خوب است بکن و گناهانی که موجب غلبهٔ دشمنان است ظلم
کردن علانیه است و علی رؤس الاشهاد فسق و فجور کردن است و مباح
گردانیدن محرمات است و نافرمانی نیکان و فرمان بردن بدان است و گناهانی
که باعث فنا و نیستی میباشد قطع صلهٔ رحم کردن است و سوگند دروغ
یاد نمودن و دروغ گفتن و زنا کردن و راه مسلمانان بستن و ادعا
کردن امامت و پیشوائی مردمان است بدون حق و بدون حجت و دلیل
و گناهانی که قطع میکند امید را نا امیدی از رحمت خدا و اعتماد داشتن
بغیر خدا و تکذیب نمودن بوعدهای خدا است و گناهانی که هوا را
تاریک میکند سحر و کهانت و ایمان بنجوم و اعتقاد بتاثیرات کواکب
است بنفسها و همچنین تکذیب کردن قضا و قدر و عاق شدن پدر
و مادر است و گناهانی که پردهٔ شخص را میدرند قرض کردن است
بقصد اینکه ادا نکند و اسراف کردن در انفاق و خرج مال است نه بر وجه
حلال و بخل کردن بر اهل و عیال و خویشان است و همچنین کج خلقی و کم
صبری و اهانت رسانیدن باهل دین و کسل بودن و سستی نمودن در عبادت

رب العالمین است و امّا گناهانی که دعا را رد میکنند بدی نیت و خبث
باطن و نفاق و بریدن با برادران دینی و ترک اجابت دعوت مؤمنین
است و نیز پس انداختن نمازهای واجبی است تا اینکه وقت آنها بگذرد
و ترک تقرب جستن بسوی خدای عزّ و جلّ است باحسان و صدقه دادن
بمردمان و بخشش دادن بایشان است و گناهانی که حبس میکنند بارش
آسمان را جور قاضیان و میل کردن ایشان است در حکم و گواهی دروغ
است و کتمان شهادت است و منع کردن خود و غرامت از زکوة دادن
و قرض دادن و بخشش نمودن و تندی نمودن و غلظت با اهل فقر
و فاقه است و ظلم بر یتیم و زن بیشوهر است و شناسا نبودن سائل است
و رد کردن او در شب

باب در بیان معنی عرس و خرس و عذار و وکار و رکاز

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید و گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار و گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله
رازی از سجاده از موسی بن بکر که گفت که حضرت امیر المؤمنین فرمود که
رسول خدا ص فرمود که نیست ولیمه مگر در پنج چیز عرس و خرس و عذار
و وکار و رکاز اما عرس پس عبارتست از عروسی و خرس عبارتست از
وضع حمل و عذار عبارتست از ختنه کردن طفل و وکار آنکسی است که خانه



بخرد و وکار آنکسی است که از مکه بیاید مصنف این کتاب میگوید که از
بعضی از اهل لغت شنیدم که در بیان معنی وکار میگفت که وکار و همچنین
وکیره طعامی است که شخص در وقت خریدن خانه یا ساختن آن مردم را
بسوی آن بخواند و طعامی را که بعد از مراجعت از سفر بمردم میدهند آنرا
نقیعه میگویند و وکار نیز گویند و رکاز یعنی غنیمت است گویا در طعام
طعام بجهت مراجعت از مکه معظمه غنیمتی برای صاحبش از ثواب جمیل
و از اینجاست که رسول خدا ص فرموده است که الصّوم فی الشّتاء الغنیمة
الباردة یعنی روزه شدن در زمستان غنیمتی است بارد و سرد و اهل
عراق گفته اند که رکاز عبارت است از معادن هر معدنی که باشد و اهل
حجاز گفته اند که رکاز مال مدفونیست که بنی آدم قبل از اسلام آنرا دفن
کرده اند

باب در بیان معنی کلاله

حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از محمد بن
ابی عمیر از بعضی اصحابش از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که کلاله
وارثی است که غیر پدر و فرزند است

باب در بیان معنی جمیل

حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن حسین از صفوان بن یحیی

از عبد الرحمن بن حجاج از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت سؤال کردم
از آنحضرت از حکم حمیل و پرسیدم که حمیل ارث میبرد یا نه پس آنحضرت فرمود
که حمیل چه چیز است عرض کردم که زنی است که در شهری اسیر میشود و با او
طفل صغیری میباشد پس آن زن میگوید که این طفل پسر من است یا آنکه مردی را
از شهری اسیر کرده بیاورند پس ملاقات میکند او برادر خود را پس میگوید
که این برادر من است و آن زن و این مرد هیچیک شاهدی و گواهی
بر صدق قول خود ندارند حضرت فرمود که مردم در باب آنطفل و آن مرد
چه میگویند آیا ارث بایشان میدهند یا نه من عرض کردم که نه هرگاه
شاهدی نداشته باشند ارث بایشان نمیدهند زیرا که در بلاد شرک
متولد شده اند و شاهدی بر مدعای خود ندارند پس حضرت فرمود سبحان
الله هرگاه زن طفلی با خود داشته باشد و اعتراف داشته باشد باینکه آن
طفل فرزند اوست بلا شک آن طفل وارث اوست و از او ارث میبرد
و همچنین هرگاه شخصی برادر خود را بشناسد و هر دو مقر باشند و اعتراف
داشته باشند به برادری لا محاله از یکدیگر ارث میبرند و نیز خبر داد ما را
ابو الحسین محمد بن هرون زنجانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد
العزیز از ابی عبید که گفت در بیان معنی اینکه حضرت رسول ص در باب

جماعتی

جماعتی که از آتش بیرون بیایند فرمود یخرجون من النار فینبتون
کما تنبت الحبة فی حمیل السیل که اصمعی گفته است که حمیل یعنی چیزی که آب آنرا
بیاورد و حمیل بمعنی محمول است مثل اینکه قتیل بمعنی مقتول است و از
اینجاست که عمر علیه اللعنة در باب حمیل گفته که میراث داده نمیشود مگر بشاهد
و بینه و طفل را حمیل میگویند زیرا که او را که در کودکی از بلاد کفر برداشته اند
و در اسلام و بلاد اسلام متولد نشده است و نیز گفته است که واما
حبة پس هر گیاه بارداری دانهای او را هر یک حبة میگویند و فراء گفته است
که حبة عبارتست از تخمهائی که از گیاهای صحرائی میروید و ابو عبید گفته
است که برای حمیل معنی دیگر میباشد که از معنی سابق بهتر است و آن
اینست که مثلا شخصی میگوید که فلان کس برادر من یا پسر من یا پدر من است
در اینصورت آن شخص را حمیل میگویند زیرا که مجهول النسب است و
نسبش معلوم نیست و بدون شاهد و بینه تصدیقش نمیکنند زیرا که
شاید عرض او از آن سخن که گفته است این بوده که دفع کند میراث خود را
از آن بنده که او را آزاد کرده است و باین جهت است که دعوی را یعنی آن شخصی
که ادعا میکند که من پسر فلان کسم مثلا حمیل میگویند چنانچه کمیت این
معنی را اراده کرده در آنجا که میگوید قضاعه را که در شهرهای متوطن شده بودند

عتاب کرده وگفته علیم نزلتم من غیر فقر و لا جزاء منزلة الجمیل یعنی
بچه سبب در منزل جمیل منزل کردید و حال آنکه فقیر نبودید و نا خوشی برای
شما نبود که باعث این عمل شود **باب** در بیان معنی قول حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمود لا جلب و لا جنب و لا شغار فی الاسلام حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن
ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از غیاث که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق
که فرمود لا جلب و لا جنب و لا شغار فی الاسلام یعنی در دین اسلام جلب
وجنب وشغار جایز نیست وگفت که جلب انکسی است که پشت سر اسب خود — بفتح جیم معجمه و فتح لام
بانگ کند اسب خود را و پاهای خود را بجنباند و بر زمین زند تا اینکه اسب
سایر اسبها سبقت گیرد و در کنند از ایشان زیرا که این عمل نوع محالات از
خدعه و مکر و جنب انکسی است که کنار راه بایستد و همینکه اسبها برسند — بفتح اول و ثانی
بانگ بزند بر یکی از آنها پیشی گیرد بر سایر اسبها این هم جایز نیست و
وشغار اینست که کسی دختر یا خواهر خود را تزویج میکند بکسی بشرط اینکه — بکسر اول بر وزن نیاب
انکس نیز دختر یا خواهر خود را باو تزویج کند و این عمل در زمان جاهلیت
متعارف بوده و این شرط را بمنزله مهر قرار میداده اند این نیز جایز نیست
در اسلام **باب** در بیان معنی نهی از بدل در نکاح حدیث کرد ما را ابو



قاسم بن محمد بن احمد بن عبد الله سراج از اهل همدان در همدان وگفت که
حدیث کرد ما را ابو عمرو احمد بن حسین بن عمرویه وگفت که حدیث کرد ما را
ابراهیم بن احمد بن نفیس بغدادی وگفت که حدیث کرد ما را ابن حمانی و گفت
که حدیث کرد ما را عبد السلام از اسحق بن عبد الله بن ابی فروه از زید بن
اسلم از عطاء بن یسار از ابی هریره که گفت بدل در جاهلیت باین طریق
بود که مردی بمردی میگفت که بیا زنهای خود را بایکدیگر بدل کنیم تو زن
خود را واگذار بمن و من نیز زن خود را وا میگذارم بتو پس خدای عز
وجل این آیه را نازل کرد باینکه و لا ان تبدل بهن من ازواج و لو اعجبک
حسنهن یعنی حلال نیست بر تو که بدل کنی بایشان یعنی باین زنانی
که داری زنان دیگر را و اگر چه خوش آید و بعجب آورد ترا حسن آن زنان
دیگر ابو هریره گفت پس داخل شد عیینة بن حصن بر رسول خدا و در حالتی
که عایشه نزد آنحضرت بود و بدون اذن داخل شد پس رسول خدا فرمود
ای عیینه چرا بدون اذن داخل شدی عیینه گفت که من از آن روزی که
بالغ شده ام تا حال از احدی از قبیله مضر اذن حاصل نکرده ام و بدون
اذن داخل خانه هر کس که خواسته ام شده ام بعد از آن گفت که این زن
سرخ رنگ که پهلوی تو نشسته است کیست رسول خدا فرمود که این عایشه

ام المؤمنین است عیینه گفت که آیا میخواهی که واگذارم بتو زن خودرا که از
جمیع زنان احسن و نیکوتر است و تو بتو واگذاری این را این پس رسول
خدا فرمود که حرام کرده اند این عمل را بر من پس چون عیینه بیرون
رفت عایشه گفت یا رسول الله این مرد کیست فرمود این مردیست احمق
مطاع و با این حمق و جهالتی که دیدی که دارد بزرگ قوم خودش است
و همه مطیع و منقاد او یند **باب** در بیان معنی اقیال و عباهلة و تیعه
و تیمه و سیوب و خلاط و وراط و شناق و اجباء خبر داد مرا ابو الحسن
محمد بن زنجانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز از ابی عبد الله
قاسم بن سلام بسندی که متصل بود و میرسید بحضرت رسول صلعم که رسول
خدا نوشت بسوی وائل بن حجر حضرمی و قوم او باین طریق که من محمد
رسول الله الی الاقیال العباهلة من اهل حضرموت باقام الصلوة و ایتاء
الزکوة و علی التیعة شاة والتیمة لصاحبها و فی السیوب الخمس لا خلاط
ولا وراط ولا شناق ولا شغار ومن اجبی فقد اربی وکل مسکر حرام
یعنی این نامه ایست از محمد بن عبد الله رسول و فرستاده خدای بسوی
اقیال عباهلة از اهل حضرموت امر میکند ایشانرا به بر پای داشتن
نماز و دادن زکوة بدانید که بر هر تیعه یک گوسفند واجب است و تیمه

وشغار

مال صاحبش

مال صاحبش میباشد و در سیوب خمس واجب است خلاط جایز نیست
و وراط جایز نیست و شناق جایز نیست و شغار جایز نیست و کسی که بفروشد
میوه را پیش از رسیدن پس بتحقیق که ربا خورده است ابو عبید گفته است
که اقیال جمع قیل است و قیل مهتر و پادشاه قوم را گویند و اقیال جماعتی
بودند که در یمن پادشاه بودند و همه تابع شخصی بودند که او رئیس اعظم
از همه ایشان بوده و عباهلة جماعتی اند که قوم ایشان ایشانرا پادشاه
کرده اند و ایشانرا در امر سلطنت مستقر و مستقل ساخته اند و هرگز
پادشاهی را از ایشان نمیگیرند و احدی طالب زوال ملک و پادشاهی
ایشان نمیباشد شاعر گفته است که **بیت** تابط شرا ثنی تغنی ما دمت حیا
مسلما تحرثی مع المسترعل المتعهبل یعنی ای تابط شرا هر وقت که طلب
کنی مرا مادامی که در حیات میباشم می یابی مرا با مسترعل متعهبل و مسترعل
آنکسی است که بیرون میآید در میان جماعت اسبان و غیر اسبان و
متعهبل آنکسی است که منع کرده نمیشود از هیچ خیر و نیز شاعری در
وصف شتران که سر داده شده اند و واگذارده شده اند که بهر جا خواهند
روند و بهر طریق که خواهند وارد آب شوند و آب خورند گفته است که
کر عباهل عبهلها الوراد یعنی این شتران عباهل اند که واگذارده اند آنهارا

بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث

و واحد ایشانرا قیل میگویند بفتح قاف و سکون مثناة تحتانیه

بفتح مثناة فوقانية وکسر راء مهملة وفتح عين
بکسر مثناة فوقانيه وسکون مثناة تحتانيه

وارد شوند کان آب که بهر طریق که خواهند وارد آب شوند و تبیعه چهل
گوسفند را گویند و تیمه آن گوسفندی است که زیاد میشود و میکنند دان
چهل تا آنکه برسد بنصاب دوم یعنی آن گوسفندانی را که علاوه شده اند
بر چهل و هنوز بحد نصاب دوم نرسیده اند تیمه میگویند و بعضی گفته اند
که تیمه آن گوسفندیست که صاحبش آنرا در منزل یا خانه نگاه میدارد و دوشد
و این قسم گوسفند را ربایب میگویند روایت شده است از ابراهیم که در اینها
زکوة نمیباشد و ابو عبید گفته است که ولبنها هست که محتاج میشود صاحب
این گوسفند بگوشت آن پس ذبح میکند آنرا و در آن وقت میگویند اتام
الرجل یعنی ذبح کرد این مرد تیمه خود را و نیز ابو عبید گفته است که سیوب
عبارتست از گنج یعنی مالی که مدفون شده است در زمان جاهلیت و کان نمی
گنج که بدست احدی بیاید مگر از سیب یعنی عطیه و بخشش الهی مثلا میگوئی
هذا من سیب الله وعطائه یعنی این از عطیه و بخشش جناب اقدس الهی است
و اما قول آنحضرت که فرمود لا اخلاط و لا وراط پس بر آنکه گفته میشود خلاط
متحقق میشود آن وقتی که میان دو خلیط یعنی دو شریک صد و بیست گوسفند
بوده باشد هشتاد گوسفند مال یکی باشد و چهل گوسفند مال یکی پس هرگاه عامل
زکوة بیاید و دو گوسفند بگیرد صاحب هشتاد گوسفند ثلث یک گوسفند را

میدهد

میدهد بصاحب چهل گوسفند پس بر صاحب هشتاد گوسفند یک گوسفند
و ثلث آن واجب است و بر آن دیگری دو ثلث یک گوسفند واجب است
و هرگاه عامل از یکصد و بیست گوسفند یک گوسفند بگیرد صاحب هشتاد
ثلث یک گوسفند را میدهد بصاحب چهل گوسفند پس بر صاحب هشتاد
دو ثلث گوسفند واجب است و بر آن دیگری ثلث گوسفند اینست معنی
قول آنحضرت که فرمود لا اخلاط یعنی نیست برای خلط ثمره و فایده برای
احد شریکین حاصل نمیشود بلکه هر قدر از زکوة که داده میشود بر عدد
گوسفندان بالسویه تقسیم میشود و هر یک موافق عدد گوسفندان
خود سهم میدهند و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت که فرمود لا اخلاط
و لا وراط یا معنی قول آنحضرت که فرمود لا یجمع بین متفرق و لا یفرق بین مجتمع
یکی است یعنی جایز نیست که جمع کرده شود ما بین متفرقات یعنی هرگاه
متفرق باشند و هر یک مالک چهل گوسفند باشند در این صورت بر هر یک
یک گوسفند واجب است پس بعد از اینکه عامل صدقات بیاید که مطالبه
صدقات از ایشان نماید جایز نیست که گوسفندان خود را مخلوط بیکدیگر
نمایند برای اینکه حق خدا را کمتر دهند و یا تمام ندهند خلاصه خلط نمودن
جایز نیست با آنکه ثمره ندارد و همچنین جایز نیست تفریق نمودن گوسفندان

مجتمع برای اینکه منع نماید حقوق الهی را و تمام آنها را ندهد مثل اینکه دو نفر شریک اند و هر یک یکصد و یک گوسفند مالک اند و سه گوسفند بابت آن واجب است پس چون عامل زکوة میاید که مطالبه زکوة نماید گوسفندهای متفرق میسازند تا انکه هر یک زیاده از یک گوسفند ندهند این نیز جایز نیست یا انکه ثمره ندارد هر کس هر قدر گوسفند مالک است باید زکوة آن را علیحده بدهد و اما معنی اینکه فرمود لا اشناق پس بدانکه شنق آن زیادتی ما بین فریضتین را گویند مثلا هر پنج نفر شتر یک گوسفند واجب است که بدهند بعد از آن تا نه شتر چیزی نباید داد چون به ده رسید دو گوسفند واجب میشود پس آن زیادتی میان پنج و ده را شنق میگویند و اما معنی اینکه فرمود لا شغار پس بدانکه در زمان جاهلیت متعارف بود که شخصی دختر خود یا خواهر خود را بشخصی تزویج میکرد و مهر را این قرار میداد که آن شخص نیز دختر یا خواهر خود را باو دهد پس رسول خدا از این عمل نهی فرمود و اما معنی اینکه فرمود و من اجبی فقد اربی پس بدانکه اجبا عبارت از فروختن میوه قبل از رسیدن آن یعنی هر کس که بفروشد میوه را پیش از اینکه برسد پس ربا خورده است

**باب** در بیان معنی محاقله و مزابنه و عرایا و مخابره و مخاضره و منابذه و ملامسه و بیع و امثال اینها خبر داد مرا ابو الحسین



محمد بن هرون زنجانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز از ابی عبید قاسم ابن سلام بسندهائی که متصل بود و میرسید بحضرت رسول صلعم در احادیث مختلفه متفرقه که نهی فرموده رسول خدا از محاقله و مزابنه و محاقله فروختن کشت است و حال انکه هنوز در خوشه است بگندم بعبارة اخری فروختن خوشه است بگندم و مزابنه فروختن خرمائیست که بر درخت است بخرمای دیگر و رخصت داده است در عرایا و عرایا جمع عریه است و عریه آن درخت خرمائیست که صاحبش عریه میدهد آنرا بشخص فقیر و اعراء آنست که بگرداند صاحب نخله میوه یکسال آن نخله را برای شخص فقیر و رسول خدا رخص فرموده است صاحب نخله را که ابتیاع نماید از آن نخله از آن شخص که عریه گرفته است بخرمای دیگر یعنی ابتیاع نماید رطب نخله را به تمر بجهت احتیاج او برطب یا بجهت احتیاج آن شخص که عریه گرفته است بخرما و نیز ابو عبید گفت که هر وقت که رسول خدا صلعم خرصانرا میفرستاد بنخلستان که خرما برآورد کنند میفرمود که بسیار دقت مکنید و دست بالا بگیرید زیرا که در اموال عریه میباشد و وصیت میباشد هر گاه بی دقت کنید یا زیاد برآورد نمائید شاید که ضرر بکسی برسد یا انکه مقتضای وصیت عمل نیاید و نیز ابو عبید گفت که نهی فرمود رسول خدا از مخابره

ومخابره مزارعه است بحصه معین مثل نصف و ربع یا کمتر یا بیشتر و خبر
بفتح خا معجمه و کسر نیز آمده بمعنی مخابره است یعنی مزارعه ابو عبید گفته است
که چون خبر بمعنی مزارعه میباشد باین جهة اکار را که بمعنی برزگر است خبیر
میگویند و مخابره بمعنی مواکره است یعنی شکافتن زمین و خبره عبارت است
از عمل یعنی شکافتن و خبیر آن شخص را گویند که زراعت میکند و زمین را
شخم میکند و باین جهت است که خبیر را اکار نیز میگویند زیرا که اکار
ماخوذ است از مواکره و مواکره بمعنی شکافتن و شخم کردن زمین است و نیز
نهی فرمود رسول خدا ص از مخاضره و مخاضره عبارت است از فروختن
میوه پیش از اینکه برسد و نیز نهی فرمود از منابذه و ملامسه و بیع حصاة
اما منابذه در او دو قول است قول اول اینست که شخصی بر رفیقش میگوید
که بینداز بسوی من این جامه را یا غیر این جامه را هر چه باشد یا اینکه من
بیندازم بسوی تو در حالتی که واجب و لازم شده است بیع فلان بفلان
یعنی انداختن جامه و غیر آن علامت وقوع بیع و لزوم آنست قول دوم
این است که شخصی بر رفیقش میگوید که هر وقت انداختم سنگ را بسوی تو
پس بدانکه بیع واجب و لازم شده است و این است معنی قول ابو عبید که گفت
نهی فرمود رسول خدا ص از بیع انداختن ریزه و ملامسه این است که شخص میگوید

که هرگاه

که هرگاه لمس کنم جامه خود را یا اینکه دست بجامه تو رسانم پس بدانکه
بیع واقع شده است بفلان و فلان و نیز گفته است که ملامسه اینست که
دست خود را زیر جامه برساند بمتاع و نظر نکند بسوی متاع این نیز
علامت وقوع بیع و لزوم آنست و اینها بیعهائی چند بودند که
اهل جاهلیت باین طورها بیع و شرا میکردند و داد و ستد می‌نمودند
و رسول خدا ص همه اینها را نهی فرمود بجهت اینکه تمام اینها داخل
بیع غرراند و بیع غرر حرام است و نیز نهی فرمود رسول خدا ص از
بیع مجر و بیع مجر آن است که فروخته شود شتر نر با بچه در شکم شتر
ماده میباشد و نیز نهی فرمود از ملاقیح و مضامین و ملاقیح جمع
ملقوح است و ملقوح بچه ایست که در شکم ناقه است و مضامین
جمع مضمون است و مضمون چیزیست که در صلب نر است و در
زمان جاهلیت متعارف بوده که بچه را که در شکم مادرش بود
میفروختند و همچنین نطفه را که در صلب نر بوده و در آن سال
یا در چند سال از صلب آن نر بیرون میآمد آنرا نیز میفروختند
و نیز نهی فرمود از بیع حبل حبله و حبل حبله عبارت است از بچه جنین
که در شکم ناقه است و بعضی گفته اند که حبل حبله بچه بچه را گویند و این

نیز عزراست وجایز نیست ورسول خدا فرمود لیس منا من لم یتغن
بالقرآن یعنی نیست از ما کسی که تغنی نکند بقرآن مراد این است که نیست
از ما کسی که مستغنی نشود بواسطهٔ قرآن ومراد غناء باواز نیست ومروی است
که هر که قرائت کند وبخواند قرآن را پس او غنی است که دیگر فقر برای
او نمیباشد ونیز مرویست که کسی که عطا کرده شود قرآن یعنی قرآن را
باو تعلیم کرده باشند پس گمان کند که عطا کرده شده است غیر او زیاده
از آنچه باو عطا شده پس بزرگ شمرده است کوچک را وکوچک شمرده
است بزرگ را وسزاوار نیست برای حامل قرآن اینکه احدی را از خود
غنی تر داند واگرچه آنکس مالک شرف وعز عالم باشد واگر چنانچه
معنی حدیث این باشد که بعضی خیال کرده اند ومراد از تغنی بقرآن
ترجیع صوت وحسن آواز باشد پس هر ترک آن عقوبت عظیمی خواهد
بود وکسی که ترجیع نمیکند آواز خود را بقرائت قرآن پس البته از رسول
خدا وائمه هدی نمیباشد وغنا واجب خواهد بود زیرا که فرموده است هر کس
غنا نکند در قرآن از ما نیست ونیز رسول خدا فرموده است که استعیذوا
بالله من طبع یهدی الی الطبع وطبع عبارت است از هر عیب وبدی
دینی ودنیوی یعنی پناه برید بخدا از هر عیب وبدی که راه نمائی کند



شمارا بسوی عیب وبدی دیگر ونیز ابو عبید روایت کرده که بنده‌های بنی
کرده ونیز باهم مخاصمه کردند ودر باب میراثها وبعضی دعویهای کهنه بین سیع
باهم گفتگو نمودند وخدمت رسول خدا برافعه آمدند پس آنحضرت
فرمود که لعل بعضکم الحن بحجته من بعض فمن قضیت له بشیٔ من حق
اخیه فانما اقطع له قطعة من النار فقال کل واحد من الرجلین
یا رسول الله حقی هذا لصاحبی فقال لا ولکن اذهبا فتوخیا واکمی
ثم لیحلل کل واحد منکما صاحبه یعنی شاید که یکی از شما زیرکتر باشد
از آن دیگری وطریق احتجاج واثبات مطلب را بهتر از آن دیگری
داند پس هر کسی که حکم کردم من برای او بچیزی از حق برادرش پس
این است وجز این نیست که قطع کرده ام ومعین نموده ام برای او قطعه
از آتش پس هریک از آن دو مرد گفتند یا رسول الله این حقی که من
دارم برای رفیقم باشد من چیزی نمیخواهم رسول خدا فرمودند این
طور خوب نیست ولکن بروید وباهم برادر باشید ومال خود را تقسیم کنید
وقرعه بزنید وهریک رسد خود را ببرید بعد از آن هم دیگر را حلال
کنید مصنف کتاب میگوید که لحن بفتح حاء بمعنی فطانت وزیرکی
است ولحن بسکون حاء بمعنی خطا ومیل کردن از حق است والحق بمعنی

افطن است یعنی زیرکتر واستهما یعنی قرعه بزنید واین عبارت حجت
کسی است که در احکام قائل شده است بقرعه وتوصیا یعنی هر یک دیگر را
برادر حقیقی خود گیرید وگویا مراد حضرت ازین کلام امر بصلح است ونیز
نهی فرموده است از تقصیص قبور وتقصیص یعنی تخصیص است وتخصیص
بمعنی گچ کاری کردن است ونیز نهی فرمود از قیل وقال وکثرت سؤال و
ضایع کردن مال ونیز نهی فرمود از عقوق امهات ووأد بنات ومنع
وهات اما اضاعه یعنی ضایع کردن مال بر دو وجه است وجه اول وآن
اصل است این است که شخص مال خود را در معصیت ونافرمانی خدای
عزوجل صرف کند خواه کم باشد خواه بسیار واین است اسرافی که خدا عیب
کرده است ونهی کرده است ازآن وجه دوم آنست که مال کسی نزد تو باشد
وصاحبش اهل نباشد باین معنی که صغیر یا سفیه باشد یا غیر اینها در این
صورت فقها هرگاه آنمال را رد کنی بصاحبش یعنی باشخاص مذکوره البته
ضایع کرده آنمال را وخلاف فرمودهٔ خدا کرده زیرا که خدا فرموده است
اطفال یتیم بعد از آنکه بالغ شوند ودیدید که رشدی بهم رسانیدند
وعقلی دارند مالشان بایشان رد کنید واما مراد از کثرت سؤال
سؤال کردن از مردم است وطلب کردن چیز از ایشان چنانچه در حدیث

است

است که اگر چنانچه مردم میدانستند که چه چیز در طلب کردن وسؤال نمودن است
هر اینه احدی از احدی سؤال نمیکرد وشاید که مراد از سؤال عام باشد یعنی
از هر چیزی نباید سؤال کرد وطالب نبود که همه چیز را فهمید ودانست
چنانچه فرموده است لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی سؤال
مکنید از چیزهائی که اگر ظاهر شود برای شما ضرر داشته باشد برای شما
وغمگین گرداند شما را واما وأد بنات وأد بفتح اول وسکون ثانی مصدر
است وبمعنی دفن کردن دختر است در حال حیات در زمان جاهلیت
متعارف بوده که دختران خود را زنده دفن میکرده اند وباین جهت
فرزند داماد مینامیده اند واما معنی قیل وقال که آنحضرت نهی فرموده از
آن پس بدانکه قال مصدر است گویا گفته است که نهی عن قیل وقول وبنا
بر این میگوئی قلت قولا وقیلا وقالا ودر صرف عبدالله این نحو ثبت
است که ذلک عیسی بن مریم قال الحق پس قال در آیه مصدر است وگویا
گفته است که قول الحق ونیز روایت کرده است ابو عبید که نهی عن التبقر
فی الاهل والمال یعنی فرمود رسول خدا از تبقر در اهل ومال اصمعی گفته
است که تبقر عبارت است از توسع وتفتح یعنی نهی فرموده است رسول
خدا از سعی نمودن در کثرت اهل ومال ونیز روایت کرده است که نهی

ان یذبح الرجل فی الصلوة کما یذبح الحمار یعنی نهی فرمود رسول خدا
از اینکه شخصی در رکوع سر خود را پائین اندازد مانند خر بحدی که سرش
پائین تر از پشتش باشد یعنی در رکوع باید پشت شخص و سرش برابر
یکدیگر باشند وکان اذا رکع لم یصوب راسه ولم یقنعه یعنی و بود
رسول خدا وقتی که رکوع میکرد سر مبارک خود را نه بالا و بلند میکرد
و نه پر زیر میافکند بلکه سرش و پشتش برابر یکدیگر بودند و پشت
مبارکش را در رکوع بحدی پهن و هموار مینمود که اگر کسی آب بران
میریخت نمی ریخت بلکه بران قرار میگرفت ونهی عن اختناث الاسقیه
یعنی نهی فرمود رسول خدا از اختناث مشکها و اختناث یعنی دو تا کردن
و شکسته شدن است یعنی نهی فرمود از اینکه دهنهای مشکها را دو تا کنند
و بشکنند و از آنها آب آشامند و غرض از این نهی یا این است که مبادا جانوری
در مشک باشد و داخل دهان شود و یا این است که این طور آب آشامیدن
دهان مشک را بد بو میکند و یا این است که چون دهان اکثر مشکها غالبا
بسیار گشاده می باشد شاید یکدفعه آب بسیاری از مشک بیرون آمده لباس
و اعضای شخص را تر کند بهر تقدیر مدار معنی حدیث این است که از
دهان مشک آب نباید خورد ونهی عن الجداد باللیل مراد از جداد چیدن

درخت

درخت خرماست وجداد یعنی بریدن خوشه خرما و چیدن میوه او
یعنی نهی فرمود رسول خدا از بریدن خوشه خرما و چیدن میوه آن
در شب زیرا که در شب فقرا و مساکین نمیتوانند حاضر شوند وقال
لا تعضیة فی میراث تعضیه یعنی جدا کردن و جزو جزو نمودن است
و ماخوذ است از اعضا میگویی عضیت اللحم یعنی تفریق کردم و پاره
پاره کردم آن را خدای عز و جل فرموده است وجعلوا القرآن عضین
یعنی که گردانیدند قرآن را جزو جزو یعنی ایمان آوردند ببعضی و کافر شدند
ببعضی پس معنی حدیث این است که نیست تعضیه در میراث یعنی تفریق
و تقسیم میراث و جزو جزو کردن آن جایز نیست هر گاه ضرر داشته
باشد برای تمام ورثه یا بعضی از ایشان مثل اینکه هر گاه میراث حمامی
باشد یا اینکه یک قطعه یاقوت باشد یا اینکه یک ثوب عبا باشد و امثال
اینها که قابل تقسیم نمیباشند و تقسیمشان مستلزم ضرر و عدم انتفاع
بآنهاست و این باب است عظیم از حکم داخل در این است حدیث لا ضرر
ولا ضرار فی الاسلام پس هر گاه بعضی از ورثه خواهند که اشیاء مذکوره
قسمت نمایند ایشان را منع میکنند و آنها را میفروشند و قیمت آنها را
میان ایشان قسمت می نمایند ونهی عن لبستین اشتمال الصماء و ان یحتبی

بثوب لیس بین فرجه و بین السماء شیء یعنی نهی فرموده رسول خدا ص
از دو قسم پوشیدن لباس یکی اشتمال صماء یعنی پوشیدن جامه و جامه در
بر کردن بنحوی که آنرا صماء میگویند و دیگری آنکه بپوشد خود را بجامه
بطریقی که میان عورت او و میان آسمان چیزی فاصله نباشد اصمعی گفته
است که اشتمال صماء نزد عرب این است که شخصی جامه بر کند و مجموع بدن
خود را بآن جامه بپوشد و هیچ طرف آنرا بلند نکند و منفذی برای آن
قرار ندهد تا آنکه نتواند دست خود را از آن منفذ بیرون آورد بلکه جمیع
اعضاء او در زیر آن جامه پنهان باشد و فقهاء میگویند که اشتمال
صماء آنست که شخصی خود را بیک جامه به پیچید پس آن جامه را از یک
جانب خود یا از جانب راست یا از جانب چپ بلند کند پس بگذارد آنرا
بر دوش خود بوضعی که ظاهر شود عورة او و حضرت امام جعفر صادق ع
فرموده است که اشتمال الصماء آنست که شخصی رداء خود را از زیر بغل خود داخل
کند پس بگذارد دو گوشه آنرا بر یک دوش خود و معنی صحیح همین است
که آنحضرت فرموده اند و صماء نوعی است از پوشیدن جامه یا رداء و نهی
عن ذبایح الجن یعنی منع فرموده رسول خدا ص از ذبایح جن آنست که و ذبایح جن م
شخصی خانه ابتیاع نماید یا آنکه چشمه بیرون آورد یا خانه بنا کند پس کوسفندی

یا شتری

یا شتری ذبح نماید و گوشت آنرا تصدق کند برای آنکه مبادا از جن اذیت
باو برسد و این عمل در میان اهل جاهلیت متعارف بوده پس رسول
خدا ص نهی فرموده است مسلمانان را از آن و قال لا یوردن ذو عاهة
علی مصح یعنی باید وارد کرده نشود صاحب آفت و مرض بر آنکسی که
شتران و گوسفندان او صحیح و سالم اند یعنی آنکسی که شتران و
سایر چهارپایان او مریض و بیمار اند وارد نسازند آنها را بر کسی که
شتران و چهارپایان او صحیح و سالم اند ابو عبید گفته است که وجه
آنکه رسول خدا ص منع فرموده است این را شاید این باشد که ترسیده است
که مبادا نازل شود از جانب خدای عز و جل بر آن شترانی که صحیح اند همان
ناخوشی که بر آنها نازل شده بود پس صاحب آن شتران صحیح خیال
کند که آن شتران مریض باعث ناخوشی شتران او شده اند و شتران او
از آنها ناخوشی واگرفته اند پس بسبب بدگمان فاسد در معصیت خدا
میافتد و قال ص لا تصروا الابل والغنم من اشتری مصراة فهو بخیر النظرین
از شاء ردها و ردمعها صاعا من تمر یعنی تصریه مکنید شتران و گوسفندان
خود را یعنی تلبیس مکنید و حبس مکنید شیرهای ایشان را در پستانهای
ایشان تا آنکه امر بر مردم مشتبه شده آنها را بقیمت اعلا خرند و هر کسی که

بخرد مصراة را یعنی شتر یا گوسفند یا گاوی را که چند روز متوالی دوشیده
نشده اند و شیر را در پستانهاشان حبس کرده اند که مردم بگمان اینکه
آنها هر یك اصیل و پر شیرند زود آنها را بقیمت اعلا بخرند پس وی با بهش
دو امرست یعنی نظر میکند در دو امر هر یك که خواهد اختیار میکند یا
نگاه میدارد مبیع را یا آنکه رد میکند آنرا بعطا حیش با یکصاع از خرما
و تصریه در لغت یعنی حبس کردن آب و جمع کردن آنست میگوئی صریت
الماء یعنی حبس کردم آب را و جمع نمودم آنرا و شتر و گوسفند را مصراة
میگویند که یا شیرهاشان بمنزله آبهائی است که در پستانهای شان حبس
شده و روزی عمر علیه اللعنه خدمت حضرت رسول ص آمد و عرض کرد که یا رسول
الله ما احادیث عجیبه غریبه از طایفه یهود و نصاری میشنویم آیا جایز
است و مرخص میفرمائی که بنویسیم آنها را پس رسول خدا ص فرمود امتهوکون
کون انتم کما تهوکت الیهود والنصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیه
ولو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی یعنی آیا شما متحیرید در دین اسلام
و شك دارید در آن و نمیشناسید دین خود را و میخواهید از یهود و نصاری
دین خود را اخذ کنید بخدا قسم که دین و شریعتی برای شما آورده ام که مثل
آفتاب واضح و روشن است و از جمیع عیبها پاك است و اصلا نقصی و عیبی



در او پیدا نشده و اگر حالا بخود موسی که پیغمبر یهود است زنده میبود بجز اینکه
که چاره نداشت مگر اینکه متابعت کند مرا انتهی و معنی این است که رسول خدا
مکروه میداشت اخذ علوم را از یهود و نصاری زیرا که احتیاج بایشان
نبود و در حقیقت نزد ایشان علم نبود و قد قال ص لقد هممت ان انهی
عن الغیله یعنی و بتحقیق که فرمود رسول خدا ص که اراده کرده ام که نهی کنم
شما را از غیله و غیله این است که شخص مجامعت کند با زن خود در حالتی
که مرضعه است یعنی شیر میدهد و نهی عن الارفاه یعنی نهی فرمود از ارفاه
و ارفاه عبارتست از کثرت تدهن یعنی بسیار در روغن بر بدن مالیدن
و قال ایاکم والقعود بالصعدات الا من ادی حقها صعدات بضم
اول و ثانی جمع صعد است و صعد جمع صعید است یعنی طریق مثل
طریق و طرق و طرقات یعنی بپرهیزید از نشستن در راهها مگر
کسیکه ادا کرده باشد حق آنها را و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود
که لا غرار فی الصلوة ولا التسلیم غرار یعنی نقصان است یعنی
نیست نقصان در نماز و نه تسلیم اما نقصان در نماز عبارتست از
ناتمامی رکوع و سجود آن مثل اینکه طمانینه در رکعت اولی زیاده باشد
از طمانینه در رکعت ثانیه یا یك رکوع یا یك سجود را ترك کند و امثال

اینها چنانچه نیز فرموده است که الصلوة میزان فمن وفی استوفی
یعنی نماز میزان است یعنی ترازو است و همچنانکه دو کفهٔ ترازو باید
مساوی و برابر یکدیگر باشد همچنین اجزاء نماز باید مساوی باشند
مثلا رکوع باید مثل سجود باشد و درنگ نمودن در رکعت ثانیه
باید مثل درنگ نمودن در رکعت اولی باشد و همچنین سایر اجزای
آن پس کسی که توفیه کند و حقوق نماز را کما هو حقه بجا آورد استیفا
خواهد کرد اجر خود را از خدا و خدا نیز اجر کامل باو خواهد عطا نمود
مترجم گوید که و شاید مراد حضرت از این عبارت این باشد که هم
چنانکه کم و زیاد چیزها و خوب و بدی آنها به ترازو سنجیده میشود
همچنین مراتب عبودیت و عمل و اخلاص همه اینها بنماز سنجیده میشوند
پس هر کسی که توفیه کند خدا را یعنی بترازوی نماز مقصود خدا را
از نماز که آن اخلاص و عبودیت و غیر آنست از سایر اعمال حاصل کند
از خدا استیفای اجر خواهد کرد و شاید که مراد این باشد که همچنانکه
متاعی را که در ترازو میگذارند هر قدر آن متاع نفیس تر و سنگین تر
است قیمت آن بیشتر است همچنین نماز هر قدر خضوع و خشوع در او
بیشتر است ثواب آن نیز بیشتر است پس هر کسی که کامل کرد اند نماز را

یا انکه

یا انکه ناقص کرد اند آنرا استیفا میکند اجر خود را از خدا و شاید مراد این باشد
که نماز ترازوی مؤمن است پس هر قدر که ایمان اتم است نماز نیز اتم است
پس تمامیت نماز لازم تمامیت ایمان است و نقصان او دال بر نقصان آن است
فتامل و اما نقصان در تسلیم این است که شخصی سلام کند بر تو و بگوید
السلام علیک پس در جواب بگوئی و علیک و نگوئی و علیک السلام
و هم چنانکه نقصان در رد سلام مکروه است همچنین تجاوز کردن از حد
آن نیز مکروه است مثل اینکه شخص بگوید السلام علیک پس تو در جواب
بگوئی و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه و قال
رسول الله لا تناجشوا و لا تدابروا ناجش خیانت کننده را گویند و
تناجش این است که شخصی که اراده خریدن متاعی ندارد قیمت متاع را زیاد
کند و بگوید که من متاع را بفلان قیمت میخرم برای اینکه دیگری فریفته
شود و بان قیمت یا زیاده بخرد و ترجمهٔ حدیث این است که تناجش مکنید
یعنی خیانت مکنید با یکدیگر و تدابر یعنی پشت بسوی یکدیگر کردن است
یعنی پشت بسوی یکدیگر مکنید و از هم دیگر مفارقت مکنید و جدا نشوید
و ان رجلا حلب عند النبی ناقة فقال النبی ص دع داعی اللبن یعنی و بگذار بعضی
که مردی در حضور رسول خدا ص شتری میدوشید پس رسول خدا ص فرمود که

واگذار دما عجلین را یعنی قلیلی شیر در پستان باقی بگذارد زیرا که آن شیر کم
در پستانت باقی میگذاری میخواند شیرهای پشت سرش را و همه را با پستان بیاورد و هر
هرگاه همه را بدوشی و اصلا در پستان چیزی باقی نگذاری بعد از آن شیر دیر
بپستان میاید و کره ص الشکال فی الخیل یعنی مکروه میداشت رسول خدا ص
شکال را در اسب و شکال بکسر کاف آنست که یک پایش سفید و یک نه باشد
و دو پا و یکدستش رها شده باشد یعنی همرنگ بدنش باشد بهمین تقدیر
شکال بدون اینکه پا سفید باشد یافت نمیشود **باب** در بیان معنی
سکینه حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی
عطار از محمد بن احمد از سندی بن محمد از علا از محمد بن مسلم از حضرت امام
محمد باقر ع که فرمود سکینه عبارت از ایمان و نیز حدیث کرد ما را احمد بن
حسن بن احمد بن ولید و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از
ابراهیم بن هاشم از اسمعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن از حضرت امام
رضا ع که گفت که سؤال کردم از آنحضرت و گفتم فدای تو شوم چه چیز بود
تابوت موسی و چه قدر وسعت داشت فرمود سه ذرع در دو ذرع بود عرض
کردم که در آن تابوت چه چیز بود فرمود عصای موسی و سکینه عرض کردم
که سکینه چه چیز بود فرمود سکینه روح خدا بود که سخن میگفت و تکلم مینمود



و هر وقت که بنی اسرائیل در امری اختلاف میکردند تکلم میکرد با ایشان
و حقیقت آن امر را برای ایشان بیان میکرد و نیز حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن عیسی و گفت که حدیث کرد ما را ابو همام اسمعیل بن همام از حضرت
امام رضا ع که آنحضرت بمردی فرمود که شما سکینه را چه چیز میدانید و سکینه
نزد شما چیست پس چون آنقوم ندانستند که سکینه چیست گفتند خدا ما را
فدای تو گرداند نمیدانیم تو بیان فرما حقیقت آنرا پس آنحضرت فرمود که
سکینه بادی است بهشتی که بیرون میاید از بهشت و برای او صورتی است
مثل صورت انسان و همیشه با پیغمبران است و این همانست که نازل
شد بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در وقتی که کعبه را بنا کرد و ساخت
مترجم گوید که نزدیک است باین معنی آنچه بعضی علما ذکر کرده اند
و آن اینست که سکینه حیوانی است که صورت او مانند صورت انسان است
و سایر بدن او خلقی است در نهایت رقت و لطافت مثل باد و هوا و در
تفسیر سکینه وجوه دیگر نیز ذکر کرده اند چون مقصود در این کتاب ترجمه
احادیث است بهمین قدر اقتصار شد و بذکر سایر وجوه نپرداخت
**باب** در بیان معنی اسلام ابو طالب بحساب جمل حدیث کرد

مارا حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب وگفت که حدیث کرد
مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از مفضل بن
عمر که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که اسلام آورد ابوطالب
بحساب جمل وعقد کرد بدست خود یعنی شمرد بدست خود شصت وسه عدد را
یعنی بواسطهٔ انگشتان شصت وسه عدد را بر روی هم برد بعد از آن فرمود
که بدرستی که مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است که ایمانرا مخفی داشتند
وشرکرا ظاهر کردند پس خدا دو اجر بایشان عطا فرمود وحدیث کرد
مارا ابو الفرج محمد بن مظفر بن نفیس مصری فقیه وگفت که حدیث
کرد مارا ابو الحسن محمد بن احمد داودی از پدرش وگفت که نزد ابی
القاسم حسین بن روح قدس سره بودم که مردی سؤال کرد از او که
چه معنی دارد قول عباس که برسول خدا ص گفت که بدرستی که عم تو ابوطالب
اسلام آورد بحساب جمل وبانگشتان خود شصت وسه عدد را روی
برد وشمرد پس حسین قدس سره گفت که مرادش از آن عدد این بود که
الله احد جواد زیرا که الف یکیست ولام سی تااست وها پنج است والف یکی
وحا هشت است ودال چهار تااست وجیم سه تااست وواو شش تااست والف
یکیست ودال چهار تااست واین مجموع شصت وسه میشود باب دربیان



معنی زاهد در دنیا حدیث کرد مارا محمد بن قاسم مفسر جرجانی رضی
وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی ناصری از
پدرش از محمد بن علی از پدرش حضرت امام رضا ع از پدرش موسی بن
جعفر علیهم السلام که گفت که کسی سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق
از معنی زاهد در دنیا وپرسید که چگونه کسی را زاهد در دنیا میگویند
پس آنحضرت فرمود که زاهد در دنیا آنکسی است که ترک میکند حلالش را
بجهت ترس از حساب وترک میکند حرامش را بجهت خوف از عقاب

باب دربیان معنی موت حدیث کرد مارا محمد بن قاسم مفسر
جرجانی وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن حسن حسینی از حسن بن
علی ناصری از پدرش از محمد بن علی از پدرش رضا از پدرش رضا
از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام وگفت که شخصی خدمت حضرت
امام جعفر صادق ع عرض کرد که یابن رسول الله مرگرا برای ما وصف
کن که چه چیز است وشخصی که میمیرد چه حال دارد پس آنحضرت فرمود
که مرگ برای هر کسی یک قسمی میباشد برای مؤمن بمنزلهٔ بهترین بوی
نیکوترین بوی بهائیست که ببوئیش میرسد وآنرا میبوید پس از جهت
نیکوئی وخوشی آن نعاس بر او غالب میشود پس جمیع المها وناخوشیها

و تمام تعبها و زحمتها از او زایل میشود و اما برای کافرها مثل کندن بدن
عقربها و افعیها است بلکه بمراتب شدیدتر و بدتر نعوذ بالله بعد از آن
آن شخص خدمت آنحضرت عرض کرد که یا ابن رسول الله بعضی میگویند
که مرگ و جان کندن مشکلتر و الم آن سختتر است از الم کسی که اعضای
او را باره میبرند و یا آنکه بمقراض از یکدیگر جدا میکنند یا آنکه بسنگ
درهم میشکنند یا آنکه میل آسیا را در چشمش گذارده سنگ آسیا را
بگردش بیاورند آنحضرت فرمود بلی برای بعضی از کفار و بندگان
گناهکار چنین است و این عذابها از عذابهای دنیائی اندکه بعضی
اوقات بعضی اشخاص بآنها مبتلا میشوند ولکن عذاب آخرت از اینها
شدیدتر و سختتر است سائلی سؤال کرد و گفت که یا ابن رسول الله
پس چرا بعض اوقات می بینیم که کفار یا غیر کفار که عاصی و گناه
کارند باسانی جان میدهند و روح از بدنشان بیرون میرود
در حالتی که مشغول سخن گفتن یا خندیدن اند و بعضی از مؤمنین را
نیز می بینیم که چنین می میرند و بعضی از مؤمنین و غیر مؤمنین را
می بینیم که در سکرات موت آن سختیها و المها برای ایشان میباشد
پس آنحضرت فرمود که آن راحت و خوشی که برای مؤمن است در وقت

جان دادن

جان دادن پس آن ثواب عاجلی است که خدا باو عطا فرموده و آن شدت
و سختی که برای اوست در آن وقت پس آن کفارهٔ گناهان اوست و خدا
میخواهد که او را از گناه پاک کند تا آنکه چون باخرت میرود پاک و پاکیزه
باشد و اصلا گناهی برای او نباشد و مستحق ثواب ابدی بوده باشد
و اما آن کافری که می بینی باسانی جان میدهد پس بجهت اینست که
میخواهد که هر حسنه که در دنیا کرده است اجر آنرا هم در دنیا باو داده باشد
تا آنکه از دنیا که میرود مستحق عذاب باشد و اصلا مستحق ثواب نباشد
و اما آن کافر یا فاجری که در دنیا بسختی جان میدهد پس آن سختی اول
عذاب اوست بعد از آنکه تمام مزد حسنات او را در دنیا باو داده اند زیرا
که خدای تعالی عادل است و اصلا ظلم وجور بر او روا نیست و نیز مروی است
که شخصی از حضرت امیرالمؤمنین سؤال کرد که یا امیرالمؤمنین مرگ را برای
ما وصف کن پس آنحضرت فرمود که بر دانای خبیر وارد شدید و سؤال کردید
بلی یکی از سه امر بعد از موت واقع میشود بر آن شخصی که مرده است یا این
که بشارت میدهند او را بنعیم و خوشی ابدی و یا آنکه مژده میدهند او را
بعذاب و عقاب ابدی و یا آنکه همیشه ترسان و لرزان و هراسان در حزن
و اندوه است و امرش مبهم است و معلوم نیست که از کدام فرقه است از اینهاست

یا از نیکان از اهل بهشت است یا اهل دوزخ اما آنکسی که دوست ما و فرمان بردار
ماست پس او بشارت داده شده است بنعمتها و خوشیهای ابدی که هرگز زوال
و نقصان برای آنها نمیباشد و آن کسی که دشمن ماست و مخالفت ما کرده است
و فرمان برداری ما ننموده است پس او را بشارت میدهند بعذاب و عقاب
ابدی دائمی و اما آنکسی که مبهم است امر او و معلوم نیست که مآل حال او چیست
پس او مؤمنی است که ظلم کرده است بر نفس خود و همیشه در خوف و ترس
میباشد و میداند که بازگشت او کجا خواهد بود و لکن ما او را نمیگذاریم د
خلا او را با دشمنان ما و بالاخره بواسطه شفاعت ما بیرون میآوریم
او را از آتش پس عمل کنید و فرمان برداری نمائید و عقوبت خدای عز و جل
حقیر مشمارید پس بدرستی که بعضی از گناهکاران میباشند که بعد از سیصد هزار
سال شفاعت ما بایشان برسد و نیز مرویست که شخصی از حضرت امام حسن
سؤال کرد که یا ابن رسول الله چه چیز است این مرگی که مردم جاهل اند بآن
و هیچکس نمیشناسد آنرا فرمود که مرگ عظیم ترین سرور و شادیست که
وارد میشود بر مؤمنین زیرا که نقل کرده میشوند از دار نکد یعنی خانه تنگ
و سختی بسوی نعیم ابدی همیشگی که اصلا زوال و فنا برای او نیست و بزرگ
ترین هلاکت و خسران است که وارد میشود بر کافرین زیرا که نقل کرده میشوند از



فانی که بمنزله بهشت جاودانی ایشانست بسوی آتشی که تمام نمیشود و فانی
نمیگردد و حضرت امام زین العابدین ع فرمود که چون در صحرای کربلا
جنگ سخت در گرفت و کار بر پدرم تنگ شد آنهائی که در خدمت آن
حضرت بودند نظر کردند بسوی آنحضرت دیدند که حال او برخلاف حال
ایشانست زیرا که هر قدر که امر سخت میگردید رنگهای ایشان متغیر میشد
و اعضاشان مرتعش میگردید و دلهای ایشان میترسید و پدرم و بعضی
از خواص او درخشان بود رنگهاشان و نفوسشان مطمئن و اعضاشان
ساکن بود و اصلا اضطراب و تغیری در احوالشان بهم نمیرسید پس بعضی
از اصحاب روی بسوی بعضی کرده با هم میگفتند که ببینید که در این حالت
هم اصلا از مرگ پروائی ندارد پس چون پدرم ملتفت شد و گفت و شنید
ایشانرا شنید فرمود بلی صبر و حلم ای پسران کریمان و بزرگان چنین است زیرا
که نیست مرگ مگر جسری که میگذرانند شما را از بدی و سختی این دنیای
فانی بسوی بهشت با وسعت بی نهایت جاودانی که هرگز زوال و نقصان
برای او نیست پس کیست که کراهت دارد که از زندانی بیرون رود و داخل
قصری شود و نیست مرگ برای دشمنان شما مگر مثل اینکه کسی از قصری بیرون
رود و داخل زندانی شود که در او انواع عذاب و اقسام عقاب میباشد و بدبختی

که حدیث کرد مرا پدرم از رسول خدا که فرمود که بدرستی که دنیا زندان مؤمن
است و بهشت کافر و مرگ جسری است برای مؤمنان بسوی بهشتهاشان
و جسریست برای کفار بسوی دوزخشان دروغ نگفته است و من نیز
دروغ نمیگویم از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرمود که کسی از
حضرت امام زین العابدین ع سؤال کرد که یا ابن رسول الله مرگ چه
چیز است فرمود که مرگ برای مؤمنین مثل کندن جامههای چرکین شپش
و برداشتن غلها و زنجیرهای بسیار ثقیل است از گردن و بدل کردن
آنها به بهترین جامهها و نیکوترین آنها از حیثیت بو و سوار شدن
مرکبهای راهوار و متوطن شدن در منزلهای نیکو و برای کفار عکس آن
است یعنی بمنزلهٔ این است که شخصی را از لباسهای خوب عاری کرده
و از منازل و اوطان نیکو او را بیرون برده لباسهای چرک درشت
پر شپش بر او بپوشانند و او را بخانه پر مار و عقرب که در آن انواع عذاب
و عقاب باشد جای دهند و نیز از حضرت امام محمد تقی ع پرسیدند
که مرگ چیست فرمود مرگ همان خوابیست که هر شب بسوی شما میآید
فرقی که هست این است که مدت این خواب طولانیست و شخص بیدار
نمیشود از این خواب مگر روز قیامت پس بعضی هستند که در خواب می



بینند اقسام شادی و انواع خوشی را که نهایتی برای آنها نیست و بعضی می‌بینند
در خواب انواع عذابها و عقابهائی که وصف آنها ممکن نیست پس چگونه خواهد
بود حال فرح و شادی یا کیفیت هول و ترسی که بعد از مرگ شخص مشاهده کند
نعوذ بالله این است مرگ پس مهیا شوید برای او و نیز مرویست که حضرت
امام موسی کاظم ع داخل شد بر مردی که غرق شده بود در سکرات موت و احدی را
جواب نمیگفت پس حاضرین خدمت آنحضرت عرض کردند که یا ابن رسول الله
کاش بیان میفرمودی که مرگ چه چیز است و حال این رفیق ما نیز چگونه است
پس آنحضرت فرمود که مرگ بمنزلهٔ صابون است که پاک میکند جامه را از چرک
و چرکی پاک میگرداند مؤمنین را از گناهان پس آن آخر الم و سختی که
بایشان میرسد کفارهٔ آخر گناهی است که باقی مانده است از ایشان و مصفا
و پاک میگرداند کافرین را از حسنات پس آن آخر لذت یا راحتی که بایشان
میرسد ثواب آن حسنه ایست که باقی مانده است برای ایشان و اما این رفیق
شما پس بتحقیق که بیخته شد و صاف کرده شد و پاک شد از گناه همچنانکه
جامه پاک میشود از چرک و قابل شد و صلاحیت معاشرت نمودن با ما
اهل بیت در آخرة بهم رسانید و نیز از حضرت امام محمد تقی مرویست که
فرمود مردی از اصحاب پدرم بیمار شد پس پدرم او را عیادت فرمود پس

فرمود باو که ای فلان چگونه می یابی خود را آنمرد گفت یا ابن رسول الله بعد از
تو مرگ را دیدم یعنی بعد از آنکه شما از نزد من بیرون رفتید موت را
ملاقات کردم حضرت فرمود که چگونه مرگ را ملاقات کردی عرض کرد که الم شدیدی
و درد سختی بمن رسید بحدیکه گمان کردم که آن مرگ است حضرت فرمود
که نه چنین است و مرگ را ملاقات نکرده بلکه ملاقات کرده مقدمه مرگ را ای
چیزی که میشناساند ترا بعضی از حالات و اندکی از شداید مرگ را بدانکه
مردم بر دو قسم اند یک طایفه میباشند که استراحت می یابند بمرگ و یک
طایفه میباشند که مردم بواسطه مردن ایشان براحت میرسند پس تجدید
کن و تازه گردان ایمان بخدای عز و جل و اعتقاد بولایت و محبت ما را
تا آنکه راحت یابی بعد از مرگ پس آنمرد حسب الفرموده آنحضرت عمل کرد
و مرد حدیث طولانی بود ما همان قدری را که مقصود بود بیان کردیم
و نیز مرویست که کسی از حضرت امام محمد تقی ع پرسید که یا ابن رسول الله
چرا این جماعت مسلمانان کراهت دارند از مرگ و نمیخواهند که بمیرند
فرمود که زیرا که ایشان جاهل اند بحقیقت مرگ و مرگ را نمیشناسند
و نمیدانند که چیست و اگر چنانچه میشناختند مرگ را از دوستان خدا میبودند
هر آینه دوست میداشتند آنرا و میدانستند که آخرت برای ایشان بهتر است از

دنیا

دنیا بعد از آن فرمود که ای بنده خدا چرا طفل و دیوانه امتناع مینمایند از
خوردن دوا با وجود آنکه دوا بدن ایشان را پاک میکند و درد و الم را از
ایشان دور میگرداند آنشخص عرض کرد که بجهت اینکه جاهل اند و منفعت
و خاصیت دوا را نمیدانند پس فرمود که سوگند بآن خداوندی که فرستاده است
محمد را بسوی خلایق بحق و راستی که بدرستی که هر کسی که مستعد شود
برای مرگ حق مستعد شدن پس آن مرگ نافع تر است برای او از این دوا
برای این بیمار و بخدا قسم که اگر مردم میدانستند که مرگ ایشان را بچه نعمتها
خواهد رسانید هر آینه طلب میکردند مرگ را و دوست میداشتند او را
زیاده از آنچه مرد عاقل صاحب فهم طلب میکند و دوست میدارد دوا را
برای دفع آفات و دعاها و نیز مرویست که داخل شد حضرت امام علی نقی ع
بر مردی از اصحابش که مریض بود در حالتی که آنشخص گریه میکرد و جزع
مینمود از موت پس آنحضرت فرمود ای بنده خدا اینکه از مرگ میترسی
بجهة اینست که نشناختهٔ مرگ را و نمیدانی که مرگ چه چیز است خود فکر
کن و بمن بگو که هرگاه جامه تو یا بدن تو کثیف شود و بنجاست آلوده گردد
و از کثرت کثافت و نجاست و جراحتی که بر بدن تو است طبیعت متاذی
شود و بدانی که آب حمام همهٔ این کثافتها و جراحتها را از بدن تو زایل

و پاکیزه ع

میکنند و ترا پاک میگردانند آیا خود نمیخواهی که داخل حمام شوی و بدن خود را
بشوئی و آن را از کثافات و نجاسات پاک کنی آیا کراهت نداری از اینکه بحمام
نروی و مجموع این کثافتها و جراحتها بر بدن تو باقی باشد آن شخص عرض
کرد که بلی یا ابن رسول الله چنین است که میفرمائی آنحضرت فرمود پس این
مرگ بعینه همان حمام است که ترا از نجاستهای گناهان و کثافتهای معصیت
پاک میگرداند و همه آنها را از لوح نفس تو پاک و زایل میکند و این مرگ
آخر چیزیست که اثر کثافت معصیت را از تو زایل میکند و بعد از آنکه
مرگ وارد شود بر تو ترا از حزن و اندوه و ناخوشی نجات میدهد و میرساند
ترا باقسام مسرتها و شادیها و نعمتهائی که هیچ گوشی نشنیده و چشمی ندیده
پس بعد از آنکه آن مرد این سخنها را از حضرت شنید ساکن شد و آرام گرفت
سهل است که بنشاط آمد و تسلیم شد و چشم را برهم گذارد و از این سرای
فانی بسوی دار باقی و عالم جاودانی رحلت نمود و نیز مرویست که شخصی از
حضرت امام حسن عسکری ع سؤال کرد از حقیقت مرگ پس فرمود که مرگ
عبارتست از تصدیق و اذعان بآن چیزهائی که موجود نشده و بعضی از
آنها هنوز بعالم وجود نیامده و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمود که بدرستی که مؤمن هر گاه بمیرد نمیباشد مرده بلکه مرده شخصی است

که کافر است

که کافر است چنانچه خدای عز و جل فرموده است که یخرج الحی من المیت
و یخرج المیت من الحی یعنی بیرون میآورد زنده را از مرده و بیرون می
آورد مرده را از زنده یعنی مؤمن از کافر و کافر را از مؤمن

## باب

در بیان معنی محبنطی حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل و گفت که
حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن
محبوب از ابن رئاب از محمد بن مسلم و غیر او از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که رسول خدا ص فرمود تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم غدا فی القیمة
حتی ان السقط یجیئ محبنطئا علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة فیقول
لا حتی یدخل ابوای قبلی یعنی زن بگیرید تا آنکه نسل شما زیاد شود پس بدرستی
که من مباهات میکنم فردای قیامت به بسیاری امت خود با سایر امتها حتی
اینکه طفل سقط شده میآید بدر بهشت در حالتی که غضبناک است و امتناع
دارد ظاهرا از اینکه داخل بهشت شود پس گفته میشود باو که داخل بهشت شو
میگوید که نه داخل نمیشوم تا آنکه اول پدر و مادرم داخل شوند ابو عبید گفته است
محبنطی بدون همزه شخص متغضب را گویند یعنی شخص غضبناکی که دیر
کاری میکند یعنی بر عقب و بسرعت مرتکب امری نمیشود و محبنطئ بهمزه
شخص شکم بزرگ را گویند که شکمش نفخ داشته باشد و نیز شخص شکم

بزرك را حنبطا گویند بر وزن سفرجل و ابو عبید نیز گفته است که سقط بفتح اول و کسر اول و ضم اول و سکون ثانی هر سه آمده

**باب** در بیان معنی قول حضرت رسول که فرمود حفوا الشوارب و اعفوا اللحی و لا تتشبهوا بالمجوس یعنی چینید شاربها را و بسیار کردانید ریشها را و شبیه مکردانید خود را بمجوس در دراز کردانیدن شوارب حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام و کفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی و کفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن یزید و کفت که حدیث کرد ما را علی بن غراب و کفت که حدیث کرد ما را بهترین جعفرها جعفر بن محمد از پدرش از جدش از پدرش که کفت که رسول خدا فرمود حفوا الشوارب و اعفوا اللحی و لا تتشبهوا بالمجوس یعنی بچینید شاربهای خود را و بسیار کردانید ریشهای خود را و مکردانید خود را شبیه بمجوس کسائی کفته است که تعفیه یعنی وافر کردن و بسیار کردانیدن است و ابو عبید کفته است که میکویند عفا الشعر و غیره یعفو فهو عاف یعنی بسیار شد مو و عفوته و اعفیته یعنی بسیار کردانیدم مو را و قول خدای عز و جل حتی عفوا یعنی کثرت بهم رسانیدند و بسیار شدند و در غیر این مقام میکوئی قد عفا النبت یعنی مندرس و کهنه شد و اثرش بالمره برطرف شد و بنت

کرد

گفته میشود که عفوته یعنی آمدم بسوی او که طلب کنم از او حاجتی را یا عطا و بخشش را

**باب** در بیان معنی سکة مأبوره و مهرة مأموره حدیث کرد ما را محمد بن علی بن بشار قزوینی و کفت که حدیث کرد ما را مظفر بن احمد و کفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن جعفر کوفی و کفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی و کفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن احمد احمری و کفت که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمن و کفت که حدیث کرد ما را ثابت بن دینار از علی بن الحسین از پدرش حسین از پدرش علی بن ابی طالب که کفت که رسول خدا فرمود که بهترین مالها سکة مأبوره و مهره مأموره است و بسند دیکر نیز از حضرت رسول مرویست که فرمود بهترین مالهای مرد مهره مأموره است یا سکة مأبوره بدانکه سکه راههای راست هموار بیست از درخت خرما که صف بسته اند و به ترتیب و نسق معین کنار یکدیکر و برابر یکدیکر غرس شده اند و اینکه کوچها را سکک میکویند بجهت این است که خانها در آنها صف زده اند مثل راههای درخت خرما و بدانکه سکه بمعنی رسته است یعنی راسته چنانکه میکویند راسته بازار و مراد از سکة مأبوره خیابان نخلستانست که آنرا صاحبش اصلاح کرده از حضرت رسول مرویست که فرمود طریق یعنی راه را سکه میکویند زیرا که بیت

بکسر سین مهمله و فتح کاف مشدده داده م

خیابان نخلستان

اوکم ... [illegible]

سکه مکو سکهای بهشت یعنی راههای بهشت را سزاوار است که سکه
گویند نه غیر آن را و مابوره یعنی اصلاح کرده شده میگوید ابرت النخل ابرها
یعنی اصلاح کردم نخل را و نخله مابوره یعنی نخل اصلاح کرده شده و میگوید
ابترت غیری یعنی سؤال کردم از شخصی که اصلاح نماید نخل مرا یا زرع مرا
و آبر شخص عامل را گویند و موبر صاحب زرع را نامند و مابور نخل یا
زرعی را گویند که اصلاح کرده شده است و بعضی گفته اند که سکه نام آن
آهنی است که بواسطه آن زمین را شخم میکنند و مابوره یعنی اصلاح کرده
شده و تبین کرده شده و اما مهرة مامورة پس بدانکه مهر بچه اسب را گویند
و جمع آن مهره است و مامورة یعنی بسیار نسل میگوید امرها الله فهی مامورة
و آمرها فهی مؤمرة یعنی بسیار گردانید خدا او را پس و مامورة است یا مؤمرة
است یعنی بسیار کرده شده و بعضی آیه امرنا مترفیها را بدون مد خوانده اند
و در این صورت امرنا مشتق است از امر پس بعضی تفسیر کرده اند آن را
و گفته اند یعنی امر کردیم اغنیا و بزرگان ایشان را بطاعت و فرمان برداری
و بعضی گفته اند که امرنا بمعنی کثرنا میباشد مثل مهرة مامورة یعنی بسیار
گردانیدیم اغنیا و بزرگان آنقوم را و بعضی امرنا بمد قرائت کرده اند
در این صورت بمعنی کثرنا میباشد و احتمال دیگر ندارد و بعضی امرنا

بتشدید

بتشدید خوانده اند در این صورت مشتق است از تامیر یعنی تسلیط یعنی
مسلط گردانیدیم ایشان را و میگوید قد امر القوم یعنی بسیار شدند باب
در بیان معنی اشهر معلومات در قول خدای عز و جل که فرموده است الحج
اشهر معلومات حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر
بزنطی از مثنی از زراره از حضرت امام محمد باقر ع در قول خدای عز
و جل الحج اشهر معلومات که فرموده مراد از اشهر معلومات شوال و
ذو القعده و ذو الحجه است و در حدیث دیگر وارد شده است و ماه صفر
و برای عمره مفرده ماه رجب است و ترجمه آیه اینست که حج یعنی وقت
حج کردن چند ماه معلوم است و آن شوال و ذو القعده و ذو الحجه است
پس هر کس که نیت کند و واجب گرداند بر خود به نیت کردن و احرام
بستن پس باید که جماع نکند و دروغ نگوید و لا والله و بلی والله نگوید
در اثنای حج باب در بیان معنی رفث و فسوق و جدال حدیث کرد
ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابی جمیله مفضل بن صالح از زید
شحام که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از معنی رفث

وفسوق وجدال فرمود که اما رفث پس عبارتست از جماع واما فسوق
پس کنایه است از کذب و دروغ چنانچه خدای عزوجل فرموده است که
ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة الخ وجدال
گفتن شخص است لا والله وبلی والله یا انکه دشنام دهد مردی مردی را

**باب** در بیان معنی انچیزهائی که شرط کرده است ولازم
گردانیده است خدای عزوجل آنها را بر مردم در حج وچیزهائی که
شرط کرده است آنها را برای مردم در حج
حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا حسین بن
محمد بن عامر از عبدالله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان
از عبیدالله بن علی حلبی از حضرت امام جعفر صادق ع در حج که
فرمود که بدرستی که خدای عزوجل شرط کرده است بر مردم شرطی را
وشرط کرده است برای ایشان نیز شرطی پس هر که وفا کند بشرطی که خدا
بر او کرده است خدا نیز وفا میکند بشرطی که برای او کرده عبیدالله
گفت که پس من عرض کردم که یا ابن رسول الله چه چیز است آنچیزی که
شرط کرده است خدا آنرا بر مردم وچه چیز است انچیزی که شرط کرده است
برای ایشان فرمود اما آنچیزی که شرط کرده است بر مردم پس آن این است
که بعد از انکه حج را بر خود واجب گردانیدند ونیت حج کردند واحرام



لبستند جماع نکنند ودروغ نگویند وبلی والله ولا والله نگویند
واما انچیزی که شرط کرده است آنرا برای ایشان پس آن اینست که فمن
تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه یعنی کسی که
تعجیل نماید در رفتن از منی بمکه در روز یازدهم ودوازدهم
ذوالحجه پس گناهی بر او نیست وکسی که تاخیر نماید رفتن را تا روز
سیزدهم پس گناهی بر او نیست واین تخییر یعنی مخیر گردانیدن
میان تعجیل در رفتن وتاخیر انداختن برای کسی است که متقی و
پرهیزکار است پس گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا وبیان فرما که
که هرگاه کسی مبتلا شود بجماع آیا چه چیز است بر او فرمود بر او است
نحر کردن یک شتر وهرگاه بوده باشد زن که اعانت کرده باشد مرد را
بشهوتش پس واجب است بر ان مرد وزن که دو شتر نحر کنند وهرگاه
زن مجبور بوده است در جماع وبخواهش وجماع واقع نشده است
پس نیست بر او چیزی وجدائی انداخته میشود میان ایشان تا انکه
بروند مردم از منی بمکه وتا انکه برگردند آنمرد وزن بسوی آنمکانی
که جماع کرده اند در آن مکان راوی میگوید که عرض کردم که هرگاه
مبتلا شود شخصی بفسق ودروغ چه چیز است بر او پس عظیم شمرد

آن را وحتی برای آن قرار نهاد و فرمود که استغفار میکنند و توبه
میکنند و تلبیه میکنند برای احرام راوی گوید که باز عرض کردم که هرگاه
مبتلا شود بجدال آیا چه چیز است بر او فرمود که هرگاه جدال نماید زیاده
از دو مرتبه پس هرگاه جدال و سوگند او راست باشد پس واجب است
بر او ذبح یک گوسفند و هرگاه خطا کرده باشد در جدال پس واجب است
بر او نحر یک گاو **باب** در بیان معنی حج اکبر و حج اصغر حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از
یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از ذریح محاربی از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود حج اکبر روزیست که نحر در آن روز واقع میشود
و نیز از معاویه بن عمار مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق ع از روز حج اکبر فرمود که روز نحر است و حج اصغر عمره است
و نیز پدرم رحمه الله از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت
سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از حج اکبر فرمود که روز اضحی است
و بسند دیگر نیز از آنحضرت مرویست که فرمود حج اکبر روز اضحی است
و نیز از فضیل بن عیاض مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق از حج اکبر فرمود آیا نزد تو در این باب چیزیست عرض

کردم

کردم بلی حج اکبر روز عرفه است یعنی کسی که دریابد روز عرفه را
تا طلوع صبح از روز نحر پس دریافته است حج را و کسی که فوت شود
از او فوت شده است از او حج پس گردانید ابن عباس شب عرفه را
برای ما قبلش و ما بعدش بدلیل اینکه کسی که ادراک کند شب نحر را
تا طلوع صبح پس ادراک کرده است حج را و مجزیست او را از عرفه
نیز پس آنحضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حج اکبر روز
نحر است و استدلال فرموده باینکه خدای عز و جل فرموده است فسیحوا
فی الارض اربعة اشهر و این چهار ماه بیست روز از ذی الحجه و محرم
و صفر است و ماه ربیع الاول است و ده روز از ربیع الثانی است
و هرگاه حج اکبر روز عرفه بود پس سیاحت بایست چهار ماه و یک روز
باشد و نیز استدلال کرد بقول خدای عز و جل و اذان من الله و رسوله
الی الناس یوم الحج الاکبر یعنی و اعلام و اعلانیست از جانب خدا و رسول او
بسوی مردم در روز حج اکبر و فرمود که من بودم آن اذان در میان مردم (شخصی که اعلام کرد مردم را)
فضیل گفت که پس عرض کردم که یا ابن رسول الله معنی این لفظ
چیست فرمود حج اکبر را حج اکبر میگویند بجهت اینکه آن سال سالی
بود که مسلمانان و مشرکین در آن سال حج کردند و بعد از آن سال

وممنوع کردیدند ازآمدن بحج

مشرکین دیگر حج نکردند ۲ باب دربیان معنی ایام معلومات وایام معدودات
یعنی روزهای دانسته شده وروزهای شمرده شده حدیث کرد مارا محمد بن
حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه وگفت که حدیث کرد مارا حسین
ابن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حضرت
امام جعفر صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که می‌فرمود که گفت علی
ابن ابی طالب ع در قول خدای عزوجل ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات
که مراد از ایام معلومات ده روز اول ذی الحجه است واز حضرت امام جعفر
صادق ع مرویست که فرمود که مراد از ایام معلومات روز نحر وسه روز
بعد از وست که ایام تشریق عبارت از آنست ونیز از حضرت امام
جعفر صادق ع مرویست که فرمود ایام معلومات وایام معدودات هر دو
یکی است وآن ایام تشریق است باب دربیان معنی مکاء وتصدیه
حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه وگفت که
حدیث کرد مارا حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حماد بن
عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از انکسی که نام برد آنکس را از حضرت
امام جعفر صادق ع در قول خدای عزوجل وما کان صلوتهم عند البیت
الا مکاء وتصدیة که فرمود مراد از مکاء وتصدیه تصفیر وتصفیق است



مکاء بمعنی تصفیر است یعنی آواز دادن وتصفیق عبارت است از زدن
چیزی بچیزی بنحوی که آوازی از آن شنیده شود باب دربیان معنی
اذان حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبدالله از احمد بن محمد از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب از ابان
ابن عثمان از ابی الجارود از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین ع در قول
خدای عزوجل واذان من الله ورسوله که فرمود مراد از اذان علی بن
ابی طالب است ونیز از حارث بن مغیره نضری مرویست که گفت از حضرت
امام جعفر صادق ع سؤال کردم از قول خدای عزوجل واذان من الله
ورسوله یوم الحج الاکبر فرمود که ای حارث اذان نامیست که عطا
کرده است خدای عزوجل آنرا بعلی بن ابی طالب ع از آسمان زیرا که او
سورهٔ براءة را از جانب رسول خدا ص باهل مکه رسانید وحال آنکه در اول
سوره را بابی بکر داده بود که ببرد بمکه وبر اهل مکه بخواند جبرئیل نازل
شد وگفت یا محمد بدرستی که خدای عزوجل میفرماید که نرساند از جانب تو
بسوی مردمان مگر تو یا مردی که از تو باشد پس در اینوقت رسول خدا ص
علی بن ابی طالب را بعقب ابو بکر فرستاد پس چون آنحضرت با بو بکر رسید
صحیفه را که در آن این آیه بود از ابو بکر گرفت وبرد بمکه وبر اهل مکه خواند

پس نام گذارد خدای تعالی او را اذان **باب** در بیان معنی شاهد و مشهود
و معنی یوم مجموع له الناس حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن علی بن محبوب از محمد بن
عیسی بن عبید از صفوان بن یحیی از اسمعیل بن جابر از اصحاب خود از
حضرت امام جعفر صادق ع در قول خدای عز و جل ذلک یوم مجموع له الناس
و ذلک یوم مشهود که فرمود یوم مشهود یوم عرفه است و روزی که
جمع کرده میشوند در آن روز تمام مردمان روز قیمة است و نیز محمد بن
علی حلبی از آنحضرت روایت کرده است که در قول خدای عز و جل و شاهد
و مشهود فرمود شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه و نیز عبد الرحمن
ابن ابی عبد الله از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که فرمود شاهد
روز جمعه است و مشهود روز عرفه و یوم موعود روز قیمة است و نیز مروی است
که ابو بشر کلبی از آنحضرت سؤال کرد از معنی شاهد و مشهود فرمود که دیگران
در معنی این آیه چه میگویند گفت که میگویند شاهد روز جمعه است و مشهود
روز عرفه پس آنحضرت فرمود نیست چنین بلکه شاهد روز عرفات است
و مشهود روز قیامت آیا قرآن نخوانده خدای عز و جل فرموده است ذلک
یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود یعنی آن روز روز قیمة است

وآن روز

وآن روز روز مشهود است که گواهان گواهی میدهند در آن روز و نیز
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از
عمران بن موسی از حسن بن موسی خشاب از علی بن حسان از عبد الرحمن
کثیر هاشمی آزاد کردهٔ حضرت امام محمد باقر ع از حضرت امام جعفر صادق
در قول خدای عز و جل و شاهد و مشهود که فرمود که مراد از شاهد و مشهود
پیغمبر و امیر المؤمنین است **باب** در بیان معنی مکاعمه و مکامعه
حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار گفت
که حدیث کرد ما را علی بن محمد قتیبه از احمد بن سلیمان نیشابوری از
احمد بن هشام بن احمد بن یحیی از عبد الله بن فضل از پدرش از ابی
جعفر محمد بن علی الباقر ع از جابر بن عبد الله انصاری که گفت نهی
فرمود رسول خدا ص از مکاعمه و مکامعه و مکاعمه آنست که ببوسد مردی
رفیق خود را و بگذارد دهانش را بر دهان او و مکامعه آنست که با هم
بخوابند و در میان ایشان مانعی نباشد یعنی در یک لحاف بخوابند
بدون اینکه ضرورت باشد **باب** در بیان معنی بعال حدیث کرد ما را
علی بن عبد الله وراق و گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن جعفر
اسدی کوفی و گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن

بزید از عمر بن جمیع از جعفر بن محمد از پدرش ع که فرمود فرستاده رسول [رسول]
خدا بریده بن ورقاء خزاعی را در حالتی که سوار شتر اورقی بود یعنی شتر [شتر]
سفیدی که سفیدی آن مایل بسیاهی بود پس امر فرمود او را که ندا کند در [در میان]
مردم که الا لا تصوموا هذه الایام فانها ایام اکل و شرب و بعال یعنی [ای]
مردمان روزه مشوید در این روزها پس بدرستی که این روزها روزهای [روزهای]
خوردن و آشامیدن و بعال است و بعال یعنی زن کردن است و بازی کردن [کردن] بکسر باء موحده تحتانیه
مرد با زنش **باب** در بیان معنی اقعا حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن
جعفر همدانی و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از
محمد بن ابی عمیر از عمرو بن جمیع که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود [فرمود]
که لا باس بالاقعاء فی الصلوة بین السجدتین و بین الرکعة الاولی والثانیة [و الثانیة]
و بین الرکعة الثالثة والرابعة یعنی نیست باکی باقعا در نماز میان دو [دو سجده]
و میان رکعت اولی و ثانیه و میان رکعت سیم و چهارم و اقعاء آنست که شخصی [شخصی] بکسر اول
دو الیه خود را برد و پاشنه خود گذارد و دستهای خود را نیز بر زمین گذارد [گذارد]
و تشهد بخواند و اما اکل در حالت اقعا پس عیب ندارد **باب** در بیان [بیان]
معنی مطیط حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و گفت که حدیث [حدیث]
کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از عمرو بن

جمیع

جمیع که گفت حضرت امام جعفر صادق ع که رسول خدا ص فرمود اذا مشت امتی [امتی]
المطیطا و خدمتهم فارس والروم کان باسهم بینهم یعنی هرگاه راه روند [روند]
امتان من متکبرانه و متبخترانه و حرکت دهند دستهای خود را و بکنند
آنها را در وقت مشی و تابع شوند و خدمت کنند ایشان را اهل فارس
و روم پس عذاب ایشان در میان خودشان است **باب** در بیان یعنی در آن وقت اعمال
معنی ثیاب قسی حدیث کرد ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن و افعال چند از ایشان صادر
زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در قم در ماه رجب سنه سیصد میشود که باعث نزول عذاب
و سی و نه از هجرت و گفت که حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم سنه بر ایشان است
سیصد و هفت و گفت که حدیث کرد مرا پدرم از محمد بن ابی عمیر از حماد بن [عثمان]
از عبید الله بن حلبی از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که علی بن ابی طالب [ع]
فرمود که نهانی رسول الله و لا اقول نهاکم عن التختم بالذهب و عن ثیاب
القسی و عن میاثر الارجوان و عن ملاحف المفدمة و عن القراءة و انا [و انا]
راکع یعنی نهی فرمود مرا رسول خدا ص و نمیگویم که شما را نهی فرمود از انگشتر [طلا]
در انگشت کردن و از جامههای قسی پوشیدن و از لحافهای ابیاد سرخ و از
لبادة ارغوان و از قرائة در حال رکوع حمزة بن محمد گفته است که قسی جا
مهائی است ممزوج بحریر که از مصر میآورند و اصحاب حدیث میگویند

قسی بکسر قاف و اهل مصر میگویند قَسی بفتح قاف نسبت داده میشود به
شهری که آن شهر را قس میگویند **باب** در بیان معنی شجنة حدیث کرده ما را
علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی و گفت که حدیث کرد مرا
پدرم از جدش احمد بن ابی عبد الله از پدرش محمد بن خالد از یونس بن عبد
الرحمن از عمر بن جمیع که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم
با جمعی دیگر از اصحاب آنحضرت پس شنیدم که آنحضرت میفرمود که بدرستی که
رحم ائمه آل محمد ع روز قیامت می چسبند بعرش و رحمهای مؤمنین میچسبند
برحم ائمه که از آل محمد اند ع پس رحم امامانی که از اهل بیت محمد اند می گویند
پروردگارا وصل کن رحمت خود را بکسی که وصل کرده است خود را بما و قطع
کن رحمت خود را از کسی که قطع کرده است خود را از ما آنحضرت فرمود که
پس حق تعالی میفرماید منم رحمن و توئی رحیم مشتق گردانیدم نام ترا از نام خود
پس کسی که وصل کرده است خود را بتو وصل میکنم من رحمت خود را باو و کسی
که قطع کرده است خود را از تو قطع میکنم رحمت خود را از او و باین جهت است
که رسول خدا ع فرمود الرَّحِمُ شُجْنَةٌ من الله عز و جل یعنی رحم آل محمد شجنه ایست
از خدا حدیث کرد ما را محمد بن هرون زنجانی در آن نامه که نوشته بود بمن و گفت
که حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز و گفت که شنیدم از قاسم بن سلام که میگفت

در معنی

در معنی قول حضرت رسول ع الرحم شجنة من الله یعنی رحم آل محمد ع قرابتی
و خویشی است مشتبک که مخلوط شده است بعضی به بعضی مثل اشتباک
و اختلاط عروق بعضی به بعضی و قول قائلی که میگوید الحدیث ذو شجون
مرادش اینست که حدیث صاحب شعبها و شاخها است که چسپیده اند بعضی
از اینها به بعضی و بعضی از علما گفته اند که میگویند شجر متشجن یعنی درختی
که صاحب شعبها و شاخها است که بهم چسپیده است بعضی به بعضی و شجنه
بضم اول و کسر اول هر دو آمده و بتحقیق که رسول خدا ع فرمود ان فاطمة
شجنة منی یؤذینی ما آذاها و یسرنی ما یسرها یعنی بدرستی که فاطمه شاخیست
و پاره ایست از من اذیت میرساند بمن آنچه اذیت میرساند باو و مسرور
میگرداند مرا آنچه مسرور میگرداند او را و حدیث کرد ما را باین مضمون
احمد بن حسن قطان و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی
غلام بنی هاشم و گفت که حدیث کرد ما را منذر بن محمد و گفت که حدیث
کرد ما را جعفر بن سلیمان تیمی و گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل بن مهران
از عبایه از ابن عباس از رسول خدا ع که فرمود ان فاطمة شجنة منی یؤذینی
ما آذاها و یسرنی ما یسرها و ان الله تبارک و تعالی لیغضب لغضب فاطمة
و یرضی لرضاها یعنی بدرستی که فاطمه شعبه ایست و رگی است از من اذیت

میرساند بس ایشان اذیت میرساند باو و شاد میکردانند مرا ایشان شاد میکردانند
اورا و بدرستی که خدای تبارک و تعالی خشم میکند بجهة خشم فاطمه و خشنود
میکردد بجهة خشنودی فاطمه **باب** در بیان معنی جبار حدیث کرد مارا
پدرم رحمه الله و کفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از هیثم بن ابی
مسروق نهدی و کفت که حدیث کرد مارا حسین بن علوان از عمرو بن خالد
از زید بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش
علی بن ابی طالب علیهم السلام که کفت که رسول خدا فرمود العجماء جبار
والبئر جبار والمعدن جبار وفی الرکاز الخمس والجبار الهدر الذی لا دیة فیه
ولا قود حدیث کرد مارا محمد بن هرون زنجانی و کفت که حدیث کرد مارا علی
ابن عبد العزیز از قاسم بن سلام که کفت عجماء بهیمه را کویند و اورا عجماء
میکویند بجهة اینکه تکلم نمیکند و هر کسی که قادر بر سخن کفتن نیست اورا
اعجم و مستعجم میکویند و از این جهت است که حضرت امام حسن ع فرمود
صلوة النهار عجماء یعنی نماز روز عجما است یعنی شنیده نمیشود قرائت در او
و اما جبار پس یعنی هدر است و اینکه جراحت عجما را هدر کردانیده اند و دیه
برای آن قرار نداده اند در صورتی است که تنها باشد و قایدی یعنی کشنده
و سایقی یعنی رانندهٔ و راکبی یعنی سوار شوندهٔ برای او نباشد و هرگاه یکی از

سفنهم صمم معجمه



اینهائی که مذکور شد همراه او باشند پس وضامن است زیرا که در این صورت
جنایتی برای عجماء نمیباشد بلکه جانی یعنی جنایت کنندهٔ در این صورت
صاحب اوست که اورا بر روی مردم دوانیده و اما قول آنحضرت که فرمود
والبئر جبار پس در او چند قول است قول اول اینست که شخصی اجاره میکند
مردی را برای اینکه در خانه اش چاهی حفر نماید پس در وقتی که آمزد مشغول
است بحفر چاه سنکی یا کلوخی بسرش میخورد و خون از آن جاری میشود
در این صورت بر مالک چاه یعنی بر صاحب خانه هیچ ضمانی نیست
قول دیکر اینست که در خانهٔ شخصی چاهی میباشد و از اتفاق انسانی
یا حیوانی میافتد در آن پس ضمانی بر صاحب چاه نیست و چیزی بر او وارد
نمیاید و قاسم بن سلام کفته است که کمان من اینست که معنی حدیث این
است که هرگاه چاهی باشد قدیم و مالک و حفر کنندهٔ آن چاه هیچ یک معلوم
نباشد و انسانی یا حیوانی میافتند در آن پس ضمانی بر کسی نیست و بمنزله
این است که یافت شود در بیابانی کشته و قاتل و معلوم نباشد پس نیست
در او قسامه و دیه و اما قول آنحضرت المعدن جبار پس مراد معادنی است
که طلا و نقره از آنها بیرون میاورند پس شخصی میاید و جمعی را اجیر خود
میکرداند که آن معادن را حفر نمایند و طلا و نقره برای او از آن معادن بیرون آورند

پس لبا هست که سنکی مثلا از سقف آن معادن رها میشود و بر سر یکی
از انجماعت میخورد و سر او را مجروح میکند یا او را هلاک میکردانند
پس خون او هدر است و بجنی بر کسی لازم نمیاید زیرا که شخص مقتول
اجیر بوده و اجرت کرفته است که فلان عمل بکند و اما قول آنحضرت
و فی الرکاز الخمس پس بدانکه در رکاز خلافست اهل عراق میکویند
که مراد از رکاز معادن است هر معدنی که باشد و اهل حجاز را عقیده
این است که رکاز مالی است که دفن کرده است آنرا احدی پیش از اسلام

**باب** در بیان معنی سجاح حدیث کرد مارا ابو حامد احمد بن
حسین بن علی در بلخ و کفت که حدیث کرد مارا ابو عبد الله بخاری کفت
که حدیث کرد مارا سهل بن متوکل و کفت که حدیث کرد مارا سلیمن بن
ابی شیخ و کفت که حدیث کرد مارا محمد بن حکم از عوانه که کفت که علی بن
ابی طالب در روز جنک جمل بعایشه کفت که کیف رایت صنع الله بک
یا حمیرا قالت ملکت فاسجح یعنی که ای حمیرا دیدی که خدا چه کرد با تو حال چه
میکوئی عایشه کفت که ای علی چون مسلط شدی و قدرت یافتی پس کرم
کن و عفو کن و ملامت مکن و نیکو کردان عفو را **باب** در بیان
معنی حوءب و جمل ادبب خبر داد مارا ابو حامد احمد بن حسین بن علی

در شهر

در شهر بلخ و کفت که حدیث کرد مارا محمد بن عباس و کفت که حدیث کرد مرا
ابراهیم بن اسحق و کفت که حدیث کرد مرا ابراهیم بن سعید و کفت که حدیث کرد
مارا ابو نعیم و کفت که حدیث کرد مارا عاصم بن قدامه از عکرمه از ابن عباس از حضرت
رسول که بزنان خود فرمود لیت شعری اینکن صاحبة الجمل الادبب التی
تنبحها کلاب الحوءب فیقتل عن یمینها و عن یسارها قتلی کثیرة ثم تنجو
بعد ما کادت یعنی کاش میدانستم که کدام یک از شماها صاحب جمل
ادبب که آواز میکنند او را سکهای حوءب پس کشته میشوند از طرف
راست و چپش جمع کثیری و او نجات مییابد بعد از انکه نزدیک باشد
که او نیز کشته شود بدانکه حوءب آبیست از قبیله بنی عامر و ادبب
در روایت که عارض چهار پایان میشود و کمان میکنم که جمل ادبب ماخوذ
باشد از آن و قول آنحضرت تنجو بعد ما کادت تهلک یعنی نجات می یابد
آن زن از کشته شدن بعد از انکه نزدیک باشد که کشته شود **باب**
در بیان معنی صائم مفطر حدیث کرد مارا ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم
سرخی در سرخس و کفت که حدیث کرد مارا ابو لبید محمد بن ادریس شامی
و کفت که حدیث کرد مارا هاشم بن عبد العزیز حمصی و کفت که حدیث
کرد مارا عبد الرزاق از معمر از جریری از ابی العلا بن شحیر از نعیم بن

قعنبه که گفت آمدم بربذه در حالتی که طلب میکردم ابوذر را پس زنش
گفت که رفته است بمزدوری پس ناگاه ابوذر پیدا شد بیامد و میکشید
دو شتر را که یکی از آن دو را بدم دیگری بسته بود و بر گردن هر یک از آن
شتر نیز مشک آبی آویخته بود نعیم گفت که پس من برخاستم و سلام کردم
بر او پس نشستم پس داخل منزل خود شد و با زنش سخنی گفت پس گفت
اف بر تو باد چه میخواهی از من راست فرموده است رسول خدا که زن
مانند استخوان پهلو است اگر خواهی که راست کنی آنرا میشکند ولکن شخص
بجهت گذران امر معاش با و محتاج است پس آمد در میان خانه اش و
چیزی آورد و گفت بمن که بخور تو پس بدرستی که من روزه ام پس برخاست
و دو رکعت نماز کرد پس آمد بنزد من و او نیز خورد نعیم گفت که پس
من گفتم سبحان الله گمان نداشتم که احدی دروغ گوید بمن و گمان نداشتم
که تو ای اباذر دروغ گویی بمن ابوذر گفت که چه دروغ گفتم گفتم که تو
اول بمن گفتی که تو اول بمن گفتی که روزه میباشم پس آمدی و با من
خوردی ابوذر گفت که الان هم ترا میگویم بدرستی که من سه روز از این
ماه را روزه شدم پس ثابت است برای من روزه بودن در این ماه یعنی
نوشته اند در نامه عمل صوم این ماه را و حلال است نیز برای من افطار



نمودن در این ماه پس هم صائمم و روزه میباشم و هم مفطرم و افطار
میکنم **باب** در بیان معنی قمیص و رداء و تاج و سراویل و تکمه و نعل
و عصی که اکرام فرمود خدای عز و جل بآنها محمد را در وقتی که بیرون
آورد او را از صلب عبد الله بن عبد المطلب حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن عبد الرحمن مروزی و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن
ابراهیم جرجانی و گفت که حدیث کرد ما را عبد الصمد بن یحیی واسطی
و گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی مدنی از عبد الله بن مبارک از
سفیان ثوری از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از جدش از
پدرش از علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمود که بدرستی که خدای تبارک
و تعالی آفرید نور محمد را پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمین و عرش
و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را و پیش از آنکه بیافریند آدم و نوح
و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان
و پیش از آنکه بیافریند تمام پیغمبران را چهار صد و بیست و چهار هزار
سال و آفرید با آن نور دوازده حجاب را حجاب قدرت حجاب عظمت
حجاب منة حجاب رحمت حجاب سعادت حجاب کرامت حجاب منزلت
حجاب هدایت حجاب نبوة حجاب رفعت حجاب هیبة حجاب شفاعت

پس نگاه داشت نور محمد را م دوازده هزار سال در حجاب قدرت ودر آن
مدت نور آنحضرت میگفت سبحان ربی الاعلی وبحمده ویازده هزار
سال در حجاب عظمت محبوس بود وذکر او این بود که سبحان عالم السر
وده هزار سال در حجاب منت محبوس بود ومیگفت سبحان من هو
قائم لا یلهو ونه هزار سال در حجاب رحمت محبوس بود ومیگفت
سبحان الرفیع الاعلی وهشت هزار سال در حجاب سعادت محبوس
بود ومیگفت سبحان من هو دائم لا یلهو وهفت هزار سال در حجاب
کرامت محبوس بود ومیفرمود سبحان من هو غنی لا یفتقر وشش هزار
سال در حجاب منزلة محبوس بود ومیگفت سبحان العلیم الکریم وپنج
هزار سال در حجاب هدایت محبوس بود ودر آن مدت ذکرش این بود
که سبحان ذی العرش العظیم وچهار هزار سال در حجاب نبوة محبوس بود ومیفرمود
سبحان رب العزة عما یصفون وسه هزار سال در حجاب رفعت محبوس
می بود ومیگفت سبحان ذی الملك والملكوت ودو هزار سال در حجاب
هیبت حبس بود ومیگفت سبحان الله وبحمده وهزار سال در حجاب شفاعت
محبوس بود ومیفرمود سبحان ربی العظیم وبحمده بعد از آن ظاهر فرمود
نام او را بر لوح وچهار هزار سال آن نام بر لوح بود ومنور بود وباعث



نور وروشنائی لوح وسایر اشیا بود پس ظاهر کردانید او را بر عرش
وهفت هزار سال آن نام مبارك بر ساق عرش ثبت بود تا آنکه کردانید
او را خدای عز وجل در صلب آدم پس نقل کرد آنرا از صلب آدم بصلب
نوح وهمچنین نقل میفرمود آن نور را از صلبی بصلبی تا آنکه بیرون
آورد آنرا از صلب عبد الله بن عبد المطلب پس مکرم کردانید ورا
بشش کرامت وپوشانید او را پیراهن رضا ورداء هیبت را بر دوش
او انداخت وتاج هدایت را باو عطا فرمود وسراویل معرفت را باو
پوشانید وکردانید تکمه آنرا محبت که بان سراویل خود را می بست
وکردانید نعلین او را خوف وخشیت وبخشید باو عصای قرب و
منزلة را بعد از آن فرمود یا محمد م برو بسوی مردم وبگو بایشان که
بگوئید لا اله الا الله محمد رسول الله م وآن قمیص یعنی پیراهن از
شش چیز بود قدش از یاقوت بود واستینش از مروارید بود
وبن پر آن قمیص از بلور زرد وزیر بغلش از زبرجد خشتك آن از
مرجان سرخ وجیبش از نور پروردکارش پس قبول کرد خدای عز
وجل توبه آدم را به برکت آن قمیص ورد کرد انکشتر سلیمان را به برکت
آن قمیص وباز کردانید یوسف را بسوی یعقوب به برکت آن قمیص

ونجات داد یونس را از شکم ماهی ببرکت آن قمیص و همچنین نجات داد
سایر پیغمبران از بلاها و محنتها به برکت آن قمیص و نبود آن قمیص
مکر قمیص محمد صلعم **باب** در بیان معنی قول حضرت امیر المؤمنین
که کفت بعثمان ان قلت لم اقل الا ما تکره ولیس لك عندی الا ما تحب
حدیث کرد ما را احمد بن محمد وراق و کفت که حدیث کرد ما را محمد بن
اسمعیل بن ابان بن مهران و کفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن ابی
سعید وراق و کفت که حدیث کرد ما را فضیل بن عبد الوهاب و کفت که
حدیث کرد ما را یونس بن ابی یعفور عبدی از پدرش از قنبر غلام
علی بن ابی طالب ع که داخل شدم با آقایم علی بن ابی طالب بر عثمان بن
عفان پس خواست که خلوت نماید با آقایم پس آقایم اشاره فرمود بسوی
من که دور شو پس من اندک دور شدم از ایشان پس شروع کرد عثمان
بعتاب نمودن با علی و علی ع سر را بزیر افکنده بود و ساکت بود پس
عثمان کفت که یا علی ترا چه میشود که هیچ نمیکوئی پس آقایم فرمود که
ان قلت لم اقل الا ما تکره ولیس لك عندی الا ما تحب یعنی اکر بکویم
نخواهم کفت مکر چیزی که مکروه میداری تو آنرا و نیست برای تو نزد من
مکر بخیر محبوب تواست و دوست میداری آنرا مراد حضرت کفته است که مراد



اینست که اکر بکویم لا محاله بموجب فاعتدوا بمثل ما اعتدی علیکم
خواهم کفت بتو مثل آنچه تو بمن کفتی و عتاب خواهم کرد ترا بهمان طریق
که تو عتاب کردی مرا و برای من اینست که کاری نکنم و سخنی نکویم که
مکروه تو باشد و ترا خوش نیاید از آن و اکر چه تو عتاب کنی با من
**باب** در بیان معانی آن الفاظی که ذکر کرد امیر المؤمنین ع
آنها را در خطبه که در نخیله آن خطبه را انشا فرمود و بر مردم
خواند بعد از آنکه خبر کشته شدن حسان بن حسان با نحضرت رسیده
بود حدیث کرد ما را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
و کفت که حدیث کرد ما را عبد العزیز بن یحیی جلودی و کفت که حدیث کرد
ما را هشام بن علی و محمد بن زکریا جوهری و هر دو کفتند که حدیث کرد
ما را ابن عایشه بسندی که ذکر کرد آنرا که بدرستی که علی بن ابی طالب ع
رسید باو که کسی و همی از لشکر معاویه وارد انبار شدند و عامل آن
حضرت را که او را حسان بن حسان میکفتند کشتند پس بیرون رفت
آنحضرت در حالتی که غضبناک بود و از شدت غیظ جامه بیار کش
بزمین کشیده میشد تا آنکه رسید به نخیله و جمع کثیری نیز همراه آن
حضرت رفتند پس آنحضرت بالای بلندی رفت و بعد از حمد و ثنای

الهی وصلوة ودرود بر حضرت رسالت پناهی فرمود اما بعد پس بدرستی
که جهاد در راه خدا دریست از درهای بهشت که گشاده است آنرا خدای
عزوجل برای دوستان خاص خود وجهاد لباس تقوی وپرهیزکاری
وزره خداست وصاحبش را محافظت مینماید از بدیها وناخوشیها
وسپر محکم خداست پس هرکس ترک کند آنرا واعراض نماید از آن بپوشاند
خدا او را جامه ذلت ونشانه مذلت ومنقصت وذلیل ورام کرده میشود
بواسطه ظلم دشمنان وتعدی ایشان براو وبتحقیق که خواندم من شما را
بسوی حرب کردن با این قوم شب وروز پنهان وآشکار وگفتم بشما
که جنگ کنید با ایشان پیش از آنکه ایشان با شما جنگ کنند پس قسم
بخداوندی که جان من بید قدرت اوست که جنگ کرده نشدند قومی
در اصل خانهاشان مگر آنکه ذلیل شدند ومغلوب گردیدند پس هریک
امر را بدیگری حواله کردید وبا یکدیگر مجادله نمودید وسخن مرا نشنیدید
وآنرا پشت سر خود انداختید واصلا بآن التفات نکردید تا وقتی که
ریخته شد بر سر شما غارتها واین است اخو غامد می شنوید که وارد شدند
سواران او بانبار وکشتند حسان بن حسان را ومردان وزنان دیگر را
وقسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که شنیده ام من

وبمن رسیده است که داخل شده اند بر زنان مسلمان وغیر مسلمان از اهل ذمه
پس کنده اند گوشوارها از گوششان وبیرون آورده اند خلخالها از
پاهایشان پس مراجعت کرده اند بخانهاشان صحیح وسالم با مال بسیار
وغنیمت بی شمار وحال آنکه بدن یکی از ایشان ریش نشده بود پس اگر
چنانچه بمیرد مسلمانی از جهت خشم واندوه وحسرت در این مقدمه
بمیرد نزد من ملامتی برای او نیست بلکه باعتقاد من سزاوار است وجای
این دارد که شخصی از غصه بمیرد بسیار بسیار تعجب دارم از متفق بودن
این جماعت با هم دیگر در امر باطلشان واعانت کردن ویاری نمودن یک
دیگر را در آن والی غیر النهایه متعجب میباشم از طلب نکردن شما حق
خود را وباز داشتن وترسیدن از طلب کردن آن هر وقت بشما گفتم که
در زمستان جنگ کنید با ایشان در جواب گفتید که حالا هوا سرد است
وجنگ نمیتوان کرد وهرگاه گفتم که در تابستان جنگ کنید گفتید که
حالا عین شدت حرارت وگرمی تابستان است حال باشد تا هوا بهتر
شود پس هرگاه شما از گرما وسرما فرار میکنید پس از شمشیر بیشتر فرار خواهید
کرد ای کسانی که در صورت بمردان میمانید ودر حقیقت مرد نیستید ای
مردان بی عقل بخدا قسم که فاسد گردانیدید بر من رای وتدبیر مرا بسبب اینکه

اطاعت من نکردید و برای و تدبیر من عمل ننمودید و پر کردید دل اندرون
مرا از غیظ و خشم حتی اینکه قریش گفتند که پسر ابی طالب شجاع است ولکن
رای و تدبیر در امر حرب برای او نمیباشد و خدا مزد دهد ایشان را کیست
که داناتر است بامر حرب و محاربت او و در آن بیشتر است از من بخدا قسم که
برخواستم برای حرب و مشغول شدم بان و حال انکه هنوز بیست سال نداشتم
و حال از شصت در گذشته ام و چهل سال و کسری میباشد که اکثر اوقات
مشغول حرب بوده ام ولکن نیست رای و تدبیری برای کسی که مطاع نیست
یعنی کسی که مردم اطاعت او نمیکنند و برای و تدبیرش عمل نمینمایند معلوم
نمیشود که انکس صاحب رای و تدبیر میباشد یا نه بلکه چنان ظاهر میشود
و مردم خیال میکنند که رای و تدبیر ندارد چون سخن حضرت باینجا رسید
پس برخواست مردی و با برادرش رفت بسوی آنحضرت و عرض کرد که
یا امیر المؤمنین من و برادرم این مردم چنین میباشم که خدای تعالی
حکایت کرده است از موسی که گفت پروردگارا بدرستی که من مالک هیچ
نیستم مگر خودم و برادرم هرون یعنی اختیار خودم و برادرم دارم پس امر
فرما ما را بهر چه خواهی اطاعت میکنیم و فرمان ترا بجای میآوریم و اگر چه
حایل شود میان ما و انجام فرمایشات ما را آن آتشهای افروخته شده از درخت



غضا و خارهای درخت قتاد پس آنحضرت او را دعای خیر فرمود پس فرمود
که و کجا واقع میشوید شما در آنچه من اراده میکنم و چگونه میتوانید از عهده
آن بر آیید پس از آن تل پایین آمد **باب** در بیان معنی نفس عقل
و روح آن و سر آن و چشم آن و زبان آن و دهان آن و دل آن و آنچه
قوت می یابد عقل بان حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن
مروزی قاری و گفت که حدیث کرد ما را ابو عمرو محمد بن جعفر قاری جرجانی
و گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد و گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریفی و گفت که حدیث کرد ما را ابو
زید عباس بن یزید بن حسین کحال از پدرش صادق از پدرش
از جدش از پدرش از علی بن ابی طالب ع که گفت که رسول خدا ص فرمود
که بدرستی که خدای تبارک و تعالی خلق کرد عقل را از نوری که مخفی و
پنهان بود در علم سابق از پیش که مطلع نشد بر او پیغمبر مرسلی و نه ملک
مقربی پس گردانید علم را نفس عقل و فهم را روح او و زهد را سر او و حیا را
چشم او و حکمت را زبان او و رافت را دهان او و رحمت را دل او پس
قوی گردانید او را به چنین ایمان و صدق و وقار و اخلاص و مدارا
و عطا و قناعت و تسلیم و شکر پس گفت بعقل که رو بیار پس رو آورد

سوال و جواب عقل را

پس گفت باو که برو پس رفت پس فرمود که تکلم کن و سخن بگو پس گفت
الحمد لله الذی لیس له ضد و لا ند و لا شبه و لا کفو و لا عدیل
و لا مثال الذی کل شیء لعظمته خاضع ذلیل پس خدای تعالی گفت بعزت
و جلال خودم سوگند که نیافریدم هیچ آفریدهٔ نیکوتر از تو و نه فرمان
بردارتر از تو برای من و نه بلند مرتبه تر از تو و نه شریف تر از تو و نه
عزیزتر از تو بتو شمرده میشوم یگانه و بتو خوانده میشوم و بتو ابتلا
داشته میشوم و بتو طلب کرده میشوم و بتو ترسیده میشوم و بتو ثواب
میدهم و بتو عقاب میکنم پس در آن وقت عقل بسجده افتاد و هزار
سال در سجده بود پس خدای عز و جل فرمود که سر بردار و سؤال کن
هرچه خواهی عطا کرده میشوی و شفاعت کن در بارهٔ هر که اراده کنی
که قبول میشود شفاعت تو پس عقل سر از سجده برداشت و گفت پروردگارا
سؤال میکنم از تو که قبول فرمائی شفاعت مرا در بارهٔ هر که خلق کرده
مرا در او پس خدای جل جلاله عظمته فرمود که ای ملائکه شاهد و گواه
میگیرم شما را که من قبول کردم شفاعت او را در بارهٔ کسی که خلق کردم
عقل را در او **باب** در بیان معنی حدیثی که وارد شده است در لعنت
بر ذهب و فضه حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن حمزهٔ علوی حسینی

وگفت

وگفت که حدیث کرد ما را محمد بن امید و او از محمد بن حسن صفار از یعقوب
ابن یزید انباری از ابن ابی عمیر از هرون بن خارجه از حضرت امام جعفر
صادق ع که گفت لعنت کرده است خدا ذهب و فضه را دوست میدارد این دو را
مگر کسی که از جنس این دو باشد راوی گفت که پس عرض کردم که فدای تو
شوم ذهب و فضه یعنی طلا و نقره را خدا لعنت کرده است فرمود مراد این نیست
که تو فهمیدی مراد از ذهب آنکسی است که ذهب بالدین یعنی دین را
برده است یعنی معدوم گردانیده است دین را و مقصود از فضه آنکسی است
که افاض الکفر یعنی شایع گردانیده است کفر را مصنف این کتاب می
گوید که این حدیث را من از احدی نشنیده ام مگر از حسن بن حمزه علوی
و لکن نزد من صحیح است و مؤید این حدیث است آن چیزی که مرویست
از امیر المؤمنین و آن اینست که فرمود انا یعسوب المؤمنین و المال یعسوب
الظلمة یعنی من پادشاه مؤمنانم و مال پادشاه ظالمان است و شکی
نیست در اینکه مال هرکس رئیس نمیشود بلکه دیگری رئیس میشود
بواسطهٔ مال پس مال کنایه است از آن کسی که مفقود میکند دین را و
فاش میکند کفر را **باب** در بیان معنی درجات و کفارات و
موبقات و منجیات حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید

وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار وگفت که حدیث کرد مارا
احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از هرون بن جهم از
مفضل بن صالح از سعد اسکاف از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود
ثلث درجات وثلث کفارات وثلث موبقات وثلث منجیات
یعنی سه چیز است درجات وسه چیز است کفارات وسه چیز است
موبقات که هریک هلاک کننده اند شخص را وسه چیز است منجیات
که هریک باعث نجاة شخص اند اما درجات پس فاش کردانیدن سلام است
ودادن طعام است ونماز شب است در حالتی که مردم خواب اند واما
کفارات پس اسباغ وضو است یعنی کامل کردانیدن آن در عین شدت
سردی هوا ورفتن شب وروز است بسوی جماعات یعنی مسجد ورفتن
ونماز را بجماعت گذاردن از جمله کفارات است ومحافظت نمازهای
یومیه است که هریک را در وقت خودش با جمیع شرایط بجا آوردن واما
موبقات پس شح مطاع است یعنی بخلی که صاحبش مطیع وفرمان بردار
اوست وهوای متبع است یعنی هواهای نفسانی که شخص تابع آنهاست
وعجب است که شخصی اندک عملی که از او صادر شود در نظرش عجیب
وعظیم نماید پس خوف وترسیدن از جناب اقدس آلهی است در او ملاء نیز



و در توسط در غنا وفقر است که شخص نه بسیار غنی وصاحب ذخارف دنیوی
باشد ونه بر فقیر وهیچ چیز باشد وکلمه عدل است که شخص تکلم میکند بان
در حالت رضا وسخط یعنی در حال خشم وخشنودی **باب** در بیان
معنی رمضان حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد مارا
سعد بن عبد الله وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن عیسی از
احمد بن محمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد از حضرت امام محمد
باقر ع وگفت که ما هشت نفر در خدمت آنحضرت بودیم پس نام رمضان را
مذکور کردیم پس آنحضرت فرمود که مگوئید که این رمضان است یا آنکه
رفت رمضان وامثال اینها زیرا که رمضان نامی است از نامهای خدا
نه میاید ونه میرود وآمدن ورفتن صفت ممکن است ووصف اجزا است که
که تغیر واختلاف احوال برای او میباشد ولکن بگوئید شهر رمضان را
یعنی ماه رمضان ونیز از حضرت رسول ص مرویست که فرمود مگوئید
رمضان ولکن بگوئید شهر رمضان زیرا که شما نمیدانید که رمضان
چه چیز است **باب** در بیان معنی لیلة القدر حدیث کرد مارا علی بن
احمد بن موسی وگفت که حدیث کرد مارا احمد بن یحیی بن زکریا قطان
وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن عباس بن بسام وگفت که حدیث کرد مارا

محمد بن ابی السری و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبدالله بن یونس از
سعد بن طریف کنانی از اصبغ بن نباته از علی بن ابی طالب که گفت که گفت
رسول خدا که یا علی آیا میدانی که چه چیز است معنی لیلة القدر و مراد از
شب قدر چیست پس گفتم که نه یا رسول الله میدانم فرمود بدرستی که خدای تعالی
مقدّر فرموده است در شب قدر مجموع آنچه واقع میشود و از کتم علم بوجود
میاید تا روز قیامت و از جمله آن چیزهائی را که خدا در شب قدر مقدّر
فرموده است ولایت و محبت تو و ولایت امامانی است که از فرزندان تو
تا روز قیامت و بسند مرویست که نزد حضرت امام جعفر صادق ع انّا انزلناه
فی لیلة القدر مذکور شد پس آنحضرت فرمود که چه بسیار ظاهر است فضل
این سوره بر سایر سورهای قرآن راوی میگوید که من گفتم که چه چیز است
فضل این سوره یا آنکه چه چیز تفضیل داده است این سوره را بر سایر
سوره فرمود ولایت امیرالمؤمنین در شب قدر نازل شد من عرض کردم که
همین شب قدری که امید داریم او را در ماه رمضان فرمود بلی این شب قدر
شبی است که مقدّر شده است در او آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است
و مقدّر شده است در او ولایت امیرالمؤمنین ع باب در بیان معنی خضراء
الدمن حدیث کرد ما را محمد بن احمد شیبانی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن

ابی عبدالله

ابی عبدالله کوفی و گفت که حدیث کرد ما را سهل بن زیاد و گفت که حدیث کرد
ما را احمد بن بشر رقی از یحیی بن مثنی و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی
طلحه صیرفی و گفت که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که شنیدم
از پدرم که حدیث کرد از پدرش از جدش که رسول خدا فرمود پدرم که ایّاکم
و خضراء الدمن یعنی بپرهیزید از خضراء دمن کسی عرض کرد که یا رسول الله
خضراء دمن چه چیز است فرمود از صاحب حسنی است که بنشیند یعنی محل
روئیدن او بد باشد مصنف این کتاب میگوید که ابو عبیده گفته است که بنده
گمان دارم که مراد رسول خدا از خضراء دمن نساء دنیا باشد و اینکه گفته
است چنین زنی را خضراء دمن بجهت اینست که تشبیه کرده است او را بدرخت
سبزی که روئیده است در میان سرگین گاو و دمن بکسر اول و فتح ثانی جمع
دمنه است بکسر اول و سکون ثانی و دمنه سرگین شتر و گاو را گویند باب
در بیان معنی جامع مجمع و ربیع مربع و کرب مقمع و غلّ قمل حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از عبدالله بن
محمد بن عیسی از پدرش از عبدالله بن مغیره از اسمعیل بن ابی زیاد
سکونی از جعفر بن محمد از پدرش از رسول خدا فرمود النساء اربع
جامع مجمع و ربیع مربع و کرب مقمع و غلّ قمل یعنی زنان چهار قسم اند اول

جامع بر وزن فاعل مجمع بر وزن محسن
ربیع بر وزن فعیل مربع بر وزن محسن
کرب بفتح اول و سکون ثانی مقمع نیز
بر وزن محسن غل بضم غین معجمه و تشدید
لام و قمل بفتح قاف و کسر میم

جامع مجمع دوم ربیع مربع است سیم کرب مقمع چهارم غل قمل احمد بن ابی عبد الله
برقی گفته است که جامع است یعنی صاحب کمالات بسیار است فی نفسها و مجمع است
یعنی مخصبه است یعنی مبارکه و بسیار آورنده اولاد است یا انکه در امور صاحب
عظم است مترجم گوید که وشاید مراد این باشد که جامع است یعنی جامع کمالات
صوریه است و مجمع است یعنی جامع کمالات معنویه است یا انکه مجمع است یعنی
بستن طفل را در گهواره خوب بجا میاورد یا انکه مجمع است یعنی زنی است
که سرانجام داشته باشد و اهتمام کننده در نگاه داری طفل تا مدتی که مقرر است
و نیز گفته است که ربیع مرتبع یعنی قسم دوم زنی است که ربیع است و مربع است
یعنی زنی است که در دامنش بچه است و در شکمش نیز بچه است مترجم گوید
که وشاید مراد این باشد که ربیع است یعنی زنی است که آراسته است بخوش خوئی
و خوش روئی و مربع است یعنی آراسته کننده است و باعث انتظام احوال شوهر
و اهل خانه است یا انکه مربع است یعنی اولاد خوش صورت میزاید و نیز گفته است
که کرب مقمع یعنی کج خلقی میکند با شوهرش و غل قمل یعنی قسم چهارم زنی است
که نزد شوهرش بمنزله غل قمل است و پیش از این شعار بوده است که کسی را که
اسیر میکرده اند او را بقد یعنی پوست بزغاله که مو داشته میبسته اند و چون آن پوست
خشک میشده در گردن آن اسیر شپش بهم میرسیده پس انکسی که اسیر میشده دو محنت

داشته

داشته باشد و مراد از غل قمل در اینجا زنی است که مهرش بسیار و با شوهرش
نیز کج خلق و بد رفتار است **باب** در بیان معنی غنیمة و غرام و ودود و
ولود و عقیم و سخابه و ولا حر و همانه حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن
متوکل و گفت که حدیث کرد مارا عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی
از حسن بن محبوب از ابراهیم کرخی که گفت خدمت حضرت امام جعفر صادق
عرض کردم که زن من وفات کرده و زنی بود بسیار خوب و موافق خواهش
من خواهش من و حال زنی ندارم و میخواهم زن بگیرم چگونه زنی را می
فرمائی که بگیرم پس آنحضرت فرمود که انظر این تضع نفسك یعنی نظر
کن تا بفهمی که کجا میگذاری نفس خود را یعنی قدر و منزلت خود را بشناس
و کفو خود را پیدا کن یا انکه نظر کن تا بفهمی که نطفه خود را یعنی فرزند خود را
کجا بودیعت می نهی و همچنین نظر کن و ملاحظه کن که کی را شریک میگردانی
در مال خود و مطلع میسازی بر سر خود و دین خود پس اگر لابد شوی که زن
بگیری پس بگیر بکری را که او را بخوبی یاد کنند یعنی معروف باشد بصلاح
تقوی و پدر و مادرش مملوك نباشند و همچنین باید متهم نباشد یعنی
نکوهیده گو ولد الزنا است و بدانکه زنان در خلقت مختلف اند بعضی از
ایشان غنیمت اند برای شوهرشان و بعضی عذاب اند برای او و بعضی

بمنزلهٔ هلال اند چون آشکار شود و بعضی بمنزلهٔ ظلمت و تاریکی اند پس کسی که
ظفر یابد بمصالح ایشان سعادتمند می شود و کسی که مغبون شود پس نیست
از برای او انتقام یعنی جای این نیست برای شخص که عقاب کند آن زن را و
انتقام کشد از او و نیز زنان بر سه قسم اند قسم اول زنی است که بسیار
زاینده است و دوست میدارد شوهر شرا و اعانت میکند او را بروزگار یش
در امور دنیویه و اخرویه امّا در امور دنیویه پس سعی میکند در تحصیل
مؤنات و مساهله نماید با او در امر معاش و تکلیف نمیکند او را بچیزی
که عاجز است از آن بلکه اعانت میکند شوهر شرا بصبر کردن بر آن و بر ابتلا
آن و امّا در امور اخرویه باین طریق که هرگاه مبتلا شود شوهرش بچیزی
که ضرر دارد برای آخرتش نصیحت میکند او را اگر چه به بذل مال باشد برای
اینکه ترک کند آن معصیت را و اعانت نمیکند روزگار را بر شوهرش
باین طریق که رفتاری نماید که شوهرش لابد شود و او را طلاق دهد قسم
دوم زنی است که عقیم است یعنی هرگز نزاید و صاحب حسن و جمال نباشد
و اخلاقش نیکو نباشد و اعانت نمیکند شوهرش را بر نیکی قسم سیم زنی است
که دایم با شوهرش کج خلقی میکند و آواز خود را بلند میکند و مجزع میکند
بر شوهرش و بسیار از خانه شوهرش بیرون میرود و می آید و بسیار دیدن می کند

مردم

مردم میکنند و اذیتش بمردم میرسد و چنین کم را قبول نمیکنند و بسیار را
کم میشمارد **باب** در بیان معنی شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لغوت
حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد الله بصری و گفت
که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن بندار تیمی طبری در اسفراین در مسجد
جامع و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یوسف طبری و گفت که حدیث کرد
ما را پدرم و گفت که حدیث کرد ما را علی بن خشرم مروزی و گفت که حدیث
کرد ما را فضل بن موسی سینانی مروزی که گفت ابو حنیفه بمن که میخواهی
نقل کنم برای تو حدیث ظریفی که از این ظریف تر حدیثی نشنیده باشی
گفتم بلی پس گفت که خبر داد مرا حماد بن ابی سلیمن از ابو ابراهیم نخعی
از عبد الله بن بحینه از زید بن ثابت که گفت که رسول خدا ص بمن
فرمود که ای زید آیا زن گرفته گفتم نه پس فرمود که زن بگیر تا آنکه
عفیف و پرهیزگار شوی با وجود آنکه عفیف میباشی و پنج صنف
از زنان را مگیر گفت که پس عرض کردم که کیستند آن زنان یا رسول الله
پس رسول خدا ص فرمود که ای زید زن مگیر شهبره را و نه لهبره را و نه
نهبره را و نه هیدره را و نه لغوت را زید گفت که پس گفتم یا رسول الله
البخیر فرمودی یعنی هیچیک از آنها را من نفهمیدم پس رسول خدا ص فرمود

که آیا نیستید شما عرب اما شهبره پس آن زنی کبود چشمی است که بخش دهنده است
بشوهرش واما لهبره زنی است که دراز ولاغر است ونهبره زنی است که
کوتاه است وهیدره زنی بسیار پیری است که قوة شهوت وحرارت
بالمره از او زایل شده است ولغوت زنی است که از شوهر دیگرش غیر
تو بچه داشته باشد **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول که افطر
الحاجم والمحجوم حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان وگفت که حدیث
کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان وگفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله
ابن حبیب وگفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول وگفت که حدیث کرد ما را
ابو معویه از سلیمن بن مهران از عبایة بن ربعی که گفت سؤال کردم از ابن
عباس که آیا کسی که روزه است جایز است که حجامت کند یا نه گفت آری مادام
که خوف ضرری برای او نباشد گفتم که آیا حجامت باطل میکند روزه او را
یا نه گفت نه پس گفتم که پس چه معنی دارد قول رسول خدا در وقتی که دید
مردی در ماه رمضان حجامت میکرد فرمود که افطر الحاجم والمحجوم یعنی
کرد حجامت کننده وحجامت کرده شده پس ابن عباس گفت که افطار کردن
بجهت اینکه فحش میکردند یکدیگر را دادند ودر وقت فحش دادن دروغ گفتند بر رسول
خدا افطار وباطل شدن روزه ایشان باین جهت بود نه بجهت حجامت مصنف

این کتاب

این کتاب میگوید که برای این حدیث معنی دیگر نیز هست وآن این است
که کسی که حجامت میکند پس نفس خود را بعرض این در آورده است که
محتاج شود بافطار وافطار کند بجهت آن ضعفی که این شخص
بعد از حجامت از آن ودر نیشابور از بعضی مشایخ شنیدم که میگفت
که معنی افطر الحاجم والمحجوم اینست که داخل شدند بسبب حجامت در فطره
وسنت من بجهت انکه حجامت از جمله چیزهائی بود که رسول خدا
امر فرموده بود بان وایشان بعمل آورند آنرا **باب** در بیان
معنی قواعد وبواسق وجون وحفو ومیض ورحا حدیث کرد ما را
ابو الحسن عبد الحمید بن عبد الرحمن بن نیشابوری فقیه وگفت که
حدیث کرد ما را پدرم ابو سعید وگفت که حدیث کرد ما را عبید الله بن
محمد بن سلیمن هاشمی وگفت که حدیث کرد ما را ابو عمرو ضریر وگفت که
حدیث کرد ما را عباد بن عباد مهلبی از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی
از پدرش که گفت ما در خدمت رسول خدا بودیم که ناگاه قطعه ابری
میان هوا پیدا شد پس بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله هذه
سحابة ناشئة یعنی این ابری است که حالا ناگاه میان هوا پیدا شد پس
رسول خدا فرمود که قواعد او را چگونه می بینید گفتند که قواعدش بسیار

بنکو و محکم است پس فرمود که بواسقش را چگونه می بینید گفتند بواسقش
نیکواست و بشدت متراکم شده اند و باهم جمع شده اند پس فرمود چگونه
می بینید سیاهی آنرا گفتند یا رسول الله در نهایت سیاهی است و سیاهیش
در غایت نیکو نیست پس فرمود که چگونه می بینید استدارهٔ او را در میان
آسمان گفتند که در استداره و حسن استداره بغایت رسیده پس فرمود که
برقش را چگونه می بینید آیا خفو است یا ومیض است یا آنکه بطریق شق است
گفتند یا رسول الله برقش بطریق شق است پس رسول خدا ص فرمود
الحیا یعنی باران است یعنی این چنین ابری لامحاله باران دارد و خواهد
بارید پس الجماعت گفتند یا رسول الله چه بسیار فصیح میباشی احدی را
ندیدیم که از تو افصح و ابلغ تر باشد رسول خدا فرمود که نبی چنین است
و چه چیز منع میکند مرا از فصاحت و حال آنکه قرآن بزبان من نازل
شده است علی بن عبد العزیز از ابی عبید روایت کرده است که گفت که قواعد
ابر اصول و پایه‌های ابر است که در جمیع آفاق پهن میشود و تشبیه کرده است
حضرت رسول آنها را بقواعد و دیوارهای خانه و مقرش قاعده است
این عبارتست از فروع یعنی بالای ابر که از افق بالا آمده و رسیده است
تا میان آسمان و از آن طرف متصل شده است با افق دیگر و همچنین

درازی را

درازی را باسق میگویند و جون بفتح اول و سکون ثانی سیاه را
گویند و جمع او جون است بضم اول و سکون ثانی و خفو بفتح خاء معجمه و
سکون فاء عبارت است از لمعان و درخشیدن برق لمعان ضعیفی
در اطراف و جوانب ابر پس اگر اندک درخشد و ساکن شود و لکن
در جمیع اطراف ابر آنرا ومیض گویند و اما برقی که بطریق شق است
آنست که بشکافد ابر را و دراز شود در میان هوا تا وسط آسمان
بدون اینکه در جانب راست یا چپ ابر باشد و اینچنین برق را
عقیقه گویند **باب** در بیان معنی قول حضرت رسول ص که فرمود
بادروا الی ریاض الجنة حدیث کرد ما را محمد بن بکران نقاش در کوفه
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی آزاد کردهٔ بنی
هاشم و گفت که حدیث کرد ما را منذر بن محمد و گفت که حدیث کرد ما را
پدرم و گفت که حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن
ابی طالب ع و گفت که رسول خدا ص فرمود بادروا الی ریاض الجنة
یعنی مبادرت کنید بسوی بوستانهای بهشت پس صحابه عرض کردند
که یا رسول الله ریاض جنت چیست فرمود حلقهای ذکر است **باب**
در بیان معنی قول حضرت رسول ص که در باب شتر فرموده انها اعنان

[illegible]

اقبلت

واذا ادبرت

اقبال کنن و روی آورده

اقبال است

الشیاطین وانها لا یجیء خیرها الا من جانبها الاشأم حدیث کرد مارا علی بن
احمد بن موسی وگفت که حدیث کرد مارا محمد بن ابی عبد الله کوفی از صالح بن
ابی حماد وگفت که حدیث کرد مارا اسمعیل بن مهران از پدرش از عمرو بن
ابی المقدام از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از پدرانش از علی بن
ابی طالب وگفت که رسول خدا فرمود الغنم اذا اقبلت اقبلت واذا
ادبرت ادبرت والابل اعنان الشیاطین اذا اقبلت ادبرت (ومنها) اذا ادبرت
ولحقها ادبرت ولا یجیء خیرها الا من جانبها الاشأم قیل یا رسول الله فمن
یتخذها بعد ذا قال فاین الاشقیاء الفجرة یعنی گوسفند خوب مالی است
هرگاه که روی آورد بسوی کسی پس روی (خوب) آورده و هرگاه بر گردد
از کسی پس بر میگردد یعنی گوسفند اقبالش اقبال است و ادبارش نیز
ادبار است و شتر از اطراف و جوانب شیاطین است هرگاه رو آورد (بشخص)
پس بر میگردد از او و هرگاه برگردد یعنی شتر ادبارش ادبار است و اقبال (آن)
هم ادبار است و نمی آید خیر و نفعش مگر از آن جانب دگر که شوم است کسی (خدمت)
آنحضرت عرض کرد که یا رسول الله بعد از این پس کی شتر نگاه خواهد (داشت)
پس رسول خدا فرمود که کجایند اشقیا و صاحبان فسق و فجور خبر داد مارا
محمد بن هرون زنجانی وگفت که حدیث کرد مارا علی بن عبد العزیز (عبید) از ابی



که گفت اعنان یعنی اطراف و جوانب یعنی را گویند و آن جمع عن است و مراد
از آنکه ابل از نواحی شیاطین است این است که بر اخلاق و طبایع ایشان (است)
و غرض از آنکه فرمود اقبالش در حالت ادبارش است یعنی در حالت
رفتنش است و ادبارش در حالت ادبارش است یعنی رفتنش در حالتی (است)
که میرود این است که بجهت کثرت آفات و سرعت فنا او گویا وقت اقبالش
و آمدنش با وقت ادبار و رفتنش یکی است و همان وقتی که میاید گویا همان (وقت)
میرود یا آنکه مراد این است که اقبالش لا محاله مستلزم ادبار است مستلزم
هلاکت و فنا خود شر یا صاحبش است و آنکه فرمود لا یاتی خیرها الا
من جانبها الاشأم مرادش این است که نمی آید خیر و منفعتش مگر از جانب
اشأمش یعنی جانب شمالش زیرا که دست چپ و طرف شمال را شوم
میگویند چنانچه خدای عز و جل فرموده است که واصحاب المشئمة یعنی
اصحاب شمال و مراد از آنکه نمی آید خیرش مگر از آن جانب این است
که دوشیده نمیشود و کسی سوارش نمیشود مگر از جانب چپش و (جانب)
جانب وانیز وحشی میگویند و جانب راست را انسی میگویند و بعضی (گفته)
اند که جانب انسی آن جانبی است که مردم در وقت دوشیدن و سواری
بسوی او میروند و وحشی جانب یمین را گویند بجهت آنکه در وقت سوار (شدن)

کسی بسوی و بمیرد و ابی عبید گفته است که جانب وحشی جانب این است
زیرا که شخص خایف فرار میکند از موضع خوف بسوی موضع امن
در بیان معنی عاجل بشری المؤمن حدیث کرد مارا ابو الحسین محمد بن
احمد بن علی اسدی و گفت که حدیث کرد مارا عبد الله بن مرزبان
و گفت که حدیث کرد مارا علی بن جعد و گفت که خبر داد مارا شعبه
ابن ابی عمران جونی از عبد الله بن صامت که گفت که گفت ابوذر
که عرض کردم خدمت حضرت رسول و گفتم یا رسول الله می بینم مردی را
که برای خود کار میکند و هرگز برای احدی کاری نمیکند و بکسی خوبی
ندارد و مع ذلک مردم او را دوست میدارند باعث این چیست فرمود
این عاجل بشارت مؤمن است یعنی بشارت عاجلی است که در این
دنیا بمؤمن میدهند **باب** در بیان معنی عرفاء اهل جنت حدیث
کرد مارا محمد بن احمد بن علی اسدی و گفت که حدیث کرد مارا پدرم
و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن عبد الرحمن بن غزوان و گفت که
حدیث کرد مارا ابو سنان عابدی و گفت که حدیث کرد مارا صفوان بن
سلیم از ابن یسار از ابی سعید خدری که گفت که رسول خدا فرمود
حملة القرآن عرفاء اهل الجنة یعنی حاملین قرآن عرفاء اهل بهشت اند



و مراد از حاملین قرآن کسانی اند که **باب** در بیان معنی فرقه واحده ناجیه
حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن نعیم سرخسی و گفت که حدیث کرد مارا
ابو لبید محمد بن ادریس شامی و گفت که حدیث کرد مارا اسحق بن اسرائیل
و گفت که حدیث کرد مارا عبد الرحمن بن محمد بن محاربی و گفت که حدیث
کرد مارا افریقی از عبد الله بن یزید از عبد الله بن عمر که گفت که
که رسول خدا فرمود که زود باشد که بیاید بر امت من مثل آنچه آمد
بر بنی اسرائیل مثل بمثل یعنی طابق النعل بالنعل و بدرستی که ایشان
بعد از پیغمبرشان هفتاد و دو فرقه شدند و زود باشد که امت من
هفتاد و سه فرقه شوند یک فرقه زیاده از ایشان و تمام آن فرق در آتش
باشند مگر یک فرقه راوی گفت که کسی عرض کرد که یا رسول الله آن
یک فرقه کدام فرقه اند و بر چه طریقه اند فرمود که فرقه اند که بر طریقه
میباشند که حال من و اهل بیت من بر آن طریقه میباشیم **باب** در بیان
معنی قول حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود من اعطی اربعا لم یحرم
اربعا حدیث کرد مارا حسن بن عبد الله بن سعید عسکری و گفت که
حدیث کرد مارا بدر بن هیثم قاضی و گفت که حدیث کرد مارا علی بن
منذر کوفی و گفت که حدیث کرد مارا محمد بن فضیل از ابی الصباح که

گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که من اعطی اربعا لم یحرم اربعا
یعنی کسی که عطا کرده شود چهار چیز محروم نمیشود از چهار چیز کسی که
عطا کرده شود دعا محروم نمیشود از اجابت کسی که عطا کرده شود استغفار
محروم نمیشود از توبه کسی که عطا کرده شود شکر نعمت محروم نمیشود از
زیاده و کسی که عطا کرده شود صبر محروم نمیشود از اجر **باب** در بیان
معنی آن چیزی که اصلش در زمین است و فرعش در آسمان است حدیث کرد
ما را محمد بن موسی متوکل و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری
و گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از آن
کسی که نام برد او را از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا
روزی با اصحابش فرمود که بگوئید به بینم که هرگاه جمع کنند مجموع آنچه
نزد شما میباشد از ظروف و متاعها آیا به آسمان میرسد یا نه عرض کردند که
نه یا رسول الله فرمود پس آیا میخواهید که راه نمائی کنم شما را بسوی
چیزی که اصلش در زمین باشد و فرعش در آسمان گفتند بلی یا رسول الله
فرمود هرگاه یکی از شماها فارغ شود از نماز فریضه و بعد از آن سی مرتبه
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس اصل این
کلمه در زمین است و فرعش در آسمان و این کلمه رفع میکند از ایشان

سوختن را

سوختن را و غرق شدن را و خراب شدن عمارت بر او و هلاک شدن
در چاه را و مردن بد را مثل مفاجات و امثال آن و این کلمه از جمله باقیات
صالحات است **باب** در بیان معنی زینت آخرت حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله و گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن حسن مؤدب از
احمد بن علی اصفهانی از ابراهیم بن محمد ثقفی و گفت که حدیث کرد ما را
ابو الحسن علی بن محمد که شیخی بود از مشایخ ری و گفت که حدیث کرد
ما را منصور بن عباس از جعفر بن محمد ع که گفت المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا و ثمان رکعات من آخر اللیل والوتر زینة الآخرة
وقد یجمعها الله تعالی لاقوام یعنی مال و فرزند زینت و آرایش حیوة دنیا ست
و هشت رکعت نماز آخر شب و یک رکعت وتر زینت آخرة است **باب**
در بیان معنی نصیب دنیا حدیث کرد ما را حسن بن عبد الله بن سعید
عسکری و گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد قشیری و گفت که حدیث کرد
احمد بن عیسی کوفی و گفت که حدیث کرد ما را موسی بن اسمعیل بن موسی
بن جعفر و گفت که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش جعفر بن محمد
از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب ع در قول خدای عز و جل ولا تنس
نصیبک من الدنیا که فرمود یعنی فراموش مکن صحت خود را و قوت

بضم اول وفتح ثانی

خود را وفراغ خود را وشباب وجوانی خود را ونشاط ودماغ جانی
خود را یعنی فراموش مکن وغافل مشو از اینها وطلب کن باینها آخرت را
باب در بیان معنی لکع حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان
وگفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبد الله
ابن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش حفص بن غیاث از جعفر بن
محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام که گفت که رسول خدا ص فرمود
یاتی علی الناس زمان اسعدهم بالدنیا لکع بن لکع خیر الناس
یومئذ مؤمن بین کریمین یعنی بیاید بر مردم زمانی که سعادتمند
ترین ایشان در آن زمان در دنیا لکع پسر لکع باشد بهترین مردم
در آن زمان آن مؤمنی است که میان دو کریم باشد بدانکه لکع
بنده را گویند وشخص لئیم را نیز لکع گویند وبر صغیر نیز لکع اطلاق
میکنند وشیخ ره یعنی چنین بد را نیز لکع میگویند وهرگاه مراد از لکع
صغیر باشد مراد صغیر وکوچکی در علم است نه کمی سال ومراد از مؤمن
میان دو کریم مرد مؤمنی است که پدرش ومادرش نیز مؤمن وکریم
باشند وبعضی گفته اند که مراد مؤمنی است که میان حج وجهاد باشد
یعنی مشغول باشد بیکی از این دو یا مراد مؤمنی است که میان دو اسب

بجنب

بجنب باشد وسوار شود بر آن دو وجهاد کند یا مراد مؤمنی است که
صاحب دو شتر باشد وآب کشی کند با نها واز مردم کناره نماید باب
در بیان معنی انواء حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی وگفت
که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از
محمد بن حمران از پدرش از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود سه عمل است که
از عمل اهل جاهلیت است یکی فخر کردن بر نسب ودیگری طعن زدن در
حسب سیم استسقا به انواء خبر داد مرا محمد بن هرون زنجانی وگفت که
حدیث کرد ما را علی بن عبد العزیز از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
شنیدم از چند نفر از اهل علم که میگفتند که انواء بیست وهشت ستاره است
که معروف اند وهر کس مطالع آنها را در چهار فصل یعنی تابستان وزمستان
وبهار وخزان میداند که کجاست وکجا طلوع میکند ودر هر سیزده شب
یک ستاره از این بیست وهشت ستاره از این در مغرب مقارن طلوع
فجر غروب میکند ودر همان ساعت در مشرق ستاره دیگر از آنها
مقابل آن طلوع میکند وهر یک از این طلوع وغروب معلوم ومعروف اند
وانقضاء این طلوع وغروب مقارن انقضا وتمام شدن سالست
باز طلوع وغروب را از سر میگیرند وهمان ستاره اول در سال آینده در همان

وقت که در سالهای گذشته طلوع کرده بود طلوع میکند و همچنین در عرب در زمان
جاهلیت هرگاه یکی ازان ستارها غروب میکرد و دیگری در مقابلش طلوع
میکرد میگفتند که لا محاله باید بادی باران بیاید در باید و باران که
درانوقت بیامد آنرا نسبت میدادند بان ستاره که درانوقت غروب کرده
بود و میگفتند باران آمد بسبب نوء ثریا یا دبران وامثال اینها پس بنا
براین انواء جمع نوء است واینکه طلوع هریك ازآن ستارها را نوء
میگفتند بجهت این بود که هر وقت که یکی ازآنها غروب میکرد دیگری در
مقابلش بر میخواست واندك اندك طلوع میکرد ونوء مصدر است و
بمعنی نهوض و برخواستن میگوییم ناء ینوء یعنی برخواست برخواستنی
وهمچنین هو ناهض و برخیزنده که بر میخیزد و منقول میشود از مکانی
بمکانی بمعطوف و دیری او را در وقت نهوض و برخواستن ناء میگویند
باب در بیان معنی سالهای شتر که در زکوة گرفته میشود حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله وگفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از
ابراهیم بن هاشم از حماد بن عیسی از حریز از زراره و محمد بن مسلم از
حضرت امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام که فرمودند در زکوة
شتر که در هر پنج نفر شتر یك گوسفند واجب است تا آنکه برسند به بیست

بفتح نون وسکون واو

و پنج پس هرگاه به بیست و پنج رسید پس واجب میشود ابنته مخاض بعد
ازآن چیزی نباید داد تا آنکه برسد به سی و پنج پس درانوقت واجب
میشود ابنته لبون و بعد ازآن چیزی نباید داد تا آنکه برسد به چهل و
پنج چون بچهل و پنج رسید واجب میشود حقه که طروقه الفحل است بعد ازان
آن چیزی نباید داد تا آنکه برسد بعدد شصت چون بشصت رسید
واجب میشود جذعه بعد ازآن چیزی نباید داد تا آنکه برسد بعدد ابل به
هفتاد و پنج چون بهفتاد و پنج رسید واجب میشود بنت لبون بعد
ازآن چیزی نباید داد تا آنکه برسد بعددش به نود چون بنود رسید دو حقه
باید داد که طروقه الفحل باشند بعد ازآن زیاده ازین نباید داد تا آنکه
برسد به صد و بیست چون بصد و بیست رسید واجب میشود دو حقه
که طروقه الفحل باشند پس چون یکی بر صد و بیست افزود پس در هر پنجاه یك
حقه باید داد و در هر چهل یك بنت لبون باید داد و معنیش درست نیست
بعد ازین هر قدر زیاده شود همانست که در اول مذکور شد و بران
چیزیکه میان دو عقد یعنی میان دو نصاب است چیزی واجب نیست
و همچنین بر کسر چیزی واجب نیست و همچنین بر شتر بارکش زکوة واجب
نیست بلکه زکوة واجب میشود در شتر چرنده که در صحرا میچرد و راوی

گفت که عرض کردم که بر شتران بختی یعنی شتران خراسانی که سائمه اند
چه چیز واجب است فرمود همانی که در شتران عربی واجب است مصنف
این کتاب میگوید که دیدم که سعد بن عبدالله بن ابی خلف بخط
خود در بیان سالهای شتر نوشته بود که از آن روزی که شتر از شکم مادرش
بیرون بیاید تا یکسال تمام او را حوار میگویند و چون داخل سال دوم
میشود او را ابن مخاض میگویند بجهت اینکه مادرش حامله شده و چون
داخل سال سیم میشود او را ابن لبون میگویند بجهت اینکه مادرش
زاییده و صاحب شیر شده و چون داخل سال چهارم میشود او را حق
میگویند و ماده را حقه بجهت اینکه مستحق شده است که بار بر او نهند
و چون داخل سال پنجم میشود او را جذع میگویند و چون داخل سال
ششم میشود او را ثنی میگویند بجهت اینکه دو دندان از آن چهار
دندان پیش دهانش افتاده است و چون داخل سال هفتم شد و چهار
دندان پیش دهانش افتاد او را رباعی میگویند و چون داخل سال هشتم
میشود و آن دندانی که بعد از رباعیه است میافتد او را سدیس میگویند
و چون داخل سال نهم میشود و نیشش سر بر میزند او را بازل میگویند و
و چون داخل سال دهم میشود او را مخلف میگویند و بعد از این دیگر نامی

بضم حاء مهمله و فتح واو و بکسر اول نیز آمده

بفتح اول و کسر نیز آمده شتران آبستن را گویند

بکسر حاء مهمله و تشدید قاف حقه

بفتح جیم معجمه و فتح ذال معجمه

بثاء مثلثه بر وزن فعیل مؤنثش ثنیه

اوا سمی

او اسمی نمیباشد و آن سالهائی که در زکوة معتبر است و شتر داده از آنها
میگیرند ابن مخاض است تا جذع **باب** در بیان معنی موضحه و سمحاق
و باضعه و مأمومه و جائفه و منقله حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن
ولید و گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید
از قاسم بن عروه از ابن بکیر از زراره از حضرت امام جعفر صادق ع که
فرمود در موضحه پنج شتر واجب است و در سمحاق چهار شتر و در باضعه
سه شتر و در مأمومه سی و سه شتر و در جائفه سی و نه شتر و در منقله
پانزده شتر مصنف این کتاب میگوید که دیدم که سعد بن عبدالله بخط
خود در شجاج و نامهای آن نوشته بود که اول شجاج خارصه است و خارصه
جلد حتی است که شق کند و بشکافد پوست سر را و لکن بگوشت سر نرسد
بعد از آن باضعه است و باضعه زخمی است که پوست را شق کند و بگوشت
برسد و آن را نیز شق نماید و لکن خون جاری نشود بعد از آن متلاحمه
است و آن اینست که گوشت را شق کند و خون از آن جاری شود و لکن
بسمحاق نرسد بعد از آن سمحاق است و آن شجه ایست یعنی شکستگی است
که رسیده است بسمحاق و آن پرده نازکی است که بر روی استخوان سر کشیده
شده بعد از آن موضحه است و آن شجه ایست که جدا کند آن پرده رقیق را

موضحه بضم میم و سکون واو و کسر ضاد معجمه

سمحاق بکسر سین مهمله و سکون میم

منقله بضم میم و سکون نون و کسر قاف

از سر بعد از آن هاشمه است و آن شجه ایست یعنی شکستگی است که اصل
استخوان سر را بشکند بعد از آن منقله است و آن شجه ایست که بعد
سر را بوضعی که بیرون بیاید از آن خراش عظام یعنی استخوانهای نازک
سر بعد از آن آمه است و آن را مأمومه نیز گویند و آن شجه ایست که برسد
بام الدماغ یعنی پرده که بر روی دماغ کشیده شده است و جبر عبارت
از جبیره کردن یعنی بستن استخوان بر خلاف استقامت یعنی بستن
آن نه بطوری که شاید و باید **باب** در بیان معنی نهر غوطه حدیث
کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی و گفت که حدیث کرد ما را
ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد در بغداد و گفت که حدیث کرد ما را ازهر بن
جمیل و گفت که حدیث کرد ما را معتمر بن سلیمن بچند واسطه از حضرت
رسول ص که فرمود ثلثة لا یدخلون الجنة مدمن خمر و مدمن سحر و قاطع
رحم و من مات مدمن خمر سقاه الله عز و جل من نهر الغوطة یعنی سه
کسند که داخل بهشت نمیشوند اول مدمن خمر یعنی کسی که دائم الخمر است
و همیشه شراب میخورد دوم کسی که همیشه عمل سحر میکند سیم کسی که قطع
کرده است صله رحم را و کسی که بمیرد در حالتی که دائم الخمر است بیاشاماند
خدا او را نهر غوطه کسی خدمت آنحضرت عرض کرد که یا رسول الله نهر غوطه

چیست

چیست فرمود نهری است که جاری میشود از فرجهای زنان زناکار که اهل جهنم
تماما از بو و تعفن آن متاذی اند **باب** در بیان معنی جیوف و دیوث
و جواظ و جعظری حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از جابر انصاری از
حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول خدا ص فرمود که بوی بهشت پانصد
ساله راه میرود و نمی یابد آن را کسی که عاق پدر و مادر است و کسی که
قطع کرده است رحم خود را و مرد پیری که زنا کند و همچنین نمی یابد
آن را کسی که بکشد جامه خود را از روی عجب و تکبر و همچنین کسی که
فتان است و دائم فتنه میکند و مردم را گمراه مینماید و همچنین کسی که
منان است یعنی منت نهنده است بر مردم و همچنین نمی شنود بوی
بهشت را جعظری راوی گفت که عرض کرد که یا رسول الله جعظری کیست
فرمود جعظری کسی است که از دنیا سیر نمیشود و در حدیث دیگر نیز
وارد شده است که جیوف یعنی نباش نیز بوی بهشت را نمی شنود
و همچنین دیوث یعنی قلتبان نیز نمی یابد آن را و همچنین جواظ یعنی
کسی که متکبرانه راه میرود نیز بوی بهشت را نمی شنود **باب** در بیان معنی
صلوة وسطی حدیث کرد ما را پدرم از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت امام
جعفر صادق ع میفرمود که صلوة الوسطی صلوة الظهر و هی اول صلوة انزلها

الله علی نبیه یعنی که نماز وسطی نماز ظهر است و این اول نمازیست که فرو
فرستاده خدا آنرا بر پیغمبرش و از ابی یونس مرویست که گفت قرآن
برای عایشه می نوشتم پس گفت که چون بآیه صلوة برسی دست نگاه دار
و منویس آنرا تا آنکه من خودم املا کنم آنرا بر تو پس چون رسیدم بآن
آیه عایشه چنین املا کرد که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وصلوة العصر و از عمرو بن نافع مرویست که گفت من قرآن برای حفصه
زوجه رسول خدا صلعم می نوشتم پس گفت که هرگاه بآیه نماز رسی پس بنویس
که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر و نیز از ابی
یونس غلام عایشه زوجه حضرت رسول صلعم مرویست که گفت امر کرد مرا
عایشه که قرآن برای او بنویسم و گفت که چون بآیه صلوة رسی بنویس که
حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر پس عایشه گفت
که بخدا سوگند که همچنین شنیدم از رسول خدا صلعم مصنف این کتاب می
گوید که این احادیث حجت و دلیل است برای ما بر مخالفین و دلالت میکند
بر اینکه صلوة وسطی صلوة ظهر است بجهت اینکه عطف اقتضا میکند
مغایرت میان معطوف و معطوف علیه و از زرارة بن اعین مرویست
که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر عم از نمازهائی که واجب

گردانیده بود

گردانیده است خدا آنها را بر بندگان پس فرمود پنج نماز است در شب
و روز پس عرض کردم که آیا نام برده است خدا این نمازها را در قرآن
بیان آنها کرده است فرمود بلی خدای عز و جل فرموده است اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل یعنی برپای دار نماز را از ابتدای
دلوک آفتاب تا غسق شب و دلوک آفتاب عبارتست از زوال
از وسط آسمان پس در میان دلوک شمس و غسق لیل چهار نماز است
که نام برده است و بیان کرده است خدای عز و جل آنها را و وقت برای
آنها معین فرموده و غسق شب عبارت است از نصف شدن شب
پس فرموده است که و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و این
نماز صبح است و نیز فرموده است که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا
من اللیل یعنی برپای دار نماز را در دو طرف روز و در پاره از شب
و دو طرف روز نماز صبح و مغرب است و مراد از زلفا من اللیل
نماز عشا است و فرموده است که حافظوا علی الصلوات والصلوة
الوسطی یعنی محافظت نمایید نمازها را و نماز وسطی را و نماز وسطی
نماز ظهر است و آن اول نمازیست که رسول خدا صلعم بجای آورد و آن در وسط
دو نمازیست که در روز کرده میشود یعنی نماز صبح و نماز عصر

وقوموا لله قانتين يعني برخيزيد براي عبادت خدا در حالتي كه خاضع
وخاشع آييد در نماز وسطى **باب** در بيان معنى تحية مسجد و معنى صلوة
والجنة متصل است بان يعني از ائمة آنست علي بن عبد الله بن احمد سوري
از ابي ذر غفاري روايت كرده است كه گفت داخل شدم بر رسول خدا
در حالتي كه تنها در مسجد نشسته بود پس من چون پيغمبر را در مسجد تنها
ديدم اين را غنيمت شمردم پس رسول خدا فرمود اي ابوذر بدرستي
كه از براي مسجد هم يك تحيتي ميباشد عرض كردم كه يا رسول الله تحيت
مسجد چه چيز است فرمود دو ركعت نمازي است كه ميگذاري پس من
ملتفت شدم بسوي آنحضرت و گفتم يا رسول الله بدرستي كه تو امر فرمودي
مرا بنماز پس بفرما كه نماز چه چيز است وحقيقت آن كدام است فرمود كه
نماز بهترين عبادتها نيست كه خداي عز وجل وضع كرده است آنرا يا آنكه
نماز از جمله اعمال حسنه ايست كه قرار داده است خدا آنرا براي بندگان
پس هر كس كه ميخواهد كم گرداند آنرا وهركه ميخواهد بسيار كند آنرا ابوذر گفت
كه گفتم كدام عمل را خدا دوست تر ميدارد فرمود ايمان بخدا وجهاد در راه
خدا محبوب تر است نزد خدا از هر عملي گفتم چه وقت از اوقات شب افضل
است فرمود نصف شب تاريك گفتم كدام جزو از اجزاء نماز افضل است

فرمود

فرمود طول دادن قنوت گفتم كدام صدقه افضل است فرمود دادن مرد
قليل المال يعني كم چيز آن قدري كه در وسع وطاقت اوست بمرد فقير در
پنهان گفتم صوم چه چيز است فرمود امر واجبي است كه خدا آنرا مقرر
فرموده وباضعاف مضاعفه عوض آن اجر ميدهد گفتم كدام جهاد
افضل است گفت كسي كه پي كرده شود اسبش و ريخته شود خونش
گفتم كدام يك از آيات كه برتو نازل شده است اعظم است فرمود
آية الكرسي بعد از آن رسول خدا فرمود اي ابوذر نيست آسمانهاي
هفتگانه در كرسي مگر مانند حلقه كه افتاده باشد در ميان بياباني
وفضل وزيادتي عرش بر كرسي مثل فضل وزيادتي آن بيابان است
بر آن حلقه ابوذر گفت كه پس گفتم يا رسول الله چند پيغمبر خدا بسوي بندگان
خود فرستاد فرمود صد وبيست و چهار هزار پيغمبر گفتم چند نفر از ايشان
مرسل بودند فرمود سيصد وسيزده نفر گفتم اول پيغمبران كه بود فرمود
آدم گفتم آيا آدم از پيغمبران مرسل بود يا نه فرمود آري خلق كرد خدا او را
بيد قدرتش ودميد در او از روح خودش بعد از آن فرمود اي ابوذر
چهار نفر از ايشان سرياني بودند آدم وشيث واخنوخ واو ادريس است
واو اول كسي است كه بقلم نوشت ونوح وچهار نفر ديگر عرب بودند هود

وصالح وشعیب وپیغمبر ما محمد ص و اول پیغمبران بنی اسرائیل موسی بود و
آخرشان عیسی بود وششصد پیغمبر دیگر نیز از بنی اسرائیل بودند گفتم
یا رسول الله چند کتاب خدا از آسمان بسوی پیغمبران فرستاد فرمود صد و
چهار کتاب پنجاه صحیفه بر شیث نازل شد وسی صحیفه بر ادریس و بیست
صحیفه بر ابراهیم و توریة و انجیل و زبور و فرقان را نیز نازل کرد
گفتم یا رسول الله مضامین صحف ابراهیم چه چیز بود فرمود مضامین
آن همه مثل بود از جمله مضامین آن این بود که ای پادشاه مبتلای مغرور
بدرستی که من مبعوث نکرده ام ترا برای اینکه مال دنیا را جمع کنی بلکه فرستادم
ترا بسوی خلق برای اینکه داد مظلوم را از ظالم بستانی و باز گردانی از
من دعاء مظلوم را پس بدرستی که من رد نمیکنم دعاء مظلوم را اگر چه
کافر باشد و واجب است بر شخص عاقل مادامی که مغلوب نفس و هوا
نباشد که اوقات خود را بر چند قسم تقسیم نماید ساعتی برای اینکه مناجات
کند با پروردگارش و ساعتی دیگر محاسبه نماید در آن ساعت با نفس
خود و ساعتی دیگر برای اینکه تفکر کند و تدبیر نماید در عجایب صنعت
و غرایب خلقت و خدای خود را بشناسد و ساعتی دیگر برای اینکه مشغول
شود باکل و شرب و غیر ذلک از مستلزمات نفسانی بر وجه شرعی واجب

برمرد

برمرد عاقل دانا که بصیر باشد و زمانه و اهل زمانه را بشناسد و زبان خود را
از لغو ولا یعنی محافظت نماید پس بدرستی که کسی که حساب کند و قولش را
با فعلش بسنجد و کلامش را با عملش موازنه نماید و نفع و ضرر هر یک را
بشناسد و بسیار تکلم نکند و تکلم نمیکند مگر در امری که بکارش آید و
بر شخص عاقل که سه چیز را طالب باشد اول مرمت معاش یعنی باید اصلاح
نماید امر معاش و زندگانیش را دوم تزود و توشه گرفتن برای معاد
یعنی باید که بمضمون الدنیا مزرعة الاخرة عمل نموده در این دنیا تخمی
بکارد و برای سفر آخرت زاد و توشه تحصیل نماید سیم لذت یافتن در
غیر حرام یعنی باید گاهی هم نفس را از لذت اکل و شرب و غیر ذلک از
شهوات و لذات نفسانی محظوظ گرداند ابوذر گفت که باز عرض کردم
که یا رسول الله صحف موسی چه بود فرمود که همه آنها عبرت و موعظه بود
از جمله آنچه در صحف موسی بود اینست که عجب دارم از کسی که یقین
دارد بمرگ و با وجود آن شادی مینماید تعجب دارم از کسی که یقین دارد
بمرگ پس چگونه میخندد و عجب دارم از کسی که می بیند دنیا و انقلابات
و اختلافات احوال او را پس چگونه مطمئن میشود و آرام میگیرد بان و
تعجب دارم از کسی که یقین دارد بقضا و قدر پس چگونه نفس خود را

بتعب میاندازد و عجب دارم از کسی که یقین دارد بحساب پس چگونه عمل
نمیکند گفتم یا رسول الله آیا بعضی از این چیزهائی که در دست ماست وخدا
آنرا بر تو نازل کرده است در صحف موسی بود یا نه فرمود ای ابا ذر بخوان
قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة
خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی یعنی خدای
عز و جل میفرماید که تزکیهٔ نفس و ذکر خدا و نماز و امثال اینها هم در صحف ابراهیم
و موسی نیز هست گفتم یا رسول الله وصیتی فرما مرا فرمود وصیت میکنم ترا
بتقوی و پرهیزکاری پس بدرستی که آن اصل همه کارها است و سرمایه خیر
آخرت و دنیا است گفتم یا رسول الله زیاده کن فرمود بر تو باد بتلاوة
و خواندن قرآن و بسیار ذکر خدا کردن پس بدرستی که قرائت قرآن و ذکر
خدا باعث ذکر کردن تواست در آسمان و موجب نور و روشنائی تواست
در زمین یعنی چون خدا را یاد میکنی و قرآن میخوانی ملائکه در آسمان ترا
یاد میکنند و برای تو استغفار مینمایند و در زمین همیشه صاحب نور
میباشی گفتم زیاده کن یا رسول الله فرمود بر تو باد بطول دادن سکوت پس
بدرستیکه طول سکوت دور میکند شیاطین را از تو و اعانت میکند ترا
در امور دین گفتم زیاده کن یا رسول الله فرمود به پرهیز از کثرت و بسیاری



ضحك و خنده زیرا که خنده بسیار میمیراند دل را گفتم زیاده کن یا رسول الله
فرمود بر تو باد بمحبت و دوستی مساکین و مجالست با ایشان گفتم زیاده کن
یا رسول الله فرمود بر تو باد که از حق چشم نپوشانی و حق را بگوئی اگرچه
تلخ باشد گفتم زیاده کن یا رسول الله فرمود مترس در راه خدا از ملامت
ملامت کنندگان گفتم زیاده کن یا رسول الله فرمود باید منع کند و باز
دارد ترا از نظر کردن بسوی مردم و تفحص عیوب ایشان آنچیزیکه تو
خود میدانی آنرا از نفس خودت یعنی باید تفحص احوال خود را از جمیع عیوب
و نقایص پاک کنند بعد از آن نام دیگران ببرد و مشغول ایشان شود
بعد از آن فرمود که کافی است برای مرد از جهة عیب و نقص اینکه در او
سه خصلت باشد یکی آنکه بشناسد از مردم آنچیزی را که در خودش است
و نمیشناسد آنرا یعنی کسی که خودش صاحب یک صفت ذمیمه باشد نباید که
نام دیگری ببرد و بگوید فلان کس فلان عیب دارد و حال آنکه همان عیب
در خودش نیز میباشد دیگر آنکه بخراشد سینهای ایشانرا از جهة آنچیزی که
در خودش است دیگر آنکه اذیت رساند بجلیس و همنشین خود در امور لا یعنی
ولا یعنی بعد از آن فرمود ای ابوذر نیست عقلی مثل تدبیر و نیست ورعی مانند
کف نفس و باز داشتن آن از محرمات و نیست حسبی مثل حسن خلق باب

در بیان قاع قرقر و شجاع اقرع از حریز مرویست که گفت که حضرت امام جعفر
صادق ع فرمود که هیچ صاحب مالی نیست خواه آن مال طلا باشد خواه نقره که منع
کند زکوة مالش را مگر اینکه حبس میکند او را خدای عز و جل روز قیامت در قاع
قرقر و مسلط میگرداند بر او شجاع اقرع را یعنی اژدهائی را که از بسیاری زهر
موی سرش ریخته باشد و زهرش سخت و کشنده تر باشد و این مار از عقب او
رود و اگر بزد پس چون می بیند که دوری از آن برای او نیست و خلاصی از آن محال است
میایستد و دست خود را بدهانش میگذارد پس آن مار دست او را بدندانهای خود
و با نیشهای خود در هم میشکند آنرا و میخاید هم چنانکه میخاید شتر پس از این
میگردد آن جانور طوقی در گردنش چنانچه خدای عز و جل خبر داده است از این
قضیه و فرموده است که سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی زود باشد
که طوق شود در گردن ایشان آنچیزی که بخل کردند روز قیامت و هیچ
صاحب مالی نیست از شتر و گاو و گوسفند که منع کند زکوة مالش را مگر اینکه
حبس میکند او را خدای عز و جل در قاع قرقر در حالتی که پای مال میکند او را
هر صاحب سمی بسمش و میکند او را هر صاحب نیشی به نیشش و نیست هیچ صاحب
مالی از درخت خرما یا انگور یا زرع که منع میکند زکوة آن مال را مگر اینکه بعد از
آنکه میمیرد طوق میگرداند خدای عز و جل در گردنش آن قطعه زمین را تا هفتم طبقه زمین

تا روز

تا روز قیامت و اصمعی گفته است که قاع مکان همواریست که پست و بلند
در آن نمیباشد ابو عبید گفته است که آن مکان را نیز قرقر میگویند چنانچه
خدای تبارک و تعالی فرموده است کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء
و جمع قیعه قاع است چنانچه فرموده است قاعا صفصفا و قرقر نیز
یعنی مستوی و هموار است و شجاع اقرع ماریرا گویند که سرش مو ندارد

باب در بیان معنی عرق و لابتین از قاسم انصاری مرویست که
گفت که حدیث کرد مرا امام محمد باقر ع فرمود که مردی نزد حضرت رسول
آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم پس رسول خدا فرمود که چه چیز
هلاک کرده است ترا گفت که مجامعت کردم با زن خود در ماه رمضان
و حال آنکه روزه بودم پس حضرت رسول فرمود که بنده آزاد کن گفت
نمیتوانم فرمود دو ماه پی در پی روزه بگیر عرض کرد که طاقت ندارم
فرمود تصدق کن بر شصت مسکین گفت چیزی ندارم پس حضرت
رسول امر فرمود که یک عرق یا یک مکتلی آوردند که در آن پانزده
صاع خرما بود پس با آن مرد فرمود که این را بگیر و تصدق کن پس آن مرد گفت
سوگند با آن خداوندی که مبعوث گردانیده ترا بحق و راستی که نیست میان
دو سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشند باین خرما از ما پس

رسول خدا ص فرمود بکیر این را و با عیالات بخور پس بدرستی که این کفایت است
برای تو اصمعی گفته است که عرق بفتح اول و ثانی در اصل چیزی است که
بافته میشود از برگ خرما پیش از آنکه کردانیده شود زنبیل و از این
جهت است که زنبیل را عرق میگویند بجهت آنکه در اصل عرق بوده زنبیل را
عرق میگویند از حسن بن صیقل مرویست که گفت که حضرت امام جعفر
صادق ع فرمود که نزد زیاد بن عبید الله بودم و ربیعة الرای نیز نزد
او بود پس زیاد باو گفت که ای ربیعه چه چیز است آنچیزی که حرام کردا
ینده است رسول خدا از مدینه و نواحی آن پس گفت برید فی برید
یعنی دوازده فرسخ در دوازده فرسخ را حرام کردانیده است که در
ختش را قطع نمایند پس من گفتم که پس در عهد رسول خدا برید بود
پس ربیعه ساکت شد و جواب نداد پس زیاد رو بمن کرد و گفت یا ابا
عبد الله تو چه میگوئی پس من گفتم که حرام کردانیده رسول خدا از مدینه
آنچیزی که میان دو لابه مدینه است زیاد گفت دو لابه مدینه چه چیز است
گفتم آنچیزیست که احاطه کرده است باو حره یعنی سنگهای سیاه پس گفت
زیاد که از درختان چه چیز را حرام کردانیده گفتم از ظل عایر تا ظل وعیر
یعنی مابین آن موضعی که هر یک از این دو جبل سایه میاندازند بر آن

دیز

و نیز مرویست که کسی از آنحضرت سؤال کرد که چه چیز است لابتین مدینه
فرمود که مابین صورین تا ثنیه لابتین است و صورین موضعی است
نزدیک مدینه و ثنیه عقبه ایست یا جبلی است قریب بمدینه و نیز از
ابی بصیر مرویست که آنحضرت فرمود که حد آنچیزی که حرام کردانیده رسول
خدا از مدینه از ذباب است تا واقم و عریض و نقب از جانب مکه و از
معویه بن عمار مرویست که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع
که میفرمود مابین دو سنگستان مدینه یعنی عیر تا وعیر حرم است پس
من عرض کردم که آیا طایر مدینه مثل طایر مکه میباشد یعنی صیدش
حرام است فرمود نه صید مدینه خورده میشود بخلاف صید مکه و لکن
درختانش قطع کرده نمیشود و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمود که حرام است صید مدینه آنچه مابین حرتین یعنی دو سنگستان
سیاه صید میشود **باب** در بیان معنی تفث حدیث کرد ما را محمد بن
حسن از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع در تفسیر قول خدای عز و جل
ثم لیقضوا تفثهم که فرمود مراد از تفث کرفتن شارب و چیدن ناخن است
و از ابن سنان مرویست که بحضرت امام جعفر صادق ع گفتم که مراد از تفث
در ثم لیقضوا تفثهم چیست فرمود مراد حلق است یعنی تراشیدن سر

وزایل کردن آنچه در پوست انسان است مثل موی و امثال آن و حمران
از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمود مراد از تفث بوی
خوش است پس هرگاه شخص مناسک حج را بجای آورد حلال میشود برای
او استعمال بوی خوش و از ابی بصیر مرویست که گفت که حضرت امام رضا ع
فرمود که تفث عبارتست از گرفتن ناخنها و زایل کردانیدن چرک از بدن
و دور کردانیدن احرام از خود و نیز از ابی بصیر مرویست که گفت سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از معنی تفث فرمود مراد از تفث آن
چیزیست که صادر میشود از شخص در حال احرام پس چون داخل مکه شود
و طواف میکنند تکلم میکنند بکلام نیکو پس بدرستی که آنچه مذکور شد کفارهٔ آن
آن عملی است که صادر شده است از او و نیز از عمر بن حنظله مرویست که گفت
سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از معنی تفث فرمود تفث عبارتست
از شانه کردن سر و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود تفث
عبارتست از شانه کردن موی سر و متفرق کردانیدن آن و نیز فرمود که از
جملهٔ تفث اینست که تکلم کنی در احرام بکلامی قبیح پس چون داخل مکه شوی
و طواف کنی و سخن نیکو گویی این عمل کفارهٔ آن کلام قبیحی است که گفتی
و از آنحضرت مرویست که فرمود چون داخل مکه شوی یک درهم خرما بخر

وتصدق کنی

و تصدق کن بجهت آنچه صادر شده است از تو در احرام عمره و چون از
حج فارغ شوی نیز یک درهم خرما بخر و تصدق کن و همچنین هرگاه داخل
مدینه شوی نیز آن عمل بکن و از ذریح محاربی مرویست که گفت بحضرت
امام جعفر صادق ع گفتم که خدای عز و جل امر کرده است مرا در قرآن بامری
پس من دوست میدارم که بدانم آنرا و مراد خداوند خود را بفهمم تا عمل کنم
بآنچه مامور فرموده است مرا بآن پس آنحضرت فرمود که چه چیز است آن
امر عرض کردم که فرموده است ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم مراد از
تفث چه چیز است فرمود مراد از تفث ملاقات کردن امام است و مراد
از وفاء نذر بجای آوردن مناسک حج است از عبد الله بن سنان
مرویست که گفت خدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که معنی
تفث چیست فرمود مراد چیدن ناخن و گرفتن شارب است پس عرض
کردم که یا بن رسول الله ذریح محاربی نقل میکند که شما فرموده اید
مراد لقاء امام است فرمود ذریح راست میگوید و تو هم راست میگویی
بدرستی که از برای قرآن ظاهری است و باطنی و کیست که تواند متحمل شود
آنچه را ذریح متحمل میشود **باب** در بیان معنی جهد البلاء یعنی غایت
بلا و نهایت آن حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از اسمعیل بن زیاد

سکونی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش که گفت که رسول خدا صلعم فرمود
که جهد البلاء آنست که بایستد شخص پس زده شود گردنش و او صبر کند
اسیر مادام که در بند دشمن است و صبر میکند و هم چنین مردی که می‌بیند
مردی را بالای شکم زنش و صبر میکند هر یک از اینها داخل جهد البلاء
یعنی نهایت امتحان و آزمایش میباشند **باب** در بیان معنی خدعه
و خدعه کردن خدای عز و جل حدیث کرد ما را محمد بن حسن از جعفر بن محمد
از پدرش علیهم السلام که گفت که کسی از رسول خدا صلعم سؤال کرد که فردای
قیامت نجات و خلاص از عذاب در چه چیز است فرمود که نجات در این
است که خدعه و حیله با خدا نکنید تا آنکه او نیز با شما خدعه کند پس بدرستی
که کسی که با خدای تعالی مکر و خدعه میکند خدای تعالی نیز با او خدعه میکند
و سلب میکند از او ایمان را و هرگاه فهم داشته باشد و فکر کند در حقیقة
با نفس خود خدعه میکند پس کسی عرض کرد که یا رسول الله خدعه کردن با خدا
چگونه میباشد فرمود عمل میکند شخص بانچه خدای عز و جل امر کرده است او را
بان و لکن اراده میکند بان عمل غیر خدا را یعنی مقصودش خدا و رضای خدا
و اطاعت خدا نیست بلکه مقصودش محض دنیا است پس بپرهیزید از ریا
پس بدرستی که ریا شرک بخدا است و بدرستی که شخص مرائی خوانده می‌شود

روز

روز قیامت بچهار اسم یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط شد عملت و باطل
شد اجرت و نیست امروز نصیبی و بهره برای تو پس طلب کن مزد خود را
از آن کسی که برای او کار کردی **باب** در بیان معنی هاویه حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود در آن اوقات
که عیسی بن مریم سیاحت میکرد روزی در اثناء سیاحت بقریه رسید
پس دید که مجموع اهل آن قریه مرده اند و در میان راه و خانه‌های خود
افتاده اند پس باصحاب خود گفت که این جماعت البته بسبب غضب الهی
مرده اند و عذاب بر ایشان نازل شده است که ایشان را هلاک کرده
و الا بایست که دفن شده باشند و کسی ایشان را دفن کرده باشد پس
اصحاب عیسی گفتند که یا نبی الله کاش ظاهر میشد بر ما و میدانستیم
که باعث هلاک این جماعت چیست پس گفته شد بعیسی که یا روح الله
ندا کن ایشان را پس عیسی گفت یا اهل القریه یعنی ای اهل این قریه پس
یکی از آن مرده‌ها گفت لبیک یا روح الله پس عیسی گفت چه حال دارید
و قصه شما چه چیز است گفتند که ما صبح کردیم در صحت و عافیت و شام
کردیم در هاویه پس عیسی گفت که هاویه چه چیز است آن شخص گفت که
دریاهای آتشی است که در آن دریاها کوههای آتشی است عیسی گفت که چه

کردید و چه چیز شما را بر آنجا برد گفت که حب دنیا و عبادت طاغوت
ما را بدانجا برد عیسی گفت که چگونه دنیا را دوست میداشتید در جواب
گفت همچنانکه طفل مادر خود را دوست میدارد و او را میخواهد و هرگاه
بسوی او رود و او را بردارد فرحناک و شاد میشود و هرگاه از نزد
او برخیزد و برود غمناک میگردد دوستی ما دنیا را باین نحو بود
عیسی گفت که چگونه عبادت میکردید طاغوت را گفت که هرگاه امر می
کردند ما را اطاعت میکردیم ایشان را عیسی گفت که چرا در میان این
جماعت تو جواب دادی مرا چرا دیگری جواب نداد گفت بجهة اینکه
این جماعت لجامهای آتش در دهانشان بود و ملائکه غلاظ و شداد
برایشان موکل بودند که نمیتوانستند ترا جواب گویند و من در میان
ایشان بودم اما از ایشان نبودم ولکن چون عذاب برایشان نازل
شد و با ایشان رسید بمن نیز رسید و من بر یک کنار جهنم معلق می
باشم و میترسم که انداخته شوم در آتش پس عیسی باصحاب خود گفت که
خواب کردن بر مزابل و خوردن نان جو بهتر است برای شخص با سالم
بودن دین او **باب** در بیان معنی مغبون حدیث کرد ما را پدرم رضه
از محمد بن سلیمن دیلمی از پدرش که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع



فرمود که ترک مکن برخاستن در شب را پس بدرستی که مغبون کسی است
که در شب برنخیزد و بخوابد تا صبح و نیز از آنحضرت مروی است که فرمود
مغبون کسی است که مغبون شود در ساعتی که بعد از ساعت دیگر است
یعنی در هر ساعتی که شخص مشغول است بغیر آنچه او را تکلیف کرده اند
بان مغبون است و همچنین آن ساعت گذشت دیگر بر نمی گردد و تدارک آن
ندارد و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود هر کسی که دو روز
او مساوی است پس او مغبون است و کسی که میباشد آخر دو روز
او بهتر از آن دو روز پس او مغبوط است یعنی رشک برده شده است
و کسی که آخر دو روز او بدتر از آن دو روز است پس او ملعون است
و کسی که ترقی و زیادتی در نفس خود نه بیند پس او مائل بنقصان است
و نزول است پس مرگ برای او بهتر است از حیات **باب** در بیان
معنی کفات حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از حماد بن عیسی از
حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت و نبی نظر بسوی مقابر
و قبرهای مسلمانان انداخت و فرمود ای حماد اینها کفات مرد
گانند یعنی مواضعی اند که مردگان را در اینها جمع کرده اند و ضم کرده اند
ایشان را باینها و نگاه بسوی خانها کرد و فرمود که اینها کفات زندگانند

یعنی مواضعی اند که زندگان در آنها مجتمع اند یعنی ضم کرده اند ایشان را
با آنها بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که الم نجعل الارض کفاتا احیاء
و امواتا **باب** در بیان معنی آن چیزی که سزاوار است در اولش زهد
و سزاوار است در آخرش خوف حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از حفص بن
غیاث نخعی که گفت شنیدم از موسی بن جعفر ع بر سر قبری که میفرمود
بدرستی که چیزی که این آخرش است هر آینه سزاوار است که در اولش
شخص زهد ورزد و بدرستی که چیزی که این اولش است هر آینه
سزاوار است که شخص بترسد از آخرش یعنی دنیائی که آخرش مردن است
شخص عاقل باید در اول آخرش را ملاحظه کند و از این اعراض نماید
و آخرش که اول مرحله آن رفتن بقبر و زیر خاک خابیدن است باید شخص
از آخرش کمال خوف و ترس داشته باشد **باب** در بیان معنی
قاصمات الظهر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از سعد اسکافی از
جعفر بن محمد ع که گفت سه چیز است که هر یک پشت را میشکند اول
مردی که عمل خود را بسیار میشمارد دوم کسی که از گناهان خود
بالمره فراموش کرده است سیم کسی که صاحب عجب است و رای خود را
صحیح و متین میداند **باب** در بیان معنی بواد الایام حدیث کرد ما را

محمد بن موسی

محمد بن موسی بن متوکل از عبد الملک بن عبد الله قمی که کسی از حضرت
امام جعفر صادق ع سؤال کرد که آیا راست است که علی بن ابی طالب استعاذه
میکرد و پناه میبرد بخدا از بواد ایام یعنی کسادی بازار زن کریه المنظر
بی شوهر که کسی میل نداشته باشد بزن کردن او فرمود بلی راست است
اما معنی بواد الایام آن نیست که تو فهمیده بلکه مراد از ایام عاهات است
و آنحضرت پناه میبرد بخدا از عاهات ولکن عامه بواد الایام میگویند
**باب** در بیان خصلتهائی که جامع جمیع خیرات اند و کسی که
آن خصلتها را دارد سایر خوبیها را نیز دارد حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله از ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که حضرت
امیر المؤمنین فرمود که جمع شده است جمیع خیرات و خوبیها در سه
خصلت نظر کردن و ساکت بودن و تکلم کردن پس هر نظری که
نیست در او عبرت گرفتن پس آن نظر نظر نیست بلکه سهو و غفلت است
و هر سکوتی که در آن تفکر و تدبر نیست آن نیز غفلت است و هر کلامی
که نیست در او ذکر خدای عز و جل آن کلام لغو و باطل است پس
خوشا حال کسی که نظر او عبرت است و سکوتش تفکر و اندیشه و
کلامش ذکر است و میگرید بر گناهان خود و ایمن اند مردم از شرش

باب در بیان معنی نبر حدیث کرد ما را محمد بن حسن از سعد بن
عبدالله از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام که گفت که رسول
خدا فرمود که ان الله لیبغض المؤمن الذی لا زبر له یعنی خدای تبارک و
تعالی دشمن میدارد مؤمنی را که نیست برای او زبر و فرمود که مراد
از لا زبر له این است که نهی نمیکند مردم را از منکرات و بدیها مصنف
کتاب میگوید که بخط برقی دیدم که نوشته بود که زبر عبارت است
از عقل بنا بر این معنی حدیث این است که خدا دشمن میدارد مؤمنی را که
عقل ندارد و بعضی گفته اند که معنی حدیث این است که خدا دشمن میدارد
مؤمن ضعیفی را که نیست نبر برای او یعنی باک ندارد از اخراج ریح
هرجا که باشد و معنی اول صحیح تر است باب در بیان معنی نبر
حدیث کرد ما را محمد از عمر بن جمیع از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش
علیهم السلام که گفت که رسول خدا فرمود تعلموا القران بعربیته
وایاکم والنبر فیه یعنی یاد گیرید قران را موافق عربیته وباد عانب
مقتضای قواعد عربیت و بپرهیزید از نبر در او و حضرت صادق
فرمود که نبر یعنی همز است و همز زیاد کردن همزه است مگر آنکه
همزه اصلی باشد مثل نبها دف و امثال ان که دران صورت زیادتی

همزه واجبست

همزه واجبست باب در بیان معنی حقیقه سعادت و شقاوت حدیث
کرد ما را محمد بن حسن از وهب بن وهب قرشی از جعفر بن محمد از پدرش
علیهما السلام که بدرستی که علی بن ابی طالب ع فرمود که حقیقه سعادت این است
که ختم شود عمل مرد بسعادت و بدرستی که حقیقه شقاوت این است که
ختم شود عمل مرد بشقاوت باب در بیان معنی اُقیعس حدیث کرد
ما را حسن بن ابراهیم از براء بن عازب که گفت روزی ابو سفیان
نزد حضرت رسول ص بیامد و معاویه پسرش نیز دنبالش بود پس حضرت
رسول ص فرمود که پروردگارا لعنت کن تابع و متبوع را پروردگارا
بر تو باد به اُقیعس پس من از براء پرسیدم که اقیعس کیست گفت
معویه است مصنف کتاب میگوید که اقیعس مصغر اقعس است
و اقعس پیچیده کردن را گویند و قعاس پیچیدگی است که بیگیرد در گردن
مرد بنحوی که گویا میشکند گردن را و میل میدهد آن را بجانب پشت سر
و اقعس مرد عزیز منیع را گویند که گویا مانع است از اینکه دیگری به پایه
و مرتبه او برسد و تقعس قوی کردن شدید الظهر را گویند هرچه
باشد و قعوس شیخ کبیر را نامند و قعس نقیض حدب است یعنی کسی
که سینه اش بیرون آمده باشد و پشتش تو رفته است و جمعش قعسا است

وتعس است وتعساء مو رجیز را گویند که سینه ودم خود را بلند کرده ایستاده است
وتقاعس فلان یعنی اهمال کرد وانچه مامور بود بان بعمل نیاورد
وتقاعس قبیله است از تمیم **باب** در بیان معنی قول حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمود انا وآل ابی سفیان اهل بیت تعادینا فی الله عز وجل
حدیث کرد مارا احمد بن حسن بن احمد بن ولید از حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمود انا وآل ابی سفیان اهل بیتین تعادینا فی الله
عز وجل قلنا صدق الله وقالوا کذب الله قاتل ابو سفیان رسول
الله وقاتل معاویه علی بن ابی طالب وقاتل یزید بن معاویه الحسین بن
علی والسفیانی یقاتل القائم یعنی بدرستی که ما وآل ابی سفیان اهل
دو خانواده میباشیم که با یکدیگر دشمنی کردیم در خدا ما گفتیم که خدا
راست گفته است وایشان گفتند که خدا دروغ گفته است ابو سفیان
در این خصوص با رسول خدا ص مقاتله کرد ومعاویه علیه اللعنه با علی بن
ابی طالب ع مقاتله کرد ویزید پسرش با حسین بن علی مقاتله کرد و
سفیانی با قائم ع مقاتله خواهد **باب** در بیان استعانت ویاری
جستن رسول خدا ص از معاویه در نوشتن وحی حدیث کرد مارا محمد بن
موسی بن متوکل از ابی حمزه ثمالی که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع

که اشاره کرد

که اشاره کرد رسول خدا ص بسوی معاویه در حالتی که پیش روی آنحضرت
نشسته بود ووحی مینوشت وفرمود که هر کس بیابد این را روزی امیر
وصاحب حکم پس باید بشمشیر کمرش را دو نیم کند وشکمش را بشکافد پس
یک مردی که این سخن را از رسول خدا ص شنیده بود روزی در
شام معاویه را دید که بالای منبر نشسته وخطبه میخواند پس شمشیر خود را
کشید ورفت بسوی او پس مردم برخاستند ومیان او ومعاویه حایل
شدند ونگذاردند که برسد بمعاویه وگفتند ای بنده خدا ترا چه میشود
این چه حرکت است آنمرد گفت که از رسول خدا ص شنیدم که فرمود هر کس
بیابد این مرد را روزی امیر پس البته باید بشمشیر شکمش را بدرد مردم
باو گفتند که آیا میدانی که کی اورا امیر کرده است گفت نه گفتند امیر المؤمنین
عمر اورا امیر کرده است پس آنمرد گفت هرگاه عمر اورا امیر کرده است پس
سمعا وطاعة میشنوم واطاعت میکنم مصنف این کتاب میگوید
که مشتبه شد بر مردم امر معاویه ومشکل بر ایشان که بگویند معاویه کاتب
وحی بود وصاحب این مرتبه قابلیت امارت مسلمانان دارد وحال
آنکه این منصب باعث فضیلت شخص نمیشود بجهة اینکه رسول خدا ص
عبد الله بن ابی سرح را در این شغل با او ضم فرموده بود وهر دو وحی

می نوشتند و حال آنکه عبدالله مکرر در هنگام نوشتن وحی میگفت سأنزل
مثل ما انزل الله یعنی زود باشد که من نیز بگویم مثل آنچه خدا گفته است
و مکرر از نفاق میا نشاند که رسول خدا ص میفرمود که بنویس والله غفور
رحیم او می نوشت که والله عزیز حکیم میفرمود بنویس والله عزیز حکیم
او می نوشت والله غفور رحیم پس رسول خدا ص میفرمود هو واحد
هو واحد یعنی آن یکیست آن یکیست پس عبدالله میگفت که محمد ص نمیداند
چه میگوید او چیزی میگوید و من غیر آنچه او میگوید مینویسم پس من
میگوید که هو واحد هو واحد هر گاه چنین است آنچه من مینویسم پس
من میگویم آنچه خدا گفته است پس نازل شد در باره او آیه و من قال سأنزل
مثل ما انزل الله پس فرار کرد و پیغمبر را هجو کرد پس حضرت رسول ص فرمود
که هر کس بیابد عبدالله بن سعد بن ابی سرح را اگرچه بپردهای حرم
چسپیده باشد البته باید او را بکشد و اینکه رسول خدا ص میفرمود هو واحد
هو واحد بجهة این بود که آنچه عبدالله میخواست که بنویسد نوشته
نمیشد بلکه همانرا که رسول خدا ص املا میفرمود نوشته میشد پس باین
جهت رسول خدا میفرمود که هو واحد یعنی خواه تو تغییر دهی خواه تغییر ندهی
آنچه تو میخواهی که بنویسی نوشته نمیشود بلکه آنچه من املا میکنم نوشته

میشود

میشود و جبرئیل اصلاح میکند آنرا و از اینجا معلوم میشود و جز اینکه
رسول خدا ص معاویه و عبدالله را کاتب و نویسندهٔ وحی نمود و حال آنکه
هر دو کافر و دشمن خدا و رسول خدا بودند و بیان آن اینست که
مشرکین میگفتند که محمد ص گمان میکند که این قرآن از خودش است
و در هر حادثه و قضیه که آیه میآورد گمان میکند که آن آیه از جانب
خدا بر او نازل شده است و کسی دیگر با او در آن آیه شریک نمیباشد
و کسی که در هر حادثه کلامی بگوید هر گاه مدتی از آن حادثه بگذرد
و دیگری از او اعادهٔ آن کلام را مطالبه نماید غالب اینست و عادت
بر این جاری گردیده که تغییر میدهد آن کلام اول را بحسب لفظ و معنی هر دو
یا بحسب لفظ تنها نه معنی پس رسول خدا ص امر فرمود که دو نفری که دشمن
خدا و رسول بودند و در باطن کافر بودند و نزد مشرکین عادل و راست
گو بودند وحی را بنویسند تا آنکه کفار و مشرکین بدانند که کلام آن
در دفعه دوم همان کلامیست که در دفعهٔ اول فرموده و اصلاً و قطعاً
تغییر و تبدیلی در او راه نیافته پس در اتمام حجت ابلغ و اتم باشد و
هر گاه چنانچه نوشتن وحی را بر مؤمن مانند سلمان و ابوذر محول
مینمود ممکن بود که دشمنان او قبول نمی نمودند از او که این کلام ثانی را

ازاوست و بعینه همان کلام اولاست بدون کم و زیاد اینست وجه اینکه
رسول خدا معاویه وامثال او را کاتب وحی فرمود **باب** در بیان معنی
تخضیر حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید از یحیی بن عباده
از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود که
مردی از انصار مرد پس رسول خدا ص نزد او حاضر شد و فرمود خضروه
مما اقل المخضرین یوم القیمه یعنی تخضیر کنید او را پس چه بسیار کم
اند مخضرین روز قیامت پس من گفتم یا بن رسول الله تخضیر چه چیز است
فرمود تخضیر اینست که چوب تری که بقدر یک ذرع باشد بگیری و بگذاری
آن را نزد ترقوه میت یعنی استخوان میان سینه و دوش میت که آن را
چنبر گردن میگویند و به پیچی آنرا با جامه میت مصنف کتاب میگوید که
حدیث این طور وارد شده است ولکن الحال واجب است که عمل کنند
این است که گذاشته شود برای میت دو جریده سبز از درخت خرما
که طول هر یک بقدر استخوان ذراع باشد یکی را نزد ترقوه گذارند
بچسبیده ملاصق بدن باشد یعنی زیر قیص و دیگری را نزد ورک میت
یعنی سرون میت میان قمیص و ازار و هرگاه قادر نباشد شخص بر جریده
خرما غیر خرما نیز جایز است لکن باید تر باشد **باب** در بیان معنی قول



مسبح ع ان اخر حجر یضعه العامل هو الاساس حدیث کرد مارا پدرم
رحمه الله از احمد بن سهل ازدی عابد که گفت شنیدم از ابو فروه
انصاری و او از جمله سیاحت کنندگان بود با آنکه روزه بود و بیشتر
اوقات در مسجد بود که میگفت که عیسی بن مریم بحواریین گفت ای
گروه حواریین حق میگویم بدرستی که مردم میگویند که بنا و عمارت
به اساس و پی بر پا میباشند و من چنین میگویم حواریین گفتند
یا روح الله تو چه میگوئی گفت من چنین میگویم بدرستیکه آخر
سنگی که شخص عامل میگذارد آن اساس است و ابو فروه گفت که مراد
مسبح از این کلام خاتمه امور است یعنی هرگاه خاتمه امور شخص خوب
باشد خوب است والا هر عملی که کرده است بی مصرف است و فایده برای
او ندارد **باب** در تفسیر آمین حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از
حسین بن هارون از دیگران از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود
که معنی آمین اینست که پروردگارا بکن یعنی دعای مرا مستجاب گردان
و در حدیث دیگر مرویست که آمین نامیست از نامهای خدا **باب**
در بیان معنی قول خدای عز و جل فاجتنبوا الرجس من الاوثان و بیان
معنی قول الزور و هو الحدیث حدیث کرد مارا مظفر بن جعفر بن مظفر

علوی از عبد الاعلی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع
از قول خدای عز و جل فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول
الزور که فرمود رجس شطرنج است و قول زور غنا است پس عرض
کردم که یا بن رسول الله مراد از لهو الحدیث چه چیز است فرمود غنا
از آنجمله است و نیز از آن حضرت مرویست که از جمله قول زور این است
که بآن کسی که غنا میکند بگویند که احسنت یعنی چه خوب خواندی آفرین
مرحبا **باب** در بیان معنی حنیفیه حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله
از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از حنفاء لله
غیر مشرکین به و پرسیدم که معنی حنیفیه چه چیز است فرمود مراد از
حنیفیه فطرت است که خدا مردم را بر آن آفریده چنانچه فرموده است
فطرت الله التی فطر الناس علیها ولئن سألتهم من خلق السموات
والارض لیقولن الله یعنی اقرار بوجود صانع و قول بوحدانیت و یگا
نگی و تعالی شانه فطری خلایق است و خدا مردم را بر آن مفطور کرده است
چنانچه اگر سؤال کنی و بپرسی از ایشان که کی خلق کرده است آسمانها
و زمین را هر آینه خواهند گفت که الله تعالی خلق کرده است آنها را
**باب** در بیان معنی برداشتن حضرت رسول ص حضرت امیر المؤمنین را

برای

برای شکستن بتها و عاجز بودن امیر المؤمنین از برداشتن آنحضرت
حدیث کرد مارا احمد بن یحیی مکتب از محمد بن حرب هلالی حاکم مدینه
که گفت سؤال کردم از جعفر بن محمد ع و گفتم یا بن رسول الله در دل خود
مسئله دارم و میخواهم از تو سؤال کنم پس فرمود که اگر میخواهی من خبر
دهم ترا از آنچه میخواهی بپرسی پیش از آنکه بپرسی و اگر میخواهی خود
بگو پس من عرض کردم که یا بن رسول الله به چه چیز میدانی آنچه در دل
من است فرمود بواسطه فراست و علامت و آثار آیا نشنیده که خدای عز و جل
میفرماید ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و حضرت رسول ص فرموده است
که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید از فراسة
مؤمن پس بدرستی که او نظر میکند بنور خدای عز و جل پس من عرض کردم
که یا بن رسول الله تو اول خبر ده مرا که چه چیز میخواهم بپرسم فرمود که
میخواهی سؤال کنی از من که چرا علی بن ابی طالب طاقت نیاورد و نتوانست
که رسول خدا را بردارد وقتی که بتها را از بام کعبه بزیر میانداخت با
وجود آن قوت و زوری که داشت چنانچه در قلعه خیبر را کند و چهل ذرع
پشت سر خود افکند و حال آنکه چهل مرد پر زور از حرکت دادن آن عاجز
شدند و رسول خدا ص سوار ناقه میشدند و سوار اسب و قاطر و خر میشدند

در شب معراج سوار براق شد و فرش تا عرش را قطع کرد و هر یک از
آنها در قوت و توانائی بمراتب کمتر از آنحضرت بودند محمد بن حرب
گفت که پس من عرض کردم که بخدا سوگند یا ابن رسول الله همین را می
خواستم بپرسم پس آنحضرت فرمود که ای محمد شرافت و رفعت و علو مرتبهٔ
علی بن ابی طالب هم بواسطهٔ رسول خدا بود و بواسطهٔ رسول خدا آتش
شرک را خاموش کردانید و جمیع معبودات باطله را پست و نابود کردانید
و هرگاه چنانچه رسول خدا بلند نمیکردانید او را برای اینکه بتها را
از بام خانهٔ کعبه پائین اندازد و حضرت امیر المؤمنین رسول خدا را
برای آن کار بلند میکردانید پس هم از جهت ارتفاع شان رسول و علو
و مرتبهٔ او بواسطهٔ علی بن ابی طالب بود و بواسطهٔ علی بن ابی طالب بتها را
از بام کعبه بزیر انداخته بود و در این صورت علی بن ابی طالب افضل بود
از رسول آیا نمی بینی که علی بن ابی طالب فرمود که چون بر پشت حضرت بلند
شدم مشرف شدم و بلند کردیدم بجائی که اگر میخواستم که دست خود را برسانم
باسمان میتوانستم آیا نمیدانی که چراغ است که مردم در تاریکی باو راه را می
جویند آیا نمیدانی که فرع از اصل منبعث میکردد و شاخ درخت از ریشه
حاصل میشود و علی بن ابی طالب فرمود که من نسبت با محمد مثل صنوبر

میباشم

میباشم که از صنوبر حاصل شده باشد و مانند فرعی میباشم که از ریشه
منبعث کردیده باشد آیا نمیدانی ای محمد و علی نوری بودند پیش روی محمد که
خدای عز و جل پیش از آنکه خلق کند خلایق را بدو هزار سال و بدرستی که
ملائکه چون آن نور را دیدند دیدند که برای آن نور اصلی میباشد که منبعث
کردیده است از آن اصل شعاعهای روشن درخشنده پس گفتند پروردگارا
ما و آقای ما چه چیز است این نور پس وحی کرد خدای عز و جل بسوی ملائکه
که این نور نوریست از نور من اصلش نبوت و پیغمبریست و فرعش
امامت و پیشوائی خلق است اما نبوت پس از برای محمد است که بندهٔ
من و فرستادهٔ من است بسوی خلق و اما امامت پس از برای علی است
که حجت من و وصی من است و اگر چنانچه این دو نفر نمی بودند و غرض
از آفرینش ایشان نبودند هرگز نمی آفریدم خلق را آیا نمیدانی ای محمد
که رسول خدا در غدیر خم بازوی علی را گرفت و چنان او را بلند
کردانید که تمام مردمان سفیدی زیر بغلش را دیدند پس کردانید
او را مولا و امام و آقا و پیشوای مسلمانان آیا نشنیدهٔ ای محمد که رسول
خدا برداشت حسن و حسین را روز حظیرهٔ بنی النجار و بر دوش
مبارک خود نشانید چون بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله یکی از این

دو را بماده که پیدا بر دارم رسول خدا فرمود دو راکب خوبی و دو بار نیکوئی
میباشند و پدر ایشان بهتر است از ایشان و در حدیث دیگر وارد شده است
که رسول خدا امام حسن را برداشت و جبرئیل امام حسین را برداشت
و چون یکی از اصحاب استدعا کرد که یا رسول الله یکی از اینها را بماده که بر
دارم رسول خدا فرمود که دو راکب یعنی دو سوار خوبی میباشند
و من و جبرئیل نیز دو مرکوب خوبی میباشیم و بدرستی که روزی رسول
خدا در مسجد با اصحاب خود نماز گذارد پس طول داد یک سجده‌ها را
چون سلام داد یکی از اصحاب گفت یا رسول الله بسیار طول دادی این
سجده را فرمود آری بدرستی که فرزندم حسن بالای من سوار بود
نخواستم که تعجیل کنم تا آنکه زود پائین آید و دلش بشکند و شکی نیست
که غرض حضرت رسول از این حرکت اعلام نمودن مردم بود بر رفعت
و شرافت و علو مرتبهٔ فرزندانش پس پیغمبر رسول بود و نبی بود و امام بود
و علی بن ابی طالب امام بود رسول نبود و نبی هم نبود پس طاقت بر داشتن
بارهای سنگین نبوت نداشت محمد بن حرب گفت که پس گفتم زیاده فرما
یا ابن رسول الله فرمود بدرستی که تو اهلی و سزاواری برای زیاده کردن
بدرستی که رسول خدا علی بن ابی طالب را برداشت و بر پشت مبارک خود

سوار کرد

سوار کرد برای اینکه بدانند که او پدر فرزندانش است و امام و پیشوای
امامانیست که از صلب او میباشند هم چنانکه در نماز ردای مبارکش را
بعلی داد و بر دوش او گرفت برای اینکه اعلام فرماید اصحاب خود را که خشک
سالی مبدل گشت بتر سالی محمد گفت باز گفتم زیاده کن یا ابن رسول الله
فرمود که علی را بر دوش خود سوار کرد برای اینکه قوم خود را خبردار کند
که علی است که سبک میگرداند پشت او را از بار قرض و وفا میکند
بوعده‌هائی که آنحضرت بهر کس داده است و اداء دین حضرت رسول
و وفا نمودن بوعده‌های او لامحاله بعد از وفات آنحضرت میباشد
نه در حیات او محمد گفت که باز عرض کردم که زیاده کن یا ابن رسول الله
فرمود که رسول خدا علی را برداشت برای اینکه مردم بدانند که رسول
خدا علی را برداشت و بر نداشت او را مگر بجهة اینکه او معصوم بود
و مرتکب گناه نشده بود و نمیشد زیرا که پیغمبر گناه کار را بر نمیداشت
پس جمیع افعال آنحضرت نزد مردم عین حکمت و محض مصلحت است
و بتحقیق که رسول خدا بعلی بن ابی طالب فرمود که یا علی بدرستی که خدای
عز و جل جمیع گناهان شیعیان ترا بار من کرد بعد از آن آمرزید ایشان را
و از گناهانشان در گذشت چنانچه میفرماید لیغفر لک الله ما تقدم من

ذنبك وما تاخر یعنی برای اینکه بیامرزد خدای عز وجل گناهان گذشته
وآینده ترا وچون خدای عز وجل نازل فرمود بر پیغمبرش این آیه را که
یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید
بخدا ورسول بر شما باد بمحافظت کردن نفسهای خودتان باید ضرر
نرساند بشما وگول نزند شما را کسی که گمراه شده است بعد از انکه شما هدایت
یافتید وبدین اسلام مشرف شدید اطاعت کنید وفرمان برداری
نمایید علی را پس بدرستی که علی پاك است از گناه ومعصوم است
هرگز گمراه نمیشود وشقی نمیشود بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود
که قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل وعلیکم
ما حملتم وان تطیعوه تهتدوا وما علی الرسول الا البلاغ المبین
یعنی بگو ای محمد ص بمردمان که اطاعت کنید وفرمان برداری نمایید
خدا ورسول را پس اگر اعراض کنید واطاعت نکنید پس نیست رحمت این
نیست که بر محمد است بعمل آوردن انچه مامور است بان وآن تبلیغ رسالت
وبر شماست انچه را که مکلف شده اید بان وان اطاعت وفرمان برداریست
واگر اطاعت کنید او را مهتدی میشوید بسوی حق ونیست بر رسول
مکر تبلیغ رسالت ورسانیدن پیغام پادشاه برعیت ونیست بر رسول

چیزی

چیزی مگر تبلیغ رسالت ورسانیدن بمردم پیغامهای خدای عز وجل را
وآشکارا محمد بن حرب گفت که بعد از آن جعفر بن محمد ع فرمود که ای امیر
اگر چنانچه خبر دهم ترا بحکمتهائی که در ضمن برداشتن پیغمبر بود علی را
برای شکستن بتها وپایین انداختن آنها از بام کعبه وپیغمبر ص آنها را
اراده کرده بود هر اینه خواهی گفت که جعفر بن محمد مجنون ودیوانه است
همین قدر که شنیدی برای تو کافی است پس برخواستم من وزدم بوسی
او وپیشانی مبارکش را بوسیدم وگفتم که خدا بهتر میداند که نبوت
وامامت خود را در کجا قرار دهد **باب** در بیان معنی قول سلیمان
که گفت رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انك انت
الوهاب ومعنی قول حضرت رسول ص رحم الله اخی سلیمان ما كان
ابخله حدیث کرد ما را احمد بن یحیی مکتب از علی بن یقطین که گفت
بحضرت امام موسی کاظم ع گفتم که یابن رسول الله آیا جایز است وی
تواند شد که پیغمبر خدا بخیل باشد فرمود نه پس گفتم که پس قول سلیمان که
گفت رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی چه معنی دارد
پس آنحضرت فرمود ملك دو ملك است یك ملکی است که شخصی بواسطه
غلبه وجور وظلم واختیار کردن مردم آنرا میگیرد ویك ملکی است

که از جانب خدا میباشد و بدون مراتب مزبوره خدا بهر کس که میخواهد
عطا میفرماید مثل ملک و پادشاهی آل ابراهیم و ملک طالوت و ذی
القرنین پس سلیمان گفت رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
یعنی پروردگارا عطا فرما ملک و پادشاهی را که سزاوار نیست برای
احدی بعد از من یعنی پادشاهی میخواهم که خود تو بمن عطا فرمائی (ند)
پادشاهی که مانند پادشاهی دیگران باشد که باید بجور و غلبه گرفت
پس خدای عز و جل مسخر کردانید برای او باد را که روان میشد هر جا که
سلیمان میخواست بامر او در حالتی که مطیع و منقاد او بود و در نهایت
تندی و نرمی میرفت بحیثیتی که اصلا ضررش بکسی و جایی نمیرسید
و زبان مرغان را باو آموخت و او را در زمین متمکن کردانید پس مردمی
که در آن زمان بودند یا انکه بعد از آن آمدند دانستند و یقین کردند
که پادشاهی او اصلا شباهتی ندارد به پادشاهی دیگران که مردم (ایشان را)
اختیار کردند بپادشاهی یا انکه بظلم و غلبه پادشاه شدند علی بن (یقطین)
گفت که پس گفتم یا بن رسول الله بنا بر این پس قول حضرت رسول صلعم
که فرموده رحم الله اخی سلیمان ما کان ابخله که معنیش اینست که
رحم کند خدا برادرم سلیمان را که چه بسیار بخیل بوده است چه معنی (دارد)



فرمود دو معنی دارد یکی انکه چه بسیار بخیل بوده است در باب عرض
و ناموس خود و اینکه مردم بعد از او حرف بدی در بارهٔ او و عرض او
نگویند معنی دوم اینست که چه بسیار بخیل بوده است سلیمان اگر
اراده کرده است آنچنین را یعنی آن پادشاهی را که جهال و نادانان
فهمیده اند بعد از آن آنحضرت فرمود که بتحقیق که بخدا قسم که عطا کرده
شدیم ما آنچه سلیمان عطا کرده شد و آنچه عطا کرده نشد و احدی (از)
عالمیان عطا کرده نشده است و نخواهد شد خدای عز و جل در قصه
سلیمان فرموده است که هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب
یعنی این عطا و بخشش ما است بتو پس عطا کن و ببخش هر چه
خواهی و بهر که خواهی یا انکه منع کن از هر کسی که خواهی بدون حساب
یعنی ضمان تصرف ملک و پادشاهی را ما بتو واگذاشتیم که بهر کس (که)
خواهی بدهی و از هر که خواهی منع کنی و در قصهٔ محمد صلعم فرموده است ما آتاکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه رسول ما محمد صلعم بشما
عطا میکند و یا شما را بآن امر میکند پس بگیرید آنرا هر چه باشد و آنچه
منع نموده است شما را از آن پس منتهی شوید از آن و نزدیک آن نروید

باب در بیان معنی قول مریض که در وقت شدت مرض میگوید

حدیث کرد مارا ابو عبد الله حسین بن احمد علوی از ابی اسحق خزاعی
از پدرش که گفت داخل شدم در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع
بر بعضی از دوستانش که مریض بود و آنحضرت او را عیادت فرمود پس دیدم
که آنمرد بسیار میگوید آه پس من باو گفتم که ای برادر پروردگار خود را
یاد کن و از او استغاثه کن پس آنحضرت فرمود که بدرستی که آه نامی است
از نامهای خدای عز و جل پس هر کس که میگوید آه استغاثه کرده است
بخدای تبارک و تعالی **باب** در بیان معانی قول حضرت فاطمه علیها السلام
بزنان مهاجرین و انصار در وقت بیماریش حدیث کرد مارا علی بن
محمد بن حسن که معروف بود با بن مغیرة قزوینی از عیسی بن عبد الله
ابن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ع که گفت حدیث کرد مرا پدرم از
پدرش از جدش از علی بن ابی طالب ع که گفت چون فاطمه دختر محمد ص
وفاتش رسید مرا طلبید پس گفت یا علی آیا وصیت مرا بجا میآوری گفتم
بلی ای فاطمه البته بجا میآورم پس وصیت کرد بمن و گفت که هرگاه من بمیرم
میخواهم شب دفن کنی مرا و اذن مده آن دو مردی را که گفتم بتو حضرت
امیر المؤمنین فرمود که چون مرض فاطمه شدت کرد زنان مهاجرین و
انصار نزد او جمع شدند پس گفتند که چگونه صبح کردی ای دختر رسول

خدا

خدا و دیشب چه حال داشتی و مرضت چگونه بود پس فاطمه گفت که اصبحت
والله عائفة لدنیاکم قالیة لرجالکم لفظتهم بعد ان عجمتهم و شنئتهم
بعد ان سبرتهم فقبحا لفلول الحد و خور القناة و خطل الرای و بئس ما
قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون لا
جرم لقد قلدتهم ربقتها و شننت علیهم عارها فجدعا و عقرا و سحقا
للقوم الظالمین و یحهم انی زحزحوها عن رواسی الرسالة و قواعد
النبوة و مهبط الوحی الامین و الطبین بامر الدنیا و الدین الا ذلک
هو الخسران المبین و ما نقموا من ابی حسن نقموا و الله منه نکیر سیفه
و شدة وطئه و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله عز و جل و الله لو
تکافوا عن زمام نبذه رسول الله الیه لاعتلقه و لسار بهم سیرا
سجحا لا یکلم خشاشه و لا یتعتع راکبه و لاوردهم منهلا نمیرا فضفاضا
تطفح ضفتاه و لا صدرهم بطانا قد تحیر بهم الری غیر متحل منه
بطائل الا بغمر الماء و ردعة شررة الساغب و لفتحت علیهم برکات
من السماء و الارض و سیاخذهم الله بما کانوا یکسبون الا هلم
فاستمع و ما عشت اراک الدهر العجب و ان تعجب فقد اعجبک الحادث
الی ای اسناد استندوا و بای عروة تمسکوا استبدلوا الذنابی و الله

بالقوادم والنجر بالكاهل فزعها المعاطس قوم يحسبون انهم يحسنون
صنعا الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون افمن يهدي الى الحق
احق ان يتبع امن لا يهدى الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون اما لعمر
الهك لقد لقحت فنظرة ريث ما تنتجوا ثم احتلبوا طلاع القعب دما
عبيطا وزعافا ممقرا هنالك يخسر المبطلون ويعرف التالون غب
ما اسس الاولون ثم طيبوا عن انفسكم انفسا وطامنوا للفتنة جاشا
وابشروا بسيف صارم وهرج شامل واستبداد من الظالمين يدع
فيئكم زهيدا وزرعكم حصيدا فيا حسرتي لكم وانى بكم وقد عميت
انلزمكموها وانتم لها كارهون مصنف كتاب ميگويد كه سؤال
كردم از ابا احمد حسين بن عبد الله سعيد عسكرى از معنى اين حديث
ليس كعنت واما قول آنحضرت صلوات الله عليها كه فرمود عايفة ليس عا بغض
بمعنى كارها است ميگوئى عفت الشيئ اذا كرهته يعنى مكروه وناخوش
داشتم ورا مشتق است از عياف يعنى كراهت داشتن وقاليه يعنى
مبغضة است يعنى دشمن دارنده ميگوئى قليت فلانا اذا ابغضته
يعنى دشمن داشتم ورا مشتق است از قلى بكسر قاف وقلاه بفتح قاف
بمعنى دشمن داشتن ولفظتهم لفظ بمعنى انداختن شيئ است از دهان

لفظته

لفظته يعنى انداختم ورا از دهان وقول آنحضرت بعد ان عجمتهم ميگوئى
عجمت الشيئ يعنى جاويدم ورا وعجم بمعنى جاويدن است وعود معجوم يعنى
چوبى كه دندان بر آن گذارده شده وجاويده شده براى امتحان ودانستن
سختى وسستى آن وشنئتهم يعنى دشمن داشتم ايشانرا وشنآن بمعنى
دشمن است وقول حضرت سبرتهم يعنى امتحان كردم ايشانرا وقول
حضرت فقبحا لفلول الحد ميگوئى سيف مفلول اذا انثلم حده يعنى
شمشيرى كه منثلم شده است وشكسته است دم آن وخور بفتح اول وثانى
بمعنى ضعف است وخطل بفتح اول وثانى بمعنى اضطراب است وقول
آنحضرت لقد قلدتهم ربقتها وربقه بكسر اول وسكون ثانى ريسمانى
است كه در گردن گوسفند وغير آن ميكنند وجمع آن ربق است بكسر
اول وفتح ثانى وتقليد بمعنى چيزى در گردن كردن است وشننت
عليهم عارها يعنى صببت ميگوئى شننت الماء اذا صببته يعنى ريختم
آب را وجدع بمعنى بريدن بينى وگوش ودست ولب است وعقر بمعنى
بمعنى مجروح كردانيدن است ميگوئى عقره اى جرحه يعنى مجروح كردانيد
اورا وسحق بضم اول وسكون ثانى بمعنى بعد ودورى است وقول آن
حضرت زحزحوها زحزحه بمعنى دور كردانيدن است ميگوئى زحزحته

عن موضعها ای باعدنه عنها یعنی دور کردانیدا ورا از مکانش و رواسی
اصول بیهاء ثابته را کویند و همچنین است قواعد وطنبین یعنی عالمین
است یعنی دانایان باز یرکان وقول آنحضرت وما نقموا من من اجل
حسن نقمهم بفتح اول وسکون ثانی بمعنی ناپسند داشتن وانکار کردن
ونکیر بمعنی انکار است ووطاء بمعنی پامال کردن است ووقعة بمعنی جنگ را
کویند وتنمر بمعنی غضب کردن وخود را شبیه بنمر ساختن است در غضب
وخشم ونکال بمعنی عقوبت است وقول آنحضرت لو تکافوا عن زمام
نبذه رسول الله الیه تکافوا یعنی نگاه دارند و باز کردانند وزمام
بکسر اول مهار شتر را کویند وریسمانی که در چوب بینی شتر کنند آنرا
نیز مهار میکویند واعتلقه یعنی کرفت اورا بدست وسجح بفتح اول
وثانی رفتار نرم وهموار وکلم بمعنی مجروح کردن است وخشاش بکسر
اول چوبی است که در بینی شتر میکنند ومنهل آبشخوار را کویند ومیراب
صافی خوشکوار را کویند وصفتان کنار نهر را کویند واصدار بمعنی
باز کردانیدن است وبطان جمع بطین است یعنی سیراب وقول آنحضرت
غیر متحلی منه بطایل یعنی نمیکیرد از مال ایشان نه کم ونه بسیار وقول آنحضرة
الا نغمر الماء یعنی آشامیداب بغمر وغمر قدح کوچک را کویند وقول آنحضرة



ورد عه شرده الاغب یعنی باز کردانیدن شتران وشدت کرسنکی ونانایا
آن موضعی است از بال مرغ که واقع شده است پهلوی دمش وتوادم
پیش بال مرغ را کویند ومعاطس جمع معطس است ومعطس بینی آنست
وقنطرة بمعنی اشتطروا میباشد یعنی اشتطار بکشید وقعب کاسه چوبین را
کویند وطلاع پری چیزی جمع طلع بضم اول وثانی ودم عبیط بمعنی
خون تازه است وزعاف سم را کویند وممقر چیز تلخ را کویند ودعج بمعنی
نقل است وزهید چیز کم را کوبند ومعنی این فقرات اینست که وصبح کردم
نجل قسم درحالتی که کاره میباشم مر دنیای شما را وکراهت دارم از آن
درحالتی که دشمن میدارم مردان شما را پس دور انداختم وطرح کردم
ایشان را از دهان پیش از آنکه بجاوم ایشانرا ودشمن داشتم ایشانرا
بعد از آنکه امتحان کردم وآزمایش نمودم ایشانرا ورهشار وکردار ایشانرا
مشاهده نمودم پس قبیح کردانند خدا امر شکستکی دمهای شمشیرشانرا وضعف
نیزه هاشانرا واضطراب وفساد رایهاشانرا وبداست انچیزی که
پیش فرستاده است برای ایشان نفسهای ایشان سخط وعذاب آلهی که
بر ایشان نازل باد وایشان در عذاب وعقاب مخلد خواهند بود مجدا
قسم که خلافت ورعایت حقوق اهل بیت رسیما نشرا بکردن ایشان

انداخته وعیب وعار شرا بر ایشان وارد ساخته پس قطع کند خدای یعنی
اهل ظلم را و مجروح گرداند بدنهای ایشان را و ایشان را از رحمت خود
دور گرداند وای بر ایشان چگونه دور کردانیدند خلافت را از کوههای
بلند ثابت محکم رسالت وقواعد و پیها و ستونهای مستحکم نبوت و محل
فرود آمدن وحی امین و دانایان بامر دنیا و دین بدانید ای جماعت مسلمین
که این است خسران و زیان مبین یعنی نقصان پیدا و آشکارا نیست نه
جز این و کراهت نداشتند از ابوالحسن و در حق او و اینکه در نفس
الامر حق با اوست اصلا تشکیکی نداشتند و همه ایشان یقین داشتند
که حق با اوست ولکن کراهت داشتند از شمشیر و شدت و سختی کین
فتنش را در اجرای احکام الهی و عقوبت صدمات او را در جنگ و غیظ
و خشمش را در ذات خدای عز و جل اینها را منکر بودند و مکروه طبعشان
بود که موافق مزاجشان نبود و بخدا قسم که اگر چنانچه دست بر میداشتند
و مهار خلافتی را که رسول خدا بسوی او انداخته بود باو وامیگذاشتند
هر اینه آنرا بدست میگرفت و میبرد ایشان را بردن نرم و هموار در حالتی
که مجروح نمیکردانید چوب که مهارشان بان بسته بود بینیهاشان را
یعنی بملایمت و نرمی با ایشان سلوک مینمود و آهسته آهسته ایشان را



براه نیاورد و ایشان را بکراهت و ملال نمی انداخت و وارد میساخت ایشانرا
به آبشخواری که آب آن صاف و گوارا بود و از کثرت از اطراف و جوانبش
بر میریخت و باز میکردانید ایشانرا در حالتی که سیراب شده بودند و متحیر
کردانیده بود ایشانرا سیرابی و نمیکرفت از اموال ایشان مگر بقدر جرعه
کوچکی از آب که رفع عطش نماید و بقدر آنچه سد جوع و گرسنگی نماید
و هر اینه کشوده میشد بر ایشان درهای برکت از آسمان و زمین و زود
باشد که خدای عز و جل بگیرد ایشانرا بسبب آنچه کردند و میکنند بیدار شو
و بیا نزد من پس گوش بده و بشنو و ما دام الحیوة نموده است و می نماید
ترا روزگار امر عجیب غریب اگر تعجب کنی پس بتحقیق که بتعجب انداخته است
ترا این امری که تازه حادث شده است نمیدانم این جماعت بسوی کدام
پناه پناه برده اند و بسوی کدام مستند استناد جسته اند و بکدام
ریسمان چنگ زده اند تبدیل کردند دم مرغ را ببال مرغ و سر انرا
بدوش یعنی تبدیل کردند نجباء و اشراف را باراذل و اوباش بس
خاک آلود باد بینیهای قومی که می پندارند که خوب میکنند و حال
آنکه ایشانند مفسد و تبه کار ولکن نمیفهمند و شاعر نیستند انصاف
بر دهید و بگو بینید که آیا کسی که هدایت میکند و راه نمائی میکند خلایق را

بسوی حق سزاوارتر است که متابعت کرده شود یا کسی که هدایت
نمی یابد مگر آنکه هدایت کرده شود پس چه میشود شما را چگونه حکم می کنید
آگاه باشید بخدا قسم که آبستن شده است فعلهای ایشان مانند آبستن
حامله پس انتظار بکشید بقدر اینکه بزایند و آثار افعال و اعمال ایشان
ظاهر شود پس بدوشید بقدر پری کاسه خون تازه و سم کشنده را
در آنوقت زیان کار میشوند اهل باطل و شناخته میشوند آنهائی که
آمدند بعد از آنهائی که در اول آمدند و اساس چیدند و بنیاد کار
نهادند پس راضی شوید به نازل بذل نفسهای خود و تلف نمودن آنها
از جهة نفوس ما و ساکن گردانید بجهت فتنهائی که واقع خواهد شد
اضطراب دلهای خود را و مژده باد شما را بشمشیرهای برنده و فتنهائی
که همه شما را فرا گیرد و مستبد شدن و مستقل گردیدن ظالمین بحدی که
غنیمت شما کم گردد و زرع شما درو شود و چگونه برسد بشما هدایت و یا آنکه
بیابید راه هدایت را و حال آنکه مشتبه شده است و مخفی گردیده است بر شما
و میل شما نیز بسوی خلاف حق است و از طریقه حق و راه راست کراهت
دارید و بزور کسی را نمیتوان براه آورد چنانچه خدای عز و جل فرموده است
أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ یعنی آیا الزام کنیم شما را حق را و طریقه

حق را

حق را یعنی آیا بزور شما ها را براه راست آوریم و حال آنکه شما کراهت
دارید از آن و اصلا میل ندارید بان **باب** در بیان معنی ذنب و
طبیین حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از اصبغ بن نباته که
گفت عثمان بن عفان وقتی که مردم دور خانه او را گرفته بودند و کار را
براو تنگ کرده بودند بعلی بن ابی طالب نوشت که اما بعد فقد جاوز
الماء الزبی وبلغ الحزام الطبیین وتجاوز الامر بی قدره وطمع
فیّ من لا یدفع عن نفسه فان کنت ماکولا فکن انت آکلی والا
فادرکنی ولما امزق مؤلف رحمه گفته است که زبیه چاهیست در سر کوه که
برای صید کردن شیر حفر میکنند و پشته زمین بلند که آب سیل بان
نرسد از اینرو زبیه گویند و عرب میگوید که قد بلغ الماء الزبی یعنی
رسید آب به زبی یعنی بان پشتهای بلند یا بان چاههائی که در سر
کوهها برای صید شیر کنده اند و این عبارت در وقتی گفته میشود
که آن سیلابی که آمده عظیم ترین سیلابها باشد و در امور عظیمه
نیز گفته میشود که قد علا الماء الزبی وبلغ السکین العظم وبلغ
الحزام الطبیین وقد انقطع السلا فی البطن معنی فقره اول
اینست که آب مرتفع شد و از سر زبی در گذشت یعنی امر از آن عظیم

تراست که توان تغیر داد آن را یا اصلاح کرد در فارسی نیز میگویند
که آب از سر در گذشت واما معنی فقره دوم پس ظاهر است چنانچه در
فارسی نیز میگویند که کارد باستخوان رسید واما معنی فقره سیم پس
بدانکه حزام تنگ را گویند وطبیین تثنیه طبی است وطبی بضم اول
وکسر نیز پستان سباع وطیور است واطباء جمع اوست ودر حیوانات
که صاحب سم وموزه اند پستانشان را خلف وضرع گویند وترجمه فقره
مزبوره این است که رسید تنگ به پستانگاه یعنی مکروه وناخوشی
بنهایت رسیده وقد انقطع السلا فی البطن سلا بقصر پرده ایست که
بچه در آن میباشد وهرگاه آن پرده در شکم ناقه پاره شود ناقه وبچه
هردو لامحاله هلاک میشوند یعنی منقطع شد پرده بچه در شکم یعنی امر
چاره پذیر نیست ونیز در وقت اشتداد امر وغایت شدت آن میگویند
التقت حلقتا البطان یعنی دو حلقه تنگ بهم رسیدند یعنی امر شدید
شد وبنهایت رسید **باب** در بیان معنی شفر وفیض نفس حدیث
کرد مارا ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله
در شهر ری در ماه رجب سنه سیصد وچهل ونه از هجرت حضرت م
از خارجه بن زید بن ثابت از پدرش که گفت در جنگ احد رسول خدا

فرستاد

فرستاد مرا بطلب سعد بن ربیع وفرمود که هرگاه به بینی او را سلام مرا باو
برسان وبگو باو که خود را چگونه می یابی راوی گفت که پس من رفتم واو را
در میان کشتگان طلب میکردم تا آنکه یافتم او را ودیدم که افتاده است
وچندین قسم ضربت خورده است از شمشیر وتیر ونیزه پس باو گفتم
که رسول خدا ترا سلام میرساند ومیفرماید که چگونه می یابی خود را
پس سعد گفت که سلام مرا برسول خدا برسان وبقوم طایفه انصار
بگو که لا عذر لکم عند الله ان وصل الی رسول الله وفیکم شفر
یطرف وفاضت نفسه مصنف کتاب میگوید که شفر مفرد است
وجمع او اشفار است واشفار اطراف پردهای چشم است که در وقت
چشم برهم گذاردن بهم میرسند وآنها را پلکهای چشم گویند وهم
موئیست که در پلک چشم میروید وشفر بضم شین معجمه پلک چشم را
گویند ومیگویند ما فی الدار شفر بفتح شین یعنی نیست در خانه احدی
وفاضت نفسه یعنی مرد ابی عمرو بن علا گفته است که میگویند فاظ
الرجل بظاء مؤلفه یعنی مرد ومیگویند فاظت بظاء مؤلفه ونه
فاضت نفسه بضاد معجمه وازابی عمرو شیبانی نقل شده است که وی
گفته است که میگویند فاظ المیت بظاء مؤلفه یعنی مرد میت ومیگویند

فاظت نفسه وبه فاضت نفسه و فراء گفته است که اهل حجاز و طی میگویند
فاظت نفس الرجل بظاء مؤلفه معجمه یعنی بیرون آمد جان مرد و قیس
و تمیم میگویند فاضت نفسه بضاد معجمه یعنی جان داد و کسائی گفته است
که میگویند فاظت نفسه و فاض المیت و افاظه الله نفسه یعنی مرد و جان داد
میت و گرفت خدا جانش را و حسن لحیانی گفته است که گفته میشود فاظ المیت
بظاء مؤلفه معجمه و فاض المیت بضاد معجمه و ابن سکیت گفته است که حکی کرده
فاظ المیت یفوظ و یفیظ و نیز ابن فراء نقل شده که گفته است میگویند فاظ
المیت نفسه بظاء مؤلفه معجمه و نصب نفسه یعنی جان داد میت کلام سعد
اینست که نیست برای شما عذری نزد خدا اگر برسد برسول خدا از جانب
دشمنان ناخوشی و مکروهی و حال آنکه در میان شما کسی باشد که چشمهای
خود را بر هم زند یعنی تا یکنفر از شما ها باقی میباشید و مکروهی به پیغمبر
برسد عذر از شما مسموع نیست این گفت و مرد **باب** در بیان معانی
خطبه حضرت امیر المؤمنین ع حدیث کرد ما را احمد بن ابراهیم بن اسحق
طالقانی از عکرمه از ابن عباس که گفت روزی در خدمت امیر المؤمنین
خلافت را ذکر کردم پس آنحضرت فرمود والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه
وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی

الی الطیر

الی الطیر فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتأی بین
ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یشیب فیها الصغیر ویهرم
فیها الکبیر ویکدح فیها المؤمن حتی یلقی الله فرایت ان الصبر علی
هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا
حتی اذا مضی الاول لسبیله عقدها الاخر بعد وفاته یعنی بدانید و
آگاه باشید بخدا قسم که پوشید و در بر کرد پسر ابی قحافه خلافت را
همچنانکه کسی پیراهن در بر خود کند و حال آنکه آن لعین بی دین
یقین داشت و میدانست که خلافت و امامت حق من است و او را
و امثال او را در آن حقی نیست و اینکه محل من از خلافت همچو محل
قطب است از آسیا و همچنانکه دوران و گردش آسیا بر قطب است
و الا حرکتش فاسد میشود همچنین خلافت و نظام امر خلافت بر من
دایر است و الا بفساد و ضلالت می انجامد زیرا که منحدر میشود و فرود
میآید از من سیلاب علوم و معارف حکم و مرغ بلند پرواز عقل
به پر و بال وهم و خیال با دراک فضل و کمال من نمیرسد پس فرو گذاردم
نزد آن خلافت جامه صبر و شکیبائی را و در نوردیدم و خالی کردم
از جهت خلافت پهلوی خود را یعنی بالمره اعراض کردم از آن و اصلا

التفات نکردم وشروع کردم بفکر کردن میان اینکه حمله کنم برایشان
وبا ایشان محاربه نمایم بادست بریده یعنی بی معین ویاوری ویا اینکه
صبر کنم بر ظلمت وتاریکی که موصوف است بکوری یعنی ویا انکه صبر کنم
بر تاریکی التباس امور خلافت که خلایق بان معرفت ندارند وبان
مهتدی نمیشوند بحق وباین جهت در وادی ضلالت وگمراهی می مانند
اینچنان ظلمت وتاریکی که بنهایت پیری میرسد در آن شخص کبیر السن
بسیار سال وبحال پیری میرسد در آن خورد سال بسبب عدم انتظام
امر معاش ورنج وزحمت میکشد در آن مؤمن بجهة شدت سعی واجتهاد
در حصول حق ودفع فساد ونمی رسد بان تا انکه میرسد به پروردگار
خود وچون حال براین منوال بود پس دیدم که صبر کردن براین ظلمت
وتاریکی اشتباه امور خلافت اقرب است بعقل وانسب است بان پس
صبر را اختیار کردم وصبر کردم وترک منازعه ومحاربه نمودم وحال
انکه در چشمم خار وخاشاک وغبار بود که از آن متاذی میشدم
ودر گلویم استخوان گرفته بود که عیش من از آن منغص بود یعنی اگر چه
صبر کردم واز منازعه ومحاربه اعراض نمودم ولکن از شدت غصه وغم
ومرارت صبر والم مثل کسی بودم که خاری وخاشاکی در چشمش افتاده



باشد ویا انکه استخوانی حلقش را گرفته وسبب آن غصه والم وتلخی صبر این
بود که میدیدم میراث خود را که منصب خلافت وامامت است که بغارت
وتاراج میبرند ومدت بهمین نحو گذشت تا انکه اولی که ابو بکر لعین است
رفت براه خودش یعنی آن راهی که چاره نبود وبایست برود یعنی بجهنم
واصل شد پس انداخت خلافت را بسوی فلان که بعد از او بود یعنی عمر
علیه اللعنه واورا بعد از خود خلیفه گردانید بعد از آن حضرت امیر المؤمنین
تمثل زد بقول اعشی که گفته است شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان
اخی جابر یعنی بسیار دور است ما بین آن روز که در بادیه بر پشت
پالان سوار شده در آفتاب میگردیدم واین روز که مستغرق نعمت
ورفاهیتیم نزد حیان که برادر جابر است وغرض حضرت از ایراد این
بیت اینست که فرق بسیار است میان آن روز که برفاهیت ونعمت
شرف خدمت حضرت رسالت مشرف بودم ومیان امروز که محنت
ومشقت وشدت بی نهایت متوجه من شده ومردم در ضلالت افتاده اند
وصاحب حق از حق خود ممنوع گشته فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیوته
اذ عقدها لآخر بعد وفاته یعنی پس ای عجب وقتیکه ابو بکر طلب فسخ مینمود
عقد خلافت را در ایام حیوة خود هنگامیکه عقد کرد خلافت را برای

دیگری بعد از مردن خود یعنی این دو عمل متباین متناقض‌اند عجب
میباشند لشد ما تشطرا ضرعیها یعنی هر اینه شدید کردید و سخت شد
کرفتن ابوبکر و عمر دو پستان خلافت را و منقسم ساختن آن میان
خود شان فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها یعنی پس کردانید
ابوبکر خلافت را در طبیعتی خشن و درشت که غلیظ می بود جراحتی که
حاصل میشد از آن و درشت می بود مس کردن یعنی کردانید ابوبکر لعنه الله
خلافت را در جای درشت یعنی بعمر داد که درشت بود زیرا که آن ملعون
چنانچه مشهور است در غایت زشتی و غلظت و درشتی طبیعت بود
چنانچه سخن آن زشت خو از درشتی و تندی بمنزله جراحت بود و کسی باو
میل نمیکرد از بس که مردم را میرنجانید همچنانکه طبیعت بچیزهای درشت
میل نمیکند و یکثر العثار و الاعتذار منها یعنی از جملهٔ اوصاف عمر این بود
که لغزیدن وی بسیار بود و اعتذار و عذر کفتن او بیشمار یعنی غلط
بسیار میکرد در احکام از جهل و نادانی و زود در غضب میشد و سخنهای تند
بدروغ میخورد و چون کسی حجتی براو میکرد عذرهای چند بدروغ میکفت
تا آنکه جهل خود را بپوشاند و مردم ندانند که او غلط کرده و از نادانی
حکم کرده فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقحم

یعنی پس

یعنی پس صاحب آن طبیعت با غلظت مانند کسی است که سوار ناقهٔ
سرکشی باشد که رام نشده باشد اگر بکشد مهار آن ناقه را تا آنکه سر بالا
کند و از تندی حرکت باز ایستد و براه راست برود آن بینی زور کند
و سر بالا افکند و باز نگردد و چون بینیش از این جهت دریده شود و
مجروح گردد و فساد زیاد شود و اگر رها کند و فرو گذارد مهار او را
تا هر جا که خواهد برود سر بکوه و بیابان نهد و آنکس را هلاک کند
و غرض حضرت از این فقره اینست که حال نسبت بعمر ملعون چنین است
اگر خواهم او را از قبایح اعمال باز گردانم عناد میورزد و فتنه بر پا
میکند پس فساد و قبایح زیاد میشود و نقیض مدعی حاصل میشود
و اگر او را بحال خود واگذارم خلایق را گمراه میکند و دین را مبدل
میگرداند و حلال را حرام میکند و حرام را حلال میگرداند بهر تقدیر
فسادی لازم است و امر بسیار صعب است فمنی الناس بخبط و شماس
و تلون و اعتراض یعنی پس بخدا قسم که مردم مبتلا شدند بانواع
محنتها و بلاها امور شان مخبط شد و تفرقه در میان ایشان پیدا کشت
و رنج و بلا بایشان رسید و امور شان مختل کردید زیرا که طریق مستقیم
از ایشان پوشیده شد فصبرت علی طول المدة و شدة المحنة حتی اذا

مضى لسبيله جعلها في جماعة زعم اني احدهم يعني پس بار دوم صبر كردم
با وجود طول مدت وسختي محنت هم چنانكه صبر كردم بار اول تا وقتي كه عمر
نيز گذشت وبراه خود رفت وچون براه خود برفت يعني چون مرد گردانيد
خلافت را درميان جماعتي كه گمان كرد كه من يكي از ايشانم در رتبه و
ومساوي ايشانم در محل ومرتبه واين كلام بلاغت انجام اشارة است بقصه
شوري واهل شوري ومجملش اين است كه چون ابو لؤلؤ عمر را زخم زد
اعاظم واعيان صحابه نزد او جمع شدند واز او خواهش كردند كه كسي را
براي خلافت تعيين نمايد عمر گفت من دوست نميدارم كه هيچ زنده ومرده
متحمل امر خلافت شود آن جماعت گفتند كه چاره نيست لا محاله بايد
احدي را براي اين كار تعيين كرد تا امر اسلام بهرج ومرج نه انجامد گفت
هرگاه اطاعت من ميكنيد ميگويم كه كي صلاحيت اين امر دارد گفتند كه
ما مامور امر تو ميباشيم پس گفت كه اينهائي كه صلاحيت خلافت دارند
هفت نفرند يكي سعد بن زيد وليكن چون او از اهل من است او را بيرون ميكنم
از اين كار وغرضش اين بود كه مردم او را بي غرض دانند وشش نفر ديگر
علي است وسعد وقاص وعبد الرحمن بن عوف وطلحه وزبير وعثمان اما
سعد بسبب غلظتي كه دارد لايق اين امر نيست وعبد الرحمن چون قارون



امت است لياقت اين كار ندارد وطلحه بواسطه آنكه متفاخر ومتكبر است قابل
اين منصب نيست وزبير بخيل است وعثمان قوم خود را دوست ميدارد
وعلي حريص است در اين امر بعد از آن گفت سه روز صهيب با مردم
نماز گذارد واين شش نفر را دران مدت در خانه نگاه دارند تا يكي
از ايشان اتفاق حاصل شود بعد از آن گفت كه هرگاه پنج نفر اتفاق
كردند ويكي ابا كرد او را بكشند وهرگاه سه نفر متفق شدند وسه نفر
مخالف آن سه كس كه عبد الرحمن با ايشان است بگذارند وآن سه نفر ديگر را
بكشند عبد الرحمن گفت كه ثلث اين امر از من است واز سعد كه ابن عم
من است ما خود را اخراج كرديم بشرط آنكه اختيار اين امر با ما باشد
قوم گفتند كه اختيار با شماست هر كس را كه ميخواهيد اختيار كنيد مگر
علي را كه با او راضي نميشويم زيرا كه او متهم است چون عبد الرحمن از راضي
شدن ايشان بامير المؤمنين نوميد شد بسعد رجوع كرد وگفت بيا
تا علي را تعيين كنيم وبا او بيعت نمائيم سعد گفت كه اگر عثمان با تو بيعت
ميكند واگر عثمان من نيز بيعت ميكنم واگر عثمان را تعيين كني مرا خوش
مي آيد از آنكه علي را تعيين كني چون عبد الرحمن از موافقت سعد نو
ميد شد با جمعي روي بامير المؤمنين كرد ودست مبارك او را گرفت

وگفت بیعت میکنم با تو بشرط اینکه عمل کنی با ما بکتاب خدا وسنت
رسول و سیرت ابوبکر و عمر آنحضرت فرمود که بیعت کن با من بشرط
اینکه عمل کنم بکتاب خدا وسنت رسول خدا پس دست آنحضرت را که
بمنزله دست رسول خدا بود رها کرد و روی بعثمان کرد و دست او را
گرفت وگفت بیعت میکنم با تو بشرط اینکه عمل کنی بکتاب خدا و سنت
رسوله و سیرت ابوبکر و عمر عثمان گفت بلی باین شرط قبول کردم پس
سه مرتبه آنسخن را با علی و عثمان گفت و از هر یک همان شنید که
در اول شنیده بود بعد از آن گفت که خلافت تراست ای عثمان و با او
بیعت کرد و مردم نیز بیعت کردند فیا لله وللشوری متی اعترض الریب
فیّ مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکنی اسففت اذ اسفّوا
وطرت اذا طاروا یعنی پس ای خدا بفریاد من رس و بسوی این مشورت
نظر کن کی عارض شد مردمان را شک در رتبه من با اول ایشان و چه
وقت تردد کردند که او در فضل و هنر با من برابر است تا آنکه امثال
این اشخاص را قرین من باشد ولکن من بطریق رفق و مدارات با
ایشان رفتار کردم و نزدیک شدم بزمین در طیران هر وقت که
ایشان نزدیک شدند بزمین و طیران کردم وقتی که ایشان طیران کردند

فصغی

فصغی رجل منهم لضغنه ومال الآخر لصهره مع هن وهن الی ان قام
ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنوا ابیه
یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه فتله
واجهز علیه عمله وکبت به بطنته یعنی پس چون جمع شدند و با یکدیگر
شورت میکردند پس یکی از انجماعت میل کرد بسوی کینه خود یعنی
سعد وقاص ملعون که با آنحضرت کینه داشت و بعد از قتل عثمان
نیز از بیعت با آنحضرت ابا کرد و تخلف نمود و یکی دیگر بسوی
خویشاوند خود میل کرد مراد عبد الرحمن بن عوف است که میل داشت
بعثمان زیرا که خواهر مادری عثمان لعین در خانه او بود و غرضهای
دیگر نیز داشت بلی هر کسی از آنجماعت بجانبی میل میکردند و بهوای نفس
خود گفت وگوی مینمودند تا آنکه برخواست سیم آنجماعت و مراد عثمان
است در حالتی که باد کننده بود هر دو زیر بغل و تهی گاه خود را میان
سرگین خود و آخر خود و این فقره اشاره است باینکه عثمان را غرض از
اکل و شرب غرض دیگر نبوده و همیشه در کار خوردن و آشامیدن و
توابع آن مشغول بوده مثل بهایم که هر جا که هستند یک جانب ایشان
سرگین ایشانست و جانب دیگر آخور ایشان و ایشان در میان سرگین

وآخور خود میپاشند و برخواستند با او پسران پدر او یعنی بنی امیه
و میخوردند مال خدا را همچو دهان مانند خوردن شتر علف بهار را
تا آنکه تاب باز داده شد بر او ریسمان تابیده او یعنی ریسمان مکر
و حیل که تابیده بود منتقض گشت و آن حیلها هم باطل شد و بکشتن
شتاب نمود بر او کردار قبیح او یعنی اعمال ناپسندیده او باعث قتل او
شد و بسر در آورد او را کثرت اکل و شرب او یعنی کثرت اسراف او
در بیت المال و بسیاری ظلم او سبب قتل او شدند و او را بجهنم فر
ستادند فما راعنی الا والناس الی کعرف الضبع ینثالون علی من
کل جانب حتی لقد وطئ الحسنان وشق عطفای مجتمعین حولی
کربیضة الغنم یعنی پس نترسانیدند مرا بعد از قتل عثمان چیزی مگر اینکه
دیدم که هجوم کردند و یکبار در روی من آوردند و بعضی در عقب بعضی
میآمدند از هر جانب بمرتبه که کسی را وهم میشد که آیا اینها چه خیال
دارند و از ازدحام و جمعیت ایشان بمرتبه شد که نزدیک بود که حسنین
پایمال شوند و نزدیک بود که ردای من پاره شود و جمع شده بودند
دور من برای بیعت کردن من مانند گلههای گوسفند که در خوابگاه
خود جمع میشوند فلما نهضت بالامر نکثت طائفة ومرقت اخری

وفسق

وفسق آخرون کانهم لم یسمعوا کلام الله سبحانه یقول تلک الدار
الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا
والعاقبة للمتقین یعنی پس چون تضرع مردم را قبول کردم و مرتکب
امر خلافت شدم طایفه بیعت مرا شکستند مانند طلحه و زبیر و طایفه
دیگر از دین بیرون رفتند چنانکه تیر از کمان بیرون رود مانند
خوارج و طایفه دیگر فاسق شدند و از طریق دین و شرع میل
کردند مانند معاویه و عمرو عاص و اتباع ایشان علیهم اللعنة گویا
که این جماعت که با من مخالفت کردند و نفاق ورزیدند نشنیده اند
کلام حق سبحانه را که میفرماید که تلک الدار الآخرة نجعلها للذین
لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین یعنی که
این سرای آخرت و نعیم جنت را بآنکسان میدهیم که ایشان اراده
بلندی و قصد تکبر و عزم فساد در زمین نداشتند و عاقبت
پسندیده برای پرهیزکاران است والله لقد سمعوها ووعوها و
لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها یعنی نه چنین است
بخدا قسم که شنیده اند و یاد گرفته اند و دانسته اند اما شیرین گشت
دنیا در چشم ایشان و فریفته ساخت ایشانرا زینت و زخارف

آن پس مخالفت کنند واز دین وشریعت بیرون روند تا بعیش
وعشرت دنیا مشغول شوند وبشهوات ولذات نفسانی مارا اشتغالی
نمایند پس ایشانرا از نعیم آخرت حظی ونصیبی نباشد اما والذی
فلق الحبة وبرء النسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر
وما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم
لالقيت حبلها على غاربها ولسقيت آخرها بكاس اولها ولالفيتم
دنياكم هذه عندى ازهد من عفطة عنز آگاه باشید بحق آنخداوندی
که دانه را میشکافد واز او درخت وگیاه را بیرون میآورد وآدمیرا
ایجاد میکند وجان باو میدهد که اگر نبود حاضران بجهت بیعت کردن
با من وقائم شدن حجت بر من بسبب وجود ناصر وعهد وپیمان
خدای تعالی از علما که ظالمانرا از ظلم منع نمایند ومظلومانرا از دست
ایشان خلاص نمایند هر آینه میانداختم ریسمان خلافت را بپشتش
ودر آخر میکردم آنچه در اول کردم یعنی از خلافت میگذشتم وامت را
در حیرت وضلالت میگذاشتم وهر آینه یافته اید شما این دنیای
فانی خود را که بان مینازید ودین خود را در طلب آن میبازید
نزد من کم مقدارتر از عطسه بز پس رغبت باین کار برای حصول

حاضر شدن صح

مطالب

مطالب دنیای ناپایدار نیست بلکه منظور رضای الهی است ونظم
امور خلایق بر قانون شریعت وقواعد عدالت بجهت خشنودی
حضرت رسالت قالوا فقام اليه رجل عند بلوغه الى هذا الموضع
من خطبته فناوله كتابا فاقبل ينظر فيه فلما فرغ من قراءته قال له
ابن عباس يا امير المؤمنين لو اطردت مقالتك من حيث افضيت
فقال هيهات يا ابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس
فوالله ما اسفت على كلام قط كاسفى على ذلك الكلام ان لا يكون
امير المؤمنين بلغ منه حيث اراد یعنی راوی گفت که چون امیر المؤمنین
باینجا رسید از این خطبه شخصی از رؤسای عراق عرب برخاست وکتابی
بآن حضرت داد آنحضرت کتابت را گرفت ومتوجه کتابت شد ودر آن
نظر وتامل میفرمود چون از ملاحظه آن کتابت فارغ گشت عبد الله
عباس گفت یا امیر المؤمنین اگر مقاله شریف خود را از آنجا که منتهی شد
ابتدا میکردید وباتمام میرسانیدید غایت لطف ومرحمت می بود پس
آنحضرت فرمود که ای ابن عباس دور است که این تمنای تو حاصل شود
ومن باز بر سر آن مقاله روم وآنرا باتمام رسانم زیرا که آن حالتی بود
که ظاهر شد وباز قرار گرفت ابن عباس گفت که هرگز بر هیچ سخن تاسف

نخوردم مثل این تاسف که آنحضرت این کلام را باتمام رساند **باب**
در بیان معنی تین و زیتون و طور سینین و هذا البلد الامین حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله از موسی بن جعفر از پدرش از پدرانش علیهم السلم
که گفت رسول خدا ص فرمود که بدرستی که خدای عز و جل اختیار فرموده
است از شهرها چهار شهر را پس فرموده است والتین والزیتون
وطور سینین و هذا البلد الامین تین مدینه است و زیتون بیت
المقدس است و طور سینین کوفه است و بلد امین مکه است **باب**
در بیان معنی انواع سکر حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابی بصیر از
حضرت امام جعفر صادق ع از پدرانش و گفت که گفت امیر المؤمنین ع که سکر
یعنی مستی بر چهار قسم است مستی شراب مستی مال مستی خواب مستی پادشاهی
**باب** در بیان معنی ناصب حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه
از معلی بن خنیس که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق ع میفرمود
که نیست ناصبی مگر آنکسی که با ما اهل بیت عداوت داشته باشد و دشمنی
کند بجهت اینکه احدی نیست که بگوید که من محمد ص و آل محمد را دشمن میدارم
ولکن ناصبی آنکسی است که با شما عداوت داشته باشد و دشمنی کند و حال
آنکه میداند که شما از دوستان و قائلین بامامت ما میباشید و از دشمنان



ما نبری میجوئید و بیزار میباشید و نیز آنحضرت فرمود که هر کس سیر کرده اند
و شبهی از دشمنان ما را پس گویا کشته است دوستی از دوستان ما را
**باب** در بیان معنی ایام الله عز و جل حدیث کرد ما را پدرم رح
از مثنی حناط از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که گفت ایام الله
یعنی روزهای خدای عز و جل سه روز است روزی که قایم آل محمد ع
خروج میکند و ظهور میفرماید و روزی است که شخص میمیرد بازگشت
میکند بدنیا و روز قیامت است **باب** در بیان معنی اشد قوی
حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید از غیاث بن ابراهیم
از جعفر بن محمد از پدرش از جدش ع که گفت که رسول خدا ص بقومی
گذشت که سنگی بر میداشتند و بلند میکردند پرسید این چه عمل
است و برای چه اینکار میکنید گفتند خود را آزمایش میکنیم که به
بینیم قوت کدام یک از ما بیشتر است پس رسول خدا فرمود که آیا
میخواهید که خبر دهم شما را و بگویم که قوت کدام یک از شما ها
زیاده میباشد گفتند بلی یا رسول الله فرمود هر آنکسی از شما که هر گاه
راضی و خشنود باشد داخل نمیکرداند رضای او را در معصیت و امر
باطل و هر گاه غضبناک و خشمناک باشد بیرون نمیبرد خشم او را

از حق وگفتن حق وهر گاه قدرت داشته باشد چیزی که حق او نیست
وبرای او سند وارهنت نکرد او از همه شما ها اقوی وپر زورتر است
باب در بیان معنی افضل جزاء عبادت حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله از اسمعیل بن مسلم از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش
که گفت که رسول خدا ص عبادت هفتاد جزو است وافضل وبهترین
آن هفتاد جزو از حیثیت مزد طلب کردن روزی حلال است که مزد
آن از همه مزدها بهتر است باب در بیان معنی غریبین یجب
احتمالهما یعنی دو غریبی که واجب است متحمل شدن آن دو حدیث کرد
ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از اسمعیل بن ابی زیاد سکونی
از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام که گفت که رسول
خدا ص فرمود که دو غریب اند که باید متحمل ایشان شد پس متحمل شوید
آن دو غریب را یکی کلمه حکمتی که از سفیهی صادر میشود پس البته قبول
کنید آنرا ودیگری کلمه سفیهانه که از شخص حکیم بموجب ان الحکیم
قد یکبو صادر میشود پس البته بگذرید از آن باب در بیان معنی
داء الامم الذی دب الی هذه الامة یعنی مرض وناخوشی که برای پیشینیان
امتها بود وسرایت کرده است باین امت حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن



احمد بن ولید از علی بن موسی الرضا ع که گفت حدیث کرد مرا پدرم از
پدرانش از علی بن ابی طالب ع که گفت که رسول خدا ص فرمود که جاری
شده است بسوی شما مرض آن امتهائی که پیش از شما بوده اند بغض
وعداوت ودیگری حسد باب در بیان معنی صلوات فرستادن
از خدای عز وجل واز ملائکه واز مؤمنین بر پیغمبر وبیان معنی تسلیم
حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور از ابن ابی حمزه از پدرش که
گفت سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق ع از قول خدای عز وجل
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیه وسلموا تسلیما پس فرمود که صلوات از خدای عز وجل رحمت
است خدا صلوات میفرستد یعنی رحمت میفرستد واز ملائکه تزکیه وطلب
استغفار است ملائکه صلوات میفرستند یعنی طلب میکنند از خدا تزکیه
شخص را یعنی پاک کردانیدن خدا او را از گناه وگذشتن از گناهان
او واز مردمان دعا است یعنی طلب رحمت واما مراد از وسلموا
تسلیما اینست که شخص تسلیم نماید وراضی باشد بجمیع آنچه از رسول
خدا ص وارد شده است از اوامر ونواهی راوی گفت پس چگونه صلوات فرستیم
بر محمد وآل او فرمود بگوئید صلوات الله وصلوات ملائکته وانبیائه

وبركاته
در رسله وجمیع خلقه علی محمد وآل محمد والسلام علیه وعلیهم ورحمة الله
باب در بیان معنی مواضع لعن حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن
سنانی از ابی خالد کابلی که گفت که کسی خدمت حضرت امام زین العابدین ع
عرض کرد که یا بن رسول الله ص کجا وضو بسازند مردم فرمود که بپرهیزید
از وضو ساختن کنارهای نهر آب و در شارع عام و زیر درختان میوه دار
و در مواضع لعن سائل پرسید که مواضع لعن کجاست فرمود در خانها باب
در بیان معنی عروة الوثقی التی لا انفصام لها یعنی ریسمانی که پاره شدن
برای آن نیست حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از عبد الله بن عباس
که گفت که رسول خدا ص فرمود که کسی که دوست میدارد که متمسک شود و چنگ
زند بعروة الوثقی یعنی ریسمانی که پاره شدن برای او نیست یعنی دست آویزی
که شکستگی برای آن نباشد پس متمسک شود بولایت و دوستی علی بن
ابی طالب ع پس بدرستی که هلاک نمیشود کسی که دوست دارد او را و متمسک
شود بولایت او و نجات نمی یابد کسی که بغض و عداوت او را در دل داشته
باشد باب در بیان معنی صبر و مصابره و مرابطه حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید از ابی بصیر که گفت که سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق ع از قول خدای عزوجل یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا



ورابطوا فرمود یعنی صبر کنید بر مصیبتها و مصابره کنید بر تقیه و مرابطه
نمائید یعنی به بندید دل خود را بر کسی که اقتدا میکنید باو و بر اخلاص و
ارادت باو مقیم و ثابت قدم باشید باب در بیان معنی رغبت و رهبت
و تبتل و ابتهال و تضرع و بصبصه در دعا حدیث کرد ما را مظفر بن جعفر بن
مظفر علوی سمرقندی از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق ع در قول
خدای عزوجل فما استکانوا لربهم وما یتضرعون که فرمود مراد از تضرع
بلند کردن دستها است و نیز مظفر مذکور از علی بن جعفر از برادرش
موسی بن جعفر ع روایت کرده است که فرمود تبتل آنست که در وقت دعا
کردن منقلب گردانی کفهای دست خود را و ابتهال آنست که بگشائی
کفهای دست را و پیش بری آنها را و رغبت آنست که کفهای دست را بلند
گردانی بسوی آسمان بعد از آن بمالی آنها را بر روی خود و رهبت آنست
که منقلب سازی دو کف دست خود را پس بلند گردانی آنها را بسوی روی
خود و تضرع آنست که حرکت دهی انگشتان خود را و اشاره کنی بسوی
آن دو و در حدیث دیگر وارد شده است که بصبصه آنست که بلند کنی دو
انگشت سبابه خود را بسوی آسمان و حرکت دهی آنها را و دعا کنی باب
در بیان معنی گفتن لا اله الا الله بطریق اخلاص بگوید لا اله الا الله

داخل بهشت میشود و اخلاص آنست که لا اله الا الله منع کند او را از جمیع
محرمات **باب** در بیان معنی حصن خدای عزوجل حدیث کرد ما را محمد بن
موسی بن متوکل از اسحق بن راهویه که گفت چون حضرت امام رضا
بنیشابور تشریف آوردند و اراده کردند که بیرون روند و بروند بسوی
مامون ملعون اصحاب حدیث نزد آنحضرت جمع شدند و گفتند یا ابن رسول
الله از پیش ما بیرون میروی و حدیثی برای ما نقل نمیکنی تا آنکه مستفید
شویم از تو و فایده برای ما حاصل شود و آنحضرت در آنوقت در عماری
نشسته بود پس سر مبارک خود را از عماری بیرون آورد و فرمود که شنیدم
از پدرم موسی بن جعفر که میگفت شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که می گفت
شنیدم از پدرم محمد بن علی که میگفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین
که میگفت شنیدم از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب که میگفت شنیدم
از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که میگفت شنیدم از رسول خدا که می
گفت شنیدم از جبرئیل که میگفت شنیدم که خدای عزوجل فرمود که
لا اله الا الله حصن من است پس کسی که داخل حصن من شود ایمن است
از عذاب من پس چون راحله حضرت از ما گذشت ندا کرد ما را و فرمود
بشروطها و انا من شروطها **باب** در بیان معنی دیگر برای حصن خدای



عزوجل حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از علی بن هلال از علی بن
موسی الرضا از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن
الحسین از حسین بن علی از علی بن ابی طالب از رسول خدا از جبرئیل
از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم که گفت خدای تبارک و تعالی میفرماید
که ولایت و دوستی علی بن ابی طالب حصن و حصار من است پس کسی که
داخل شود در حصار من ایمن است از عذاب من **باب** در بیان معنی
وفا کردن بندگان بعهد خدا و معنی وفا کردن خدای عزوجل بعهد
بندگان حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابن عباس که گفت که چون
خدای عزوجل آیه واوفوا بعهدی اوف بعهدکم را نازل کرد رسول
خدا فرمود که بخدا قسم که بیرون رفت آدم از دنیا و حال آنکه از فرزندانش
عهد و پیمان گرفته بود که اطاعت کنند فرزندش شیث را و با او
وفاداری نمایند پس بعهد و پیمان پدر وفا نکردند و اطاعت شیث
ننمودند و بتحقیق که نوح از دنیا بیرون رفت و از قومش عهد
و پیمان گرفت که سام را اطاعت کنند و وفا نکردند بآن عهد و پیمان
و اصلا مطیع و منقاد او نشدند و ابراهیم از دنیا رفت و از قومش
عهد و پیمان گرفت که وصی‌اش اسمعیل را اطاعت نمایند و مخالفت

اونکنند پس بان عهد وفا نکردند و اصلاً اطاعت او نکردند و
همچنین موسی از دنیا رفت و از قومش عهد و پیمان گرفت که وصی او یوشع
را طاعت نمایند پس قومش وفا بان عهد نکردند و چون عیسی را باسمان
میبردند عهد و پیمان از قومش گرفت که با وصیش شمعون وفاداری نمایند
و او را اطاعت کنند پس وفا نکردند بان عهد و بتحقیق که من نیز
از امت خودم در باب علی ابن ابی طالب ع عهد و پیمان گرفتم و بدرستی
که امت من با او نیز مثل شان امم سابقه رفتار خواهند کرد و اصلاً
اطاعتش نخواهند کرد و عهد و پیمان مرا بجا نخواهند آورد بدانید
و آگاه باشید که بدرستی که من باز حال تجدید از عهد میکنم پس هر کس
از عهد و پیمان را برهم زند بر نفس خود ستم کرده است و هر کس وفا
کند بان عهد پس اجر عظیمی خدا باو خواهد داد ای مردمان بدرستی
و بتحقیق که علی ابن ابیطالب بعد از من امام و پیشوای شماست و خلیفه
و جانشین منست بر شما و اوست وصی من و وزیر من و یادگار من
و برادر و شوهر دختر من و پدر فرزندان من و صاحب شفاعت
من و صاحب حوض من و لواء من هر که او را انکار کرده است و هر که
مرا انکار کند خدا را انکار کرده است و هر که بامامت او اقرار کند

کند مرا انکار

بنبوت

بنبوت من اقرار کرده است و هر که بنبوت من اقرار کند بوحدانیت خدا اقرار
کرده است ای مردمان هر که نافرمانی کند علی را مرا نافرمانی کرده است و هر که
مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر که علی را اطاعت کند مرا
اطاعت کرده است و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است ای
مردمان هر که رد کند بر علی بر من رد کرده است و هر که بر من رد کند رد
بر خدا کرده است ای مردمان هر که بر علی امامی اختیار کند پس اختیار کرده است
بر من پیغمبری دیگر را و هر که اختیار کند بر من پیغمبری را اختیار کرده است
بر خدا خدای دیگر را و بدرستی که علی سید و بهتر و مهتر اوصیا است و بد
رستی که علی دلیل و راهنمای مؤمنین است و بدرستی که علی مولی و آقای
مؤمنین است دوست او دوست من است و دوست من دوست خدا است
و دشمن او دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است ای مردمان
وفا کنید بعهد و پیمان خدا در علی تا آنکه خدا هم وفا کند بعهد خود با شما
و شما را در قیامت ببهشت برد

## باب در بیان معنی ربوة

و قرار و معین حدیث کرد ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی از ابی
سعید اسکافی از حضرت امام محمد باقر ع که گفت که گفت امیر المؤمنین ع
در قول خدای عز و جل و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین که ربوة

کوفه است و قرار مسجد است و معین فرات است باب دربیان معنی
صفح جمیل حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی از علی
ابن فضال از پدرش که کفت که حضرت امام رضا ع در قول خدای عزوجل
فاصفح الصفح الجمیل فرمود که مراد از صفح جمیل عفو کردن است بدون
عتاب و خطاب یعنی پس عفو کن عفو نیکو باب دربیان معنی
خوف و طمع حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
از علی بن فضال از پدرش که کفت که حضرت امام رضا ع در قول
خدای عزوجل هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا فرمود که خوفا
للمسافر و طمعا للمقیم یعنی مینماید برق را بجهت خوف و ترس کسی که
مسافر است و برای طمع کسی که در خانه خود میباشد باب دربیان
معنی حسنه که شخصی را داخل بهشت میکرداند حدیث کرد ما را محمد بن
علی ماجیلویه از داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا از پدرش
از جعفر بن محمد ع که کفت که خدای عزوجل وحی کرد بسوی داود که
بدرستی که بنده از بندگان من می آورد نزد من حسنه را پس او را
داخل بهشت میکنم داود کفت پروردکارا چه چیز است آن حسنه
فرمود که زایل میکرداند اندوه مؤمن را اگرچه بواسطه یکدانه خرما باشد



داود کفت که واجب است یا سزاوار است برای کسی که تورا شناخت
اینکه قطع نکند امید خود را از تو باب دربیان معنی قول حضرت
رسول ص که سه دفعه فرمود اللهم ارحم خلفائی حدیث کرد ما را
پدرم رحمه الله از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن
ابی طالب ع از پدرش از جدش از علی ع که کفت که رسول خدا ص سه دفعه
فرمود اللهم ارحم خلفائی یعنی خداوندا رحم کن بر خلفاء
و جانشینان من کسی کفت که یا رسول الله کیستند خلفاء و جانشینان
تو فرمود آنهائی که میایند بعد از من و حدیث کرده و سنت و طریقه
مرا نقل میکنند و تعلیم میکنند آنها را بمردم باب دربیان
معنی تمام طعام حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از اسمعیل بن
مسلم کوفی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از علی ع که کفت که
رسول خدا ص فرمود که هرگاه چهار خصلت در طعام یافت شود آن
طعام تمام است یکی اینکه حلال باشد دیگر اینکه بسیار شود دستها
برای طعام یعنی تنها خورده نشود دیگر اینکه در وقت شروع کردن
با کل نام خدا برده شود یعنی بسم الله بگویند دیگر اینکه در آخر حمد
کرده شود خدا یعنی بگویند الحمد لله رب العالمین باب دربیان

معنی انجیزی که ام سلمه بعایشه نوشت وقتی که عایشه ارادهٔ رفتن ببصره
کرد حدیث کرد ما را احمد بن علی ماجیلویه از ابی حسن ارجی که گفت
که چون عایشه اراده کرد که از مدینه برود ببصره ام سلمه زوجه رسول
خدا نوشت باو که اما بعد فانک سدة بین رسول الله وبین امته
وحجابه مضروب علی حرمته وقد جمع القرآن ذیلک فلا تندحیه
وسکن عقیراک فلا تصحریها من وراء هذه الامة وقد علم رسول الله
مکانک لو اراد ان یعهد الیک لفعل ولقد عهد فاحفظی ما عهد
ولا تخالفی فیتخالف بک واذکری قوله فی نباح کلاب الحوءب
وقوله ما للنساء وللغزو وقوله انظری یا حمیراء ان تکونی علت
بل قد نهاک عن الفرطة فی البلاد ان عمود الاسلام لن یثاب بالنساء
ان مال ولن یراب بهن ان صدع حمادیات النساء غض الابصار
وخفر الاعراض وقصر الوهازة ما کنت قائلة لو ان رسول الله عارضک
ببعض الفلوات ناصة قلوصا من منهل الی اخر ان بعین الله مهواک
وعلی رسوله تردین قد وجهت سدافته وترکت عهیداه لو سرت
مسیرک هذا ثم قیل لی ادخلی الفردوس لاستحییت ان القی رسول الله
هاتکة حجابا قد ضربه علی فاتقی الله اجعلی حصنک بیتک ورباعة



الستر قبرک حتی تلقیه وانت علی تلک الحال اطوع ما تکونین لله
ما لزمته وانصر ما تکونین للدین ما جلست عنه لو ذکرتک بقول
تعرفینه لنهشت نهش الرقشاء المطرق فقالت عایشه ما اقبلنی
بوعظک وما اعرفنی بنصحک ولیس الامر علی ما تظنین ولنعم المسیر
مسیرا فزعت الی فیه فئتان متشاجرتان ان اقعد ففی غیر حرج
ان انهض فالی ما لا بد من الازدیاد منه فقالت ام سلمه رضی الله عنها
وارضاها لو کان معتصما من زلة احد کانت لعایشه العتبی علی الناس
کم سنة لرسول الله درستها وتلو آی من القرآن مدارس قد ینزع الله
من قوم عقولهم حتی یکون الذی تقضی علی الراس یعنی اما بعد از
حمد وصلوة پس بدرستی که تو ای عایشه واسطه میباشی میان رسول
خدا وامت او که حرمت تو حرمت آنحضرت است وپرده آنحضرت بالای
سر تو زده است وقرآن دامن ترا جمع کرده است پس آنرا مگشا وبهم بافته
است موهای ترا پس آنرا باز مکن ودر کنج خانه خود ساکن شو وبیرون
مرو بدرستی که خدای عز وجل نگاه دارندهٔ این امت است وبتحقیق
که میداند رسول خدا منزل ترا واگر میخواست که از تو امری برای
امت سر زند بتو میفرمود وبتحقیق که نهی فرمود ترا از گردیدن در

شهرها و بدرستی که عمود دین بزنان راست نمیشود هر گاه کج شد و بزنان
درست نمیشود هر گاه رخنه در آن افتاد و شهای امر زنان آنست
که چشمهای خود را بپوشانند و دامن خود را جمع نمایند و چه خواهی گفت
اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی بیابانها بتو برخورد در حالتی که تو شتر خود را
از این آبشخور بآن آبشخور رهبری وانی و خدا بر احوال تو مطلع است و باز
گشت تو بسوی پیغمبر است و در این صورت تو دریده باشی پردهٔ
او را که بر تو زده است و شکسته باشی عهد او را و بخدا قسم که اگر من
باین راه که تو میروی بروم پس بمن بگویند که داخل بهشت شو هر آینه
حیا خواهم کرد از رسول خدا که او را ملاقات نمایم در حالتی که دریده
باشم پردهٔ را که او بر من زده باشد پس از خدا بترس و قرار ده آن
پرده را دفع نماینده ناخوشیها و منزل خود تا اینکه ملاقات کنی او را
در حالتی که فرمان بردارترین همه کس باشی مادام که مرتکب این امر نشده
و نصیحت شنونده‌ترین همه باشی مادام که در آن پرده و یاری دهنده‌ترین
همه کس باشی برای دین مادام که در آن نشسته و بخدا قسم که اگر حدیث ترا
باینچه شنیدم از رسول خدا و تو هم آنرا شنیده هر آینه خواهی گزید مرا گزیدن
افعی که از غایت پیری پلکهای چشمش سرخی و بهم بسته شده

عایشه

عایشه از ام سلمه این مواعظ را شنید گفت چه بسیار عارفم کردانید مرا
بموعظه تو و چه نیکو پسند آمد مرا نصیحت نیست رفتن من بجهت موافق
بانچه تو گمان کرده و خوب سفریست این سفر زیرا که اصلاح میکنم
میان دو گروه که با هم نزاع و جدال میکنند پس اگر بیرون نروم حرجی بر من
نیست و اگر بیرون روم خواهم رفت بسوی آنچه چاره نیست از آن از
زیاد گردانیدن ثواب بسبب آن

**باب** در بیان نوادر معانی یعنی
معانی نادره و مراد از نوادر احادیثی چندست که در تحت یک عنوان و یک
باب واقع میشوند بجهت اینکه هر یک از این احادیث در باب مطلبی علیحده
وارد شده اند و یا احادیث عجیبه است که در بیان مطالب غریبه وارد شده
اند و یا این است که مراد بعضی احادیثی است که از دست افتاده است و بعد
بخاطر مؤلف آمده و آنرا ثبت نموده حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن
احمد بن ولید از عبد الحمید بن ابو العلا که گفت که حضرت امام جعفر
صادق ع فرمود که بدرستی که شرک مخفی تر است از جنبش مور در زمین
که از قبیل شرک است نحو یلخاتم یعنی انگشترها از انگشتی بانگشتی
دیگر کردن برای یاد آمدن مطلبی چنانکه متعارف است حدیث کرد
ما را حسین بن حسن بن ابان از حمران که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر

صادق ع که قول خدای عز و جل انه من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی
الارض فکانما قتل الناس جمیعا چه معنی دارد و چگونه میشود که شخصی
که یک نفر را کشته است بمنزله این باشد که تمام مردم را کشته باشد فرمود
که مراد اینست که گذارده میشود در موضعی از جهنم که منتهای شدت
عذاب اهل جهنم در آن موضع است یعنی هرگاه خواهند که اهل آن را
عذاب کنند بمرتبه که بالاتر از آن ممکن نباشد او را بآن موضع می برند
واگر چنانچه شخصی تمام عالم را کشته باشد او را بآن موضع می برند
واگر چنانچه یک نفر را کشته باشد باز او را آنجا میبرند راوی گفت که پس
گفتم که پس هرگاه آن شخص قاتل یک نفر دیگر را بکشد با او چه میکنند
فرمود که در همان موضع عذابش را مضاعف مینمایند و از سماعة روایت
که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از قول خدای عز و جل
که فرموده است وَمَن قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم یعنی کسی که بکشد
مؤمنی را از روی قصد و عمد پس جزاء او جهنم است فرمود که یعنی هر که
بکشد مؤمنی را بجهت دینش پس اوست آن کشنده از روی عمدی که
خدای عز و جل در شان او فرموده است که وَاَعَدَّ لَهُ عَذَاباً اَلیماً یعنی
و مهیا کرده است برای او عذاب دردناک را پس عرض کردم که بعضی

اوقات

اوقات اتفاق می افتد که میان مردی و مردی دیگر امری واقع میشود
پس یکی شمشیر بر آن دیگری میزند و او را میکشد فرمود که آن متعمدی که
خدای عز و جل در کتاب خود ذکر کرده است این آنست و نیز از آن
حضرت مرویست که در قول خدای عز و جل وَمَن یَقتُل متعمدا فجزاؤه
جهنم فرمود که یعنی هر کسی که بکشد مؤمنی را از روی عمد پس جزاء
او جهنم است هرگاه جزای او بدهند یعنی هرگاه خدای عز و جل که پاداش خواهد
عملش بدهد او را بجهنم میبرد و از حضرت امام رضا ع مرویست که فرمود
که رسول خدا ص فرمود که لعن الله من احدث حدثا او آوی محدثا
یعنی لعنت کند خدا کسی را که احداث کند حدثی را یا آنکه پناه دهد
احداث کننده حدث را راوی گفت که پس عرض کردم خدمت آنحضرت
که یا ابن رسول الله مراد حضرت رسول ص از حدث چیست فرمود مراد
قتل نفس است حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از مردی که گفت
یکی از حضرت امام حسن ع سؤال کرد از عقل و پرسید که عقل چه
چیز است پس آنحضرت فرمود که عقل عبارت است از تجرع غصه
یعنی غصه خوردن و خشم فرو بردن و مداهنه و نرمی نمودن با دشمنان
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن سنان که

گفت حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که طوبی لعبد نومة عرف الناس
فصاحبهم ببدنه ولم یصاحبهم فی اعمالهم بقلبه فعرفوه فی الظاهر
وعرفهم فی الباطن یعنی خوشا حال بندهٔ گمنامی که مردم را شناخته است
و بر احوال ایشان مطلع گردیده است پس مصاحبت میکند با ایشان
به بدنش ولکن مصاحبت نمیکند قلبا با ایشان در اعمال ایشان پس
ایشان شناخته اند او را در ظاهر و شناخته است او ایشان را در
باطن حدیث کرد ما را پدرم از سکونی از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که از جملهٔ تواضع و فروتنی است اینکه شخصی راضی باشد که
بنشیند در مکان یعنی طالب نباشد که در صدر مجلس بنشیند و اینکه
سلام کند بر هر کسی که ملاقات میکند او را و اینکه ترک کند مجادله را
و اگر چه حق با او باشد و اینکه دوست ندارد و طالب نباشد که مردم
مدح کنند او را بر تقوی و پرهیزکاری حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
از ابی بصیر که گفت در خدمت امام محمد باقر ع بودم پس مردی با آنحضرة
گفت که اصلحک الله یعنی اصلاح کند امر تو را خدا بدرستی که در کوفه
جماعتی میباشند که سخنی میگویند و آنرا بشما نسبت میدهند حضرت فرمود
که چه میگویند آنمرد گفت که میگویند که ایمان غیر از اسلام است پس آن

حضرت

حضرت فرمود که بلی راست میگویند پس آنمرد گفت که وصف کن هر یک را
برای من پس آنحضرت فرمود که هر کس شهادت دهد بوحدانیت
و یگانگی جناب اقدس الهی و اینکه محمد ص رسول و فرستادهٔ اوست
و اینکه مجموع آنچه آورده است از جانب خدا همه حق و صدق است
و مطابق واقع است و فرمودهٔ خدا است و تشکیکی در آن نیست
پس آنکس مسلمان است و هر کس شهادت بوحدانیت جناب
اقدس الهی و بنبوت حضرت رسالت پناهی و اقرار کند بجمیع
آنچه آنحضرت از جانب خدای عز و جل آورده است و نماز را بپا
دارد و زکوة بدهد و در ماه مبارک رمضان روزه شود و حج
خانهٔ خدا برود و ملاقات نکند پروردگار خود را با گناهی که وعدهٔ
آتش داده است بر آن پس آنکس مؤمن است بعد از آن ابو بصیر گفت
یا بن رسول الله فدای تو شوم آیا کدام یک از ما ها ملاقات
خواهیم کرد خدا را بدون اینکه صادر شده باشد از ما گناهی که وعدهٔ
آتش داده است بر آن پس آنحضرت فرمود مراد این نیست که ملاقات
کند شخص خدا را در حالتی که توبه نکرده باشد از آن گناه حدیث کرد
ما را پدرم رحمه الله از مفضل بن عمر که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر

صادق ع که بدرستی که جمعی میگویند که بدرستی که خدای تبارک و تعالی هرگاه
دوست دارد بنده را منادی باواز بلند از جانب آسمان ندا میکند و میگوید
که ای خلایق بدرستی که خدای عز و جل دوست میدارد فلان کس را پس شما ها
هم دوست دارید و را پس محبت او را میاندازد در دلها و هرگاه دشمن دارد
احدی را کسی از جانب آسمان ندا میکند که ای مردمان خداوند عالمیان دشمن
میدارد فلان را پس شما هم دشمن دارید او را پس خدا دشمنی و را در دلهای
همه کس میاندازد که هر کس او را دشمن دارد مفضل گفت که وقتی که من این
مطلب را خدمت آنحضرت عرض میکردم حضرت تکیه فرموده بود پس درست
نشست و سه مرتبه دست خود را حرکت داد و فرمود که نه چنین است که
این جماعت میگویند و لیکن خدای عز و جل هرگاه بنده را دوست دارد مردم را
در زمین دشمن او میگرداند تا انکه در باره او سخنها گویند و او را غیبت
کنند پس ایشان در معصیت اندازد و او را مزد ثواب دهد و هرگاه دشمن
دارد کسی را او را محبوب مردم میگرداند و وضعی میکند که مردم او را
دوست دارند و در باب وی چیزها گویند تا انکه انکس و مردم در معصیت
افتند بعد از آن فرمود که کسی بود که نزد خدا محبوب تر بود از یحیی بن
ذکریا خلق او دنبال او انداختند تا انکه کشتند او را و همچنین کی بود نزد

خدا

خدا محبوب تر از علی بن ابی طالب شنیدی که چه دید و چه کشید از مردم
و همچنین کی نزد خدا محبوب تر بود از حسین بن علی بن ابی طالب ع
پس تحریص کردند مردم را به اذیت رسانیدن و دشمنی کردن با او تا انکه
کشتند او را حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از عبد الله بن عطا که
گفت که خدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض کردم و گفتم که یا ابن رسول
الله بدرستی که مردم میگویند که علی بن ابی طالب ع فرموده است که
افضل و بهترین احرام این است که محرم شوی در خانه خود پس آن
حضرت نکار کرد این را و فرمود که رسول خدا ص از اهل مدینه بود و ذو
الحلیفه را برای احرام بستن معین فرموده و ما بین مدینه و ذو الحلیفه
شش فرسخ بود و هرگاه احرام بستن در خانه بهتر بود رسول خدا ص در
مدینه محرم میشد و لیکن علی بن ابی طالب فرموده است که تمتعوا من
ثیابکم الی وقتکم یعنی متمتع شوید بجامهای خود تا وقتی که خدا و
رسول برای احرام مقرر فرموده اند حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
از علی بن صلت از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت من و جمعی دیگر
در خدمت آنحضرت بعقب جنازه میرفتیم پس یکی از آن جماعت گفت
که بارك الله لی فی الموت و فیما بعد الموت یعنی مبارک گرداند خدا

مر کرا بو من و همچنین مبارک کرداند بر من آنچه را که وارد میشود

که فنا بعد الموت زیاد است زیرا که

بعد از مرگ بر من پس آنحضرت باز مرده فرمود که همینکه مرگ بر تو مبارک

شد بعد از مرگ هم بر تو مبارک خواهد بود **باب** حدیث کرد ما را

پدرم رحمه الله از شعیب از پدرش از حضرت امام جعفر صادق ع که

گفت که باز حضرت گفتم که مردم روایت میکنند و میگویند که رسول

خدا ص آنچه از ماه مبارک رمضان بیست و نه روز روزه گرفت بیشتر

بود از آنچه سی روز روزه گرفت حضرت فرمود که دروغ میگویند رسول

خدا روزه نگرفت مگر تمام و فرایض و واجبات ناقص نمیباشد بدرستی

که خدای عز و جل سال را سیصد و شصت روز آفرید و آسمانها و زمین را

در شش روز آفرید پس کم کرد شش روز را از سیصد و شصت روز

پس سال سیصد و پنجاه و چهار روز است و ماه رمضان سی روز

زیرا که خدای عز و جل فرموده است که ولتکملوا العدة یعنی کامل

گردانید عدد را و کامل تمام است و باید تمام باشد و شوال بیست

و نه روز است و ذی القعده سی روز است زیرا که خدای عز و جل

فرموده است و واعدنا موسی ثلاثین لیلة یعنی وعده دادیم موسی

را سی شب پس بنابرین یکماه تمام است و یکماه ناقص و ماه مبارک

رمضان

رمضان هرگز ناقص نمیشود و ماه شعبان هرگز تمام نمیباشد حدیث کرد ما را

پدرم رحمه الله از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن

محبوب از علی بن رئاب رحمه الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر

صادق ع از قول خدای عز و جل وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم

ویعفو عن کثیر که ترجمه اش این است که هر مصیبتی و هر بلیه که بشما میرسد

بسبب آنچیزیست که کسب کرده است آنرا دستهای شما و حال آنکه از بسیاری

از معصیتها و گناهان میگذرد و در دنیا مؤاخذه نمیکند از آن عرض

کردم که یا ابن رسول الله خبر ده مرا و بفرما که آن مصائب و بلاهائی که

بعلی بن ابی طالب و اهل بیتش رسید آیا بسبب معصیتها و گناهانی بود

که از ایشان صادر شده بود و حال آنکه ایشان اهل بیت و خانواده

طهارة بودند و همه معصوم بودند پس آنحضرت فرمود که رسول خدا ص در

هر شب و هر روز صد مرتبه استغفار میکرد و حال آنکه شکی نیست که رسول

خدا معصوم بود و از اول عمر تا آخر عمر یک گناه از او صادر نشده صغیره

و چه کبیره چه از روی عمد و چه از روی سهو بلی بدرستی که خدای عز و جل

مخصوص میگرداند دوستان خود را در دنیا ببلاها و مصیبتها تا آنکه

بواسطه آنها مزد دهد ایشانرا و درجاتشانرا بلند گرداند بدون اینکه

معصیتی از ایشان صادر شده باشد حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از
عزرمی که گفت من با حضرت امام جعفر صادق ع در مکه در زیر ناودان
نشسته بودیم و دو نفر با یکدیگر نزاع وجدال میکردند یکی بان دیگری
میگفت که بخدا قسم که تو نمیدانی که محل وزیدن باد کجاست و مکرر قسم
یاد میکرد و این سخن را تکرار مینمود پس چون حضرت دید که بسیار تکرار
مینماید و رفیقش را آزار میدهد فرمود که آیا تو خود میدانی که مهب باد
و محل وزیدن و مکان برخواستن او کجا میباشد آنشخص گفت نه نمیدانم
ولیکن می شنوم که مردم میگویند که از فلان مکان بر می خیزد پس من
با نحضرت عرض کردم که فدای تو شوم شما بفرمائید که باد از کجا میاید
و اول از کجا بر میخیزد فرمود که بدرستی که باد در زیر رکن شامی محبوس
است پس هرگاه خدای عزوجل اراده کند که قدری از آنرا بفرستد
بدنیا بیرون میاورد او را از آنجا اگر باد صبا را اراده میکند باد
صبا میاید و اگر جنوب را اراده میکند جنوب میاید و اگر شمال اراده
کرده است شمال میاید و اگر دبور را خواسته است دبور میاید بعد
از آن فرمود که و نشانه اینکه باد در زیر این رکن حبس است این است
که این رکن همیشه در حرکت میباشد چه در تابستان وچه در زمستان

چه در شب

چه در شب وچه در روز حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل از
عبدالله بن سنان که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که می
فرمود که بسا هست که شخص یک شربت آب میاشامد و بواسطه آن خدا
او را به بهشت می برد عرض کردم که چگونه میشود این فرمود که شخص جام
آب را بر میدارد و قدری از آن میاشامد بعد از آن لب را از دهان جام
بر میدارد و جام را دور میکرداند از خود و حالانکه هنوز تشنه است
پس حمد و ثنا میکند خدای عزوجل را و باز قدری دیگر میاشامد پس جام را
دور میکند و باز هنوز تشنه است پس حمد میکند خدا را و باز شروع میکند
باشامیدن پس بجهت این حرکت خدای تعالی بهشت را برای او واجب می
گرداند حدیث کرد مارا پدرم از عبدالسلام از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود که کفران کرده است نعمت خدا را کسی که بگوید که فلان چیز خوردم
و ضرر رسانید بمن حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از حماد بن عثمان از
حضرت امام محمد باقر ع در قول خدای عزوجل والشعراء یتبعهم الغاوون که
فرمود که آیا هرگز دیده که احدی پیروی نماید شاعری را بلکه مراد از شعرا جماعتی
میباشند که تفقه شده اند و مسائل حلال و حرام را یاد گرفته اند برای غیر دین
بلکه برای دنیا پس این جماعت خود گمراه اند و مردم را نیز گمراه میکنند حدیث

کرد ما را احمد بن حسن قطان از سفیان بن سعید که گفت شنیدم از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود بر تو باد به تقیه پس بدرستی که تقیه سنت و طریقه
ابراهیم است و خدای تعالی بموسی و هرون فرمود که اذهبا الی فرعون انه طغی
فقولا له قولاً لیناً لعله یتذکر او یخشی یعنی بروید ای موسی و هرون
بسوی فرعون بدرستی که او یاغی شده است با پروردگارش و بعد از انکه
بپیشش رفتید تندی و درشتی مکنید با او بلکه بملایمت و نرمی با او تکلم کنید
و نام او را مبرید بلکه او را بکنیه خطاب بکنید و بگوئید که ای ابا مصعب شاید
که متذکر شود و از خواب غفلت بیدار شود یا انکه بترسد و ترک نماید این
گفتار و کردار خود را و بدرستی که رسول خدا م میفرمود که امر کرده است مرا
پروردگارم و واجب کرده است بر من که با مردم مدارات نمایم و برفق
و ملایمت رفتار کنم همچنانکه فرایض واجب کرده است بر من و تادیب
فرموده است او را خدای عز و جل به تقیه و فرموده است باو که ادفع بالتی هی
احسن یعنی دفع کن مشرکین و منافقین را و سخنان ایشان را ردکن بطوری حسن
و طریقه مستحسن بوضعی که انکسی که میان تو و او عداوت و دشمنی است گویا
او دوست و خویش تو است ای سفیان هر کسی که در دین خدا تقیه را بکار
برد و به تقیه رفتار نماید پس باعلا درجه عزت بالا رفته است بدرستی که



عزت مؤمن در محافظت کردن زبان است و کسی که اختیار زبانش ندارد
و هر چه بر سر زبانش میاید میگوید پشیمان میشود و پشیمانی سودی ندارد
سفیان گفت که پس عرض کردم و گفتم یا ابن رسول الله آیا جایز است که
خدا بندگانش را بطوع چیزی اندازد که بر جود نماید فرمود نه پس عرض کردم
که پس چگونه خدا بموسی و هرون گفت که شاید فرعون متذکر شود یا انکه
بترسد و حال انکه میدانست که فرعون متذکر نمیشود و نمیترسد پس حضرت
فرمود که فرعون هم متذکر شد و هم ترسید و لکن وقتی که عذاب خدا را
دید و برای العین مشاهده کرد آیا نشنیدی که خدای عز و جل فرموده است
که حتی اذا ادرکه الغرق قال امنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل
و انا من المسلمین یعنی در انوقت که نزدیک بود که غرق شود گفت که
ایمان آوردم و اعتقاد دارم که نیست خداوندی مگر آن خدائی که ایمان
آوردند باو بنی اسرائیل و من از جمله مسلمانانم پس خدای عز و جل قبول
نکرد ایمانش را و گفت آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قبل و کنت من المفسدین
فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة یعنی حال ایمان میاوری
و حال انکه معصیت و نافرمانی نمودی ما را پیش از این و از جمله فساد
کنندگان بودی پس امروز بدن تو را نجات میدهیم و آنرا بر روی آب

میاندازم برای اینکه بوده باشی محل عبرت و نشانه آنکسانی که بعد از تو
بیایند حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از حفص بن بختری از حضرت امام
جعفر صادق عم که فرمود که چون رسول خدا م و آله را باسمان بردند وقت
نماز رسید پس جبرئیل اذان گفت پس چون گفت الله اکبر ملائکه نیز
گفتند الله اکبر و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله ملائکه گفتند که
خدا را بیگانگی یاد کرد و یگانه شمرد و نفی کرد مثل و ند را از او پس چون
گفت اشهد ان محمد رسول الله هم گفتند که پیغمبریست که مبعوث شده است
چون گفت حی علی الصلوة ملائکه گفتند که تحریص کرد و ترغیب
نمود بندگانرا بعبادت پروردگار ایشان چون گفت حی علی الفلاح
ملائکه گفتند رستگار شد کسی که متابعت نمود و پیروی کرد اورا
حدیث کرد مارا ابو عبد الله حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام از
ابن عباس که گفت که رسول خدا م فرمود که اذا ظلمت العیون العین
کان قتل العین علی ید الرابع من العیون فاذا کان ذلک استحق
الخاذل له لعنة الله والملائکة والناس اجمعین یعنی هرگاه ظلم کنند
عینها بر عین پس هرگاه واقع شود این قضیه مستحق میشود مخذول کننده
او لعنت خدا و ملائکه و تمام ادمیان را پس کسی خدمت آنحضرت عرض



کرد که یا رسول الله عین چه چیز است و عیون کدام است فرمود که اما
عین پس برادرم علی ابن ابی طالب است و اما عیون دشمنان او بند
چهارم ایشان کشنده اوست از روی ظلم و عدوان حدیث کرد مارا
علی بن احمد بن موسی دقاق از حضرت امام حسین عم که فرمود که رسول
خدا م فرمود که بدرستی که ابو بکر نسبت بمن بمنزله سمع است و عمر
نسبت بمن بمنزله بصر است و عثمان نسبت بمنزله فواد است حضرت
امام حسین ع فرمود که چون فردا شد داخل شدم بر جدم رسول خدا م
و پدرم علی بن ابی طالب نیز نزد انحضرت بود پس گفتم ای جد بزرگوار
دیروز شنیدم که در باره بعضی اصحاب خود سخنی چند فرمودی
و معنی انها را نفهمیدم که چیست رسول خدا م فرمود که اری پس اشاره
کرد بسوی ایشان و فرمود که اینها بند سمع و بصر و فواد و زود باشد
که سوال کرده شوند از ولایت وصی من این مرد و اشاره فرمود
بسوی علی بن ابی طالب م بعد از ان فرمود که خدای تبارک و تعالی
میفرماید که ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان عنه مسئولا
یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل همه سئوال کرده میشوند از ولایت
علی بن ابی طالب بعد از ان فرمود که بعزت پروردگارم قسم که جمیع

امت مرا در صحراء محشر نگاه میدارند و سؤال میکنند از ایشان از
ولایت علی ابن ابی طالب ع چنانکه خدای عز و جل فرموده است که
وقفوهم انهم مسئولون حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر
از پدرش جعفر بن محمد ع که فرمود که بدرستی که خدای تع دشمن میدارد
خانه گوشت دار و گوشت فربه را پس بعضی از اصحاب عرض کردند که
یابن رسول الله بدرستی که ما دوست میداریم گوشت را و هرگز
خانه ما خالی از گوشت نیست و شما هرگز منع نفرمودید پس چگونه است
این فرمود که مراد این نیست که شما فهمیده اید بلکه مراد از خانه
از خانه گوشت خانه ایست که در آن خورده میشود گوشت مردم
بسبب غیبت و اما مراد از گوشت فربه پس آنکسی است که تکبر
دارد و تجبرانه و متکبرانه در میان مردم راه میرود حدیث کرد
ما را محمد بن موسی بن متوکل از ابی بصیر که گفت که بحضرة امام جعفر
صادق ع گفتم که مردم میگویند که عرش بجنبش در آمد بجهت مردن سعد بن
معاذ پس آنحضرة فرمود که مراد از عرش تخت است که سعد بر بالای آن بود
حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن ولید از محمد بن ابی عمیر از بعضی اصحابش

از حضرة

از حضرة امام جعفر صادق ع که شخصی خدمت آنحضرت عرض کرد که یابن
رسول الله بدرستی که ابو الخطاب نقل میکند از تو که فرموده که اذا عرفت
الحق فاعمل ما شئت یعنی هرگاه حق را شناختی پس بعد از آن هر چه خواهی
بکن پس آنحضرت فرمود که خدا لعنت کند ابو الخطاب را بخدا قسم که من
این طور نگفتم باو و لکن گفتم که هرگاه حق را شناختی پس هر قدر از عمل
نیک که میخواهی بکن خدا قبول میکند از تو زیرا که خدای عز و جل میفرماید
که من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة
یرزقون فیها بغیر حساب یعنی هر کس که عمل صالح از او صادر شود
و کار نیک بکند چه مرد و چه زن در حالتی که مؤمن باشد پس ایشان داخل
بهشت میشوند و روزی داده میشوند در بهشت بی حساب حدیث کرد
ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری از عبد السلام
ابن صالح هروی که گفت که بحضرت امام رضا ع گفتم که یابن رسول الله
از پدرانت روایت شده است که هر کس در ماه مبارک رمضان مجامعت کند
یا افطار کند سه کفاره بر او واجب میشود و نیز از ایشان روایت شده
است که یک کفاره واجب میشود پس بعمل کدام یک از این دو روایت
عمل کنیم فرمود که بهر دو روایت عمل کنید زیرا که هرگاه شخص در ماه مبارک

رمضان با زن که حرام است بر او جماع کند یا افطار کند بر چیز حرام
مثل شراب وغیره سه کفاره بر او واجب میشود آزاد کردن یک بنده
و روزه شدن دو ماه پی در پی وطعام دادن شصت مسکین وقضا کردن
روزه آن روز واگر چنانچه با زن خود جماع کرده باشد یا به چیز حلال
افطار نموده باشد یک کفاره بر او واجب است وقضای روزه آن
روز وهرگاه از روی سهو ونسیان این عملها کرده است هیچ چیز
بر او نیست حدیث کرد ما را پدرم از عبدالله بن سنان که گفت حضرت
امام جعفر صادق ع که لا یمین فی غضب ولا فی قطیعة رحم ولا فی جبر
ولا فی اکراه یعنی نیست قسم در حالت غضب ونه در قطع کردن رحم
ونه در حالت جبر ونه در حالت اکراه یعنی در حالتی که شخص غضبناک
است وخشم دارد وسوگند یاد مینماید سوگند منعقد نمیشود و سوگندش
صحیح نیست واثری بر آن مترتب نمیشود وهمچنین هرگاه سوگند یاد
نماید که قطع مینمایم رحم خود را این سوگند نیز صحیح نیست و نامشروع
است وهمچنین هرگاه کسی را مجبور نمایند یا باکراه بر این دارند که
سوگند یاد نماید آن سوگند سوگند شرعی نیست راوی گفت که عرض
کردم که یا ابن رسول الله فرق میان جبر واکراه چه چیز است فرمود که

جبر از سلطان

جبر از سلطان حاصل میشود واکراه از زن وپدر حاصل میشود ومنشأ
اثری نیست حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم از موسی بن اسمعیل از پدرش
از جدش از جعفر بن محمد ع که گفت که برای حضرت امام حسن صدیقی بود
که بسیار بی مبالات بود ودر بند هیچ چیز نبود پس چند روز شد که
خدمت آنحضرت نیامد بعد از مدتی یک روز آمد خدمت آنحضرت پس
آنحضرت باو فرمود که چگونه صبح کردی ای فلان گفت یا ابن رسول الله
اصبحت بخلاف ما احب ویحب الله ویحب الشیطان یعنی صبح کردم
بخلاف آن حالتی که خود دوست میدارم وخدا دوست میدارد وشیطان
دوست میدارد پس آنحضرت خندید وفرمود که چگونه است این بیان کن
گفت بجهت اینکه خدا دوست میدارد که من اطاعت کنم او را ومعصیتش
نکنم ومن این طور نمیباشم وشیطان دوست میدارد که من معصیت کنم
خدای عزوجل را واطاعتش نکنم ومن چنین نیستم ومن دوست میدارم
که نمیرم وچنین نیستم که نمیرم پس مردی برخواست وگفت که یا ابن رسول الله
چرا ما مرگ را دوست نمیداریم وناخوش میآید ما را از آن پس آنحضرت
فرمود که بجهت اینکه شما آخرت خود را خراب کردید ودنیای خود را تعمیر
نمودید پس کراهت دارید انتقال از آبادان بسوی ویران را حدیث

کرده مارا پدرم از ابی ابراهیم ع که گفت که رسول خدا ص فرمود که آگاه باشید
نزدیک است که مردی تکذیب کند مرا در حالتی که بر بالشها تکیه کرده باشد
حاضرین گفتند که یا رسول الله کیست که تکذیب میکند ترا فرمود که آن کسی که
حدیثی میشنود پس میگوید که هرگز رسول خدا این سخن نگفته است پس هر گاه
حدیثی از من بشما برسد و موافق حق باشد پس بدانید که من گفته ام آنرا
و هر گاه موافق حق نباشد پس بدانید که من نگفته ام آنرا و هرگز نمیگویم
من مگر حق حدیث کرده مارا پدرم رحمه الله از عمرو بن ابی المقدام که گفت
شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که در آیه ولا یعصینک فی معروف
میفرمود که رسول خدا ص بفاطمه زهرا فرمود که هر گاه من بمیرم روی خود را
مخراش و موی خود را پریشان مکن و آواز بوای وای گفتن بلند مکن
و نوحه و زاری برای من برپا مکن پس فرمود که این معروفیست که خدای
عز و جل در کتابش فرموده است ولا یعصینک فی معروف حدیث کرده مارا
محمد بن موسی بن متوکل از داود بن کثیر رقی که گفت که گفتم بحضرت امام
جعفر صادق ع که کدام یک بزرگتر بودند اسمعیل یا اسحق و کدام یک
ذبیح بودند پس آنحضرت فرمود که اسمعیل پنج سال بزرگتر بود از اسحق
و ذبیح نیز اسمعیل بود و مکه منزلش بود و ابراهیم اراده کرد که ذبح

کند

کند اسمعیل را در ایام موسم در منی و فرمود که و بود میان بشارة دادن خدا
ابراهیم را باسمعیل و میان بشارت دادنش او را باسحق پنج سال آیا نشنیدۀ
که ابراهیم میگوید رب هب لی من الصالحین یعنی پروردگارا ببخش
بمن فرزندی که از جمله صلحا و عباد باشد و در سوره والصافات می
گوید که فبشرناه بغلام حلیم یعنی بشارت دادیم او را بغلام حلیم یعنی
اسمعیل را که از هاجر است و حضرت فرمود که پس فدا کرد برای اسمعیل
گوسفند بسیار عظیمی و نیز فرمود که وبشرناه باسحق نبیا من الصالحین
و بارکنا علیه و علی اسحق یعنی و مبارک گردانیدیم براو یعنی بر
اسمعیل و بر اسحق پس هر کس گمان کند که اسحق بزرگتر است از اسمعیل
و اینکه ذبیح اسحق است پس تکذیب کرده است با آنچه خدا فرموده است
در قصه این دو نبی که صریح آیه دلالت دارد بر اینکه اسمعیل بزرگتر است
از اسحق بجهت اینکه فرموده است علیه و علی اسحق و علیه را که ضمیرش
راجع است باسمعیل مقدم داشته است بر علی اسحق حدیث کرده مارا پدرم
از احمد بن هیثم از حضرت امام رضا ع که گفت گفتم بآنحضرت فدای تو
شوم چرا طایفه عرب نام می نهند اولاد خود را بکلب و نمر و فهد و امثال
اینها فرمود که عرب اصحاب حرب اند و اکثر اوقات مشغول محاربه و مقاتله

بودند وداب ایشان این بود که در وقت حرب و هنگام رجز خواندن
بواسطهٔ نام فرزندان خود بردن خوف و ترس در دل دشمن بیاندا ختند
باین طریق که میگفتند انا ابو الکلب انا ابو النمر و همچنین و سمی میکردانیدند
بندکان خود را به فرج و مبارک و میمون و امثال اینها و تیمن و تبرک می
جستند باین نامها حدیث کرد ما را پدرم از علی بن اسباط از حضرت امام
جعفر صادق ع که فرمود که بدرستی که خدای عزّ و جلّ در وقت عشاء روز عرفه
اول نظر میکند بسوی زیارت کنندکان قبر حسین ع و بعد نگاه میکند با هل
موقف پس من عرض کردم که جهت این چیست فرمود که بجهة اینکه در میان
اهل موقف اولاد زنا میباشد و در میان زوار آنحضرت فرزند زنا نیست
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابی بصیر که گفت که خدمت حضرت امام
جعفر صادق ع عرض کردم که ابو الخطاب میگفت که در پنجشنبه اعمال امت
پیغمبر را بآنحضرت مینمایند پس آنحضرت فرمود که چنین نیست ولکن عرض
کرده میشود هر صبح بر رسول خدا ص اعمال امتش هم نیکان و هم بدان پس
حذر کنید و بترسید و خدای عز و جل خبر میدهد از آن و میفرماید که قل
اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون یعنی بگو ای محمد که هر کار
که میخواهید بکنید پس زود باشد که ببیند خدا عملهای شما را و همچنین

رسول خدا

رسول خدا ص و مؤمنون نیز می بینند و ابو بصیر گفت که مراد از مؤمنین
ائمه و پیشوایان دین اند حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از ابی بصیر از
حضرت امام محمد باقر ع که فرمود هبه و بخشش جایز است خواه قبض کرده
شود یا نه خواه قسمت شده باشد یا نه و اینچنین که مردم میگویند جایز
نیست آن نحل است یعنی عطیه که قبض نشده است حدیث کرد ما را پدرم
رحمه الله از ابی سعید مکاری که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع
بودیم پس نقل زید مذکور شد و اینهائی که با او خروج کردند پس یکی
از اهل مجلس خواست که مذمت کند زید را پس آنحضرت منع فرمود
او را و فرمود که ساکت شو چنین نیست و سزاوار نیست برای شما که داخل
شوید بر ما و بگوئید درباره ما مگر خوب بدرستیکه نمی میرد احدی از
ما مگر اینکه در می یابد او را سعادت شهادت پیش از آنکه بیرون آید
روح از بدنش و اگر چه بفواق ناقه باشد یعنی اگر چه بکره شدن نفس
در سینه باشد حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور از صباح بن
سیابه از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت بدرستیکه گاه هست که
مردی دوست میدارد شما را و نمیداند که چه میگوید پس خدا او را داخل
بهشت میکند و بسا هست که شخصی دشمن میدارد شما را و نمیداند که

چه چیز میگوید و خدا او را داخل آتش میکند و گاه هست که صحیفهٔ عمل مردی
مملو است از عمل نیك و حال آنکه هیچ نیکی از او صادر نشده پس من عرض
کردم که چگونه میشود این فرمود که مردی میگذرد بجماعتی که غیبت ما
میکنند و ما را ببدی یاد میکنند پس چون او را می بینند ساکت می
شوند و بعضی ببعضی میگویند که این مرد از شیعیان و دوستان
ایشان است و نیز مردی از شیعیان ما با ایشان میگذرد پس او را
ملامت میکنند و زجر میکنند پس بسبب آن حرکتی که ایشان نسبت باو
کردند می نویسد خدا در نامهٔ عمل او حسنات تا آنکه پر میشود نامهٔ عملش
از حسنات بدون اینکه عمل نیکی از او صادر شده باشد حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید از حفص کناسی که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر
صادق ع که چه چیز است ادنی چیزی که شخص بسبب آن مؤمن میشود
فرمود گواهی دادن بوحدانیت جناب قدس الهی و اینکه محمد بن عبد الله
بنده و رسول اوست بسوی بندگان و اقرار بوجوب طاعت و فرمان
برداری او و شناختن امام زمانش است هرگاه شخصی این علمها را کرد
مؤمن است حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از ابی الربیع
که گفت که گفتم بآنحضرت که چه چیز است ادنی چیزی که مرد بآن بیرون می رود

از ایمان

از ایمان فرمود که رای و طریقه که میداند که باطل است و مخالف طریقه حق است
و با وجود این دست از آن بر نمیدارد و بر آن رای فاسد و اعتقاد باطل باقی
میماند تا بمیرد حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از حلبی
که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که چه چیز است ادنی چیزی
که شخص بواسطهٔ آن کافر میشود فرمود این است که بدعتی در دین
احداث نماید پس دوست دارد کسی را که متابعت میکند او را در آن
بدعت و دشمنی میکند با کسی که مخالفت میکند با او در آن حدیث
کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سلیم بن قیس هلالی که
گفت که خدمت حضرت امیر المؤمنین عرض کردم که چه چیز است ادنی
چیزی که شخص بواسطهٔ آن گمراه میشود فرمود آنست که نشناسد کسی را
که خدا طاعت و فرمان برداری او را واجب گردانیده و محبت و دوستی
او را فرض ساخته و گردانیده است او را حجت خود در زمین و شاهد و گواه
بر خلایق روز دین پس عرض کردم که کیستند آن اشخاص یا امیر المؤمنین
فرمود آن کسانی اند که مقرون گردانیده است خدا و تعالی ایشان را بخود
و به پیغمبر خود چنانچه فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای بدبختان کسانی که ایمان آورده اید

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و صاحبان حکم را که
از شما میباشند سلیم قیس گفت که پس سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم یا بن
رسول الله واضح کردی و روشن نمودی مطلب را و شک و شبه را از
دل من زایل فرمودی حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از احمد بن محمد بن
عیسی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود اقل الجبر از دعا کافی است بعد از
نمازهای فریضه این است که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم
انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط
به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من
خزی الدنیا و عذاب الاخرة حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید
از حبیب بن حکیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از
اول درجه کفر و الحاد پس فرمود که تکبر از جمله است حدیث کرد مارا جعفر بن
محمد بن مسرور از سیف بن عمیره از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که
ادنی چیزی که مرد بسبب آن بیرون میرود از ایمان اینست که با مردی دیگر
که هم دین او میباشد برادری و دوستی میکند پس بدیها و لغزشهای
او را میشمارد و در دل نگاه میدارد تا آنکه یک روزی سرزنش نماید او را
با نها حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از سفیان بن عیینه که گفت شنیدم

از حضرت

از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود که مجموع علمهای مردم را که بکار ایشان
می‌آید منحصر یافتم در چهار علم اول اینست که بشناسی پروردگار خود را
و دوم اینست که بشناسی که چه کرده است با تو یعنی بدانی که چه نعمتها
بتو عطا کرده است سیم اینست که بدانی که چه چیز خواسته است از تو
چهارم اینست که بشناسی که چه چیز بیرون میبرد ترا از دین حدیث
کرد مارا پدرم رحمه الله از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود
دلها بر سه قسم میباشد یک قلبی است که منکوس و وارون است و نگاه
نمیدارد هیچ خیر را و خیری در آن نیست و ان قلب کافر است و قلبی است
که در او نکته سیاهی میباشد و خیر و شر در او متلاطم میشوند و هجوم
مینمایند پس هر یک که قوتش زیاده و زورش بیشتر باشد بر آن دیگری
غالب میشود و قلبی است که مفتوح و گشاده است و در او چراغهاست که
روشنی میدهد و خاموش نمیشود نورش تا روز قیامت و ان قلب مؤمن
است حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن یحیی عطار از مفضل بن سعد
خفاف از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود قلوب بر چهار قسم است یک
قلبی که در او هم نفاق است و هم ایمان و یک قلبی است که منکوس است و یک
قلبی است که مطبوع است و یک قلبی است که ازهر و انور است مفضل گفت که

پس عرض کردم که یا ابن رسول الله ازهر چیست فرمود که ازهر قلبی است
که در او چیزیست که مثل چراغ روشنی میدهد و نورانی است و اما
قلب مطبوع قلب منافق است که اصلا چیزی در او نمیباشد و اما ازهر
قلب مؤمن است که اگر خدای عز و جل عطا کند باو چیزی شکر میکند و اگر
مبتلا گرداند او را صبر میکند و اما منکوس پس قلب مشرک است و اما قلبی
که در او ایمان و نفاق هر دو میباشد پس از جمله ایشان طایفه بودند در طایف
پس هرگاه اجل یکی از ایشان برسد در حالتی که باقی است بر آن نفاقی که
داشته است هلاک میشود و بجهنم میرود و هرگاه برسد اجلش در حالتی
که با ایمان است پس نجات خواهد برد حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن
عبدوس نیشابوری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت شنیدم از حضرت
امام رضا ع که میفرمود که افعال عباد مخلوق است پس عرض کردم که یا ابن
رسول الله مراد از مخلوق چیست فرمود مراد اینست که مقدرات و بقضا
و قدر الهی است حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل از سدیر صیرفی
از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول خدا ص که بدرستی که خدای
تعالی خلق کرد نور فاطمه را پیش از آنکه خلق کند آسمان و زمین را پس بعضی
مردم گفتند که یا نبی الله هرگاه چنین است پس فاطمه انسیه نمیباشد پس



رسول خدا ص فرمود که فاطمه حوراء و انسیه است عرض کردند که یا نبی الله
چگونه حوراء و انسیه است فرمود که خلق کرد خدا او را از نور خود پیش از
آنکه آدم را خلق کند وقتی که ارواح را خلق میکرد پس چون خدا آدم را خلق
کرد او را با آدم نمود کسی گفت که یا نبی الله فاطمه ع کجا بود فرمود در حقه بود
زیر ساق عرش عرض کردند که طعامش چه بود فرمود تسبیح و تهلیل و تحمید
پس چون خدا آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد دوست داشت
که فاطمه را از صلب من بیرون آورد پس گردانید او را سیبی در بهشت و آورد
جبرئیل آنرا برای من پس گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد
من گفتم و علیک السلام و رحمة الله یا جبرئیل پس جبرئیل گفت ای محمد
پروردگار تو را سلام میرساند من گفتم از پروردگار من است سلام
و بسوی او بر میگردد سلام جبرئیل گفت یا محمد این سیبی است که خدا
هدیه فرستاده است بسوی تو از بهشت پس گرفتم من آن سیب را و بسینه
خود چسبانیدم گفت یا محمد خدای عز و جل میفرماید که بخور این سیب را پس من
آن سیب را دو نصف کردم دیدم در میان آن سیب نوری که بسیار
روشن و درخشنده بود پس ترسیدم جبرئیل گفت یا محمد چرا نمی‌خوری
این سیب را بخور و مترس پس بدرستی که این را در آسمان منصوره می‌گویند

خدای عز وجل میفرماید یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء
یعنی در آن روز شاد میشوند مؤمنین بسبب نصرة و یاری نمودن خدا
یاری میکند هر که را میخواهد یعنی یاری میکند فاطمه دوستان خود را حدیث
کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل از ابی ایوب خزاز که گفت شنیدم از حضرت
امام جعفر صادق ع که میفرمود که چون نازل شد بر رسول خدا ص آیه من جاء
بالحسنة فله خیر منها یعنی هر کسی عمل نیکی بکند پس از برای اوست بهشت از
آن رسول خدا ص فرمود خداوندا زیاد کن برای من پس جبرئیل آمد و آیه
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها را آورد یعنی هر که عمل نیکی را بیاورد پیش برای
او خواهد بود ده مقابل آن باز رسول خدا ص فرمود که خداوندا زیاده کن
برای من پس نازل شد بر او این آیه که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا
فیضاعفه له اضعافا کثیرة یعنی کیست که قرض دهد بخدا قرض نیکو تا
پس مضاعف گرداند خدا آن را برای او باضعاف بسیار پس رسول خدا
دانست که بسیار از خدا از شماره افزونست از حساب بیرون است و نهایتی
برای آن نمیباشد و دیگر خواهش زیادتی نکرد حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید از علی بن متروک طائی از حضرت امام جعفر صادق ع
که گفت که رسول خدا ص فرمود که کدام دست آویز از دست آویزهای ایمان

محکم تر

محکم تر و متین تر است پس اصحاب گفتند که خدا و رسول دانا ترند
پس بعضی گفتند که نماز بعضی گفتند زکوة بعضی گفتند روزه بعضی
گفتند حج و عمره بعضی گفتند جهاد پس رسول خدا ص فرمود برای
هر یک از اینها فضل و مرتبه هست و لکن هیچ یک آنی که من اراده
کرده ام نمیباشد بلکه محکم ترین دست آویزهای ایمان حب فی الله
و بغض فی الله و دوست داشتن دوستان خدا و دشمن داشتن
دشمنان خداست حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
از مسعدة بن زیاد از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که رسول
خدا ص فرمود که هر که اطاعت کند خدا را پس بتحقیق که خدا را یاد کرده است
و در یاد خداست و اگر چه نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد و کسی
که معصیت خدا میکند پس البته فراموش کرده است خدا را و اگر چه
شبها نماز کند و روزها روزه باشد و اکثر اوقات قرآن تلاوت نماید
حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل از ابراهیم بن زیاد که گفت
که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که دروغ میگوید کسی که گمان میکند
که ما را میشناسد و بعروة ما متمسک شده است و دست بدامن دیگران
زده است حدیث کرد ما را محمد بن قاسم معروف جرجانی از حسن بن علی

که گفت که رسول خدا ص روزی ببعضی از اصحاب خود فرمود که ای بنده خدا
دوست دار در راه خدا و دشمن دار در راه خدا پس بدرستی که نمیرسد احدی
بولایت و دوستی خدا مگر باین و احدی نمییابد طعم ایمان را و اگرچه نماز
و روزه اش بسیار باشد مگر اینکه این طور باشد و درین زمان اکثر دوستیها
و دشمنیهای مردم بجهت دنیاست دوستیشان بجهت دنیاست
و دشمنیشان برای دنیا و هیچیک از این دو بکار شخص نمیاید نه بکار
دنیاش میاید و نه بکار آخرتش پس آن مرد عرض کرد که یا رسول الله من
چگونه بدانم که حب فی الله و بغض فی الله دارم و چگونه بدانم که فلان شخص
دوست خداست تا آنکه او را دوست دارم و فلان کس دشمن خداست تا آنکه
او را دشمن دارم پس اشاره کرد رسول خدا ص بسوی علی بن ابی طالب فرمود
که این را می بینی گفت بلی فرمود که این ولی خداست پس دوست دار او را
و عدو او عدو خداست پس دشمن دار او را و دوست دار دوست دارنده
این را و اگرچه کشنده پدر تو و پسر تو باشد و دشمن دار دشمن این را
و اگرچه پدر و پسر خود تو باشد حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از
زید بن علی از پدرانش از فاطمه زهرا ع دختر رسول خدا ص که فرمود که شنیدم
از حضرت رسول ص که فرمود که بدرستی که در روز جمعه ساعتیست که

احری

احری نیست که طلب کنند در آن ساعت از خدا خیر را مگر اینکه عطا
میکند او را حضرت فاطمه ع فرمود که پس گفتم یا رسول الله کدام ساعت است
آن ساعت فرمود که آن ساعت وقتی است که نصف قرص آفتاب غروب کرده
باشد و نصف دیگرش باقی باشد پس حضرت فاطمه بغلامش میفرمود که
برو بالای بام و هر وقت که می بینی که نصف قرص آفتاب غروب کرده است
پس مرا خبر کن تا دعا کنم حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور از
سیف بن عمیره که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع که هر که باک ندارد
از آن چه با او گفته شود و آن چه خودش بگوید پس شیطان در نطفه
او شریک است و هر که غیبت کند برادر مؤمنش را بدون اینکه ناخوشی
میان ایشان باشد پس او شریک شیطان است یعنی شیطان با پدرش
در نطفه او شریک است و هر که محبت حرام و شهوت زنا در قلبش
رسوخ کرده باشد پس وی نیز شریک شیطان است بعد از آن فرمود
که بدرستی که برای ولد زنا یعنی فرزندی که از زنا بهم رسیده است
علامات و نشانهای چند است یکی بغض و دشمنی با اهل بیت است دوم
این است که میل دارد همیشه بسوی آن حرامی که خلق شده است از او
سیم استخفاف بدین است یعنی همیشه استخفاف میکند و استهزا می نماید

بدین وچهارم اینست که در نظر مردم همیشه بدنما است وقبیح وزشت
بنظر میاید وقبیح منظر نمیشود وزشت بنظر نمیاید مگر کسی که در غیر زناش
پدرش متولد شده است یا آنکه مادرش حامله شده است باو در ایام
حیض حدیث کرد مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی از جابر جعفی
که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع از قول خدای عز وجل کشجرة
طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن الله
فرمود که اما شجره پس رسول خداست ص وفرعش علی بن ابی طالب است و شاخ
آن شجره فاطمه زهرا ع دختر رسول خدا ص است ومیوهٔ آن درخت فرزندان
فاطمه اند وورق آن درخت شیعیان ما میباشند پس فرمود که بدرستی
که چون مؤمنی از شیعیان ما می میرد یک برگ از آن درخت میافتد
واز شیعیان ما یکی که متولد میشود یک برگ از آن درخت بیرون میاید
حدیث کرد مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق اذطیرد که گفت که حضرت
امیر المؤمنین ع از فرزند خود امام حسن ع سؤال کرد که ای فرزند
عقل چه چیز است عرض کرد عقل نگاه داری قلب تو است آنچه را که تودیعت
باو سپرده پس پرسید که حزم چیست عرض کرد که حزم منتظر فرصت بودن
وبقدر امکان تعجیل نمودن پس پرسید که مجد چیست گفت کسب نمودن مکارم



پرسید سماحت کدام است گفت اجابت دعوة سائل ودادن عطیه باو پس پرسید
شح چه چیز است گفت اینست که چیز کم را که بکسی میدهی آنرا اسراف دانی
وآنچه را که انفاق میکنی اسراف نپنداری فرمود که دقت چه چیز است گفت دقت
طلب کردن اندک است وعطا کردن بسیار یعنی دقیق کسی است که طلب کند
چیز کم را وبآن اکتفا نماید وهرگاه خواهد وتواند که عطا کند چیز کم عطا
نمیکند فرمود که کلفت چیست گفت که کلفت متمسک شدن بکسی است که این
نمیگرداند ترا ونظر کردن در چیزهائیست که بکار تو نمیاید فرمود که جهل
چه چیز است گفت جهل مبادرت نمودن است بسوی فرصت قبل از اینکه
ممکن باشد ومیسر شود وامتناع نمودن از جواب است وسکوت خوب معین
ویاوری است برای شخص در بسیاری از مواضع واگرچه شخص بسیار فصیح
وبلیغ باشد پس رو بمبارک بحضرت امام حسین ع کرد وفرمود ای پسر سودد
چه چیز است گفت احسان کردن شخص بقبیله وعشیره خود ومتحمل شدن
جنایه وجریره که باو میرسد فرمود غنی چیست گفت کمی آرزو وراضی بودن
بآنچه کفایت میکند شخص را فرمود فقر کدام است گفت طمع وشدت یأس
وناامیدی فرمود خرق چه چیز است گفت معادات ودشمنی با سلطان وهمه
کسی که قادر است بر نفع وضرر رسانیدن بتو پس امیر المؤمنین ع رو بسوی

حارث اعور کرد و فرمود که تعلیم نمایید این حکمتها را بفرزندان خود
که باعث زیادتی عقل و حزم و رای میشود حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن
احمد بن ولید از عمرکی ابیسی از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که بهترین
جوانان شما کسی است که شبیه میسازد خود را به پیران شما و بدترین پیران
شما کسی است که شبیه میکرداند خود را بجوانان شما حدیث کرد ما را احمد بن
حسن بن احمد بن ولید از ابن عباس که گفت که زود باشد که فتنه تعالم سیل
شود پس هرگاه احدی از شما دریابد آن فتنه را پس باید که به چسبد بدو چیز
یکی کتاب خدا و دیگری علی بن ابی طالب پس بدرستی که من شنیدم از
رسول خدا ص در حالتی که دست علی را گرفته بود که فرمود که این جوان اول
کسی است که بمن ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت بامن مصافحه
خواهد کرد و اوست فاروق این امت که حق را از باطل جدا میکرداند و اوست
پادشاه مؤمنین و مال پادشاه ظالمین است و اوست صدیق اکبر و اوست
بابی که از این در شخص هدایت مییابد و بمن میرسد و اوست خلیفه
و جانشین من بعد از من حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از مقاتل بن سلیمان
که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که چون موسی بالای کوه
طور رفت پس مناجات کرد با پروردگارش و گفت پروردگارا بنما بمن خزینهای

خود را

خود را پس خدای عز و جل فرمود که ای موسی خزینها و گنجهای من اینست که
هرگاه اراده کنم چیزی را میگویم باو که کن یعنی باش پس میباشد حدیث
کرد ما را پدرم رحمه الله از محمد بن عبد الجبار که او حدیث کرد و گفت که
مردی از آل ابی طالب مرد در حالتی که علی بن ابی طالب در تشییع جنازهٔ او
حاضر نشده بود پس جمعی آمدند خدمت آنحضرت پس چون آنحضرت آمد
و در مجلس نشست آن جماعت هم ساکت شدند و نفس نمیکشیدند و گمان
نمیکردند کان علی رؤسهم الطیر بحال آنکه قبل از آنکه خدمت آنحضرت
مشرف شوند گفتگوی فوت مرد را مینمودند چون آنحضرت نشست قبل
از اینکه احدی تکلم نماید فرمود که رسول خدا ص فرمود که میان شصت
و هفتاد وقت معرکه کبیر عمرها است یا موضع ازدحام و جمعیت
مرگها است بعد از آن فرمود که فقر بیمار اسلام است حدیث کرد ما را حسن
ابن احمد بن ادریس از حسین بن مختار که او حدیث کرد و گفت که رسول
خدا ص فرمود که ملعون ملعون من اکمه اعمی ملعون ملعون من عبد
الدینار و الدرهم ملعون ملعون من نکح بهیمه یعنی ملعون است
کسی که راه نماید کسی را که متحیر است در دینش بسوی کفر و زینت
دهد آنرا در نظرش تا آنکه اعتقاد نماید بآن و ملعون است کسی که زکوة

مال شوانده و بخل نماید باسنا نمودن با برادران دینی و ملعون
کسی که با بهایم جماع کند حدیث کرد ما را علی بن احمد بن موسی از محمد بن
عبد الله بن مکان از پدرش که گفت که حضرت امام جعفر صادق ع
فرمود که بدرستی که فاطمه بنت اسد رحمها الله آمد نزد علی ابن ابی طالب ع
و بشارت داد او را بتولد رسول خدا آمد ابو طالب او را گفت که چند وقت
دیگر صبر کن من مثل او را برای تو میآورم مگر در نبوة یعنی چند سال
دیگر خدا ابن یعنی فرزندی کرامت خواهد فرمود که در جمیع صفات و
کمالات مثل این فرزند یعنی محمد برادرم باشد مگر در نبوة و پیغمبری
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از حماد بن عیسی از حضرت امام جعفر صادق
ع از جابر انصاری که گفت که شنیدم از رسول خدا که سه روز پیش از
وفاتش بعلی ابن ابی طالب فرمود سلام علیک یا ابا الریحانتین اوصیک
بریحانتی من الدنیا فعن قلیل ینهد رکناک والله خلیفتی علیک یعنی سلام
بر تو ای پدر دو ریحانه من وصیت میکنم ترا در باب دو ریحانه خودم حسن
و حسین دنیا که عنقریب خراب خواهد شد و چون فاطمه وفات کرد
فرمود که این رکنی دیگر بود که پیغمبر فرمود که عنقریب خراب خواهد شد
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از صالح بن عقبه که گفت که حضرت امام موسی



کاظم ع فرمود که مردم سه صنف اند عرب و موالی و علج اما عرب پس ما
اهل بیتیم و اما موالی پس آنها آن اند که دوست ما باشند و اما علج پس آنها
آنکسی اند که دشمن میدارند ما را و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمود که ما قریشیم و شیعیان ما عرب و دشمنان ما عجم اند حدیث
کرد ما را پدرم از یعقوب بن شعیب از حضرت امام جعفر صادق ع
که گفت که گفتم بآن حضرت که مکرر می‌شنویم که بعضی اشخاص
بآن کسی که خدا شناخت کرده است او را باسلام و اسلام را روزی او
کرده است میگویند یا نبطی نفرما که مراد از نبطی چه چیز است فرمود
که ما اهل بیت و هم قوم و نبط از ذریه ابراهیم میباشیم و نبط
ای است که از جاهی که حضرت [illegible] جوشید و بیرون آید و نبطی یعنی منسوب بنبطی
یعنی منسوب بکسی که استنباط میکند یعنی استخراج میکند و نبط را
یعنی علوم و معارف را و آن کسی ما ائمه ایم پس نبطی کسی است که منسوب
است بما اهل بیت حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از محمد بن مسلم که
گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود که هر که متولد
شود در اسلام پس او عربی است و هر که داخل شود در اسلام
از روی طوع و رغبت افضل است از کسی که داخل شود در آن

از روی کراهت و موالی آنکسی است که از زمین خودش اسیر میشود و
مسلمان میشود او را مولی میگویند حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل
از احمد بن محمد از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت که رسول خدا فرمود
که هشت نفر میباشند که نماز ایشان مقبول نیست بنده که از آقایش گریخته
است نماز او مقبول نمیشود تا اینکه برگردد بسوی مولای خود دوم
زنی که اطاعت شوهرش نمیکند و شوهرش ناراضی است از او
سیم آنکسی که مانع زکوة است یعنی زکوة مالش نمیدهد چهارم ترک
کننده وضو پنجم زن بالغی که بدون مقنعه نماز میکند ششم امام
قومی که پیش نمازی ایشان میکند و ایشان کراهت دارند از
او و نمیخواهند که پیش نمازی بکند هفتم زبین یعنی آنکسی که مدافعه
میکند بول و غایط را و بدون اینکه تخلیه کند خود را از آنها و مشغول
نماز میشود هشتم کسی که در حالت سکر و مستی مشغول نماز شود
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از ولید بن عباس که گفت
شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود حسب شخص
اموال اوست و شرف او مال او است و کرم تقوی و پرهیزکاری است
حدیث کرد ما را محمد بن علی از حباب بن موسی از حضرت امام محمد تقی ع

که فرمود

که فرمود که هر که متولد شود در اسلام در حالتی که آزاد است پس او
عربی است و کسی که برای او عهدی باشد و نقض کند آن عهد را پس او را
مولای رسول خدا گویند و کسی که از روی طمع و رغبت داخل اسلام
شود پس او مهاجر است که هجرت کرده است بسوی خدا و رسول و از ابی
یحیی واسطی مروی است که شخص بحضرت امام جعفر صادق ع گفت که
مردم میگویند که هر کس که عرب صلب باشد و مولای صریح نباشد پس او
سفلی و از اراذل ناس است پس آن حضرت فرمود که مولای صریح کیست
و چیست پس آن مرد عرض کرد که مولای صریح کسی است که پدر و
و مادرش مملوک اند حضرت فرمود که از کجا این سخن را میگویند
و دلیل ایشان بر این مطلب چه چیز است آن مرد عرض کرد که دلیل
ایشان قول رسول خداست که فرموده است که مولای قوم از خود آن
قوم میباشد پس آنحضرت فرمود که سبحان الله آیا نشنیده که رسول
خدا فرموده است که من مولای کسی میباشم که برای او مولائی
نیست من مولای هر مسلمانی میباشم خواه عرب باشد خواه عجم پس
کسی که مولای رسول خداست شکی نیست که از نفس رسول خدا
نباشد بعد از آن فرمود که کدام یک اشرف و افضل اند کسی که از

نفس رسول خداست با کسی که از نفس اعراب که همیشه در بیابانها گشته و بر
پاشنهٔ پای خود بول کرده و معنی انسانیت و آدمیت را نفهمیده بعد از آن
فرمود که هر که داخل شود در اسلام از روی رغبت و خواهش خود بهتر است
از آن کسی که بجهت خوف و ترس مسلمان شود و منافقین از ترس مسلمان
شدند و معاویه و دروی رغبت حدیث کرد ما را پدرم از محمد بن عمرو بن
سعید از پدرش که گفت نزد حضرت امام رضا ع بودم که داخل شد بر او
داود رقی پس گفت فدای تو شوم مردم میگویند که همینکه شش ماه از زن
حامله یا سایر حیوانات باردار گذشت پس فارغ میشود خدا از خلقت
آن بچه که در شکمش میباشد پس آنحضرت فرمود که ای داود دعا کن واکن
چه شق شده باشد صفا پس من گفتم که فدای تو شوم صفا چه چیز است فرمود
که صفا چیزیست که همراه بچه بیرون بیاید پس بدرستی که خدای عزوجل قادر
است میکند هر چه خواهد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از زراره که
گفت من و بکیر با یکی از فرزندان علی ع رفتیم بسوی شاهد شهدا تا آنکه
رسیدیم باحد پس قبرهای شهدا را بما نمود پس داخل کرد ما را در شعب
پس ساعتی همراه او رفتیم تا آنکه رسیدیم بمسجدی پس گفت که رسول خدا
در این مسجد نماز کرده است پس ما نیز در آن مسجد نماز کردیم پس بالای

کوه

کوه مکانی بما نمود پس گفت که رسول خدا ص بالای این کوه آمده و باین
مکان رسیده و باب باران روی مبارک خود را شسته زراره گفت که
بدل من گذشت که رسول خدا ص هرگز باین مکان نیامده پس گفتم که من
همراه شما نمیآیم من در اینجا میخوابم تا آنکه شما بیائید پس آنمرد با بکیر
رفتند و بعد از آنکه برگشتند همه با هم برگشتیم چون فردا شد آمدیم
خدمت حضرت امام محمد باقر ع پس آنحضرت فرمود که دیروز کجا بودید
که من شما را ندیدم پس ما گذارش را برای آنحضرت نقل کردیم و
گذارش مسجد و آنمکانی که آنمرد گفت که رسول خدا ص بان مکان
رفته و روی خود را در آن مکان شسته همه را خدمت آنحضرت عرض
نمودیم پس آنحضرت فرمود که هرگز رسول خدا ص بان مکان نرفت
زراره گفت که پس من عرض کردم که نقل میکنند که دندانهای رباعیه
رسول خدا شکسته شده بود فرمود که نه چنین نیست که مردم میگویند بلکه
روح رسول خدا ص را قبض کردند در حالتی که صحیح و سالم بود و هیچ
عضوی از اعضاء آنحضرت معیوب نبود و لکن روزی علی بن
ابی طالب را فرستاد بموضعی که آنرا جحفه میگویند که آب بیاورد چون
آب آورد کراهت داشت از اینکه آن آب را بیاشامد بجهت اینکه آب

کوه بود و روی خود را از آن آب شست حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله
از شعبی که گفت که ابن کوا بعلی بن ابی طالب گفت که خبر ده مرا از معنی
اینکه فرمودی العجب کل العجب بین جمادی و رجب یعنی تعجب تمام
تعجب از آن چیزی است که واقع میشود میان جمادی و رجب پس حضرت
امیر المؤمنین فرمود که وای بر تو ای اعور میان ماه جمادی و ماه رجب
جمع میشوند مؤمنانی که در اطراف و اکناف عالم متفرق بوده اند مردها
زنده میشوند و زندها می میرند و حوادث و وقایع چند در آن ماه حادث
میشود که مردم را هلاک میسازد و در آن وقت نه من هستم و نه تو حدیث
کرد ما را احمد بن حسن از عبایه اسدی که گفت شنیدم از حضرت
امیر المؤمنین در حالتی که آنحضرت نشسته بود و من بالای سر مبارکش
ایستاده بودم که میفرمود که هر آینه در مصر منبری خواهم ساخت و دمشق را
خراب خواهم کرد و سنگهای آنرا یک یک از مواضعش خواهم کند
و بیرون خواهم کرد طایفه یهود و نصاری را از جمیع شهرهای عرب و
خواهم راند طایفه عرب را بهمین عصائی که در دست دارم عبایه گفت
که پس گفتم یا امیر المؤمنین گویا خبر میدهی که بعد از آنکه میمیری زنده
میشوی پس فرمود که هیهات ای عبایه غلط فهمیدی اینها را که گفتم

یکی

یکی از فرزندان من خواهد کرد مصنف کتاب میگوید که حضرت این
حدیث از عبایه اسدی تقیه کرده و در حدیث اول نیز از ابن کوا تقیه
کرده زیرا که هیچیک قابل فهمیدن و حمل نمودن اسرار آل محمد نبودند
حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله از سدیر که گفت سؤال کردم از
حضرت امام جعفر صادق ع از قول امیر المؤمنین که فرمود که ان امرنا
صعب مستصعب لا یقر به الا ملک مقرب و نبی مرسل او مؤمن
امتحن الله قلبه للایمان یعنی بدرستی که امر ما صعب است بسیار
صعب است اعتراف نمی نماید بآن مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا
مؤمنی که امتحان کرده باشد خدا دل او را برای ایمان پس آنحضرت فرمود
که بدرستی که در ملائکه مقربین میباشند و غیر مقربین و در میان
پیغمبران مرسل میباشند و غیر مرسلین و در میان مؤمنین امتحان
شده گان میباشند و غیر امتحان شده پس عرض کردند امر ما را بر
ملائکه پس اقرار نکردند بآن مگر مقربین از ملائکه و عرض کردند
بر پیغمبران پس اقرار نکردند بآن مگر مرسلین و عرض کردند بر مؤمنین
پس اقرار نکردند بآن مگر امتحان شده گان عبایه گفت که پس فرمود
که ای عبایه بگذر از این حدیث زیرا که اسرار آل محمد را همه کس نتوانند

و همه کس اینها را نمی فهمند حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از ابی معویه [illegible]

که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که هر که شکایت

کند بسوی مؤمن همان است که بخدا شکایت کرده است و هر کس که شکایت

کند نزد مخالف پس نزد خدا شکایت کرده است حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله

از کلیب بن معویه اسدی که گفت که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع

که شیعیان تو میگویند که کسی که بحج میرود اهل و مال او در ضمان

خدا میباشند و خدا خلیفه و جانشین اوست در میان اهل و عیال او

و حال آنکه من می بینم که شخصی بیرون میرود بحج پس حوادث بسبب

اهل و عیالش واقع میشود پس آنحضرت فرمود که بلی خدا خلیفه و جانشین

اوست در اموری که خود آن شخص بر آن امور قادر و آنها را فیصل میداد

و اما آن اموری که اگر خود آن شخص هم حاضر بود قدرت بر فیصل دادن

آن امور نداشت و دفع آنها نمیتوانست کرد پس خدا در آن امور خلیفه او نیست

حدیث کرد مارا پدرم رحمه الله از زراره که گفت سوال کردم از حضرت

امام محمد باقر ع که آیا سوال کرده شد رسول خدا ص از اطفال پس آن

حضرت فرمود که بلی سوال کرده شد و در جواب فرمود که خدا داناتر است

با نچه عمل میکردند در دنیا اگر نمی مردند پس فرمود که ای زراره آیا میدانی

که چنین است

که چه چنین است معنی اینکه آنحضرت فرمود که خدا داناتر است بانچه

بودند که عمل میکردند عرض کردم که نه یابن رسول الله نمیدانم فرمود

که مشیت خدا درباره ایشان بر این قرار گرفته که چون روز قیامت

بیراه — شود اطفال و مردم پیر را که از کثرت سن خرفت شده اند و آنها

که در ایام فترت میان پیغمبران مرده اند و مجنون و ابله را که عقل ندارد

همه اینها را میاورند پس هر یک از ایشان احتجاج میکنند بر خدای

عز و جل و میگویند که خداوندا تو در دنیا عقلی بما نداده بودی که بان

چیزها را تمیز دهیم و حق را از باطل جدا کنیم حال از ما چه میخواهی

و درباره ما چه حکم خواهی فرمود پس خدای عز و جل ملکی از ملائکه را

میفرستد بسوی ایشان و آتشی برای ایشان میافروزد بعد از آن

میگوید که بدرستی که پروردگار شما امر میکند که داخل این آتش

شوید پس هر یک از ایشان که داخل آتش میشود آن آتش بر او سرد

و سالم میشود و هر کس اطاعت نمیکند او را داخل جهنم میکند حدیث

کرد مارا پدرم رحمه الله از زید شحام از حضرت امام جعفر صادق ع

که فرمود که نعمت دنیا امنیت است و صحت بدن است و تمام نعمت در

آخرت داخل شدن در بهشت است و تمام نشده است نعمت بر آن بنده

که به بهشت نمرود حدیث کرد مارا علی بن عبد الله بن احمد بن بابویه از
حسن بن علی بن زکریا بن زفر عدوی بصری که گفت در بصره بدر خانه
گذشتم دیدیم که جمعی داخل آنخانه میشوند و جمعی دیگر از آنخانه بیرون می آیند
پس من نیز داخل آنخانه شدم پس دیدیم شیخی را که میگوید حدیث کرد
مرا مولای من انس بن مالك و آن شیخ خراش نامی بود غلام انس ابو سعید
گفت که در آنوقت قلم و کاغذی با من نبود پس قلمی از شخصی عاریه کردم
و این چهارده حدیث را بر پشت نعلین خود نوشتم حدیث کرد مارا ابو الحسن
و گفت که حدیث کرد مارا علی بن احمد طبری و گفت که حدیث کرد مارا ابو سعید
و گفت که حدیث کرد مارا خراش مولای انس و گفت که حدیث کرد مارا مولای
من انس بن مالك و گفت که رسول خدا فرمود که روزه حجابی است از آتش
زیرا که روزه عبادت باطنی است و ریا و تسویلات شیطانی در آن
نمیباشد و خالصا لوجه الله میباشد و نیز حدیث کرد مارا ابو الحسن
و گفت که حدیث کرد مارا علی بن احمد طبری و گفت که حدیث کرد مارا ابو سعید
و گفت که حدیث کرد مارا خراش و گفت که حدیث کرد مارا مولای من انس بن
مالك و گفت که رسول خدا فرمود که برای شخص روزه دار دو فرح و شادی است
یك فرح و شادی در آن وقتی که افطار میکند و فرح و شادی دیگر روزی

که ملاقات

که ملاقات میکند پروردگار خود را مصنف کتاب میگوید که فرح و شادی
که وقت افطار برای او است بجهة اینکه در نامه عملش حسنات نوشته می
شود نه اینکه در وقت افطار شاد میشود که حال وقت افطار و زمان
اکل و شرب است و شکم خود را از اغذیه لذیذه پر میکنم و اما فرح
و شادی او نزد ملاقات کردن پروردگار خود پس بجهة آن نوع
مرحمتها و عطاهائی است که از پروردگار خود براو فایض میشود
و برای احدی دیگر آن قسم عطاها نیست مگر اینکه عملش مثل عمل
او باشد و روزه دار باشد حدیث کرد مارا ابو الحسن از انس بن
مالك که گفت که رسول خدا فرمود که بدرستی که برای بهشت دریست
که آنرا ریان میگویند که داخل نمیشوند از آن در مگر روزه داران
و این باب را ریان میگویند بجهة اینکه شخص روزه دار اش میکند
در او عطش و تشنگی آنقدر که اثر میکند در او که تشنگی پس چون از آن
در داخل بهشت شود یك سرابی با و میرسد و بجای حرارت عطش او
ساکن میشود که بعد از آن هرگز تشنه نمیشود حدیث کرد مارا ابو الحسن
از انس بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که هر که روزه شود یك
روزه تطوعا پس اگر تمام زمین را پر از طلا کنند و عوض آن روزه با و

دهند و نامیکند بمزد او مگر اینکه خدا مزد آن روزه را او عطا فرماید یعنی
ثواب روزه اندازه ندارد همچنانکه برای ثواب سایر اعمال حسنه قدر
واندازه میباشد چنانکه فرموده است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
رسول خدا فرمود که خدای عز وجل فرموده است هر عمل نیکی که از کسی صادر
شود ده مقابل یا مضاعف مقابل ثواب آن عمل با او میدهم مگر صبر که آن برای
منست و من خود جزای آن میدهم یا آنکه خودم جزای آن میباشم پس ثواب
صبر عزیز است در علم خدای عز وجل و صبر عبارة است از صوم حدیث
کرده مارا ابوالحسن از انس بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که حیا همه اش خیر است
یعنی شرم و حیا از اهل بکر دانند مرض و ناخوشی دنیا را و کسی که دین ندارد مرتکب
افعال قبیحه میشود پس حیا جامع جمیع خیرات است و تمام خوبیها را الا نا
دارد حدیث کرده مارا ابوالحسن از انس بن مالك که گفت که رسول خدا
فرمود که حیا و ایمان در یك قرن اند یعنی این دو در یك ریسمان بسته اند
پس هرگاه یکی برود آن دیگری نیز میرود حدیث کرده مارا ابوالحسن از انس
بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که هرگاه سلب نماید خدای عز وجل
از بنده حیا را پس میگردد آن بنده دشمن مردم بعد از آن سلب میکند
از او رحمت را پس میگردد غلیظ القلب و سخت دل پس خلع میکند دین اسلام را

را از گردنش

از گردنش پس میگردد شیطان لعین یعنی همینکه شخص مرتکب امر قبیح شد
و چیز حرام معصیت میکند شقی میشود بشیطنت و شیطان میشود زیرا نسبت
با شیاطین بهم رسانده و کسی که شیطان شد و صفات شیطان در او غالب شد
خدا لعنت میکند او را و او را از رحمت خود دور میگرداند حدیث کرده
مارا ابوالحسن از انس بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که هر کس
نظر کند و تامل نماید پشت سر زن برای اینکه ظاهر شود برای او حجم
استخوانهای آن زن بالای جامه اش پس بتحقیق که مهیا کرده است
و اعلام نموده است نفس خود را برای افطار بجهت اینکه منبعث میشود
از آن نظر کردن دواعی نفس و شهوتهای او پس از این جهت میباشد
شخص در خطر معصیت و شاید که معصیتی از او صادر شود حدیث
کرده مارا ابوالحسن از انس بن مالك که گفت که رسول خدا فرمود که هر که
یك آیه از قرآن بخواند او را از غافلین نمی نویسند و کسی که صد آیه بخواند
او را از قانتین می نویسند و هر که سیصد آیه از قرآن بخواند روز قیامت
قرآن با او مخاصمه نخواهد کرد حدیث کرده مارا ابوالحسن از انس بن مالك که گفت
که رسول خدا فرمود که حیات من خیر است برای شما و ممات من نیز خیر است
برای شما اما حیوة و زندگی من پس بجهت اینکه شما حدیث میکنید برای من

ومن نیز حدیث میکنم شما را وحقایق ومعارف آلهی را برای شما بیان میکنم
وحلال وحرام او را بشما اعلام مینمایم واما اینکه موت من خیرات برای
شما پس بجهت اینکه در هر شب دوشنبه وپنجشنبه اعمال شما را بر من عرض
میکنند پس هرگاه آن عمل عمل صالح باشد حمد میکنم خدا را وهرگاه عمل عمل
بد باشد استغفار میکنم واز خدا طلب آمرزش میکنم برای شما حدیث کرد
ما را اخراش از انس بن مالک که گفت که رسول خدا فرمود که هر کس بگوید
سبحان الله وبحمده خدا هزار هزار حسنه در صحیفه عملش می نویسد وهزار
هزار سیئه از نامه عملش محو میکند وبلند میگرداند برای او هزار هزار
درجه وهر که زیاد کند خواندن آن را خدا نیز زیاده میگرداند آن ثوابی را
که مذکور شد وهر که استغفار کند واز خدا طلب آمرزش نماید خدا میآمرزد
او را حدیث کرد ما را اخراش از انس بن مالک که گفت که روزی رسول
خدا نزد اصحاب خود آمد پس فرمود که هر که ضامن شود برای من دو چیز را
من ضامن بهشت میشوم برای او پس ابو هریره گفت که پدر ومادرم فدای
تو باد یا رسول الله من ضامن آن دو چیز میشوم برای تو بفرما که آن
دو چیز چه چیز است پس رسول خدا فرمود که هر که ضامن شود برای من
آن چیزی را که میان ریش ومیان دو پاهای اوست من ضامن بهشت می

سوم

میشود برای او یعنی هر کس ضامن زبان وفرج خود میشود که معصیت
از ایشان صادر نشود من نیز ضامن بهشت برای او میشوم مخفی نماناد
که اکثر معاصی وعمده معاصی از این دو عضو صادر میشود حدیث
کرد ما را اخراش از انس که گفت که رسول خدا فرمود که هر آینه
ذکر خدا ویاد نمودن او در صبح وشام بهتر است از شکستن شمشیرها
در راه خدا یعنی هرگاه شخص در صبح خدا را یاد کند ویاد کند آن
عمل بدی را که در شب از او صادر شده است وتوبه کند از آن وا
ستغفار نماید پس از خانه بیرون آید بجهت تحصیل رزق و
طلب آنچه خدا برای او مقرر کرده است گناهان او میریزد از او
همچنانکه برگ از درخت میریزد وخدا میآمرزد او را وهرگاه
در هر شام خدا را یاد کند وبنفس خود رجوع کند ویاد نماید آن
چیزی را که در آن روز از او صادر شده است واستغفار کند وتوبه وانابه
نماید بیاید بسوی اهلش در حالتی که خدا او را آمرزیده است واز جمیع گناهانی
که در آن روز از او صادر شده در گذشته است حدیث کرد ما را اخراش از
انس بن مالک که گفت که داب اصحاب رسول خدا این بود که تجارت دریا
میکردند یعنی که تجارت نمودن در دریا وسوار کشتی شدن وقتی که هوا

غبار آلود نباشد مکروه نمیباشد و تجارت دریا و سوار کشتی شدن از
مقوله انتشار و ابتغاء در ارض است که خدا اذن داده است در آن و فرموده
است که فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
و در نهی از تجارت دریا و سوار کشتی حدیثی وارد شده است حدیث کرد ما
محمد بن علی ماجیلویه از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق ع از معنی قول امیر المؤمنین در وقتی که نظر کرد بسوی دومی
در حالتی که جامه اش بر رویش کشیده بود و فرمود ما احد احب الی ان
القی الله بصحیفة من هذا المسجی یعنی نیست هیچ چیز محبوب تر نزد من
از اینکه ملاقات کنم خدا را با صحیفه این مرد که جامه بر رویش کشیده اند
پس آنحضرت فرمود که مراد امیر المؤمنین آن صحیفه بود که عمر با جمعی دیگر
نوشته بودند و با هم عهد و پیمان بسته بودند که بعد از وفات حضرت
رسالت خلافت را از خانواده آنحضرت بیرون کنند حدیث کرد ما را
علی بن احمد بن موسی از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر
صادق ع از انجیری که روایت شده است از حضرت رسول ص که فرمود ان
ولد الزنا شر الثلاثة فرمود مراد رسول خدا ص آن وسطی است که از سابقش
که ابو بکر است بدتر است و از عثمان که بعد از وست نیز بدتر است حدیث

کرد

کرد ما را پدرم رحمه الله از حماد بن عیسی از جعفر بن محمد از پدرش ع
که فرمود که مردی دختر طایفه را خطبه کرد گفتند که کسب تو چیست و چه
پیشه داری گفت چهارپایان را میفروشم پس دختر خود را باو دادند بعد
تحقیق کردند دیدند که او گربه فروش است خدمت حضرت امیر المؤمنین
آمدند فرمود که نکاح صحیح است و گربه نیز از جمله چهارپایان است حدیث
کرد ما را پدرم از حسن بن زیاد عطار که گفت بحضرت امام جعفر صادق ع
گفتم که بعضیها میگویند که شماها مؤمن نمیباشید ما میگوییم بلی پس
میگویند آیا نیست مؤمن در بهشت ما میگوییم بلی پس میگویند که آیا
پس شما در بهشت نمیباشید پس نظر میکنیم بنفسهای خود می بینیم
که عاجزیم و کند است زبانهای ما از جواب پس آنحضرت فرمود که وقتی
که میگویند بشما که آیا شما مؤمن نیستید بگویید بلی ان شاء الله راوی
گفت که عرض کردم که هرگاه این طور بگوییم میگویند که استثنا کردید
گفتید که اگر خدا خواهد معلوم است که شک دارید در ایمان خود حضرت
فرمود که هرگاه چنین گویند شما در جواب بگویید که نه ما شک در ایمان
خود نداریم ولکن استثنا کردیم و ان شاء الله گفتیم همچنانکه خدای
عزوجل فرموده است ولتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین یعنی

داخل مسجد الحرام میشوید اگر خدا خواهد وحال آنکه خدا میدانست که ایشان
داخل مسجد الحرام خواهند شد یا نه وخدا آنهائیرا که مؤمن اند وعمل صالح
میکنند مؤمن نامیده است وانهائیرا که مرتکب گناهان کبیره میشوند
مؤمن نخوانده است پس ما هم ایشانرا بعد از آن مؤمن نمیخوانیم تم بعون
الله وحسن توفیقه تاریخ ظهر روز یکشنبه ۴ شهر ربیع الاول
سنه ۱۲۳۱ باتمام رسید

کاتب سید علی

وهذه النسخة [illegible]
[illegible] نسخة الاصل وصح [illegible]
في اوائل شوال المكرم [illegible]
[illegible] دار العبادة [illegible] ۱۲۳۰